

S

روح دانا

يادنامه
علامه صلاح الدين سلجوقى

به كوشش
نصر الدين سلجوقى

سرشناسه: سلجوقی، نصرالدین، 1331 خورشیدی.
عنوان و نام پدیدآور: روح دانا؛ یادنامه علامه صلاح‌الدین سلجوقی/
نصرالدین سلجوقی
مشخصات نشر: هرات؛ مؤسسه پژوهشی بایسنغر، 1396.
مشخصات ظاهری: 305ص.
ISBN:978-9936-1-0191-3
موضوع: ادبیات معاصر --

- روح دانا؛ یادنامه علامه صلاح‌الدین سلجوقی
- به کوشش: نصرالدین سلجوقی
- ویراستار علمی: دکتور خلیل‌الله افضلی
- صفحه‌آرا: ذکریا محمدی
- چاپ اول: 1396 خورشیدی
- ناشر: مؤسسه پژوهشی بایسنغر
- شمارگان: 1000 نسخه
- بها: 200 افغانی

نشانی: هرات، پای حصار، کوچه ارگ، ساختمان باغ شهر، مؤسسه پژوهشی بایسنغر
شماره تماس: 0093(0)700246606
حق چاپ و نشر محفوظ است

فهرست مطالب

یادداشت ناشر.....	8
پیشگفتار.....	12
زندگی‌نامه.....	14
زادگاه و آموزش‌های نخستین.....	14
کارکردها و مسئولیت‌های رسمی.....	14
زندگی شخصی.....	18
کارنامه پژوهشی استاد سلجوقی.....	21
از آثار علامه سلجوقی.....	23
روح پاک امام فخر رازی.....	23
تأثیر اسلام بر هنر و فلسفه.....	31
مقدمه دیوان استاد خلیل‌الله خلیلی.....	54
صنع و عمل.....	64
آخرین نوشته علامه سلجوقی.....	71
آثار شعری علامه سلجوقی.....	73
به سلسله مسابقه.....	73
در مدح امیر حبیب‌الله «سراج».....	74
آیینة تجلی.....	80
خاطرها.....	90
حمیرا ملکبار سلجوقی.....	90
غلام‌حبیب نوایی.....	92
محمدحسن شرق.....	100

محمدقاسم رشتیا	102
خلیل‌الله خلیلی	105
لایق خوستی	112
فضل‌الرحمن فاضل	112
محمدصدیق راشد سلجوقی	119
عبدالغفور روان فرهادی	126
حسین وفا سلجوقی	131
مقاله‌ها	152
شرح حال، وظایف، افکار و آثار علامه استاد صلاح‌الدین سلجوقی	152
صلاح‌الدین خان سلجوقی	163
مقدمه‌نگاهی به زیبایی	175
به یاد علامه سلجوقی	178
د استاد علمی شخصیت او مقام	184
یادی از شخصیت بزرگ علمی	187
تصویری از افسانه فردا	192
بیدل به روایت علامه سلجوقی	199
نقدی بر نقد بیدل	208
نامه‌های علامه سلجوقی	220
به طوفان ملکیار مدیر مسئول مجله روغتیا	222
به محمدشوکت التونی	227
به حمیرا ملکیار سلجوقی	230
به عبدالقدیر پور غنی	232
به مولوی نعمت‌الله سلجوقی	233
مکاتبات علامه سلجوقی با شخصیت‌های عالی‌رتبه مصری و وزارت خارجه افغانستان	234
یادبودها و همایش‌ها	252
کابل، سال‌های 1351، 1352 و 1353، وزارت اطلاعات و کلتور	252
کابل، 1369، انجمن فرهنگ هرات باستان	253
هرات، 1385، انجمن ادبی هرات	254
مونترال، 2010، نهاد فرهنگی نوای نیستان	254
رساله‌های دانشگاهی و پایان‌نامه‌ها	255

هاسوگ سروده	256
عبدالرئوف فکری سلجوقی	256
عبدالرحمن پزواک	257
ضیاء قاری زاده	258
خلیل الله خلیلی	258
عبدالهادی داوی	259
نگاره‌ها	261
فهرست منابع	272

یادداشت ناشر

صلاح‌الدین سلجوقی سیاستمدار، مترجم و نویسنده، در افغانستان شخصیتی مطرح و مشهور است. هم به عنوان سیاستمداری نامبردار و هم نویسنده‌ای برجسته او را همه در این کشور می‌شناسند. بدیهی است که شخصیت سیاسی سلجوقی و هم عرصه‌نویسندگی او قابل نقد بوده و عاری از اشتباهات و کاستی‌ها نیست. کاری و نگاهی که پیش از این آغاز شده و از سیاستمداران هم‌عصر او برخی در خاطرات خود بر جوانبی از شخصیت وی نقدهایی وارد کرده‌اند و هم در خصوص آثار و نوشته‌های او چنین نگاه‌هایی دیده شده است. از جمله کاستی‌های کارهای تحقیقی او، روش‌مند نبودن آثار و فقدان ساختار تحقیقی در آنهاست. سلجوقی در این آثار در مواردی با زبانی کمتر علمی و آمیخته با لغات شاذ و نادر عربی و واژه‌های عامیانه و با نثری منشیانه و نزدیک به خطابه و بدون ارجاع به منابع و استدلال‌های علمی، به طرح مباحث مختلف پرداخته است. با این همه و با توجه به گرفتاری‌ها و مشغولیت‌های سیاسی این نویسنده، او شخصیتی تأثیرگذار در فلسفه، منطق و ادبیات عصر خود در افغانستان بوده است. امروزه، فارغ از حب و بغض‌ها و نسبت‌ها و پیوندهای مختلف خونی و سرزمینی و ... جهت رشد تفکر انتقادی و تولید اندیشه در کشور، ما نیازمند واکاوی و بررسی کارکردهای نویسندگان و اصحاب اندیشه در گذشته هستیم. این شخصیت‌ها و آثارشان باید بررسی شوند و نکات مثبت و منفی کارهایشان نمایانده شود.

«یادنامه علامه صلاح‌الدین سلجوقی» نخستین دفتر از دسته یادنامه‌ها و بزرگداشت مفاخر است که توسط «مؤسسه پژوهشی بایسنغر» در هرات منتشر می‌شود. در این دفتر که به کوشش نصرالدین سلجوقی و با ویرایش خلیل‌الله افضلی منتشر می‌شود هر چند کارکرد و زندگی علامه سلجوقی از آن منظر پیشین نقد و بررسی نشده اما در مجموع آیین‌های است که خواننده امروز به وسیله آن می‌تواند با این شخصیت معاصر افغانستان بیش‌تر آشنا شود.

در گام نخست کوشیده شده که زندگی‌نامه درست و دقیقی از علامه سلجوقی با استفاده از منابع مختلف مکتوب و شفاهی تهیه شود و در بخش‌های بعدی کتاب نمونه‌هایی از آثار منثور و منظوم ایشان شامل مقالات، مقدمه‌ها و تقریظها بر کتب دیگر نویسندگان و نمونه‌هایی از شعر علامه از سه قالب مثنوی، غزل و قصیده که در جراید و مجلات عصر منتشر شده و امروزه در دسترس ما قرار ندارند تقدیم خوانندگان شود. در این نمونه‌های شعری علامه، نکته‌حایز اهمیت آن است که دو شعر نخستین را وی در سال‌های جوانی سروده و پس از چهل سال «دست نزدن به زلف خم اندر خم شعر» در پایان عمر یک مثنوی می‌سراید. در مجموع در این بخش، خواننده با سیر تفکر و اندیشه‌ی علامه سلجوقی در دوره‌های مختلف حیات وی آشنا می‌شود و این بسیار ارزشمند است.

بخش بعدی کتاب را خاطرات نویسندگان و سیاستمداران و بستگان علامه سلجوقی (ده خاطره) شکل می‌دهد که بعضاً در گذشته و به مناسبت‌های مختلف در نشریات وقت به چاپ رسیده و گروهی برای نخستین بار در این مجموعه به نشر می‌رسند.

«مقاله‌ها» عنوان بعدی کتاب است که در آن نُه مقاله و مطلب درباره‌ی علامه سلجوقی به چاپ رسیده است. بیش‌تر این مقالات نیز پیش از این در کتب و مجموعه مقالات به مناسبت درگذشت استاد به نشر رسیده‌اند و به جهت اهمیتی که داشتند این‌جا باز چاپ شده‌اند. در بخش بعدی، نامه‌هایی را که علامه به نویسندگان، بستگان و سیاستمداران وقت نوشته، گرد آمده که مجموعاً به هفده نامه می‌رسند. بخش‌های پایانی کتاب را معرفی یادبودها و همایش‌هایی حول محور علامه سلجوقی در کشورهای مختلف، معرفی پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دانشگاهی و پنج سوگسروده از شاعران و نویسندگان برجسته افغانستان شامل می‌شود. یادنامه‌ی علامه با ده تصویر از ایشان در دوره‌های مختلف کاری و تصاویری از مدفن ایشان در کابل و فهرست منابع به پایان رسیده است. این یادداشت کوتاه را با ذکر چند نکته درباره‌ی این اثر به پایان می‌بریم:

- از نویسندگان و سلجوقی‌پژوهان مختلفی جهت نگارش مقاله برای این مجموعه دعوت به عمل آمد که متأسفانه کمتر به وعده‌ها وفا شد.

- با توجه به گردآمدن مقالات و مطالب مختلف در این مجموعه به خامه نویسندگان گوناگون از دوره‌های متفاوت؛ ما کوشیدیم که همه مطالب و مقالات را از جهت روش کار و املاء کلمات (پیوسته یا گسسته‌نویسی) و شیوه‌های استناد به منابع مختلف علمی (شیوه ارجاع و مأخذنویسی) یکدست و هم‌آهنگ کنیم.
 - در نوشته‌ها و مقالات علامه در این یادنامه تصرف نشده و صرفاً در سطح زبانی ویرایش شده‌اند.
- ممکن است بسیاری از یادداشت‌ها، نامه‌ها، تصاویر، خاطره‌ها و مقاله‌ها درباره علامه سلجوقی پس از این از گوشه‌ای به دست آید و یا به خامه پژوهشگران ما نوشته شود. ما می‌کوشیم این دست از اسناد و مقالات را در چاپ‌ها بعدی این یادنامه شامل سازیم.
- از جناب نصرالدین سلجوقی که نسخه اولیه یادنامه را به منظور چاپ و نشر در اختیار مؤسسه قرار دادند و در تمام مراحل کار ما را یاری کردند، قدردانی می‌کنیم.
- مؤسسه پژوهشی بایسنخر

روحِ دانا / 11

پیش‌گفتار

خوش‌حالم از این که بار دیگر دور از وطن موقع برایم میسر شد تا یک سلسله مطالب شامل یادداشت‌ها، مقالات، مناظره‌ها، مکاتبه‌ها، یادواره‌ها در خصوص احوال و آثار علامه صلاح‌الدین سلجوقی را در یک مجموعه تحت نام «روح دانا؛ یادنامه علامه سلجوقی» به دوست‌داران و پژوهش‌گران فلسفه، تاریخ و ادبیات کشور تقدیم می‌کنم. سال‌ها قبل، روزی مطلبی در وب‌سایت «رسالت» که توسط استاد خواجه بشیر احمد انصاری استاد دانشگاه تگزاس ایالات متحده آمریکا اداره می‌شود - توجهم را به خود معطوف نمود. ایشان در این صفحه، متن سخنرانی استاد سلجوقی را از زبان عربی به فارسی ترجمه نموده، و آن‌جا از عموم دوستان تقاضا نموده بودند تا در قسمت جمع‌آوری مطالب مختلف پیرامون علامه سلجوقی او را یاری رسانند تا وی بتواند آن موضوعات را آن‌جا در اختیار علاقه‌مندان قرار دهد. از آن‌جا که از طرح این پیشنهاد مدت زیادی گذشت و توفیقی حاصل نشد، بر آن شدم تا خود با جمع‌آوری یادداشت‌ها، خاطره‌ها از طریق مجموعه‌های شخصی و کتابخانه‌ها با همکاری دوستان، مطالب پاره پاره را اندوخته و رقعہ رقعہ را به هم پیوند زده آن را به عنوان یک مجموعه به فحوای بیت زیر مدون ساخته و پیشگاه صاحب‌دلان تقدیم بدارم:

تمتّع ز هر گوشه‌ای یافتم ز هر خرمنی خوشه‌ای یافتم

باید علاوه نمود که در تحقیق و تتبع این کار همکاری دوستان و عزیزان گرامی برایم نهایت ارزنده بوده است. جای آن دارد تا از دوست گرامی و دیپلمات ورزیده کشور جناب فضل الرحمن فاضل سفیر دولت جمهوری اسلامی افغانستان در قاهره، جایی که زمانی علامه صلاح‌الدین سلجوقی به صفت سفیر کبیر دولت شاهی افغانستان ایفای وظیفه می‌نمودند، هم اظهار سپاس و امتنان نمایم، چه ایشان با یک ابتکار عالی نه تنها در تأسیس کتابخانه علامه صلاح‌الدین سلجوقی در آن سفارت اقدام نمودند بلکه بعضی آثار علامه را از عربی به فارسی و بالعکس برگردان و نشر نموده‌اند و تعدادی از آثارشان را تجدید چاپ کرده و با تعدادی از مکاتبات رسمی استاد سلجوقی را که با شخصیت‌ها و رجال

سیاسی چون جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر، انور السادات، سید محمدمین حسینی مفتی فلسطین و غیره تعاطی نموده بودند، به دسترس من قرار داده‌اند که از آن مکاتبه‌ها در این رساله هم استفاده به عمل آمده است.

شخصیت علمی دیگری چون استاد محمدصدیق راشد سلجوقی در قسمت ترجمه مکاتبات استاد سلجوقی از عربی به فارسی مرا یاری رسانیده‌اند و هم از آن معلومات و یادداشت‌های مختلف که تلفونی برابم داده‌اند هم مستفید شدم که از همکاری‌شان اظهار شکران می‌نمایم. شایسته یادآوری است که در ویرایش علمی و دوباره‌خوانی این اثر، دکتور خلیل‌الله افضلی از همکاری بی‌شائبه و شایسته خود دریغ نمودند و همچنان از مؤسسه پژوهشی بایسنغر تحت مدیریت‌شان هم اظهار سپاس می‌نمایم که سلسله نشرات خود را با این دفتر آغاز می‌نمایند. روی این ملحوظ مؤفقت مزید این انجمن نوظهور را در راه معرفی و گسترش فرهنگ و تاریخ کشور از خداوند متعال استدعا دارم. با ذکر مراتب فوق، امیدوارم تا تدوین این مجموعه نزد فرهنگیان کاری از آب درآید که روح و روان شایسته فرهنگی آنانی که کنون در جمع ما نمی‌باشند و فرهنگیان که در قید حیات‌اند و آرزوهای بیش‌تر را در گسترش امور فرهنگی در پوست و جان خود می‌پروراند، پسندیده آید. اگر در زمینه کدام اشتباهات یا کاستی صورت گرفته باشد، امید معذرت مرا پذیرفته و با پیشنهادات و راه‌نمایی‌های ثمربخش خود برای چاپ بعدی مرا همکاری رسانیده، ممنون سازند.

و من الله التوفیق

نصرالدین سلجوقی

آیرلند- دوبلین

زندگی نامه

زادگاه و آموزش‌های نخستین

صلاح‌الدین سلجوقی فرزند مفتی سراج‌الدین؛ نویسنده، فیلسوف، سیاست‌مرد و ادیب افغانستان در سال 1313 قمری مطابق با 1275 خورشیدی و 1896 میلادی در پای‌حصار هرات دیده به جهان گشود. تعلیمات رایج عصر را نزد پدر و شرح ملا را نزد والدۀ خود بی‌بی عایشه سلجوقی تکمیل نمود. تعلیمات بالاتر را در محضر علمای سلجوقی در مدرسه پای‌حصار نزد ملا محمد عمر سلجوقی و غلام‌مصطفی سلجوقی فرا گرفت. درس مولوی محمد عمر در فراگیری دانش و فلسفه در سلجوقی تأثیر به‌سزایی داشت تا این که سلجوقی از دانش و فضل این مرد بزرگوار بهره‌ فراوان کسب نمود؛ چنان‌چه خود اظهار داشته است که «بزرگترین استاد من مولوی محمد عمر بود که او استاد ولایت هرات خوانده می‌شد و من کوچکترین شاگرد و حتی کوچکترین بنی اعمام ایشان بودم که بعد از مولانا عبدالرحمن جامی به مثابه او دیگر مرد عالم و دارای آثار جاوید در هرات عرض وجود نکرده است¹. باز هم می‌گوید: «من از این استاد بزرگوار آن قدر فیض دیده‌ام که می‌توان آن را حداکثر استفادۀ شاگرد از استاد دانست»². علامه، از کودکی با داشتن استعداد خوب از حافظۀ عالی و قوی برخوردار بود که با تکمیل دروس در فقه، منطق و فلسفه تبارز خارق العاده‌ای نمود که در سن نوزده سالگی و سال 1294 خورشیدی به مقام افتا رسید.

کارکردها و مسئولیت‌های رسمی

علامه، کارش را در سال 1294 در محکمۀ شرعی هرات آغاز کرد. در همین سال به کابل رفت به تدریس ادبیات پارسی و تازی در لیسه حبیبیه کابل پرداخت. در 1297 مدیریت معارف هرات را برعهده

1. سلجوقی، حسین وفا، علامه صلاح‌الدین سلجوقی، 1366، صص 2 و 3.
2. شهرانی، عنایت‌الله، پژوهش‌های ایران‌شناسی، 1381، جلد 4، صص 313-326.

گرفت. با ایجاد مطبعه چاپ سنگی در هرات در انتشار هفته‌نامه اتفاق اسلام سهم برجسته‌ای گرفت.

در این روزگار که ده‌ها مکتب به کمک مالی کشورهای مختلف از جمله آلمان و فرانسه در شهرهای مختلف در حال اعمار بود، علامه سلجوقی نیز توانست با تأسیس مدیریت معارف دارالنصرت در محل چهارباغ هرات به افتتاح مدارس دخترانه و پسرانه چون مکتب شرافت، شهامت و شجاعت بپردازد. در آن وقت مردم به تحریک کشورهای بیگانه و هم بی‌سوادی و عقب‌ماندگی با آموزش‌های رسمی و مدرن موافق نبودند و از این رو بر ضد مکتب و معلمین مشکلات ایجاد می‌کردند از جمله فردی با نام حاجی محمداسماعیل سیاه (1236-1324 ش). اشعار توهین‌آمیزی را در مورد مدرسه، معلم و شاگردان می‌سرود. استاد سلجوقی در همان زمان آن شاعر را «هزالی حریص» و «بلندگوی عناصر ارتجاعی»، «متحجر»، «سخن‌چین» و «دین‌نمای سراپا ریا» معرفی نموده و تلویحاً مثال بعضی از سروده‌های هزل‌آمیز او را حسب ذیل به معرفی گرفته است:

یا چرا پار معلم عوض اجرت	کرده در ترب تلامیذ نهانی زردک
خود	فی کفه القضیب و فی فمه البزاق
استاد از برای تلامیذ درس ما	نمی‌کرد الا به طفلان جماع
معلم چه شد آن که دفع صداع	

استاد سلجوقی در «نقد بیدل» در برابر این فرد و مشکلات ناشی از وی در هرات آن روزگار چنین یاد کرده است:

«... روزی که من بار اول مکاتب ابتدایی را در هرات به حیث مدیر معارف افتتاح می‌کردم، بعضی عناصر ارتجاعی، وجود این مکتب‌ها را خلاف دین معرفی می‌کردند، طبیعی است که بیگانگان نیز دوست داشتند که این آتش را دامن بزنند. در آن وقت شاعری بود هزّال و برای کسب شهرت و محبوبیت خود به شدت بر خلاف معارف، مکاتب و معلمین آن، تبلیغات هزل‌آمیز و هجوکارانه و بلکه پر از اتهام و افترا به لباس شعر هزلی می‌سرود و به سرعت برق نشر می‌داد و موجب خرسندی عناصر ارتجاعی و هم تا حد زیادی مانع پیشرفت مساعی من و طرفدارانم می‌شد. ولی دیری نگذشت که مردم به ارزش علم و معرفت فهمیدند و این گونه مردمان به گفته بیدل «به افسون قبول خلق هرزه‌گو» بوده‌اند، نزد ایشان منفور شدند و هنوز معلوم شد که این طور مردم حریص و بی‌آزم، عیوب اجتماعی بیش‌تری از امثال «سعایت» یعنی

واقعه‌نگاری نیز داشتند و این دعوی کاذب دین‌داری را برای پوشیدن آن عیوب رسوایی‌آفرین خود ایجاد نموده بودند. قرآن کریم این طور اشخاص را چه خوب معرفی و ترسیم می‌فرماید که می‌گوید: «هَمَّازٍ مَنَابِقٍ بِنَمِيمٍ. مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَنِيْمٍ»^۱ باز هم این شاعر هزّال نه تنها مشروطه‌خواهان را به شدت تکفیر و تفسیق می‌نماید و همه را فاسق، فاجر و گروه بدعت و واجب‌القتل می‌خواند به همین منوال علامه صلاح‌الدین سلجوقی را که بعدها در عصر امان‌الله خان به عنوان منشی دارالتحریر شاهی او ایفای وظیفه می‌نمود را در مثنوی «سگ و شغال» خود هجو نموده و تخریب‌کننده دین پیغمبر خوانده است:

بهر تخریب دین پیغمبر	او سفیر است و مملکت موثر
قوه را بین که کرده رفع حجاب	می‌نویسد که هست عین صواب
کرده مشرب وطن پرستی را	داده فتوا شراب و مستی را
پس ببايد [که] علم دین را	ناول و اطلس و جراید آموخت
ســـوخت	حج و صوم و صلاه را ضایع
کرده بدعت به عالمی شایع	راه حج است اصل دین جدید
کرده اعلان که راه چپه روید	این هویدا است، نیست جای سخن
در کف اوست اقتدار سخن	

این فعالیت‌ها موجب شد علامه، رنج زیادی را متحمل شود و سرانجام هرات را در سال 1300 ش ترک کرده و به کابل رفت. در کابل در همان سال در لیسه استقلال به شغل آموزگاری مشغول شد. از 1303 در سمت منشی دارالتحریر شاه امان‌الله خان (1271-1339 ش.) ایفای وظیفه کرد. امان‌الله خان در امور دینی، قضایی، اجتماعی و سیاسی از وی مشوره می‌گرفت. علامه در عصر امان‌الله خان به عنوان مدیر معارف و سرمحرر روزنامه اتفاق اسلام مقرر شد. او این جریده را به نام «فریاد» نام‌گذاری کرد که در پیشانی آن، بیت زیر را به نشر رسانید:

1. سلجوقی، صلاح‌الدین، نقد بیدل، 1343، ص 105. ترجمه آیه: «و دایم عیب‌جویی و سخن‌چینی می‌کنند و مردم را هر چه بتوانند از خیر و نیکویی باز می‌دارند و به گناه و زشتی می‌کوشند» قلم: 11 و 12 و نیز بنگرید: آرزو، عبدالغفور، سیاه سپیداندرون، 1380، صص 170 تا 172.

ناله را هر چند می‌خواهم که پنهان‌تر کشم
سینه می‌گوید که من نتگ
آمدم فریاد کن

او جریده «ثروت» را نیز تأسیس کرد که هر پانزده روز به نگارندگی خودش با چاپ سنگی در هشت صفحه نشر می‌شد. جریده «ثروت» طوری که از نامش پیداست، مسائل اقتصادی و تجارتي را به نشر می‌سپرد ولی در این جریده نیز نوشته‌های استاد رنگی از عرفان دارد او در مقاله افتتاحیه «ثروت» می‌نویسد:

«این است جریده نو ما می‌خواهد به ملتی که دیروز بر تخت طاووس نشسته و تاج کوه نور بر سر دارد، امروز خط راه آهن کشیده نمی‌تواند حس ثروت طلبی تولید و علم و تحصیل ثروت عصری را به آن‌ها آشنا بسازد تا اگر اراده آن رازق مطلق جل علی رفته باشد به موجب «لیس للانسان الی ما سعی» این سعی اثر بخشد و این ملت؛ استقلال اقتصادی خود را حفظ و تأمین نماید، در حیات فردی و ملی خود و برای صرف ثروت و استحصال، آن را یاد گرفته عمل کند و آن وقت از احتیاج بیگانگان وارسته و به معنی حقیقی مستقل باشد»¹.

عبارت مذکور گذشته از آن که مؤید ملیت‌خواهی و وطن‌دوستی ناشر و مدیر جریده است به حیث یک حقیقت مسلم دیگر نیز ما را رهبری می‌کند که موصوف استقلال یک ملت و مستقل بودن یک مملکت را زمانی حقیقی و صحیح می‌داند که استقلال اقتصادی آن هم تأمین شده باشد، علاوه بر آن روحیه تشویق و ترغیب به کار رسمی و عملی را تلقین نموده است.

در سال 1307 به صفت مدیر اطلاعات وزارت خارجه و در سال 1308 در هنگام جنگ‌های داخلی و پادشاهی حبیب‌الله کلکانی (1269-1308 ش.)، چهار و نیم ماه را در زندان سپری کرد تا این که با پا در میانی برخی اشخاص از حبس رهایی یافت. پس از ختم جنگ واپس به عنوان مدیر اطلاعات وزارت امور خارجه کار کرد و سپس جنرال قونسل افغانستان در بمبئی و در سال 1315 به صفت جنرال قونسل در دهلی ایفای وظیفه کرد. در سال 1318 به کابل آمد و به حیث اولین رئیس مستقل مطبوعات کشور مقرر شد. در این وقت است که سنگ بنای مطبوعات کشور به مفهوم جدید آن گذاشته شده و رادیو کابل افتتاح می‌شود و دانشمندان و نویسندگان، شعرا و هنرمندان دور او حلقه

1. سلجوقی، محمدحسین وفا، علامه صلاح‌الدین سلجوقی، 1366، صص 12-13.

می‌زنند و به کارهای ادبی، تاریخی و ژورنالیستیکی می‌پردازد. علامه در خلال این وظایف رسمی، رادیو کابل را تأسیس کرد و می‌توان او را از بنیان‌گذاران مطبوعات و رادیو افغانستان دانست. او برای مطبوعات کشور تشکیلات وسیعی را در نظر گرفت و به انکشاف آن پرداخت و عده‌ای از جوانان مستعد را جهت کسب دانش موسیقی به کشورهای غربی و ترکیه اعزام نمود.

علامه سلجوقی در سال 1327 یک سال پس از تقسیم شبه‌قاره هند به حیث مستشار سفارت افغانی در کراچی به رتبه وزیرمختاری مقرر گردید. در 1328 به نمایندگی مردم هرات، در هفتمین دوره مجلس شورای ملی برگزیده شد. در سال 1332 مجدداً به حیث رئیس مستقل مطبوعات تعیین شد و از سال 1333 تا سال 1340 سفیر افغانستان در قاهره بود.

این بزرگمرد تنها در کشورش به لقب «علامه» خطاب نمی‌شد بلکه دانشمندان هند، مصر، پاکستان و اغلب کشورهای عربی، او را با این عنوان می‌شناختند. او یگانه عجمی بود که به عنوان عضو مجمع لغوی قاهره گماشته شد. در تازی و لغت عرب توانمند بود، فصیح سخن می‌گفت و در نگارش مقالات به این زبان چیره‌دست بود. در زبان انگلیسی هم زبانی روان داشت. ذهنش مملو از چکامه‌ها، سروده‌ها، امثال و حکم فراوان از فارسی، تازی و انگلیسی بود. فروتن و متواضع و با همکاران خود صمیمی بود. همکارانش همواره از دانش وسیع او برخوردار می‌شدند و از وی خاطرات شیرینی در ذهن داشتند¹.

زندگی شخصی

سلجوقی سه مرتبه ازدواج کرد. بار نخست با دختر کاکای خود و پس از مرگ این همسر با «میمونه» دختر یکی از بزرگان کابل که با شاه امان‌الله خویشاوندی داشت، ازدواج کرد. حاصل این پیوند، دو فرزند به

1. من صحبت‌های استاد بیسد، کریم شوقی و تنی چند را از طریق تلویزیون شنیده‌ام و همچنان شبی با پروفیسور احمد جاوید در یک ضیافتی در لندن اشتراک داشتم. وی در همان ضیافت از خاطرات خود زمانی که از طرف علامه برای اولین بار مدیر رادیو در ریاست مستقل مطبوعات مقرر شده بود، یادآوری می‌کرد و سایرین می‌شنیدند و در همان شب یکی از آثار وزین خود را تحت عنوان «نوروز خوش‌آیین» به من تحفه دادند که همواره از آن استفاده نموده‌ام.

نام‌های محمدصدیق¹ و حامد سلجوقی² بوده است. پس از مرگ زن دوم و مادر دو فرزندش، سرنوشت او را با حمیرا ملکیار³ روبرو ساخت که در زندگی وی تأثیر شگرفی بر جای گذاشت. حمیرا ملکیار دختر برگد عبدالاحد خان نایب‌السلطنه امیر حبیب‌الله خان و امین‌الوجهات او بود. حمیرا زنی زیبا، بافضیلت و محترم بود که علامه همسری با او را یکی از عمده‌ترین افتخارات و اعتبارات خود می‌داند. علامه در تقریظ «گل‌برگ‌ها» مجموعه شعری حمیرا می‌نویسد که: «امروز به کار نوشتن و تفحص کتاب خود نپرداختم زیرا جشن بیست و هشتمین سال همسری من و عزیزم حمیرا می‌باشد و چون خشت نخستین و فرخنده دوستی و همسری ما بر اساس فضیلت نهاده شده است، همیشه این روز خجسته را با تعاطی گوهرهای ارزنده ادب و سخن افتتاح می‌کنم.»⁴ عشق علامه را به حمیرا در جای‌جای آثار علامه می‌توان مشاهده کرد. کتاب «افکار شاعر» را به این همسر عزیز خود اهدا کرده است و در آغاز «تقویم انسان» درباره حمیرا نوشته است:

«جان جانان من حمیرا!

1. محمدصدیق مدتی به عنوان مدیر دوم سیاسی وزارت خارجه و معاون سفیر در امریکا ایفای وظیفه نمود. در ایام جهاد به صفت رئیس سیاسی حزب محاذ ملی برگزیده شده بود و در اولین حکومت اسلامی به عنوان وزیر دولت در امور خارجه و بعدها به صفت سفیر افغانستان در قاهره کار کرد. او سرانجام به اثر مریضی سرطان در امریکا (1307-1382 ش) درگذشت.
2. حامد سلجوقی (1308-13 ش) مدتی به صفت آمر عمومی میدان هوایی قندهار ایفای وظیفه کرد و او نیز در امریکا درگذشت.
3. حمیرا سلجوقی فرزند عبدالاحدخان در ده‌افغانان کابل در سال 1330 قمری دیده به جهان گشود. دو ساله بود که پدر را از دست داد و تربیت او به عهده مادرش که زنی فاضل بود، افتاد. مادر او را در اوان خردسالی قرآن کریم با مبادی علوم عربی و فارسی آموختاند و مطالعه آثار بزرگان زبان فارسی واداشت. حمیرا در سال‌های نخست جوانی به بیماری دچار و جهت درمان به هند فرستاده شد. در آنجا در سال 1317 خورشیدی با علامه سلجوقی که در همان وقت به عنوان جنرال قونسل دهلی ایفای وظیفه می‌نمود، ازدواج کرد. حمیرا سی‌وسه سال زندگی مشترک را با علامه تجربه کرد و در هفت سال اخیر زندگی ایشان که بر بستر بیماری گذشت، از او به نیکویی پرستاری کرد. حمیرا پس از کودتای ثور 1357 خورشیدی به هندوستان مهاجر شد و در سال 1369 در این کشور از دنیا رفت.
4. ملکیار سلجوقی، حمیرا، گل‌برگ‌ها، 1345، ص 3.

این اوراق پریشان که آن را در عالم اسباب، تو به وجود آورده‌ای و من آن را به یاد تو نوشته‌ام، به تو تقدیم می‌کنم. بعضی‌ها عقیده کرده‌اند دیگر عصر معجزات گذشته است ولی عصر معجزات محبت و دور معجزات علم هیچ گاه نمی‌گذرد و خداوند اراده کرده بود که من و تو را مظهر این دو معجزه قرار دهد. توسل‌های مخلصانه تو به حضور خداوند و تشبیه‌های مردانه تو به دنیای اسباب، نزد خدای توانا و دانا پذیرفته شد و مریضی که هیچ امید زندگی در آن نبود، امروز در قطار زندگان می‌رود و می‌خورد و می‌نویسد. من که می‌دیدم دوره‌ام سپری شده و این گردونه فرسوده دیگر نمی‌تواند شایسته جولان روح باشد، آرزومند بودم که این بساط زودتر به پایان برسد. زیرا من عقیده دارم که ما پایان نداریم و پایان کار ما بازگشتی است به آغاز ولی با خشکی اکثر رگ‌ها و ریشه‌های جان و بریدگی همه علائق و روابط زندگی، امیدی که به زندگی دارم آن عبارت است از پیوند دلم با تو که خیلی‌ها تازه و نیرومند و جوان است. من از مردن که به خود زیانی نمی‌بینم اندوهناک نیستم اما از این که تو اندوهناک می‌شوی در هر اسم¹».

همسر استاد سلجوقی افزون بر مهارت‌های زندگی، به چهار زبان فارسی، انگلیسی، عربی و اردو صحبت می‌کرد. شعر می‌سرود و به نویسندگی علاقه داشت. این ادیب ورزیده، فیلسوف دانا، پیر زنده‌دل و نقاد زبردست، سرانجام پس از یک عمر تلاش و کوشش به عمر هفتاد و سه سالگی در شانزدهم جوزای 1349 خورشیدی زندگی را بدرود گفت و در زیارتگاه شهدای صالحین در کابل به خاک سپرده شد. بعدها بر سر مزار او به همت همسرش حمیرا، بنای باشکوهی اعمار شد.

1. سلجوقی، صلاح‌الدین، تقویم انسان، 1352، ص «الف». حمیرا نیز این عشق را تا پای جان همراهی کرد و به شاگردی علامه افتخار می‌کرد. او در مقدمه «تقویم انسان» (ص 1) نوشته است: «از جمله اخلاق دینی ماست که باید هر کاری را به سپاس و ستایش خداوند آغاز کنیم ولی من علاوه بر این شیوه پسنیدۀ دینی، بارها و صدها بار باید ثنا و صفت و ستایش و سپاس خدای مهربان خود را به جا آرم از این‌که افتخار همسری و نیز شرف شاگردی آن استاد عصر و علامه بزرگ را به من ارزانی فرمود و باز برای من توفیق داد تا دعا و رضای او را حاصل کنم و باز مرا مفتخر گردانید که حصه بزرگ فعالیت‌های علمی و سیاسی او در وقتی صورت گرفت که من به پهلوی او یا به گفته علمای اجتماعی به پشت سر او بوده‌ام. طوری که بحر موج فضل آن فیلسوف الهی و اخلاقی در بلندیدن سوئے علمی من اثر بزرگی داشته است. (ویراستار)

کارنامه پژوهشی استاد سلجوقی

از علامه، آثار زیادی بر جای مانده که این آثار را می‌توان به بخش‌های عرفانی، فلسفی، آثار آموزشی، ادبی، تحقیقی و ترجمه‌ها و مقالات دسته‌بندی کرد.

1 - آموزشی:

شامل کتاب‌های درسی اخلاق، دینیات، قواعد ادبیه، ادبیات، معانی و بیان که برای مکاتب متوسطه وزارت معارف وقت در سال‌های 1307 تا 1309 طبع و نشر شده است. نشر یک سلسله مقالات و اشعار در جریده سراج‌الخبار، اصلاح، انیس، اتفاق اسلام (فریاد)، ثروت، بدخشان و غیره.

2 - ادبی:

افکار شاعر، 1326 و 1334، کابل، مؤسسه نشراتی اصلاح. آیینة تجلی (سوال و جواب مایل و علامه صلاح‌الدین سلجوقی)، به اهتمام غلامرضا مایل هروی، 1344، کابل، وزارت اطلاعات و فرهنگ، مطبوعه دولتی.

اضواء علی میادین الفلسفه و العلم و اللغه و الفن و الادب (مجموعه مقالات به زبان عربی)، به اهتمام محمود ابورئه، 1962م/1381ق، قاهره، مطابع شرکت الاعلانات الشرقیه.

شرح حال سید جمال‌الدین افغانی،

مقدمه علم‌الاخلاق، 1331، 2 جلد، کابل، مطبوعه دولتی.

نقد بیدل، 1343، کابل، مطبوعه وزارت معارف.

اثر الاسلام فی العلوم و الفنون، 1375ق، قاهره، سفارت جمهوری اسلامی افغانستان و ترجمه آن با عنوان «تأثیر اسلام بر فلسفه و هنر»، ترجمه خواجه بشیر احمد انصاری، 1393، قاهره، سفارت جمهوری اسلامی افغانستان.

3 - فلسفی:

جبیره، 1343، کابل، مطبوعه دولتی. (این اثر را در هنگام تصدی سفارت افغانی در قاهره نوشته است)

نگاهی به زیبایی، 1342، کابل، مطبوعه دولتی.

تقویم انسان، 1352، کابل، مطبوعه دولتی و 1383، انتشارات بیهقی، کابل.

تجلی خدا در آفاق و انفس، 1344، کابل، مطبعة دولتی. چاپ دوم اسد 1345، به اهتمام حمیرا ملکیار سلجوقی، مطبعة دولتی کابل؛ چاپ سوم مهرماه 1363 بیرجند کتابفروشی فضل؛ چاپ چهارم، عرفان، تهران. افسانه فردا، 1369، شورای ثقافتی جهاد افغانستان، پیشاور.

4 - ترجمه‌ها:

بخشی از تاریخ فتوحات اسلامی، جلد 2، 1309 ش، هرات،
المراه فی التاریخ و الشرایع، ترجمه در حدود سال 1308 خورشیدی،
چاپ ناشده.
اخلاق نیکوماکوسی یا اخلاق ارسطو، نوشته دی پی چیر، 1332، کابل،
مطبعة عمومی و 1386، عرفان، تهران.
تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، نوشته ابو علی احمد بن مسکویه،
1334، با مقدمه محمد علم غواص، کابل، مؤسسه نشراتی اصلاح و
1394، به تصحیح محمدرضا وصفی، عرفان، تهران.
محمد در شیرخوارگی و خردسالی یا سرگذشت یتیم جاوید، نوشته
شوکت التونی، به اهتمام عبدالله رئوفی، 1342، کابل، مطبعة دولتی. به
انضمام رساله گوشه‌ای از پیغام تو.

از آثار علامه سلجوقی

علامه صلاح‌الدین سلجوقی به درخواست دوستان و یاران، تقریظها و مقدمه‌های بسیاری بر دواوین و مجموعه‌های شعری دوستان و ادبای افغانستان نوشته است. از این تقریظها می‌توان به نوشته او بر مجموعه شعری همسرش حمیرا ملکیار سلجوقی با عنوان «گل‌برگ‌ها» یاد کرد که در سال 1345 در کابل به کوشش غلام حبیب نوابی منتشر شده است. او همچنین تبصره و تقریظی نیز بر کتابی با عنوان «رابعه بلخی» نوشته نوابی تهیه کرده که به سال 1330 تهیه شد اما در سال 1356 به چاپ رسید.

روح پاک امام فخر رازی

در یکی از بهترین روزها که بهار قشنگ‌ترین پیرایه‌های عالم طبیعت در برودش چمن انداخته، نزهت بود که چون نامه از خاک می‌جوشید من در روی یک تپه‌گک خاکی از تل بنگیان (موضع مرتفعی از هرات) دست بر شقیقه با یک جهان مبهوتیت نشسته، سیرت شاهکارهای طبیعت می‌کردم.

زمرّزار چمن از اهتزاز نسیم ملیل موج‌ها تشکیل داده، نظّاره را مانند زورقی که در پیشگاه موج زمام اختیار را از دست داده باشد، بالایجاب به سر برداشته، با ساقه‌های درختان سرسبزی که به دامنه آسمان پیوند شده بودند، سوق می‌داد. آسمان، خیلی مصفاً و به مانند قوس قزح دارای مناطق ملّون که تدریجاً به هم‌دیگر مخلوط شده باشند، گردیده بود. جانب خاور سیاه و رفته‌رفته فیروزه‌رنگ، آهسته‌آهسته بنفش و اخیراً به یک دریای خون شفق منتهی شده بود.

سبحان الله چه یک منظره هائلی است [این] شفق! تخیل می‌کنم؛ زورق خورشید، در یک محیط خون افتاده و تلاطم کرده متدرجاً فرو می‌رود. بلی، سرنوشت زمانه خون است، بدون خون شفق، نه شب هنگامه را از روز ربوده می‌تواند و نه روز بر تسلیم خود و دادن نقد کف خود کار فرما می‌شود.

یک عالم سکوت بود که ارجاء صفحه بهار و گوشه‌های آسمان را فراگرفته بود. خورشید هم با چهره دژم به مانند یک مخنوق می‌لرزید؛

اما سکوت بود. گویا تنها نسیم، یک فش فش آهسته را در روی سبزه‌ها و گوش سوهن‌ها (!) حکم‌فرما بود. مگر سبزه‌ها به خواب ناز مغرورانه خودها مخمور گشته، از خون‌ریزی‌های خزان بی‌خبر بودند.

شب‌پره‌ها و گنجشک‌ها هم در پیشگاه شفق، بعضی ناله‌ها و غوغاها داشتند؛ می‌پنداشتم این‌ها ارواح شهیدان این «تل» اند که از قالب‌های در خون تپیده برآمده، برسوگواری آفتاب نوحه می‌کنند.

من خیلی مبهوت بودم و دهشت بر من غلبه کرده بود. تخیلات خونینی که از این معارضات عالم طبیعت، در مخیله‌ام جای‌گزین می‌شد؛ مرا مرتعش می‌ساخت. تصمیم نمودم از این تپه‌ای که به خون تعمیر شده است فرود آیم و در میان ریاحین که امواج غفلت و رعونت‌اند، دمی از وسوس خونین بیاسایم. همان بود که نزول کرده بر یک سرک مستقیم که جانب شمال کشیده شده و به نهال‌های «ناژو» محاط است، قدم می‌زدم و هنوز همان هیكل لرزنده خونین آفتاب در لوحه فکرتم مرتسم و همان قال‌مقال شب‌پره و گنجشک در پرده گوشم طنین‌انداز و بعضی استخوان‌های سفید مردگان آن تل در چشمم جای‌گزین بود و من از کمال مدهوشیت نمی‌دانستم کجا می‌روم. ناگاه خودرا در مقابل تپه‌های پست و بلندی که گویا آثار ابنیه مندرسه و بر آن عده‌ای از قبور است، دیدم. این نظاره بر احساسات من افزوده، سیلاب‌های خون و دشت‌های اجساد در خاک و خون تپیده را در مقابل چشمم تجسم داده، سلسله افکارم را به عالم مردگان سوق داد.

همی خون بود که دشت‌های وسیع و جولان افکارم را پر نموده بود. شفق را تصور می‌کردم؛ خورشید سر بریده‌ایست که در دریای خون پرتاب شده است. قارئین خواهند دانست. یونانیان می‌گویند «از حواس باطنه به نام «مخیه» یک حسی است که در حین تعطیل باقی حواس، در بین مدرکات سایر حواس ترکیب و تحلیل می‌کند» از خون شفق و استخوان‌های شهدا و این قبور، خون‌های معصوم اسلامیان که صرف به گناه اسلامیت در این عالم ظلم‌پنیاذ ریخته شده است به یادم آمد.

و به یک تبادر، آنچه صفحات خونینی که در صفحه مقدس اسلام است به دماغ خیمه زد. چه یک خفقان ناگواری بود که بر دلم طاری شد! چرا؟ می‌دیدم بیش‌تر قربانی‌های مسلخ انسانیت، مسلمانان‌اند و با خود

می‌گفتم ای مسلمانان بدبخت امروزه این‌ها همه کشته‌جهل است که می‌دروید!

و به یک حالت متحیرانه این قبرستان را می‌دیدم که ناگاه خود را در صحن یک حدیقه باصفا و یک صفة نزهت‌فزا و یک معجزه پخته‌کاری دیدم. فی‌الغور به خود آمدم و یادم آمد این خوابگاه شیر نیستان فضایل اسلامی است دویدم و سلام دادم دیدم مشت خاکی است که دریا‌های علوم حقانی را در بر گرفته و بر آسمان‌ها می‌نازد؛ خاکی است که آبروی عالم اسلام و در آغوش‌گیرنده یک دانای رموز آسمانی است.

خاکی است که امام همام فخرالملة و الدین جناب امام رازی آن مرد فضل و دانش، آن قاید نیرومند متکلمین در آن آرمیده است. این حال بیش‌تر بر تأثراتم افزوده، چنان متأثر شدم که هیچ خودداری نکرده، اشک بود که بر آن خاک مقدس می‌افشاندم و به یک صوت پاک، آن مرد کارزار فضایل را مخاطب ساخته می‌گفتم:

ای امام همام! ای هژبر بی‌شده علوم! ای رب‌النوع حکمت‌یمنانه! ای مشید ارکان اسلامیت و کلام! و ای درهم‌شکننده یک سلسله اوهام سوفسطائی عموهه! ای مجاهد حقانی عساکر شکوک و اوهامی که می‌خواستند بر حصار مقدس اسلامیت هجوم کنند! آخر تو کجایی؟ این خواب شیرین تا به کی؟ این فراغت از حال اسلام تا کجا؟ به خدا که این قدر تغافل از حال این مشت بدبخت به تو مناسب نیست، باری چشم باز کن و عالم اسلام خود را ببین!

ز خاک ای لاله سیراب برخیز
چو نرگس خواب چند از خواب
برخیز

خدا را سر برآور! ببین عالم اسلام در چه حال است؟ علم چه شد؟ عالم کجا شد؟ علما چه شغل دارند؟ برای خدا برخیز! و در روی این ریاحین که از خاک سر برآورده‌اند قدمی بگذار! و یک عالم مُرده را از آن لب‌های عیسی‌دم خود زنده گردان و به ما راهی بنما که بادیة ذلت را طی کنیم.

از این نوع سخنان تکرار می‌کردم تا گریه از پایم درآورده، بر خاک افتادم و روی پراشک را بر روی آن خاک مقدس گذاشتم. چندان فغان کردم که از خود درگذشتم و به یک عالم بی‌خودی فرو رفتم. زمانی نگذشت که قدری افاقه به من روی داده، خودم مدهوش یا خواب و

1. در متن چنین آمده اما به نظر می‌رسد که «محجر» مناسب‌تر است. (ویراستار)

حواسم قدری بیدار بود. گویا مثل بین خواب و بیداری یک حالتی مرا فرا گرفته بود.

ناگه دیدم یک شیخ باشکوهی با کمال متانت به مقابل چشم من تجسم نموده، با یک قامت مایل به بلندی و رنگ اسمر و چشم‌های بزاق که رگ‌های خون هم در آن منسوج بود و ابروهای تند پیوسته و پیشانی فراخ و ریش تُنک و معتدل اما سفید. با یک عمامه متوسط پریشان و یک عبای خاکی‌رنگ و یک عصای ضخیم در دست به وضع ساکتانه ایستاده و تیزتیز در من می‌نگرد.

سیمای صلابت‌انتمای این پیر روشن‌ضمیر و مغناطیسیت آن چشم‌های آتش‌فشان چندان فاعلیتی را در وجود مرتعشم کارفرما شد که همه مشاعر و معنویات خود را در پیشگاه صولت و احتشام الهی‌اش باخته و خود را مانند یک صاعقه‌سیده مدهوشی در قبال «ماسمریزم» طبیعی‌اش بی‌حس و شعور دیدم. حدس به من گفت: این همان مخاطب مقدس تو است. چه در حالی که تمام حواسم مصروف آن بود، بی‌خود گشته و هم به یاد آن به خود آمده بودم.

قرعات قلبم چندان توانتری را کارفرما است که می‌خواهد شرائین شقیقه‌هایم بترکد. من در یک عالم خوف و آن با یک جهان وقار. یک سکوت مدیدی بود که در بین کارفرما شده بود. پس از اندک کسب طمأنیت و قدرت با حفظ مراتب ادب گفتم:

امید است اشتباه نکرده باشم. ذات اشرف همان مخاطب مقدس من خواهند بود که یک سلسله تمنیات را با خفقات آن دلی که در این خاک سعادت‌ناک کاشتمش، تقدیم حضورشان نمودم. فرمود:

بلی منم محمد عمر رازی مشهور به فخر رازی. عجیب حالتی است؟ من در این حال شعور دارم، حیات دارم و آن را حس می‌کنم. به این قدر هم واقفم که می‌خواهد خورشید غروب کند، افق را می‌بینم. قله‌های ارغوانی کهسار را مشاهده می‌کنم اما مبهوتم. حرکت ندارم. ادوات زندگانی را فراموش کرده‌ام، گفتم:

ای امام همام! اول این را می‌خواهم بدانم که این چه حالت است که اکنون دامن‌گیر من شده و آن هیکل تقدیس را بعد هفت‌صد سال می‌بینم. فرمود: از این صرف نظر کن. این از شاهکارهای عالم روح است. این امری نیست که در زندگی معلوم شود و نه «سرّ حیات». من که فخر رازی‌ام در زندگی نتوانستم به آن نایل شوم «سرّ حیات»، «سرّ کاینات» منکشف‌شدنی نیست و انسان از ندانستن آن مسئول است.

زینهار مسئله را که فکر بیابان مرگ بادیۀ آن گردد، تعقیب مکن! از عالمی که بیگانه‌ای جست‌وجو مکن و نه از عالم خود دور خواهی ماند. ماشین کله‌ات محرّکی است؛ صرف می‌تواند قطار وجود تو را به کار انداخته و او را به منزل برساند و او را در همه خطوط عالم اجساد سیر داده به دیگر قطارها صدمه نزند.

این خیلی عهده است، اگر بتواند انسان در جامعه انسانی با مراعات شوارع شرایع و قوانین و اخلاق سیر نماید. تعقیب روح و آن قوه‌های بیرونی این عالم، همین مغز محدود را از کار می‌اندازد. این را بگذار و شروع کن به مسائلی که برای آن‌ها از من استمداد می‌خواستی!

گفتم: ای امام برحق! آخر ارشادی بگو! حمایتی فرما! این اسلام؛ این بهترین امت‌های عالم؛ این قوم غالب؛ این طایفه قاهره؛ این جمع مهدّب؛ این گروه با مدنیت؛ چه شد که سپهر اقتدار و عظمت‌شان منقلب گشت؟ چه افتاد این بهترین فرزندان انسانیت را که پای‌مال مشت بهایم و سوایم شدند؟ آیا چرا هند اسیر، اندلس مرتجع، مصر مقید، شام دربند، عراق مستعمر، ماوراءالنهر محبوس، عرب منقلب و ...

گفت: بس! حاجت تطویل ندارد. قصور از شما است؛ نه اسلام ذاتاً نقصی دارد و نه کفر فطرتاً مزیتی. این از نتیجه غفلتی است که دانندگان کنونی شما آن را کارفرما شده. از سطور زمانه و جلوگیری از طواری که روز به شکل برین متاع مقدس شبخون می‌زند؛ غافل شده‌اند تصور کن! من در روزی که چشم باز کردم زمانه گذشته خود را خیلی آرام و دیوار این حصار مقدس را خیلی متین یافتم، چه طواری نبود که بر آن هجوم کند. معارضی نداشت که با آن معارضه کند و هم اعدا مکنّت زیادی نداشتند که بتوانند غالب گردند. مگر تنها چند مدت قبل از من، نقل بعضی سفسطه‌های فضول از یونانی به زبان مبارک عربی واقع شده بود و می‌دیدم بعضی عملاً تمایلاتی جانب آن‌ها دارند ترسیدم؛ مبادا این واهیات در دماغ آن‌ها جای‌گزین شود و حرارت اسلامیت را بکاهد. مجبور شدم پاره استدلالات را بر روی کار آورده و اکثر آن‌ها را مطابق عقل تردید و بعضی مسائل را که عقل به قبول آن‌ها به جدیت ایستاده بود با آثار مقدس دین تطبیق دادم و یک فلسفه معقولی را در دین تأسیس کردم. چه همین بود تکلیف من و دیگر رخنه‌کننده‌ای در ورای این دیوار موجود نبود که به مقابل آن تشبث می‌کردم. خداوند می‌داند متجاوز از پنجاه سال در راه این مسلک خود چه اتعاب که نکشیدم و چه کوشش‌ها که نکردم؟ تا به تمام زبان یونانی کامیاب آمدم و به ردیۀ آن‌ها

مؤفق گردیدم همچنین بعضی فرق در اسلام پیدا شده کوشیدم از خلطشدن سفسطه در اعتقاداتشان مبادا خللی در این اساس متین روی دهد. به دفع بعضی اعتسافاتشان به وسایلی چنگ زدم و بعضی مخیلات فاسده امثال معتزله را در هم شکستم.

در آن وقت، دیگر ضعیفی در اسلام و قوتی در مخالفین نبود. بلکه در قوای مادی و معنوی، اسلام ید طولایی را مالک بود. بدین سبب من و امثال من تنها آن رخنه را مسدود نمودیم.

همین که چشم از جهان پوشیدم، دیگران کور شدند. نه به خود دیدند و نه به دشمن. نه به حصار دیدند و نه به دزد. تنها همان رخنه‌ای را که من و امثال من آن را مسدود و محکم کرده بودیم؛ محافظه و مراقبه کردند و به دیگر نقاط نظر نکردند. حال که آن دزد از جهان رفته و آن رخنه محکم شده. تو بر اسلام گریه می‌کنی! و از حال من خبر نداری!

من می‌بینم در مدارس هنوز رد معتزله درس داده می‌شود که ایشان از رؤیت انکار داشتند؛ رد فلاطون و ارسطو خوانده می‌شود که از حدوث زمانه منکر بودند. و اکنون از پیروان «واصل معتزلی» و از اتباع «ارسطو، بطلمیوس» در روی زمین کسی باقی نمانده. علما به کمال جدیت همان اسباق را دوره می‌کنند و خبر ندارند از این که امروز اشخاصی پیدا شده‌اند که از وجود صانع حقیقی منکرند و مردم را گمراه می‌کنند. کسی نیست که عقاید «داروین»، «بیچز»، «لینین»، «کارل مارکس» را رد کند با این که رخنه کلان امروزه این حصار مقدس، از این هاست. عقاید این گمراهان به سرعت برق به ذریعه مجلدات و رسائل در بین بشر نفوذ می‌کند. یک عالم نیست که بر علیه آنها پرزهای هم بنویسد و همه در رد معتزله که عنقای بی‌نشان است کمر بسته‌اند و به داشتن آن اسلحه‌ای که هدف ندارد، تفاخر می‌کنند و آنها را ذریعه اخذ و وظیفه می‌سازند.

از طرف دیگر، دشمنان این حصار به بعضی وسایل مادی مستمسک شده به ذریعه علم بر پاره‌ای انکشافات نایل گشته‌اند. بعضی علمای طبیعی بر اختراع توپ‌ها، تفنگ‌ها، مترالیوزها، تنکس‌ها، ایروپلان‌ها، کروازورها، ریدناوت‌ها فایق آمده و شما در همان کوری خود مواظبت نمودید و بر همان سیمیا و لیمیای مجانین یونان، پویان گشتید. آه افسوس! که در زمانه من دشمنان از این ذرایع فوقیتی نداشتند و نه می‌دیدید در این راه چه تقدّم‌ها می‌نمودم! خود تصوّر کنید بدون قوه ممکن است اظهار حق بشود؟ ادله و براهین را قوه ثابت می‌کند. روزی

که من ادله می‌گفتم قوه در قفای من و قفای این حصار به درجه‌ای بود که دشمنان را زهره آب می‌شد. آه ندامت! که بشر بودم و نمی‌دانستم که شما خواب می‌شوید و دشمنان بیدار و نه برای شما تنبل‌های عاقبت‌نیندیش، پاره ذرایعی را تهیه می‌کردم. روزی بود که من به ادله قائل و از قوه غافل بودم، چهار هزار دلیل بر توحید اقامه نموده بودم و تصور می‌کردم تنها این است راه نجات. روزی به دشتی می‌گذشتم و به طور امتحان از شبانی که ادله نمی‌دانست و تصور می‌کردم شاید به واسطه ندانستن ادله، از حق غافل باشد، پرسیدم: اگر احیاناً کسی از «یک بودن» خدایی منکر باشد و به تو اعتراض کند چه جواب می‌گویی؟ شبان گفت: من آن طور کسی را نمی‌بینم. گفتم فرض کن آن کس منم. گفت: صبر کن که دلیل خود را حاضر کنم. به فوریت رفته و کتک خود را آورده چندان بر من غلبه کرد که از ترس، استغفارها کردم و من دانستم آن شبان نبود مگر یک ابتلای عالم حقیقت که مرا از اهمیت قوه هم واقف بسازد، مگر من بشر بودم و امروز را تصور نمی‌کردم و هم نمی‌دانستم که شما کور می‌شوید. کسی که پاسبان یک حصار می‌شود و خود را به محافظه آن معرفی و مسئول می‌کند باید برای محافظه آن پیرامون همه وسایل بگردد و از همه معارضین آن مدافعه کرده اگر ایجاب کرد بر ایشان تعرض کند گرداگرد آن حصار، خندق بسازد، دام بنشاند، حيله کند، مکر کند، قوه و اردوی خصم را کشف کند، کشف‌ها بفرستد، اسباب‌ها بسازد و ... نه آن که همه قوای خود را بر نقطه‌ای که روزی رخنه بوده و اکنون محکم گشته صرف کند و از همه اطراف آن که مشرف بر ویرانی است صرف نظر نماید. آیا دانشمندان شما به حضور حضرت شارح مقدس مسئول نیستند؟ که در هر نقطه، مسلمانان از قوه از علم، از صنعت، از تجارت، از فلاحیت عقب مانده‌اند و در هر جا مغلوب‌اند. آیا ممکن است با بی‌علمی و بی‌قوه‌گی بتواند یک قوم حفظ دیانت و شعایر اسلامی خود را بنماید؟

آیا می‌دانید من از کدام نقطه به دفع عقاید یونانی‌ها کامیاب آمدم؟ اولاً به ذریعه زبان و مطالعه کتب‌شان بر همه افکارشان مطلع شده، بعد بر هر جمله‌شان اظهار فکر نموده به رد آن‌ها تبادر کردم. شما از کتب امروزه پرملعننت دشمنان خود ننگ و از خواندن آن‌ها ابا می‌کنید و خبر ندارید هزاران هزار نوجوان شما آن کتب را خوانده و خود را از نشنیدن رد آن که شما از آن صرف نظر کرده‌اید، گمراه ساخته‌اند. اگر غمخواری دین می‌کنید باید به طوری واقف و نگران باشید که اگر از دورترین نقاط

زمین کدام مخالفتی به این دین مقدس ظهور کند، قبل از اشاعه و ارائه آن به رد آن تبادر کنید. و قبلاً از آن کسب اطلاع کنید. مدافعه خصم اگر ممکن باشد بیرون حصار است. در درون حصار، امکان ندارد با آن مدافعه شود. اگر از من می‌شنوید وظیفه علمی شما همین است که از همه تهاجمات مادی و معنوی دشمنان خود مدافعه کنید. زبان‌هایشان را بیاموزید و از همه دسایس‌شان واقف شوید و همه ذرایعی را که می‌خواهند بر خلاف شما استعمال کنند؛ آموخته به روی‌شان بزنید.

عقاید ملعونه‌شان را که مخالف مؤمن به شما باشد؛ قبل از آن که نشر شود دیده به رد آن از همان راه که تشبث کرده‌اند، تبادر کنید.

در اقطاع‌شان مسافرت و دین مقدس خود را تبلیغ کنید و در هر نقطه که عده‌ای از مسلمانان شما موجود است؛ در موعظه و تنویر عقایدشان بکوشید که شما کورید و دشمنان شما هر روزه ایشان را به عقاید فاسده خود تبلیغ می‌کنند و هر روزه عده‌ای از ایشان را از راه، بی‌راه می‌نمایند و شما از دنیا بی‌خبر خیال می‌کنید مسلمانی، منحصر بر ریش و دستار است، نه آگاه باشید که مسلمانی علاوه بر آن بسیاری مجاهدت‌ها و فداکاری‌های مادی و معنوی را حاوی است.

مرا شماییان امام متکلمین می‌پندارید و اقلأ «تفسیر کبیر»، «شرح اشارات» مرا که به رد بوعلی نوشته‌ام دیده باشید و اکثر شماییان در تواریخ و سیر از اکثر مشخصات من واقفید، از شما می‌پرسم: آیا ریش و دستار من به چه وضع بوده است؟ یقین می‌دانم که شما از آن واقف نیستید. چرا آن نماینده علم من نبوده و من تنها به وجود آن «امام رازی» نشدم. بلکه امامیت من بر شالوده فداکاری و مدافعه دشمنان ریخته شده است.

شما هم اگر می‌خواهید به من اقتفا کنید در ظل شریعت مصطفوی (ص) و رعایت قاطبه فرایض و سنن آن مجهز شوید و به طور اسلحه دشمنان خود، بلکه بهتر سلحشوری کنید و این سلحشوری را عین اسلامیت خود بدانید و در عین حال از ریش و دستار هم صرف نظر نکنید. نه این که چون این یک حلیه ظاهری اسلام است. تنها به داشتن آن خود را عالم و مسلمان پنداشته، از دسایس و سیاست و ریشه‌دوانی و مسلح‌بودن دشمنان و اختراعات فوق العاده و تقدم‌های‌شان عطف نظر کرده بر تشبث و تفتت برادران خود کارفرما شوید. این را فرموده غایب شد، من یک

تکانی خورده ، به هوش آمدم و دیدم که سرم در روی آن مرقد منور گذاشته و زمین از اشک من تر شده است¹.

تأثیر اسلام بر هنر و فلسفه²

دوشیزگان، خانمها و آقایان؛ دختران، خواهران و برادران دینی من؛ می‌گویند که اسلام در عصر تاریک عقیده، اندیشه و عمل فرود آمد ولی حقیقت آن است که آفتاب اسلام در زمان مناسبی طلوع نمود؛ عصری که افکار و عقاید ناسازگار و متضاد در گردابی می‌چرخیدند و گردباد عملکردهای گوناگون رو در روی هم در حال وزیدن بودند.

خدا چیست؟ چه پیوندی با هستی داشته و چه نسبت و یا نزدیکی و دوری‌ای در میان طبیعت و ماورای طبیعت وجود دارد؟ این‌ها همه مسائلی‌اند که اصول پایه‌های فلسفه را مشخص می‌سازند.

دین چیست؟ آیا دین رابطه پنهان فکری و عقیدتی میان انسان و خدا است؟ و یا آن که دایرةالمعارفی از مسئولیت‌های نظری و تطبیقی فرد و جامعه در پرتو مبادی الهی، وجدانی، دینی و اجتماعی می‌باشد؟

انسان از نظر وجود، اخلاق و ذات به کدام موجود اطلاق می‌شود؟ آیا او دارای ترکیب دوگانه‌ای از خیر و شر است؟ و یا آن که لازمه فطرتش خیر بوده و شر امری مؤقتی به حساب می‌آید که آن را مبادی علم حقوق مشخص می‌سازد؟

معرفت چیست؟ آیا معرفت جزء خواسته‌های فردی به شمار می‌رود و یا آن که امری است جمعی؟ و فکر به چه چیزی اطلاق می‌شود؟ آیا استدلال علمی از جزئیات به کلیات و از معلول به سوی علت می‌رود و یا آن که تحصیل دانش از کلیات به جزئیات و از علت به سوی معلول سیر می‌نماید؟

هنر چیست؟ آیا هنر تقلید طبیعت و برانگیزنده گرایز است؟ و یا آن که امری مثالی است که معطوف به حقیقت و بیانگر مثال بوده، و به نقد و جبران طبیعت و محیط و زندگی می‌پردازد؟

1. برگرفته از مجله «آئینه عرفان»، سال اول، جلد دوم، 1303، شماره 7 و 8، صص 1-24.

2. این سخنرانی علامه سلجوقی را خواجه بشیراحمد انصاری از عربی به فارسی ترجمه کرده و در رساله‌ای به همین نام در قاهره در سال 1393 و از سوی سفارت افغانستان منتشر کرده است.

این‌ها پرسش‌هایی است که از یونان، روم، اسکندریه، انتاکیه، قیروان، بلخ و بنارس منشأ گرفته و مربوط به همهٔ کسانی است که در رابطه به زندگی اندیشیده و چنین مسایلی ذهن‌شان را مشغول نگه داشته و آن‌ها را در حیرت و تشویش افکنده است. زمانی که این اندیشه‌های ناسازگار و متعارض به صورت کامل وارد ذهن می‌شوند، با هم‌دیگر در آویخته و مایهٔ تناقض فکری، تردّد، حیرت، شک، لادری‌گری و آناشسی در باورها و ارزش‌ها شده و در نتیجه، سلوک فرد و جامعه را به انحراف و نابودی می‌کشانند.

در دوره‌های قبل از اسلام

در دوره‌هایی که هنوز آفتاب اسلام طلوع نکرده بود، خدا را یا مظهری از نیروهای طبیعت و زندگی می‌پنداشتند و یا هم سمبلی برای زیبایی انسان. این مظهر یا به صورت بسیار کامل و زیبایی در وجود فردی از افراد نوع انسان تمثیل می‌گردید و یا آن که در وجود حیوانی از جمع جانداران بازتاب داده می‌شد. و خدا بنا بر سرشت طبیعی و یا طبیعت حیوانی، مظهر دلکشی از غرایز بود که او را نه تنها در عواطف غریزی که حتی در رذایل فردی و اجتماعی به سان افراد جامعهٔ انسانی می‌پنداشتند. خدایی از این دست، فردی به سان افراد بشر بود که در فجور و تقوی با آن‌ها سهیم بوده و در نبردها به مثابهٔ درفش جنگی گروه‌های مختلف انسانی شناخته می‌شد. این خدا در حقیقت هیولای وحشت‌انگیزی بود که به عنوان سمبول عبادت‌ها و جشن‌های ایشان به حساب می‌آمد. چنین خدایی، نسبت به همهٔ افراد بشر، تعصّب قومی بیش‌تری داشته و اول‌تر از همه به تهاجم و پورش بر اقوام دیگر عشق می‌ورزید.

حتی قوم یهود در دین تحریف‌شدهٔشان که مفاهیم را از موقعیت اصلی‌شان بی‌جا کرده‌اند، تصور می‌نمایند که این خدای ایشان است که غدر و تزویر را برای آن‌ها الهام نموده است. این دسته از هر وسیله‌ای در جهت نابودی ملت‌هایی که از ریشهٔ نژادی خودشان نیستند، سود می‌برند تا آن که اسرائیل جای‌شان را بگیرد. این گروه خدای خویش را بیش‌تر از همه پای‌بندتر به سنت‌های ستمگرانه و تجاوزکارانهٔ خویش پنداشته و تصور می‌نمایند که خدای‌شان بیش‌تر از آن‌ها با بشریت دشمنی دارد.

با آن‌که سقراط، افلاطون و ارسطو تلاش ورزیدند تا ساحة الوهیت را منزّه و پاکیزه سازند و آن را بالاتر از مستوای طبیعت، ماده و غرایز قرار دهند ولی چه کنیم که ایشان نتوانستند توحید را تکمیل و قلمرو مقدس آن را از شوایب و آلودگی‌های شرک و ماده پاک سازند. اگر وحدتی در هدف و وحدتی در اسناد و مرجعیت وجود نداشته باشد، رسیدن به وحدت مبادی و نوامیس هرگز ممکن نخواهد بود. این را نیز از یاد نباید برد که اگر وحدتی در آفرینش نمی‌بود، پس هم‌آهنگی و انسجامی در اجزای هستی هم ممکن نبود. بر همین اساس می‌توان گفت که شرک، رابطه ما با نظام طبیعی و اخلاقی را دچار آناشسی و بی‌نظمی نموده و روحیه انتظام و هم‌آهنگی را از جهان ماده و هم از عالم معنی سلب می‌نماید.

اسلام به این منظور آمد تا رسالتی مبنی بر وحدانیت و یگانگی خدا را عرضه نموده و آفریدگار را ذاتی بی‌نیاز، مبرا از ماده و مفاهیم آن و پاکیزه از کاستی‌ها و ردایل دانسته و او را ذاتی بی‌نهایت و عاری از دگرگونی و دارای اسمای نیکویی معرفی نماید که هر یک از این نام‌های مقدس بر بخشی از جهات مادی و معنوی آفرینش تأثیر دارد. به طور مثال خداوند «واسع» و «علیم» از یک سو با وسعت خویش بر دستگاه پهناور آفرینش که بر مبنای قانون طبیعت سیر می‌نماید توجه دارد، و از جانب دیگر با علم خویش بر شعوری که در سرپای نظام ادبی جاری است، تدبیر دارد.

«متافیزیک» و یا «ماورای طبیعت» در نزد انسان‌های ماقبل تاریخ در زیر سقف طبیعت قرار داشت. خدا فردی از نوع خودش بود، اما این فرد نخستین، با جسم بسیار بزرگ خویش چیزی جز یک یورشگر دلاور و خون‌ریز نبود. هنگامی که یونانی‌های اندیشه‌مورز آمدند، توانستند تا بر ارتفاع کاخ متافیزیک افزوده و آن را بلندتر از آن چیزی بسازند که قبل از ایشان وجود داشت، ولی با آن هم یونانی‌ها نتوانستند بام متافیزیک را بلندتر از فضایی قرار دهند که در آن‌جا انواع تنفس می‌نمایند و غرایز به بال‌افشانی می‌پردازند.

هنگامی که مکتب اسکندریه مصر «افلاطونیزم نوین» بنا شد، افلوپین¹ تصور نمود که ماورای طبیعت به صورت لایتناهی از ما دور بوده و هیچ شعوری از مشاعر ما نمی‌تواند تا کرانه‌های آن پر گشاید زیرا او

1. Platinus

متافزیک را برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم انگاشته بود، در حالی که خداوند به ما نزدیک بوده و به ندای هر فریادگری پاسخ داده و به ما از رگ گردن نزدیکتر است. اندیشه «فلوطين» در پیوند با متافزیک راه افراط را در پیش گرفته بود همان طوری که دیگران در باب ماورای طبیعت تفریط روا داشته و آن را زیر چتر طبیعت قرار داده بودند.

اسلام مشاعر انسانی را در مراتب متفاوتی قرار داد و گفت که اگر اندیشه از کانال‌های ماده عبور نموده و در دماغ آدمی استقرار یابد، چنین تفکری از درک عالم الوهیت، فرسنگ‌ها دور بوده، ولی اگر عقل از حدس استمداد جسته و از وجدان، نور و روشنی کسب نموده و از وحی و الهام، فروغ حاصل نموده و سپس بر عرش دل بنشیند، در آن وقت است که خداوند در آئینه آن خواهد درخشید: «لَا يَسْعَىٰ أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَا يَكُن يَسْعَىٰ قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ» ترجمه: «من در زمین و آسمان خودم نمی‌گنجم، اما پهنای قلب بندهام برایم کافی است».

اما در عالم اطلاق، نه چشمی توان مشاهده خدا را دارد و نه هم شعوری از مشاعر آدمی می‌تواند ذات او را درک نماید. آری، خداوند بر عرش صفات پاک و اسمای زیبایی خویش قرار داشته است، همان صفات و اسمایی که هر کدام آن در حقیقت، بیانگر مبدأی از نظام طبیعی و آیین ادبی می‌باشد. آری، خداوند می‌تواند با ابزار شعور انسانی، قابل درک باشد همان طوری که مظاهر تجلیات او در آفاق و انفس با چشم سر دیده می‌شوند.

منزه دانستن عالم بالا و مجرد پنداشتن متافزیک از هر شائبه و آلیشی، سبب می‌شود تا مرکزی در بلندای ذهن و تصور ما ایجاد گردیده و ما را تا اوج تجرد از ماده و رقابت‌های دنیوی و هم‌چشمی‌های اجتماعی آن ارتقاء دهد. به هر اندازه‌ای که آن جهان به دل‌های ما نزدیک می‌شود و به هر مقداری که با شعور ما می‌آمیزد، به همان اندازه شوق و حرارت ملکوتی در ما ایجاد نموده و عشق و عاطفه ما را صبغهای مثالی داده و ما را به میادی برین و سپس به آیین طبیعی و ادبی نزدیکتر ساخته و در نتیجه ما را با محیط طبیعی و اجتماعی ما با رشته عشق پیوند می‌دهد.

اعتقاد به یگانگی مبدأ و منشأ نخستین موجودات طبیعی و زنده و شعوری در میان مبادی و اهداف ما وحدتی ایجاد نموده و اجسام و ارواح ما را با هم پیوند می‌دهد. این عقیده همچنان در میان غرایز و مثل ما یگانگی ایجاد نموده و ما را از دوگانگی «خیر و شر»، و سه‌گانگی

«طبیعت، زندگی، شعور» که به نام‌های «ثنویت و تثلیث» یاد می‌شوند و پیوسته مایه گسیختگی افکار، مبادی و سلوک انسانی گردیده‌اند، رهایی می‌بخشد.

دین

اما دین در نزد گذشتگان، نمونه‌ای از فعالیت هنری بود که همراه با تقدیم قربانی در پیشگاه اثر هنری دیگر، از قبیل مجسمه‌های تراشیده شده و نقش‌های دیوار و سقف ادا می‌گردید. خدا در اندیشه آن دسته، پارچه‌ای آراسته و پیراسته بود که تارهای آن از سرشت گروه انسانی خاصی ساخته شده و خود در حقیقت مدافعی برای غرایز آن‌ها بود. عبادت و نیایش در فرهنگ این مردمان قصایدی بود که با زبان موسیقی بیان می‌گردید و یا هم این که ستایشی بود از غرایزی زنده‌تر و نیرومندتر، نسبت به غرایز آن‌ها. حتی خدای هر قبیله در جنگ با قبایل هم‌جوار در دشمنی، خصومت و خون‌ریزی خویش نسبت به همه شدیدتر بود. متافزیک از نظر این دسته، حد نهایی و میالغه‌آمیز سرشت غریزه‌ای آن‌ها به حساب می‌آمد. اما ادیان سماوی با آن‌که توانستند زوایای اعتقادی فراوانی را به مرور زمان اصلاح نموده و فضای متافزیک را تا حد زیادی مطبوع و خوشایند سازند، اما این اصلاح و تعدیل هیچ گاهی تا بلندای اعتقادات ما مسلمانان نمی‌رسد. حتی یهود در دین تحریف شده کنونی خویش، آیاتی دارند که حکایت از خشم پروردگار بر آنان دارد که چرا فرمان خدا را در امر کشتن و نابودی کامل تمامی ساکنان شهری به جا نیاوردند. اما در نزد ما، حقیقت در ذات خود دارای مظاهر سه‌گانه است که عبارت‌اند از حق و خیر و زیبایی. از دیدگاه اسلام همه فعالیت‌های فکری انسان باید او را به حق رهنمون شود، و هر عملکرد سلوکی انسان هدفش چیزی جز خیر نباشد، و بالأخره هر آن چه چشم و احساس و عاطفه او را استقامت می‌دهد، باید غایه‌اش رسیدن به زیبایی باشد.

دین در جهان‌بینی ما دایره‌المعارفی از ابواب اراده و اندیشه و سخن، و فصولی از عمل، آفرینش و سلوک بوده و همه این‌ها باید در استقامت هدف نهایی حق، خیر و زیبایی سیر نمایند، چه این اراده و سخن و فعالیت از فرد و یا از جامعه صادر شود.

دین در اندیشه پیشینیان، رابطه قلبی میان فرد و خدای او بود، به استثنای جشن‌ها و جنگ‌ها، زیرا در جنگ و جشن، خدا چیزی جز یک

پرچم و یا هیولای وحشت آفرینی نبود که اراده جمعی گروه‌های انسانی را بازتاب می‌داد. فرد نیایشگر، اوقات مخصوصی را با خدای خویش در درون پرستش‌گاه صرف می‌نمود و خدا را به خاطر خون‌ریزی و غرایز سرکش او ثنا می‌گفت. آری! به جز از همین دو میعادگاه مکانی و زمانی، دیگر رابطه‌ای در میان انسان و خدا دیده نمی‌شد.

از سویی دیگر، انسان مؤظف بود تا پاره‌ای از مبادی اخلاقی چون شجاعت، سخاوت، سپاس و وفا به عهد را مراعات نماید و این چیزی جز مسئولیت اخلاقی فردی نبود. این درحالی بود که آن‌ها جامعه را پای‌بند و مکلف به هیچ سر‌آغازی نمی‌دانستند. با آن که افلاطون بسیار تلاش ورزید تا به بستر بیمار سیاست نزدیک شده و سیاست را به کلینیک مبادی اخلاقی انتقال دهد، اما یهود در دوره‌های گذشته و استعمار در قرون پسین، همه این تلاش‌های انسانی در زمینه‌های عقل و الهام را نقش بر آب نموده، سیاست و یا به عبارت دیگر، جامعه را از نظر اخلاقی به جهنم مبدل نمودند.

اما اسلام به صراحت اعلام می‌دارد که هر آن چه از مبدأ زندگی و یا شعور انسانی بر می‌خیزد، باید در پرتو مبادی برگرفته از صفات برین خدا به اهداف نهایی خیر و حق و زیبایی توجه داشته و این مسأله منحصر به زمان و مکان و یا فرد و گروه خاصی نیست. جامعه از دیدگاه اسلام مکلف به همان مبادی‌ای می‌باشد که فرد بدان پای‌بند است. از دیدگاه اسلام، سیاست جامعه نمی‌تواند با مبادی اخلاقی فرد تعارض داشته باشد.

جامعه مانند فرد، باید معتقد به یک سلسله مبادی از قبیل خیر، حق و زیبایی بوده و به خداوند عزیز و متعال اعتقاد داشته باشد و کسی را شریک او نداند. جامعه اسلامی چیزی به جز خدا را شایسته پرستش نینگاشته و به نیرو و قدرتی غیر از نیرو و قدرت خدا، سر تسلیم فرو نمی‌آورد. جامعه اسلامی تنها به جلال شریعت و آیین بر خاسته از حق و خیر و عدل که در حقیقت صفات خداوندی‌اند، تسلیم می‌باشد. «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِلَّا نَعْبُدَ اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ¹». ترجمه: «بگو ای اهل کتاب بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بیایید که جز خدا

1. آل عمران: 64.

را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما برخی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد».

فرد و یا جامعه‌ای که به غیر از خدا می‌هراسد، و یا به غیر از خدا چشم دارد نمی‌توان آن فرد و یا جامعه را مسلمان کامل شمرد، چنانچه اگر فرد و یا جامعه از مسیر حق، خیر، زیبایی و عدل بیرون شده و به سمت مخالف آن سیر کند، نمی‌توانیم ادعا کنیم که توانسته است به صورت کاملی وارد دایره اسلام شود. حالت فرد و جامعه‌ای که ذلت بردگی و ستم را به خاطر بی‌باوری به موهبت‌های خودش، پذیرفته و اعتماد به نفس را از دست داده و در نتیجه به قدرت و نیروی خدا ایمانی ندارد، او هم به سان فرد و اجتماع اولی، مسلمان کامل گفته نمی‌شود.

از همین جهت، انسان مسلمان چه فرد است و چه مربوط به جامعه‌ای که بهترین امت‌ها به حساب می‌آید، به نیکویی توصیه و از بدی و زشتی منع نموده و با ستمگران متجاوز می‌آویزد تا دست ستم را از سر مردم کوتاه سازد، و این در حالی است که با مظلومان ستم‌پذیر نیز سر سازگاری نداشته بلکه آن‌ها را سرزنش می‌کند که چرا به نیرو و قدرتی که از خدا نشأت نکرده است، سر تسلیم فرود آورده‌اند.

پس ایمان به وحدانیت خداوند به معنی یگانگی مبادی و یگانگی آیین حاکم بر سراپای هستی و وحدت آفرینش بوده و توافق و هم‌بستگی میان روح و جسم و ایجاد رابطه میان محیط طبیعی و اجتماعی ما را به همراه دارد. ایمان به وحدانیت، مرکزی برای عواطف، غرایز و رغبت‌های ما ایجاد کرده، شخصیت ما را تنظیم نموده و کعبه جاودانی را اعمار می‌نماید تا کشش‌های ما نسبت به ترس و طمعی را که در گرداب گنج‌کننده حرص و بیابان آرزوهای کاذب گرفتار است، به سوی خود بکشاند.

برای فرد و جامعه مسلمان جایز نیست تا در اثر ترس و طمع، پیشانی تسلیم در آستان فرد و جامعه دیگری بساید، زیرا بردگان در بند شده را هم زنجیرهای خارجی و هم زولانه‌های درونی از آزادی محروم می‌سازد. زنجیرهای داخلی چیزی جز همین ترس و طمع ذاتی نیست که برده را به معنی کلمه برده می‌سازد و این همان قید و بند حقیقی و بردگی معنوی است. لقمان با آن که دست و پایش در حلقه زنجیرهای بیرونی گرفتار بود و از همین رو در شمار بردگان محسوب می‌شد، ولی در حقیقت انسانی بود آزاده، زیرا مشاعر درونی او از بند هر قیدی رها بود.

دوگانه پرستی

زردشتی‌ها و آتش‌پرستان - آن‌هایی که اعتقاد به دو خدا داشتند - و برخی از فلاسفه یونان به این باور بودند که انسان بر مینای سرشت خویش مرگب از خیر و شر بوده و هستی از دو عنصر متضاد تشکیل شده است که اولی آن نور می‌باشد و دومی‌اش تاریکی؛ و آن‌ها نور را به عنوان سمبول نیکویی و تاریکی را به حیث سمبول شر می‌شناختند. زندگی در اعتقاد آن‌ها کشمکش بود در میان خیر و شر و وظیفه انسان ایستادن در کنار خیر و جنگ با شرارت بود.

ولی با آن که پله شر در نزد آن‌ها سنگین‌تر معلوم می‌شد، ولی شر هم دارای بنیاد و قدسیت خاصی بود. یکی از مظاهر بزرگداشت از شر همین اعتراف به موقعیت آسمانی آن و تسلیمی در برابرش و پیشکش نمودن قربانی در پای آن بود که این مسأله یکی از عوامل پریشانی اندیشه و آتارشی عقاید و به رسمیت شناختن شر گردید.

اما اسلام، شر را به عنوان عنصری غیر ذاتی دانسته و خیر و حق و زیبایی را مبادی سه‌گانه‌ای می‌داند که یک حقیقت مقدس را تمثیل می‌نمایند، و شر و باطل و زشتی به مفهوم قرار دادن چیزی در غیر محل خودش می‌باشد. آری، شر به عنوان یک ذات، جایی در قاموس اسلام ندارد. بزرگترین شر در جهان بینی اسلامی شیطان شناخته شده است، اما اگر نفس آدمی با شیطان هم‌نوا نشود، او را توان و قدرتی نخواهد بود. روزی شیطان معلمی در عالم بالا بود اما زمانی که مبادی را کنار گذاشت و از آیین آفرینش انحراف نمود، او به عنوان یک شر شناخته شد زیرا موقعیت حقیقی خویش را رها نمود، درست همانند آتشی که اگر مکان خودش را رها نموده و بر سر لوازم خانه جریان یابد، شر محسوب می‌شود و اما اگر در جای طبیعی خودش در آتشدان بماند، خیر به حساب می‌آید.

خداوند از نظر مسلمانان، مصدر زندگی و منشأ هر چیزی به حساب می‌آید. طبیعت به دست خدا نشأت کرده و زندگی از او سرچشمه گرفته و پرتو شعور از ذات او مایه گرفته است. بلی، در سراپای جهان ماده و معنی چیزی نیست که از خدا این منبع خیر و سرچشمه حق و مایه زیبایی نشأت نکرده باشد. از همین لحاظ ما باید هر چیزی را در روشنی پندار حق و کردار خیر و دیدگاه زیبایی ببینیم، و شری در دنیا وجود ندارد که ما آن را پرستش کنیم و یا به احترامش به پا خیزیم و یا هم این که در برابرش سر تسلیم فرود آوریم. ولی اگر چیزی هم در مظهر شر

به چشم ما آمد، وظیفه ما این نیست که آن را از ریشه برکنیم و یا از تهداب ویرانش کنیم؛ بلکه مسئولیت داریم تا آن را اصلاح نموده و به تغییر اوضاع و شرایطی بپردازیم که شر را شر ساخته است. از نظر ما شر با شر پاسخ داده نمی‌شود بلکه با خیر دفع می‌گردد. خداوند می‌فرماید: «وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ¹». ترجمه: «و نیکی با بدی یکسان نیست [بدی را] با آنچه خود بهتر است دفع کن آن‌گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است گویی دوستی یك‌دل می‌گردد».

حق و خیر و زیبایی از نظر سقراط گوهری سه‌گانه است که حقیقتی به هم پیوسته و مقدس را تمثیل می‌نماید. هنگامی که افلاطون آمد، همین مبادی را پذیرفت و به این اعتقاد شد که مثال خیر در این میان کامل‌ترین و برجسته‌ترین همه مثل بهترین همه به حساب می‌آید. سپس ارسطو و دانشمندان ملهم دیگر نیز بر منوال همین سنت عالی و درخشان سیر نمودند، و عیسی علیه السلام نیز بر این سند الهی امضا نمود. وقتی که خاتم پیامبران محمد فرزند عبدالله که صلوات خداوند بر او باد، آمد این راه و روش را با حسن قبول پذیرا شده و آن را بیش‌تر آراسته و دستور و شریعتی فرا راه پیروان خویش قرار داد. پیامبر اسلام با مهر «خاتم» خویش در پای این وثیقه عقلی و الهامی کوبیده و بدین وسیله ارزش‌های برین اخلاقی را به پایه اکمال رسانید.

اما بدبختانه وقتی که «جرمی بن‌تام»، «ستیوارت میل» و «جیمس میل» آمدند، از این جاده پا برون نهاده و راه و روش مکتب‌های انحرافی یونان را در پیش گرفتند، مکتب‌هایی که لذت را مبدأ برین اخلاق و قانون به حساب می‌آوردند. اما بن‌تام و استیوارت لذت را به چیزی پست‌تر و بدتر تبدیل نموده و منفعت را در محل لذت قرار دادند. در آن زمانی که کشتی‌های استعمار در گوشه و کنار زمین لنگر انداختند، استعمار دریافت که همین مبدأ منفعت‌گرایانه می‌تواند اهداف آن را تأیید نماید و از همین لحاظ به تأیید این مبدأ پرداخت و برایش کف زد و منفعت را در محل خیر قرار داد. استعمار و استثمار در حقیقت امر، خود محصول همین اندیشه بوده‌اند.

این از یکسو و از جانب دیگر «اسپنسر» مبادی نشو و ارتقای حیوانی را وارد حریم قدسی اخلاق نموده و مبادی تنازع بقا و انتخاب طبیعی و بقای انساب و اصلاح را زیربنای فلسفه اخلاق خواند که نظریه

برتری جویی قومی هم از همین مبدأ نشأت نمود. این جاست که قدرت جای حق را می‌گیرد، همان طوری که مکتب منفعت‌گرا، منفعت را در مقام خیر نشانده و زمینه‌ساز تشنج و اختلاف و درگیری‌های گرم و سرد فراوانی شده است. در عصری که ما چشم به راه رسیدن کشتی زندگی به ساحل نجات و سعادت هستیم می‌بینیم که جهان دارد در بحری از تشویش و دلهره غرق می‌شود.

از سوی دیگر مبادی برخاسته از قوت و منفعت، دارای سرشتی خودخواهانه و فردگرایانه است که از بیست و پنج قرن بدین سو با اشتراک در جنگ، تجلی کرده است. افلاطون فیلسوفی اشتراکی به حساب می‌آمد ولی شاگرد او ارسطو بر پهلوی فردیت انسان بیش‌تر توجه داشت تا اشتراکیت او. هنگامی که عیسی علیه السلام مبعوث شد، کلیسا در کنار ارسطو ایستاده و از فردیت پشتیبانی می‌نمود ولی زمانی که فردیت طغیان نمود، پیروان «مزدک» در سرزمین پارس، دست به قیامی دیگر در برابر فردیت زدند.

زمانی که اسلام آمد، انسان مسلمان جدی وسط میان فردیت و اشتراکیت را انتخاب نمود. «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» ترجمه: «و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم». این است مقام حقیقی شخصیت انسانی. انسان در مقام فرد می‌اندیشد و به عنوان جامعه فعالیت می‌نماید. او در حالی که دارای حق و سهم خودش می‌باشد ولی با وجود این جزئی از جامعه به حساب می‌آید. او برای جامعه است و جامعه برای او. فردیت او با جامعه‌اش در تعارض نبوده چنانچه جامعه او با فردیتش در کشمکش نیست. انسان مسلمان در امر تکامل شخصیت خویش سعی می‌ورزد و از این راه جامعه‌اش را نیز کامل می‌سازد؛ و زمانی که جامعه به مرحله رشد رسیده، فرد نیز ارتقا نموده و به خوش‌بختی نایل می‌آید.

هنگامی که دبستان‌های مبتنی بر منفعت و تنازع گسترش یافت و اندیشه فردیت نیرو گرفت و استعمار و استثمار بر همه جا سایه افکند و گرایش‌های قومی، شدت یافت مزاج جهان بر هم خورد و این مبادی بیمار و افراطی، واکنش افراطی و بیمار دیگری را به وجود آورد که اشتراکیت افراطی و محض بود. این اشتراکیت افراطی و تند به واکنشی فردگرایانه، مطلق و بیمار دیگری چون فلسفه وجودی می‌انجامد، زیرا

اندیشه‌ها زمانی که از حد وسط تجاوز می‌کنند، در یک حالت نوسانی و پیوسته، گاهی به سوی افراط و زمانی به طرف تفریط می‌جنبند. سعادت حقیقی فرزندان بشر زمانی تأمین می‌شود که مبادی خیر و حق و زیبایی در پرتو حقیقت یکی شوند و حقیقت در این مبادی بازتاب یافته و هر کدام آن، دیگرش را تکمیل نماید، نه در منفعت و قوت که ریشه اصلی تفرقه و کشمکش و انگیزتن غرایز و بیدار نمودن فتنه‌ها در آن دیده می‌شود. سعادت زمانی به دست می‌آید که انسان حد وسطی را در میان فردیت و اشتراکیت نگه داشته، و به عبارت دیگر فردیت و اشتراکیت هر دو در وجود او جمع شده و بدون آن که با هم در آویزند، در صلح و هماهنگی به سر برند.

دانش در اسلام

دانش در اسلام مجموعه‌ایست مرکب از مسایل عینی و ذهنی. به طور مثال، انسان روزهداری که در زیر درخت قرار دارد و آفتاب از نظرش پنهان است، روزهاش را نگه می‌دارد و آن که در بالای درخت نشسته است با دیدن غروب آفتاب روزهاش را می‌شکند.

از سوی دیگر حقیقت اشیا از نظر اسلام ثابت است. اصحاب کهف و یا جوانانی که به پروردگارشان ایمان آوردند و خداوند بر هدایت‌شان افزود، شناخت برخی از آن‌ها از زمان، عینی و موضوعی بود و شناخت برخی دیگر ذهنی و ذاتی. و اگر انسان فردی محض و یا جامعه‌ای محض نباشد، شناختش باید در میان عینیت و ذهنیت قرار داشته باشد. انسان مسلمان، حقایق اشیا را انکار نمی‌کند، همان‌طوری که نمی‌تواند از قوام ذهن و اجزای مخلوط با معلومات آن چشم‌پوشی نماید. روش استدلال منطقی و علمی در نزد مسلمانان، روش استقراء و یا به دست آوردن کلیات از جزئیات و یا علت از معلول می‌باشد. اما در فلسفه (فلسفه اخلاق و زیبایی)، اسلام در بیش‌ترین حالت‌ها، روش علت‌یابی از مسبب به مسبب (علت و معلول) را پیروی می‌نماید، و از همین لحاظ، اسلام در عرصه این فلسفه، مثالی محض می‌باشد. تفصیل این مسئله قرار ذیل است:

اندیشه بشر پیشین در رابطه به خدا از مراسم، مناسبت‌ها، محافل و رهبران جوامع مختلف استنباط می‌گردید. آن‌ها خدایان‌شان را به شکل خود تراشیده و آن‌ها را مطابق به رنگ و صورت خویش ترسیم می‌نمودند، و در خطوط چهره‌شان، غرایز و انفعالات و عواطف‌شان را بازتاب می‌دادند. آن‌ها خدا را در شکل کالبد طبیعی خویشتن می‌آفریدند،

کالبدی که تنها در شدت انفعالات و فوران غرایز نسبت به آن‌ها تفاوت می‌نمود. اما خداوند در اعتقاد انسان مسلمان، واجب‌الوجود، ازلی و ابدی و بیرون از ماده و کتگوری‌های مادی است.

هرگاه مسلمان به ذات و صفات زیبای خداوند ایمان آورد، او سعی می‌ورزد تا خویشتن را در پرتو نور خداوند مشاهده نموده و خود را به اخلاق خدایی مزین سازد. زمانی که خدا را عالم می‌داند، خود در تلاش به دست آوردن دانش می‌افتد، و وقتی که خدا را حکیم می‌داند کوشش می‌ورزد تا در میان علم و عمل، توافق و هم‌آهنگی بیاورد، و زمانی که خدا را به عنوان ذاتی شنونده و بیننده می‌شناسد، سعی می‌نماید تا مشاعر خویش را از خواب بیدار نموده و آیینۀ آن را به خاطر دیدن حقایق هستی صیقل زند، و زمانی که خدا را عزیز می‌داند در مسیر به دست آوردن عزت و کرامت قدم می‌گذارد، و هنگامی که خدا را به حیث آفریدگار می‌شناسد همه نیرویش را در راه آفرینش و کار و تولید به کار می‌برد، و وقتی که خدا را به عنوان رزاق می‌شناسد، این اعتقاد او را و می‌دارد تا در عرصه سخاوت و کرم و گشاده‌دستی و دادن صدقه گرایش پیدا نماید، و هنگامی که خدا را به عنوان ذاتی غنی و حمید می‌شناسد، نمی‌خواهد تا انسانی مادی، زشت، پست و شکست‌خورده باشد.

وقتی که انسان مسلمان به سوی افعال خداوند می‌نگرد، در می‌یابد که تداوم فعل او به خاطر خود فعل است نه بر اساس هدفی سیاسی و یا منفعتی مادی، و یا به خاطر راضی ساختن کسی و مخالفت با فرد دیگری. به طور مثال، خداوند می‌آفریند برای آن که او آفریدگار است، و روزی می‌دهد برای آن که او روزی‌دهنده است، و گناهان را می‌بخشد برای آن که او آمرزنده است، و توبه هر که را که خواسته باشد می‌پذیرد برای آن که بخشاینده است، و در پشت آفرینش و روزی بخشیدن و بخشایش و پذیرش توبه، هدف و انگیزه دیگری به چشم نمی‌خورد. از همین لحاظ، بنده مسلمان و مؤمن کسی است که رسالتش را تنها به خاطر نفس رسالت انجام می‌دهد و وجایب دینی، ملی و انسانی خویش را تنها به خاطر آن که وجایب دینی و ملی و انسانی‌اند انجام می‌دهد، نه به خاطر هدفی دیگر. «نعم العبدُ صُهَيْبٌ لو لم يَخَفِ اللهُ لم يَعِصه»، ترجمه: «صهیب چه آدم خوبی است که اگر از خداوند هم نمی‌ترسید باز هم از اطاعت او سر نمی‌پیچید». خداوند رابعه عدویه را که خود یکی از اولیاءالله بود بیامرزد که خدا را نه از ترس عذاب او می‌پرستید و نه

هم چشمی به جنتش دوخته بود، بلکه رابعه، خدا را تنها به خاطر عبادت و ادای وظیفه می‌پرستید و بس. انسان مسلمان همیشه تلاش می‌ورزد تا سنن خداوندی را در اعمال خویش انعکاس داده و سلوک خود را با اخلاق الهی مزین سازد. سنن الهی در برابر چشمان ما نظامی طبیعی را می‌گشاید که لازم است از آن پیروی نماییم، چنانچه اخلاق الهی ما را به قانون ادبی‌ای رهنمون می‌شود که لازم است بدان ایمان آورد. دایره هستی به دو قسمت تقسیم شده است، که یکی قوسی نزولی است که از سوی خداوند به طرف ما کشیده شده است و آن را قانون طبیعت گویند و دیگرش قوس صعودی است که از ما شروع می‌شود و به سوی عالم بالا می‌رود که آن را قانون ادبی گویند، و این مقامی است شایسته که می‌توان آن را مقام «قاب قوسین» خواند.

خداوند بزرگ هم در علوم قانونی¹ و هم در هنرهای زیبا، مثل اعلاى ما می‌باشد. هدف ما از سلوک این است که از صفات خدا الگوی حسنه‌ای برای عملکردهای خویش قرار داده و از طریق آن به کمال مثالی شخصیت خویش نایل آمده و از راه آن هرچه بیش‌تر به خدا نزدیک‌تر شویم. زیبایی هم در نظر ما چیزی است مثالی که هم مظهر درخشان جمال حقیقت است و هم از غرایز به دور. و زیبایی هنر از نظر ما چیزی جز اخلاق و ایجاد جهانی نزدیک‌تر به مثال نیست.

هنر از دیدگاه اسلام

هنر از دیدگاه اسلام به چه چیزی اطلاق می‌شود؟ نخستین کوشش بشر در مسیر تقرّب به عالم الوهیت از راه هنر آغاز شد، و این در زمانی بود که شخصیت خدایان خودساخته بشر، فاقد خصوصیتی بود که ایشان را از سایر افراد متمایز می‌ساخت. این خصوصیت، فاقد تجرّد و جاودانگی و وجوب و لانهایت بوده، اما ویژگی و برجستگی آن‌ها در قدرت، شدت، سختی، عضلات نیرومند و غرایز زنده خلاصه می‌گردید. از همین رو هنر سنگتراشی و مجسمه‌سازی، رکن اساسی کعبه هنر را تشکیل می‌داد. مجسمه‌های تراشیده‌شده، بیانگر آفرینشی بود که کمال و جمال طبیعی و غریزی را با ابعاد سه‌گانه آن در آیینة هنر منعکس می‌ساخت. یکی از این نمونه‌ها همین مجسمه زهره و یا به گفته هومیروس دوشیزه زیبای قبرسی است. این مجسمه، تمثال زیباترین

دوشیزه در بهترین صورت جسدی آن بود، جسدی که نمی‌شود زیباتر از آن را در نوع انسان تصوّر نمود. هنر شعر و بیان در آن زمان، رده آخر فهرست هنر را به خود تخصیص داده بود، زیرا کمال جسم را نمی‌توان در چیزی بهتر از آئینه طبیعت جسمانی و خصوصاً مرمرین آن جست‌وجو نمود.

سپس هنگامی که آفاق شعور بشر گسترش یافته و فضای ماورای طبیعت توسعه یافت، واژه‌هایی چون وجوب و قدم و مجرد و اطلاق و لامتناهی وارد قاموس فلسفه شدند. مفاهیم متافزیک آهسته‌آهسته خود را از آلودگی‌های هیولی و طبیعت پاک نموده و فوق قلمرو هویت (Identity) و ماهیت (Entity) و فراتر از مرزها و رسم‌ها و مقولات و کتگوری‌ها قرار گرفتند. در آن زمان بود که مجسمه‌های تراشیده شده، ناتوانی خویش را از بیان صفات و تأملاتی دور از ماده و عوارض آن اظهار داشتند.

ظننته مذ بدا فی	هممت بالبدر فی علیاء الئمه
	الأفق إياك
فلیس یبلغ فی علیاه	ألفیته ججراً والنور مکتسب
	علیاك

یعنی «من به مهتاب در همان قلعه‌اش نزدیک شدم تا بوسه‌ای بر رخسارش زنم، زیرا هنگامی که در افق هویدا گردید تصور نمودم که آن به جز تو کس دیگری نیست. اما من آن را سنگی یافتم که نورش را «از جای دیگری» کسب نموده و نمی‌تواند به منزلت تو دست یابد.»

آیا پیکر زهره که به دست فیدپاس¹ تراشیده شده است می‌تواند از جمالی مثالی که سومین گوهر حقیقت است سخن گوید؟ گوهری که با خیر و حق در هماهنگی و انسجام به سر می‌برد و افلاطون درباره‌اش گفته بود که جمالی مثالی لازمه زیبایی علم و اندیشه و عملکردهای نیکوست. چنانچه این مستحیل است تا مجسمه‌ای و لو که از فولاد هم ساخته شده باشد بتواند از قدرتی که جهان ماده و معنی را آفریده است و یا از نیرویی که قوانین طبیعت و زندگی و آیین ادب و اخلاق را صادر نموده و یا هم از قوه‌ای مجرد و مطلق، واجب، ازلی، ابدی و پایان‌ناپذیر، نمایندگی کند.

من تندبسی از افلاطون را مشاهده کردم. من انکار نمی‌کنم که برخی از خطوط چهره او از دیدگاه قیافه‌شناسی، بیانگر هوش و تفکر او بود. اما

1. Phidias or Pheidias (480-430 BC)

من نتوانستم آثار مبادی برین او و یا رموز اندیشه‌های آسمانی او و حتی نمونه‌های از آثار جاودان او را مشاهده نمایم. اگر مجسمه‌ها نتوانند یکی از افراد نوع انسانی را تمثیل نمایند پس چه‌طور می‌شود از آن‌ها تمثیل قدرتی را انتظار داشته باشیم که بر سر پرده قدسی سیطره داشته و در نقاب تجرد و اطلاق و تنزه و وجوب و سرمدیت، چهره پنهان کرده است.

اما من افلاطون را در حقیقت دیدم ... من او را با مشخصاتی که شخصیت بزرگش را ساخته است مشاهده نمودم. من او را بیش‌تر از هم‌کوجه‌های زمان خودش دیدم. من او را در «جمهوریت» او، و در آثار دیگرش چون «گرگیاس» و «پروتاگوراس» و «فایدون» و امثال آن یافتیم.

این دلیل بر حقی است مبنی بر این که اسلام ترتیب هنرها را واژگون و معکوس ساخته و هنر شعر و بیان و ادب را در ابتدای فهرست گذاشته است. زیرا نهنگ‌های سرکش و لغزنده‌ای را که از همه ملامس حسی و ملبس عادی عاری بوده و در بحر سرشار اندیشه و اقیانوس لبریز تأمل و عالم گسترده دل که خداوند جهانی به پهنای آن نیافریده است، نمی‌توان بدون قلاب «القلم» و تور ماهی‌گیری «ما یسطرون» شکار نمود. چون که خداوند برتر از ماده و صورت و جنس و فصل و حد و رسم و قیاس و فکر است، پس ممکن نیست تا خداوند بهتر از شعبه «قلم و آنچه از آن می‌تراود» در عرصه‌های دیگر هنر تجلی نماید.

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ . هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ . هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يَسْبِيحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ¹». ترجمه: «اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست، داننده غیب و آشکار است، اوست بخشاینده مهربان. اوست خدایی که جز او معبودی نیست همان فرمان‌روای پاک سلامت‌بخش و مؤمن به حقیقت حقه خود که نگهبان عزیز جبار [و] متکبر [است] پاک است خدا از آنچه [با او] شریک می‌گردانند. اوست خدای خالق نوساز صورت‌گر [که] بهترین نام‌ها [و صفات] از آن اوست آنچه در آسمان‌ها و زمین است [جمله] تسبیح او می‌گویند و او عزیز حکیم است.»

رهبری عرصه‌های هنری در اسلام به دوش هنر بیان و صنعت شعر قرار داشته و این جای تعجب نیست اگر بگوییم که بیان دارای قدرتی است جادویی و شعر خود چیزی جز حکمت نیست. شعر در دوران ماقبل اسلام، طبیعت را در زیباترین صورت آن به نمایش گذاشته و به بیان زیبایی آن می‌پرداخت. شعر در تمثیل طبیعت موفق‌تر از پیکر «زهره» بود. اما این زیبایی شعری تنها در بازار عکاظ بود؛ جایی که هیولا، جنس متداول آن و صورت سکه رایج آن به حساب می‌آمد. در آن جا سطح متفاوتی پایین‌تر از سقف خیمه‌ای بود که در سایه آن «اعشی¹» می‌نشست.

أَلَا هَبِّي بِصَحْبِكَ فَاصْبِحِينَا وَلَا تُبْقِي خُمُورَ الْأَنْدَرِينَا
مُشَعَّشَةً كَأَنَّ الْخَصْرَ فِيهَا إِذَا مَا الْمَاءُ خَالَطَهَا سَخِينَا

«از خواب برخیز و ما را از جام باده صبوحت سیراب گردان و می‌اندزین را برای دیگران نگه مدار. این باده چنان تشعشع دارد تو گویی پرتو سرخ رنگ آن به شرابی می‌ماند که در زمستان با آب گرمی آمیخته شده باشد.»

این شعر دل‌نشین، بیانگر عشق مفرط به پیاله و می بوده و در باب صفا و شفافیت باده مبالغه نموده و این همه را در میان امواجی از غرایز و محفلی از عواطف بیان می‌دارد. پس از این به سخنور مسلمان و صوفی بزرگ، عمر ابن فارض گوش فرا دهیم که در شعر² خویش می‌گوید:

رَقَّ الرَّجَاجُ وَ رَقَّتِ الْخَمْرُ فَتَشَابَهَا فَتَشَاكَلِ الْأَمْرُ
فَكَانَهَا خَمْرًا وَ لَا قَدْحَ وَ كَانَتْهَا قَدْحًا وَ لَا خَمْرَ

«هم پیاله و هم می، هر دو چنان صاف و شفاف شده‌اند که به هم‌دیگر شباهت پیدا کرده و مسئله تشخیص را پیچیده ساخته‌اند. گویی که شرابی بدون پیاله است و باز تصور می‌کنی که پیاله‌ای است بدون شراب.»
ما در این رباعی می‌بینیم که نه تنها به وصف شراب صاف اکتفا شده و بدان علاقه نشان داده شده است، بلکه پیاله را نیز در زیباترین شکل آن تصویر نموده است. او در یک جرعه شعر، نه تنها که توانسته است هم ماده و هم معنی را بگنجانند، بلکه توانسته است طبیعت و ماورای

1. این شعر را سلجوقی به اعشی (570-625م) نسبت داده در حالی که بخشی از معلقه عمرو بن کلثوم التغلبی (526-584م) است. (ویراستار)
2. این دو بیت آغازین قصیده نیز سروده عمر بن فارض نیست و شهاب‌الدین یحیی بن حبش سهروردی (587-549ق) سراینده آن است. (ویراستار)

طبیعت، قانون طبیعی و آیین ادبی و جسم و روح را با اسلوبی وجیز و ساده و با شیوه‌ای که آثار فلاسفه و درس‌های فلاسفه از بیان آن عاجزاند، بیان نماید. او با این روش خویش متافزیک را تا سطح فیزیک پایین نیاورده بلکه برعکس، متافزیک را از سطح طبیعت بالا برده و مظهر درخشان ماورای طبیعت ساخته است. درست همان‌طوری که «اسپینوزا» معتقد بود. در این رباعی، غموضی است که تفسیر آن از هر تعبیری روشن‌تر است. این شعر بیان می‌دارد که عالم طبیعی دارای مظاهر و تجلیات حقیقت و زیبایی حقیقی است. اگر خواسته باشیم که این دو بیت را به شیوه ادبی و یا فلسفی شرح نمایم، طبیعی خواهد بود که با این کار خویش سیمای شعر و زیبایی بیان را مسخ نمودیم، زیرا در پیچیدگی شعر اشاره‌هایی است که از هر فصاحت و شرح و تفسیری بلیغ‌تر است. ابن علی¹ در این رابطه می‌گوید:

یا قَوْمِ اَنَا مِنْ حَيِّ لَيْلِي قَوْمُوا يُفَارِقُ تَيْمًا وَ طَيًّا
یعنی «ای مردم ما از قبیله لیلی هستیم، بیاوید با قبیله تیم و طی مقاطعه
نماییم.» در این جا «کوچه لیلی» از نظر این سخنور عارف، عالم مجرد
و مثالی روح است که در آن جا آتش غرایزی که انسان را به سوی
کشمکش و درگیری می‌کشاند وجود ندارد، چنان‌چه در آن جا فوران
عواطف و احساسات طبیعی‌ای که انسان را سوی خشونت و شدت هم
می‌کشاند، دیده نمی‌شود. و «کوچه بنی تیم» عالم هیولی است و «بنی
طی» جهان طبیعت، و عالم طبیعت و هیولا، انسان را به سوی لذت‌هایی
غلیظ، دشمنی و نفرت می‌کشاند.

شاعر در این شعر دوستانش را تشویق می‌کند تا در سطح بلندی از
اخلاق زندگی کنند و از کشمکش‌های مادی و رقابت‌ها و لذت‌های غلیظ
حسی و تعصب‌های پست دوری جستند و کوشش نمایند تا دارای نفس
مطمئنی شوند که هم از خالق و هم از مخلوقات او راضی باشند.

هنر سرود

پس از شعر و سخن، هنر سرود و ترانه می‌آید. در سرود همان‌طوری
که «گوته» می‌گوید، راز سر بسته و غامض حقیقت نهفته است. الهامی
برخاسته از سرود، بیش‌تر از سایر شعبه‌های هنر پیچیدگی داشته و
ژرفایش بیش‌تر از پیچیدگی‌های شعری است، و از همین رو سرود،

1. این بیت در منابع به شخصی با نام ملا مهرعلی تبریزی خویی متخلص به «فدوی»
(1182-1262ق) ثبت است. (ویراستار)

شنونده را بیش‌تر از شعر به خود می‌کشاند. اما موسیقی نفس آدمی را در مراتب گوناگونش به جهش و حرکت وا می‌دارد. ما دارای چندین گونه نفس می‌باشیم: نفس غریزه‌ای، نفس منظم و مطمئن، نفس اجتماعی، و نفس برتر که برخی آن را نفس متافزیک می‌نامند. از همین لحاظ است که دانشمندان مسلمان هنگام صحبت از احکام فقهی موسیقی، می‌بینند که شنونده آن در کدام مرتبه از مراتب نفس قرار دارد. اما متصوفان، سرود را هنری برتر می‌شمارند که انسان را به عالم مثال رهبری کرده و توجه به حقیقت دارد. ابن علی که خود یکی از متصوفان است در این رابطه می‌گوید:

یا لایمی فی حُبِّ الْعَوَانِی لَعَذْرَتِی لَوْ أَبْصَرْتُ مَیَا

مَنْ ذَكَرَ مَیَّ عَذِبَ لِسَانِی فَلِیَذْکُرَنَّهَا مَنْ كَانَ عَیَا

یعنی «تو ای کسی که مرا به خاطر دوستی‌ام با دل‌ربایان ملامت می‌کنی، اگر «می» را ببینی مرا معذور خواهی داشت. هر که نام «می» را بر زبان می‌آرد، زبان من شیرین می‌شود، پس هر کسی که خسته و یا بیمار است، باید اسم «می» را بر زبان آرد.»

این شاعر می‌گوید که هر که شناختی از حقیقت دارد، توجهی به سرود نیز دارد زیرا سرود، دل و دماغ آدمی را صیقل می‌دهد و سنگینی و کسالت مادی را از وجود او می‌زداید. «گوته» در این باره می‌گوید: به سوی هنر بشتابید... زیرا در آن‌جا پناهگاهی مطمئن خواهید یافت. اما اگر هنر به مرتبه مثال رسیده باشد، بدون شک که زیبایی آن بیش‌تر بوده و خود پناهگاهی آسوده‌تر از دانش و فلسفه خواهد بود، زیرا علم و فلسفه از روی فکر و دماغ پرده بر می‌دارند، در حالی که هنر مثالی «نمونه» ذهن را روشن و دروازه‌های قلب سلیم را می‌گشاید.

هنر معماری

پس از این، هنر معماری می‌آید. همان‌طوری که اندیشه اسلامی در آسیای میانه و خاور میانه، افکار شرق و غرب را در خود جمع نموده است، همین‌طور هنر معماری اسلامی نیز در میان مدورسازی شرقی و زاویه‌تراشی غربی جمع کرده است. معماری در شرق، عبارت از اشکال طبیعی‌ای بود که به گونه مستدیر ساخته شده بود و چشم بدون هیچ‌گونه خستگی و حرکتی در آن سیر می‌نمود. این اشکال از یک سو در انسان آرامش می‌انگیخت و حواس او را جمع می‌نمود و از سوی دیگر با اندیشه زمان و مکان در نزد شرقی‌ها هم‌آهنگی داشت. شرقی‌ها

معتقد بودند که زمان به مانند مکان مستدیر است و عقیده تناسخ خود ریشه در این اندیشه داشت.

اما در غرب، عمارت‌ها را به شکل زاویه‌دار می‌ساختند، یعنی آن را زاویه می‌دادند، و ساختمان‌ها از اشکال پیچیده و مخلوط مثلث‌ها و مربع‌ها و زوایای حاده و منفرجه ساخته شده بود و طبیعی بود که این اشکال، نفس انسانی را به جهش آورد و شوق جست‌وجو و تفحص و سخت‌کوشی مادی را در آن بینگیزد. این موسیقی جامد یعنی هنر معماری، بر خلاف موسیقی اصلی، اشاره‌ای به حقیقت ندارد، ولو که گاهی در نزد شرقی‌ها اشاره به پاره‌ای از حقایق نیز دارد که می‌توان اهرام را به عنوان مثال ذکر نمود که اشاره به خلود و جاودانگی دارند.

اما اسلام در میان هنر معماری مستدیر و زاویه‌دار جمع نمود زیرا می‌خواهد تا بر اندیشه فردی و جمعی صبغه عینی و موضوعی بخشد، همان‌طوری که مجسمه را تبدیل به رسم نمود. زیرا رسم همان‌طوری که «هگل» می‌گوید نسبت به مجسمه‌های تراشیده‌شده، به مثال نزدیک‌تر است و این به خاطر آن است که مجسمه دارای سه بُعد است ولی رسم تنها دو بعد دارد. همچنان اسلام، هنر رسم را از تقلید طبیعت به خدمت ادب و تعبیر معانی کشانده است و انواع گوناگونی از خط و رسم و نوشته‌های دل‌انگیز را ایجاد نموده که با این کار خویش، قند در دهان سخن و سرمه در چشم شعر گذاشته و با خطوط ساختمان هم‌آهنگ شده و از مثال به شیوه‌ای بسیار کوتاه و مناسب ترجمانی کرده است.

هنگامی که رستامی در محراب اسلام سر خم نمود، دیده شد که هم‌نوایی با مجسمه‌ها را کنار گذاشته و در کنار سخن و موسیقی و هنر معماری ایستاده و موسیقی‌ای شد ساکن و غیرجامد. و همین‌طور موسیقی به قرآن ایمان آورد، و ما هنگامی که به تلاوت قاری بزرگ نورالدین محمد رفعت - که خداوند پیام‌رزدش - گوش فرا می‌دهیم، احساس می‌کنیم که طنین صدای آسمانی او، حقیقت را مخاطب قرار داده است. تلاوت‌های جاویدان او به صورت مستقیم به مثال اعلای ما صعود نموده و ما را به بالاترین نقطه معراج و مقام محمودمان بالا می‌برد.

ارسطو به پیروی از دو پیشکسوت خویش افلاطون و سقراط می‌گوید: هنر تقلید طبیعت است و افلاطون از این هم دورتر رفته و به این نتیجه می‌رسد که موجودات طبیعی نسخه و تقلید مُثُل‌اند، همان‌طوری که هنر، نسخه و تقلید موجودات طبیعی است. پس هنر نظر به عقیده افلاطون دوبار دورتر و پایین‌تر از مثال است. اگر هنر تقلید طبیعت باشد، در آن

صورت رسم فوتوگرافی باید زیباترین محصول هنری باشد، در حالی فوتوگرافی، هنر نه، بلکه کاری میکانیکی و تفاعلی کیمیایی است. اگر هنر تقلید باشد، پس چرا طبیعت را به روی لوحه جامدی می‌کشیم، در حالی طبیعت با تمام حیات و تجلی و زیبایی خود در برابر چشمان ما قرار دارد.

پس هنر از نظر ما، تقلید از طبیعت نه؛ بلکه نقد طبیعت و جبریته زندگی است. ما قبل از آن که وارد زندگی مدنی شویم، غرایز ما دارای فعالیتی نیرومند و کشمکش‌شدید برای به دست آوردن غذا بوده و به سوی جنس مخالف کشش داشته و از خود و خانواده خویش دفاع می‌نمود. اما پس از گسترش مدنیت، ده در صد آن فعالیت و کشمکش همیشگی باقی نماند. ما در زندگانی مدنی خویش هم غذا و هم جنس مخالف را در زیر سقف خانواده خویش می‌یابیم، چنانچه سربازان امنیت و ارتش، مسئولیت دفاع از ما را دارند و ما در امتداد شب و روز با خاطر آسوده، خواب و استراحت می‌نماییم. آیا غریزه‌ها به خواب رفته، و شعله‌های آن خاموش و فعالیت‌شان متوقف گشته است؟ نه. غریزه نه می‌خوابد، نه خاموش می‌شود و نه فعالیتش متوقف می‌گردد، ولی زمانی که ما از بخش بزرگ فعالیت غریزوی خویش بی‌نیاز شدیم، این مجموعه مهمل به سوی دانش و هنر رخ نموده و در آن ارتقا می‌نمایند. این علوم و فنون چیزی جز عملیه متسامی به کار انداختن فعالیت غرایز مهمل و ذخیره شده در ما نیست. به طور نمونه، بقایای غریزه جست‌وجوی غذا به علوم استقرایی ارتقا نمود، و بقایای غریزه خصومت و دفاع به هنر جنگ و مسابقات گوناگون صعود کرد. و بقایای نیروی غیرفعال غریزه جنسی به هنرهای زیبا روی آورد.

اگر هنر در ذات خود فعالیت و صورت برین و پاکیزه غریزه جنسی است، پس بر ما است که آن را در راه ارتقا و پیشرفت و تزکیه به‌کار بریم؛ نه آن که آن را تا دوره‌های وحشت حیوانی به عقب زده و یا این که در راه گسترش غرایز سرکش و لگام گسیخته به کار بریم. هنرمند حقیقی کسی است که به مُثُل برین خویش باور دارد. به طور مثال، رسام مثالی کسی است که هم خود و هم آفرینش را در آئینه مثال می‌بیند. هم‌چو رسام، طبیعت را به نقد می‌کشد چون مثال در نظرش نسبت به هر چیزی برتر و عالی‌تر و زیباتر است. او به این محیط قانع نیست و از همین رو می‌خواهد که محیطی هم‌آهنگ‌تر با اندیشه و خیالش و مطابق‌تر به مثال خویش بیافریند. چنین هنرمندی جهان را با مثال

خودش مقایسه می‌نماید و این طبیعی است جهانی که ساخته دست و اراده او نیست با آمال مثالی او توافقی ندارد. او می‌خواهد جهانی بیافریند که بتواند با کمال آرامش در آن به سر برد. هنرمند در جهان هنر خویش که ساخته انگشتان عاطفه و خیال و قریحه و تصور خودش می‌باشد، زیست می‌کند و این جهان حقیقی او به حساب می‌آید. شاعری فارسی، بهاءالدین محمد بن حسین العاملی معروف به «شیخ بهایی» گوید:

کاندرین ویرانه پر وسوسه دل گرفت از خانقاه و
مدرسه
عالمی خواهم از این عالم به در تا به کام دل کنم خاکی

به سر
هنرمند وقتی از جهان خودش خسته می‌شود، دست به آفرینش جهان خودش می‌زند تا در آن آسوده زیست نموده و هنر او آشیانه امروز خودش و کاخ آینده ما باشد. بیدل شاعر بزرگ فارسی‌زبان در این رابطه می‌فرماید:

درهای فردوس وا بود امروز از بی‌دماغی گفتم فردا
هنرمند رنج می‌برد و افسوس می‌خورد زیرا در فعالیت تولیدی خود تقصیر روا داشته و در ایجاد جهان حقیقی خویش که برایش مناسب است، کوتاهی نموده است. عکاسی که رود نیل را ترسیم می‌نماید، اگر علاقه داشته باشد که از طبیعت پیروی نماید پس باید عکسی رنگین از نیل بردارد. ولی رسام می‌خواهد که طبیعت و محیطی را که برایش سازگار نیست به نقد کشد. و در عین وقت کوشش نماید تا آن را جبیره نموده و بر مبنای مثال ویژه خودش اصلاح نماید تا برای زندگی کردنش مناسب واقع شود. از همین رو نیل را به رنگ مورد پسند خودش و به پهنایی که با تخیل او سازگار است، ترسیم می‌نماید. رسام می‌تواند مبتلا به بیماری «سادیزم» و یا «مازوخیزم» باشد و از همین رو صخره‌های تیز و یا گرداب‌های عمیقی را در نیل نقش کند و یا هم این که زورق‌هایی را رسم نماید که در حال سرنگونی و غرق شدن‌اند و یا عمارت‌ها و درخت‌های ساحل آن را بردارد و در عوض آفتابی گرفته و در حال غروب را رسم نماید که رسام را با خستگی و پیشانی ترشی وداع می‌نماید. گویی این که رسام هم قدرت و هم اراده دارد تا بر مبنای مثال خودش، آفتاب را در حالی ترسیم نماید که بر سر تپه‌ای صنعتی در کنار نیل چوبه داری را قرار دهد. او بر مبنای گرایش‌های طبیعی و تخیلات خویش می‌تواند نیلی آرام با رنگ‌های روشن و گل‌های تازه

رسم نماید که بر روی صفحه پاک و آرام آن، کشتی‌هایی تزیین شده، قرار داشته و گروهی از دختران و پسران جوانی که لباس‌های شیک و رنگینی به تن دارند و همه در حال رقص و نواختن موسیقی دیده می‌شوند، و خورشید هم با تبسمی گرم در محفل سرور و طرب ایشان، مشارکت می‌نماید.

پس هنر مند بر مبنای مثال آفریننده‌اش، نخستین کسی است که زندگی را تجدید می‌نماید و محیط را اصلاح می‌کند و توانایی این را دارد که ما را به جهانی بهتر و مناسب‌تر رهبری کند. هنرمندان مانند گروهی که راهی را می‌کوبند، در حقیقت درها را می‌گشایند و راه‌ها را در برابر ما هموار می‌سازند، همان‌طوری که «ژولورن» راه ما را به سوی فضا و ژرفنای دریاها باز نمود.

شاعر، زمانی که در تصویر چراگاه‌ها و تپه‌ها و نهرها مبالغه می‌نماید در حقیقت، طبیعت را جبیره و نقد می‌نماید. او هنگامی که شاهی را مدح نموده و او را در خلعت فرشته‌ای تقدیم خواننده‌اش می‌نماید، در حقیقت غرایز ما را نقد نموده و شخصیت‌های ما را با اوصاف فرشتگان جبیره می‌نماید. به همین شکل همان مجسمه‌تراشی که تندیس رمسیس دوم را در میدان رمسیس در دل شهر قاهره تراشیده است، هنگامی که به مثال خودش می‌نگرد و سپس آن را با روان آن فرعون جبار و سرکش مقایسه می‌کند، او در حقیقت قامت طبیعی او را در مقایسه با روان نیرومند او نقد می‌نماید و بدین وسیله او را با این ابعاد گسترده، جبیره نمی‌نماید. هنرمندی که یک پادشاه ستمگر و سرکوبگر را به شکل شیر و به حجم کوهی می‌تراشد، در حقیقت ساختمان کوچک جسمی او را در مقایسه با روح نیرومندش نقد می‌نماید، همان‌طوری که شما در مجسمه ابوالهول مشاهده می‌نمایید.

پس اهرام و فرعون‌های مومیایی شده و سفینه‌های آفتاب همه و همه چیزی جز نقد زندگانی فناپذیر و تلاشی در جهت جبیره آن یا جاودان‌زیستن نیست. همین نقد فناشدن و جبیره جاودان‌زیستن، راه مخلدشدن را برای صلاح‌الدین ایوبی و محمود غزنوی نیز گشودند، اما به شیوه‌ای متفاوت.

هنرمند مسلمان به حق‌الیقین می‌داند که هنر برخلاف تصوّر ارسطو، تقلید طبیعت نیست و نه هم ساعت‌تبری و خوش‌گذرانی محض است طوری که گروه دیگری از نویسندگان تصوّر می‌کنند. بلکه هنر از دیدگاه انسان مسلمان، همان‌طوری که هنگام پیدایش نخستین آن جبیره

فعالیت غیر ضروری غریزه جنسی را می‌نمود، همان طوری که تا هنوز همان طبیعت جبران کننده و مهارگر غرایز پست را حفظ نموده و نیروها و آبشارهای گرم و خیزش‌های سرکش آن را به کانال‌های خیر و روزنه‌های نور، رهبری می‌نماید.

شاعر حقیقی که شاگرد خدا به حساب می‌آید، فعالیت اضافی غرایز را که مساحتی بیش‌تر و گسترده‌تر از قلمرو طبیعی و مشروع خود را احتوا می‌نماید، در مسیر نقد طبیعت و زندگی، استقامت داده و با استفاده از تخیل و در پرتو مثال خویش نمونه دلکش و جدیدی از محیط طبیعی و اجتماعی ما را ترسیم نموده و آن را در برابر عقل و اندیشه ما قرار می‌دهد. این در حقیقت سنت زندگی برتری است که رو به سوی کمال لایتناهی دارد.

من از غرایز خدادادی که خداوند حکیم در وجود ما به ودیعت نهاده است انکار نمی‌کنم. غرایز در حقیقت امر، قوت و ثروت ما هستند که عقل ایستاده را با طبیعت خویش به حرکت می‌آورد و اندیشه را که نیازمند تحریک کننده‌ای است به جهش وادار می‌دارد. این گوهر نخستین علوم و فنون ما و احساسات برین ما چون غیرت دینی و قومی و ملی به شمار می‌رود، به شرط آن که در مسیر تعالی و تزکیه سیر نماید.

من همان طوری که مخالف اندیشه گشتن و کنار گذاشتن و زیرپا کردن غرایز هستم، به این باور هستم که قتل و نابودی غرایز از یکسو به معنی قتل و نابودی انسانیت و مرگ علم و عواطف برین اخلاق عالی انسانی است و از سوی دیگر به مفهوم ایجاد عقده‌های گمراه‌کننده می‌باشد. ما مسئولیت داریم تا غرایز خویش را تربیت نموده و آن را در پرتو علوم و فنون تزکیه نماییم. خداوند می‌فرماید: «و نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا. وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا!» ترجمه: «سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد. سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد. که هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد. و هر که آلوده‌اش ساخت قطعاً در باخت».

در پایان از همه برادران و خواهران خویش تشکر فراوان نموده و به‌خاطر این که طولانی حرف زدم و باعث ضیاع وقت گران‌بهای شما شدم و سخن سنگینی در این‌جا برای‌تان القا نمودم، پوزش می‌طلبم. این را مسئولیت خویش می‌پندارم تا در این مناسبت خجسته از رهبران انقلاب جوان و بیدار کشور برادر مصر، همان جوانانی که به

پروردگارشان ایمان آوردند و خداوند ایشان را در امر تجدید اخوت اسلامی، روشنایی بخشید، تشکر نمایم. چنانچه تلاش‌های بزرگ برادر وارسته‌ام آقای انورالسادات را از صمیم قلب شایسته ستایش می‌دانم. او در حقیقت امر نخ زرّینی است که ما را به سایر برادران ما چه عرب و چه عجم، پیوند می‌دهد. والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ

مقدمه دیوان استاد خلیل‌الله خلیلی

به موجب درخواستی از جانب محمدهاشم امیدوار هراتی، علامه سلجوقی علی‌رغم بیماری، مقدمه‌ای در هفده صفحه بر دیوان استاد خلیل‌الله خلیلی نوشتند که به سال 1341 در تهران منتشر شد. بخش‌هایی از این مقدمه، اینجا تقدیم می‌شود!:

«هنگامی که در نخستین مرحله جوانی بودم، با پدر خود برای اراضی مصادره شده‌ما به کابل آمده بودم و به همراه پدر در یک دعوت جای مختصر خصوصی که مرحوم مستوفی‌الممالک پدر استاد خلیلی به پدر مرحومم قصه را شرح داده بود، حاضر شدم به شمول میزبان سه نفر در میز جای حاضر بودیم.

میزبان مرحوم سبب آمدن ما را به کابل جویا شد، پدر مرحومم قصه را شرح داد و برای تأیید قولش بعضی فرامین و وثایق را که با خود داشت ارائه نمود. عادتاً این فرامین مخصوصاً از هرات به عبارت خلیلی شیوا و ادیبانه و به خطوط بسیار زیبا و به طغراهای خلیلی ارتسیتیک و هنری نوشته می‌شد و حتی یکی از مفاخر شاهان این بوده که منشی‌های دانشمند و کاتب‌های فنّان و توقیع‌های قشنگ داشته باشند.

این فرامین، مرحوم مستوفی‌الممالک را خیلی جلب نمود و مدتی به عبارت عالی و حسن خط و طغراها و توقیعات آن غور کرد و گفت: زنهار این وثایق را به دفترها نسپارید که در نظر من هر یک از آنها بارها از یک دهکده ارزنده‌تر است. چیزی که آن مرحوم را بیش‌تر متوجه ساخت، سجع‌های مهرها بود چه در آن عصرها می‌بایست در هر وثیقه مهری باشد، و هر مهر دارای فرد و یا بیت و یا کلام مسجعی، که در آن حک شده باشد.

مرحوم مستوفی‌الممالک قلم را گرفت و از این سجع‌ها برای خود سوادی نوشت و بعد از آن شروع کرد به بیان یک سلسله از سجع‌های مهرهای

1. خلیلی، خلیل‌الله، دیوان، 1341، صص «هفده» تا «سی‌ودو».

سلاطین و وزرا و طغراهای شاهی خراسان و مخصوصاً از دوره‌های غزنوی‌ها و سلجوقی‌ها، که بعضی از این‌ها خیلی ادیبانه و جذاب بود و خوب معلوم می‌شد که مرحوم مستوفی از تاریخ و از ادب بهره‌ وافی دارند و خیلی‌ها کوشیده‌اند که از نظام و اداره این ادوار واقف شوند. و حتی بعد از آن با کوشش نتوانستم که خود را به این طور یک مجموعه از سجع‌های مهرها و طغراها برسانم شاید این مجموعه را مرحوم مستوفی به کوشش و تتبع شخصی خود به دست آورده باشد.

بعضی از این فرامین به خطوط شکسته نستعلیق بسیار ملتوی و در هم‌رفته و به عبارت خیلی عمیق و عالمانه نوشته شده بود، که خواندن و فهم آن بر بسا از مردم که عمق علمی و خطاطی ندارند، دشوار بود ولی مستوفی‌الممالک به مجرد باز کردن آن‌ها بنا می‌کرد به قرائت آن‌ها به آواز بلند. و آن‌ها را به سرعت و صحت تمام می‌خواند که من تعجب می‌کردم. صحبت ما با آن مرحومی گاه‌گاه به مداخله بعضی از پیشکاران مقرب او قطع می‌شد، ولی وسعت انتقال در مستوفی موصوف به درجه‌ای بود که به بسیار چابکی مطلب را درک می‌کرد و به مختصرترین کلمات جواب کافی و شافی می‌داد. مهم‌ترین مداخلات این بود که مستوفی می‌خواست از کیسه فتوت خود پوستینی به اشخاص بی‌بضاعت تهیه کند، زیرا زمستان نزدیک بود و این صحبت ما در نیمه ماه قوس عملی شده بود.

هنوز دو و نیم سال از این صحبت ادیبانه که در من اثر عمیق کرده بود و لطف و تواضع و مهمان‌داری آن شخص بزرگ و کریم، هنوز آن اثر را ژرف‌تر ساخته بود، [نگذشته بود] که پادشاه‌گردشی به میان آمد و در طی آن خبر کشته‌شدن این مردی که کرم و تواضع و دانشمندی خود را به همه ثابت ساخته بود، به من یک فاجعه دردناکی بود.

بسیار دیر نگذشت که مرا از مسند افتاء هرات، به کرسی معلمی مکتب حبیبیه کابل دعوت نمودند، که این کار به من مژده بود. زیرا طبعاً مایل به ادب و فلسفه و علم و اخلاق بودم و پدر مرحومی می‌خواست که من در اثر ارث، مفتی شوم یا قاضی. سر و کار فلسفه اخلاق با ضمیر است و بنای قضا و افتاء بر تجربه و قراین و شهود و مقاولات است و از این است که خضر (ع) نتوانست با موسی (ع) گذاره کند.

من به کابل آمدم و به سراغ بازماندگان مرحوم مستوفی شدم و شنیدم که در این عائله مرحومی، پسری از او باقی مانده است که به جرم ناکرده پدر به گوشه‌ای محصور و متواری است و من با این که بعضی از دوستانی که عقل نزد ایشان عبارت است از اختناق حس و قلب و ضمیر مرا از اتصال به فرزند مستوفی‌الممالک مرحوم منع می‌نمودند ولی من که معلم بودم، معلم ادب و اخلاق، نه شاگرد سیاست، خود را به شاغلی خلیل‌الله که اکنون استاد ماست رساندم جوانی مرا حق، میانه‌قد و مانند پدر سیه‌چرده‌ای را دیدم که بیش‌تر از حنان مادر و عطف پدر، عطش دانش و آموزش دارد.

دیدم میل مفرضی به ادب و علم نحو و محاضرات عرب دارد و تا اندازه‌ای در این باره کوشش نموده اما دوری از آموزگار و کمی وسایل و کتب درسی، او را پریشان می‌دارد و با این همت عالی و شجاعت اخلاقی که دارد و از ادب‌های عالی عرب مانند قصاید معلقه و شعرای بزرگ جاهلی و اسلامی عرب دم می‌زند.

و من نسبت به خلیل‌الله مسرورتر بودم از این که می‌توانستم به تشنه علم و ادب کتابی برسانم و یا سطری بنویسم و یا حرفی بخوانم، او خیلی مستعد و سریع‌الفهم بود و از خلال کلام او با وجود لکننت زبان و کمی سن، کلماتی شنیده می‌شد که در حقیقت خشت‌های ته‌پایه ادب امروز او است.

بعد از چند سال، روزی در یکی از دروازه‌های پذیرایی، که از طرف یکی از مؤسسات تجارتي بر پا شده بود، بیتی به خط خوش نوشته بود که خیلی‌ها قوی و زنده و از سطح فکر و قریحه شعرای معاصر بلندتر بود، که در نتیجه جست‌وجو دانستم که از طبع شاغلی خلیل‌الله است، این‌جا بود که پیش‌بینی خود را درباره او مقرون به صواب یافتم.

آری در این وقت خلیل‌الله، علاوه بر علم قریحه خداداد خود، توانسته است خط خوب و انشاء بلیغ و املاء صحیح و حساب‌دانی عمیق را نیز کسب کند. که این عناصر چهارگانه می‌توانست مولودی را به میان آورد که کاتب لایق محسوب شود و از این بود که یک موسسه خیلی مقتدر، توانست آقای خلیل‌الله را از حصار عزلت بیرون کند و او را نویسنده و یا منشی خود بسازد.

بعد از این گاهگاهی از اشعار خلیلی توسط این و آن که به ادب پیوندی داشتند، به من می‌رسید و بعضی از این‌ها عبارت بود از انتقادات اجتماعی و برخی هم مطایبه، که بعضی از این اشعار را تاکنون در هیچ یک از آثار مطبوعه استاد خلیلی ندیده‌ام.

در این دوره‌ها است که خلیل‌الله خلیلی به مولانا جلال‌الدین بلخی و حکیم سنایی و مولانا جامی و امثال ایشان عشق و علاقه پیدا نموده است. اولین روزی که من «خلیلی» را به کلمه استاد خطاب نمودم، آن روزی بود که به استقبال تابوت مرحوم سید جمال‌الدین افغانی، زعیم و فیلسوف ملت ما، قصیده‌ای بس شیوا و بس ارزنده و بزرگ و عالی، انشاد کرده بود، که حقیقتاً قابل افتخار است.

بعد از آن گاهی در جراید و مجلات و گاهی از راه دوستان ادب بعضی نشیدها و مثنوی‌های او به من می‌رسید و من که به ظرافت طبع و وارستگی او و هم به پیوند روحی سابق که به او داشته، علاوه بر استادی او در سخن، علاقه‌مند بودم و اسلوب او را دوست داشتم از محصولات قریحه آن بهجت‌اندوز [می] شدم.

ولی با این همه، من مدت‌ها است که از دبستان ادب گریخته‌ام و بارکش سیاست و اداره شده‌ام و مدت‌ها در هند و باز در ریاست مطبوعات و باز در پارلمان و باز در مصر، سرم به کوره‌هایی رفت که هیچ کدام سرم را گرم نکرد و حتی در ریاست مطبوعات نیز غالباً با ادب آشنایی نداشتم، زیرا سر و کار چرخ اداره و ماشین طبع به دفتر و اوراق است، نه به شعر و ادب. چند هفته قبل، حینی که از قاهره به کابل می‌آمدم، در بین راه در تهران به مرد گندم‌گون میانه‌سال و کله‌مویی، برخوردم و بعد از معرفی دیدم که او همان «هاشم جان» کودک دبستان من بود که کنون ماشاءالله، حاجی محمد هاشم امیدوار¹ هراتی شده است و اکنون به صفای

1. هاشم امیدوار هراتی را همه شعرا و فضیلا هرات می‌شناسند. او در شهر نو بعد از مارکت شهابی در ضلع جنوب‌غربی چوک شهر نو قدیم و چوک جهاد فعلی کتاب‌فروشی مدرنی داشت. یکی از دوستان و هم‌درسان شاعر من هم عبدالرحیم مطهری هم یادی از هرات در شعری تحت عنوان «شهر آبی» کرده که در چند مصرع از دکان امیدوار چنین یاد کرده است:

یکه‌گک مارکت شهابی بود طرف شهر نو که می‌رفتم
حرف‌هایش همه کتابی بود می‌شدم در دکان امیدوار

فطرت و فضیلت دوستی خود، خیلی‌ها می‌کوشد که آثار ادبی وطن را به طبع برساند.

هنوز تعارفات ما تمام نشده بود که او چنته خود را باز نمود و یک دسته پروف‌های مطبوعه را به من ارائه کرد و مژده داد، که کتاب استاد خلیل‌الله خلیلی را در تهران به طبع می‌رساند و بسیار آرزومند بود که علی‌الغور بر آن تقریظی بنویسم، ولی من که حمله خناق صدری را چند هفته قبل کشیده‌ام، و هنوز تحت مراقبت طبیب هستم و این توقف کوتاه من در تهران برای این است که نمی‌توانم مسلسل حرکت و سفر کنم، و طبیب مرا از نوشتن و مطالعه کردن منع قطع نموده است، از او عذر خواستم و وعده قطعی نمودم که به نزدیک‌ترین فرصت که صحت من مساعدت کند، فرمایش آن دوست عزیز را اطاعت خواهم نمود، که به طبع و نشر آثار خلیلی سخت علاقه‌مندم.

اینک اکنون که از یک طرف قدری بهتر شده‌ام و از طرف دیگر نامه شدید تقاضای دوست من «امیدوار» رسیده است، و هم چند روز است که نسخه‌ای از دیوان استاد به دستم آمده، آن را زیر مطالعه گرفته‌ام، بنا دارم که به نقد این اثر ارزنده بپردازم. کسانی که دیوان خلیلی را می‌خوانند، می‌توانند یک تفاوت را که دلیل یک تطوّر و تکامل واضحی است در آن مشاهده کنند که سبب آن دو چیز است:

اول: شاعر ما که از بدو جوانی به سرودن شعر آغاز نموده است، از آن شعری نیست که تنها در اقلیم گل و بلبل زندگی می‌کند، او تا کنون که به مرحله 56 سالگی است هنوز دانشجو است و هر روز از صفحات صبح و شام درس می‌آموزد او مطالعه‌چی و مؤرخ و ادیب و مؤلف و مفسر قرآن مجید و استاد فاکولته است او هر روز به پایه علم و ادب و نظم و نثر خود می‌افزاید، و این افزایش الی ماشاءالله ادامه خواهد داشت، چنان‌چه خودش می‌گوید:

هاشم امیدوار را بیش از چهل سال قبل در همان دکان دیده بودم که موهای سفید درشت داشت و دکان او محل تجمع شعرا و فضلا بود و امیدوار هم از صحبت همه دوستان مستفید می‌شد. به یاد دارم که منزل ما از دکان امیدوار فاصله کمی داشت و قبله‌گاه مرحوم من هم همواره در این دکان با جمعی دوستان خود حاضر بودند.

افزایش چون کتابی دان کز الفاظ وی است
با آن پهناوری
قطره با آن کوچکی، دریا

دوم «شوپنهاور¹» که شاید نام او در این مقال بار دیگر نیز تکرار شود می‌گفت: انسان، حیوانی است متافیزیکی، من که به این کار ندارم که انسان به حیث نوع متافیزیکی هست یا نیست، ولی به این عقیده‌ام که: استاد ما، شاعری است متافیزیکی و از این است که خلیلی هر نشیدی را که در بال‌افشانی در فضای آن دنیای برین سروده است از باقی اشعار او متفاوت است و بر آن‌ها بارها برتری دارد.

من یک هفته قبل، پیش از آن که دیوان او را سراپا مطالعه کنم، معلومات من درباره اشعار او به حیث مجموع و کنه حقیقی سبک او و هدف آخرین کار او، هنوز ناقص بود، اگر چه به استادی او هیچ شکی نداشتم و من خیلی اشتیاق داشتم که مجموعه اشعار او را ببینم و به اسلوب او به طور حقیقی پی ببرم. وقت من آن قدرها تنگ و همیشه بر من حاکم بود که یک هفته فراغت چیزی بود که بر مخیله‌ام نمی‌گنجید.

از بعضی ادبایی که ایشان را دوست و معاشر «خلیلی» می‌دانستم، می‌پرسیدم که نوعیت شاعری خلیلی از کدام قبیل است، که ایشان خلیلی را مانند فرخی سیستانی شاعر مرغزاری² می‌شناختند، اما نمی‌دانستند این شاعر کوهستانی ما، چراگاه خود را در ماورای مزرع سبز فلک و داس مه نو برگزیده است.

او حلقه و صلی است بین چراگاه‌های آن سوی گردون و این سوی گردون و بین مغان و شاخسار سدره و طوبی و مرغکان چمن و بین هماهای البرز و بین نسرهای آسمان و نیز بین ادب عصرهای گذشته و بین ادب عصر حاضر طوری که می‌گوید:

شاه‌بازی بر فراز قله‌ای	هر پرش می‌داد از عصری
عمرها با چرخ گردون هم‌نبرد	نش_____ان
	قرن‌ها با نسر گردون هم‌قران

1. Arthur Schopenhauer (1788-1860)

2. PASTORAL

اینجا بیش از همه چیز، سوالی پیدا می‌شود و سوالی که بارها به آن مواجه شدم که چرا مردم جانب ساینس (علم) نمی‌گیرند که به شعر الهام می‌کنند در حالی که یک عالم و حتی یک مکانیک در حیات امروزه مفیدتر است از یک شاعر.

ما از علو مقام علم و احترام و ضرورت مبرم تکنیک، هیچ‌گاه نکاسته‌ایم ولی علم و فلسفه و فن و تکنیک در این دنیا مانند هر چیز دیگر، تابع نظام نشو و ارتقایی است که انسان نمی‌تواند از آن چشم‌پوشد. مثلاً به طوری که فن غیر ظریف به عمل و تجربه خود، از جزئیات به کلیات ره می‌برد و به علم رهنمون می‌شود و باز علم که از انواع به اجناس و باز به اجناس عالی پی می‌برد، سر و کار آخر آن به دنیای وجوب و قدم و سرپرده اطلاق که در حدود اقلیم «فلسفه» است، می‌کشد. به همان طور فن (ظریف) در فرد برای فکر، تکنیک و علم و فلسفه مهیا می‌سازد.

از طرف دیگر اگر شما مثلاً به شاهکارترین اثر تکنیک نظری بیاندازید، خواهید دید که سهمگین‌ترین اسلحه فتاکه بشر و آن خمپاره (هسته‌ای) ذره و هایدروجن است. این تکنیکی است آمیخته با علم. علم شیمی و ریاضی و با علمی مخلوط به تکنیک و چیزی که متأسفانه در آن موجود نیست همانا ادب و فلسفه است، اگر شائبه‌ای از ادب و فلسفه در آن می‌بود، ممکن نبود بر سر شهرهای بی‌دماغ و مخلوق‌های بی‌گناه سیلاب‌های آتشین و زهرآگین خود را بی‌دریغ بریزد.

از جانب دیگر: ثقافت امروزه ما که لوای تکنیک را می‌خواهد به ماه و تیر و ناهید برافرازد و معجونی است مرکب از میلیون‌ها دل و دماغ‌های مختلف نظری و عملی و فنی و فلسفی و تکنیکی. حتی که سوفسطایی‌های بدنام و مکاتب شاذه فکر و اشخاصی که نزد عامه مطرود شده‌اند؛ هرکدام به نوبت خود در آن سهم داشته‌اند و در آن دیگ نمکی انداخته و رفته‌اند.

آیا مارکوس (سادی) آن مرد مترف و مسرف و متهتک که ذراریح¹ را در باده یم افکند و به خانم‌ها می‌نوشاند تا ایشان را ادیت و بخداعت و ناپلئون او را به دارالمجانین فرستاد. آیا این شخص را با این کمینگی و

فرمایه‌گی و فتاوت، می‌توانیم انکار کنیم که در قاموس علم و ادب بشر بی اثر تمام است، امروز کلمه «سادیزم» در قاموس علم‌النفس و طب و طب تشریحی، یادگار این مرد منحرف است، طوری که دو جلد آثار قلمی او با این که شرح این گمراهی‌ها و انحرافات اوست، باز هم جزو اهم ادب فرانسه است. تا چه رسد به شعری که روح را می‌نوازند و دل‌ها را زنده می‌کنند و ما را به الفاظ دلکش خود به فضای بلندتر و مصفا‌تر از این جو خائق تعصبات و مناقشات و مسابقات طائفی و مالی و جاهی ارتقا می‌دهند.

خاکم به فراز عرش بردی زان راز که بر دلم سپردی

تنها این مردماند که می‌توانند ما را از ظلمات ظلم و قسوت ماده و ماده‌جویی و شر تکنیک مردم‌گزای جهان‌سوز برهانند. حافظ به اسلحه عصر خویش اشاره می‌کند و می‌گوید:

کمند صید بهرامی بیفکن جام جم بردار
که من بیمومد این صحرا نه بهرام است و نه
گورش

خلیلی هم از اسلحه عصر خویش می‌گوید و چه خوب می‌گوید:

عشق چون در قلب ذره راه صد هزاران آفتاب و ماه یافت
یافت ذره را هم آلت کشتار کرد
عقل ما چون کشف این اسرار
کرد

گویا امروز تنها بارقه‌امیدی که نزد ما موجود است این است که هنوز عده کمی از فلاسفه که ادب دارند و آن ادبیاتی که از فلسفه عاری نیست. آری این مردماند که می‌خواهند بر شریعت جنگل که علم تکنیک امروزه با آن مخالفتی ندارد، غلبه کنند.

مرا زین شاعری خود عار ناید که در صد قرن چون عطار ناید

ببخشید سخن درباره نشو و ارتقاء علم و فن بود و جمله‌های معترضه در بین آمد که باید کنون باز به موقف خود برگردیم. اساس شعر بر تخیل و بنای علم بر فکر است. در طفل، اول تخیل پیدا می‌شود و این تخیل راه را برای تفکر او آماده می‌سازد. در ملت‌ها نیز این چنین بوده است که نخست شعرا نهوض کرده‌اند و زمینه را برای نهضت فکری مهیا

قدسی وصل شوری حاصل کنیم که در این طریقه هم استاد منسلک شده و می‌گوید:

ملک دل را نیست روز و ماه و
هست خورشیدش منزّه از زوال

اما در این شکی نیست که شاعر ما قدری محزون و مأیوس و متشایم است مانند شوپنهاور. ولی نه به اندازه او. شوپنهاور را بغض مادر بدبین ساخته بود ولی خلیلی را محبت پدر تا اندازه‌ای که من فهمیدم. زندگی و مرگ پدرش در کیان قریحهٔ اسلوب او حتی نسبت به محیط بیعی و اجتماعی او اثر عمیق‌تر داشته است و قریحهٔ تیزهوشی را از پدر گرفته و حتی که میراث اوست. ولی حزن و الم تشائم او از این است که پدر او را در حالی که به لطف و عطف و احسان او خیلی محتاج بود، ازو گرفتند و کشتند. پدری که به او می‌نازید و از او ناز می‌یافت. روزی که با دوست عزیز خود شاغلی خلیلی در یکی از دیار عرب از شاعران آن مرز و بوم صحبت داشتم سخن از «رقاشی» و شعر آن^۱ به میان آمد. حینی که خلیفه هارون، فضل بن یحیی برمکی را به درخت از حلق آویخته بود خواند با تأسف زیاد دیدم که دوست ارجمندم خلیلی، خیلی‌ها متأثر شد و گفت پدرم را نیز این چنین به درخت آویختند. این بود ریشهٔ اصلی حزن و دردناکی او در بعضی اشعار و رباعیات او. ولی خلیلی در حیات خود نیز صدمه‌های ناگواری دچار شده که بسیار غم‌آور و پریشان کننده بوده است که از آن جمله مرگ دختر جوان شاعره و فاضله‌اش می‌باشد. خلیلی در ماوراء تخیل‌های شاعرانهٔ خود در وادی‌های پست و بلند اندیشه‌های سلوک به احلامی دچار شده است که بعضی از آن احلام مانند احلام «امرأ القیس» و برخی هم مانند افکار «نیچه» و برخی هم مانند افکاری است که «گویته» می‌پرورانید

4. اَمَّا وَ اللّٰهُ لَوْ لَا خَوْفٌ وَ اَش لَطَفْنَا حَوْلَ جَذَعِكَ وَ اسْتَلَمْنَا	وَ عَيْنَ لِخَلِيفَةِ لَا تَنَام كَمَا لِلنَّاسِ بِالْحَجَرِ
اسـ فَمَا ابْصَرْتَ قَبْلَكَ يَا بَنَ يَحْيَى	تـ جِسَامًا حَتْفَهُ السِّيفِ
الحسـ عَلَى اللِّذَاتِ وَ الدِّنْيَا جَمِيعِ	اـ وَ دَوْلَهُ آلَ بَرْمَكِ
السـ	لام

مخصوصاً وقتی که بر کرسی وزارت معارف آلمان نشستہ بود اما همه این احلام محض بوده و رؤیای صادق این مرد با تعبیر حقیقی آن این است که او فطرتاً فقیر و صوفی‌منش می‌باشد و حتی چینی که عضو کابینه وزرا و علاوه بر آن منشی آن کابینه نیز بوده، آن کرسی بلند نتوانست بار مسکنت و بوریای فقر را از خانه‌ای که از آن او نیست، دور کند. حتی روزهای بد گذشته که به نقطه آخر در ماندگی بوده است. آن لحظه که ریخت بهر نانی نه آب رخم که زنده جانم

آری این مرد قولاً و عملاً صوفی بوده ولی صوفی معتدل که به صبغه اصلی خود از طرف بعضی از ارباب دین.

صنوع و عمل¹

انتاجاتی که در اثر ذوق فنی به عمل می‌آید به نام «صنوع» یاد می‌شود و سلوکی که در نتیجه انتخاب اخلاقی به روی کار می‌آید، به نام «عمل» خوانده می‌شود. اما افلاطون دامنه این فرق را هنوز وسعت می‌دهد و می‌گوید: اهل فن این که ذوق خوبی دارند، غالباً در سلوک اخلاقی ناکام‌اند، طوری که سالکان اخلاقی بسا اوقات از ذوق بهره‌ای ندارند ولی شاید اگر افلاطون استاد بزرگوار ما مرحوم قاری عبدالله خان را می‌دید عقیده می‌کرد که صنوع و عمل می‌توانند حتی در ذروه عالی خود با هم جمع شوند.

اگر چه قاری (ح) مانند فیخته² شخصی است که نیروی علمی و حس اخلاقی و روح وطنی او بارها بر ملکه سخنوری او (و لو که آن هم به پایه کمال است) برتری دارد. اما این هم در نزد جامعه خود به نام شاعر شناخته شده است و حق این است که باید جناب مرحوم قاری به این ترتیب شناخته شود: عالم، حافظ، معلم، مؤلف، شاعر و سالک.

هیچ کس در این اواخر این قدر آثار قلمی مفیدی برای طلبه معارف و برای مطالعه عموم تقدیم نکرده که آن قدرها محتاج‌الیه عصر و زمان

1. این نوشته تقریظی است که علامه سلجوقی بر کلیات قاری عبدالله (1247-1322ش) تهیه کرده است. رک: قاری عبدالله، کلیات، 1334، صص 7.4.

2. Johann Gottlieb Fichte (1762-1814)

بود، آن قدرها مورد استفاده شده باشد به اندازه‌ای که آثار قاری مرحوم است.

قاری به معارف خدمات تعلیمی و تألیفی زیادی کرده و این مولود فرخنده را از بدو ولادت آن تا تکمیل دوره لیسانسه آن پرستاری‌های تعلیمی و تربیتی نموده است. ولی چیزی که در نظر من مهم‌ترین خدمات برجسته این مرد صمیم معلوم می‌شود این است که معارف عصری ما مانند باقی امور ثقافی امروزه شرق، متاعی است که بدو آن را از خارج وارد نموده‌ایم و اکثر مضامین رنگین و مهم معارف آن روزه چیزی بود که توسط معلمین بیگانه درس داده می‌شد و حتی همه امور تعلیمی و اداری معارف به دست بیگانگان بود و تنها کسی که در مقابل همه این مضامین جدید و لذیذ، خوان احسانی از ثقافت ملی و کلتور باستانی ما پهن نموده بود و با همه آن‌ها مبارزه می‌کرد، مرحوم قاری بود.

ما که امروز می‌بینیم موزیک و باقی شعب فنون ما رفته رفته تحت الشعاع فنون دیگران می‌شود و این گوت‌های فلم، طومار کلتور ما را در هم می‌نوردد. همیشه به حسرت می‌نگریم که کاش امثال مرحوم قاری در باقی شعب هنروری ما وجود می‌داشت تا از این خطر سیاهی که خلق و ذات و آداب معاشرت قومی ما را تهدید می‌کند، نجات می‌یافتیم. زیرا این خطر سیاه از خاطره‌های سرخ و زرد به هیچ صورت کمتر نیست بلکه بارها بیش‌تر است.

مرحوم قاری در دنیای علم، علوم متداوله را به خوبی می‌دانست و مخصوصاً در علوم لغوی دست توانایی داشت بالاخص در صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع؛ در عالم شعر پیرو مقتدر و مجتهدی بود از مکتبی که مخصوصاً در این اواخر کسب وجود کرده و خیلی‌ها شیوع یافته است و من می‌توانم این مکتب را به نام مکتب «تناسب و تداعی» یاد کنم. شاید نمونه واضحی از این مکتب در دیگر محیطها و زبانها یافت نشود که «کلیم» نیز رکن مهمی است از این مکتب سخنوری.

اساس اولین این مکتب این است که در بین الفاظ و بیش‌تر در بین مفهومها تداعی و تناسب را به کار می‌اندازند و هر چند این الفاظ و

معانی را بیش‌تر گرد می‌آورند و زیاده‌تر متقابل می‌سازند به همان اندازه پایه شعرشان بلندی می‌گیرد مثلاً:

ای به دور سر تو آفت دوران فتنهٔ حُسن تو را سلسله‌جنبان
کاکل کاکل

این‌جا می‌بینید دور، دوران، سلسله، آفت و فتنه با هم متناسب و سر و کاکل با هم متداعی است طوری که فتنه و سلسله‌جنبانی با هم علاقه دارد. واقف لاهوری نیز بعضاً از این مکتب است که می‌گوید:

به گلشن گلی زیب دستار کردم قیامت مرا بر سر آورد بلبل
فکنم ز سر زود گل را و گر نه ز شیون مرا مغز می‌خورد بلبل

اگر چه این شیوه از لوازم شعر است ولی این مکتب این لوازم را از ذاتیات اولی شعر محسوب می‌کند. اما طبع گیرای قاری به این موقف محیطی شعر جوانی خود متوقف نشده بود و همیشه با سیر زمانه و با انکشاف روزافزون فکری و مجاهدت علمی خود پیشرفت می‌کرد و با این که ذاتاً نسبت به باقی ارکان این مکتب دارای وسعت معلومات بیش‌تری بود و اشعار او تلمیحات بارزی جانب علوم و مخصوصاً دین و اندرزهای اخلاقی داشت، باز هم در این اواخر الحام مخصوص به عرفان نموده و اقبال زیادی به کتب شیخ محی‌الدین ابن‌عربی پیدا کرده و حتی «فصوص» آن را ترجمه نموده بود. و از این‌جا دیده می‌شود که جمال به چشم پاکبین قاری هنوز پاک‌تر و ستره‌تر و مثالی‌تر گشته است و به طوری که سقراط سوفسطائیت را به اوج فلسفه رساند، قاری نیز این مکتب را از ظاهرپرستی و تناسبات لفظی و لغوی به حقایق معنوی و اوج مثالی مابعدالطبیعی آن ارتقاء داد.

زیبا را بعضی مردم محض عبارت از تناسب می‌دانند ولی طوری که سقراط و افلاطون عقیده دارند باید «زیبا» با «خیر» و «حق» هم‌دوش و و هم‌آغوش و بلکه مرادف باشد. پس زیبایی‌ای که رنگی از «حق» و بویی «خیر» نداشته باشد، نقش دیواری است و شاید هنوز داعی شر شود و از این است که قاری همیشه و مخصوصاً در این اواخر غالیهٔ خیر اخلاقی و پیرایهٔ حقایق دینی را بر چهرهٔ زیبای زیبایی فن می‌افزاید و لذا زیبایی قاری از زیبایی باقی افراد این مکتب قشنگ‌تر و آسمانی‌تر و به هفت آب شسته‌تر است:

نگاه هر که ز رخساره تو نور	ثمر به دامن خود از نهال طور
گرفت	گرفت
بشد به دهر لگدمال پیل جور و	کسی که دانه به زور از دهان مور
سست	گرفت
برای نفع خلایق نشسته در آتش	طریق درس کرم باید از تنور گرفت
به استقامت جاوید شهره	به راستی چو عصا هر که دست
میگردد	کسور گرفت

حقیقت این است که قاری زیبایی را در «خیر» و در «حق» می‌دید و به مثل ارسطو زیبایی اخلاقی را از هر چه زیباتر می‌یافت. قاری، مرد کم‌خور و کم‌خواب و مرد قانع و نزیهی بود. هیچ یاد نداریم که کسی از دست و یا زبان او رنجه شده باشد او کسی را دشنام نگفته تا چه رسد به هجو کسی، درحالی‌که بیش از نیم قرن مالک قبضه قوی‌ترین شمشیر قلم عصر خود بود.

در سال‌های اخیر زندگی خود در حالی که از یک طرف ملک الشعراء بود و از طرف دیگر به اعزاز مقام علمی خود به عنوان مشاور ریاست مستقل مطبوعات با من همکاری می‌داشت و ما هم چون که مقام علمی او را از مقام شامخ سخنوری او هنوز بارها بلند می‌دیدیم او را به عنوان مشاور علمی یاد می‌کردیم نه مشاور ادبی. من بارها به ایشان می‌گفتم که شما اکنون هیچ دیگر وظیفه‌ای ندارید الا این که ما به نام شما افتخار کنیم. شما خدمات بیش از توان یک مرد وطن‌دوست را ایفا کرده‌اید و کنون چیزی که ما آرزومند آنیم این است که حضرت استاد در این سن به کمال راحت باشند ولی حس وظیفه و حس قانون و دسپلین که در طینت این مرد مستقیم‌الحال مخمر شده بود، هیچ گاه حاضر نمی‌شد که در بستر راحت کند و همان بود که به کار خود حاضر می‌شد و می‌گفت با شما الفت دارم و نمی‌توانم که دوستان خود را نبینم. قاری در این فرموده خود نیز حق به جانب بود و واقعاً ابناء وطن و فرزندان معارف و اجزاء مطبوعات را به جان دوست می‌داشت و از دیدن ایشان فوق همه چیز محظوظ می‌گردید.

قاری به مثل حافظ که کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را به دنیا برابر نمی‌کرد، نیز دل‌داده طاق ابروی پل مستان و نزهت‌گاه شهر آراء بود و بدون سفر حج که آن را وظیفه دینی خود می‌دانست؛ دیگر از وطن قدمی

بیرون نگذاشت و نمی‌خواست کابل را ساعتی وداع گوید. واقعاً قاری مرد وطن‌دوست بود و خیلی‌ها به سعادت و مخصوصاً به ثقافت و مدنیت وطن انتظار مفرطی داشت و با آن که از یک خاندان قدیم و محافظه‌کار کابل و هم به حیث عالم و حافظ و قاری پرورش یافته بود باز هم در حس و طینت عصری از جوانان کمتر نبود و خیلی‌ها می‌کوشید از علوم و معارف عصری بی‌خبر نباشد چنان‌چه دیده می‌شود که روح تجدد در سبک نثر و نظم آن حتی بیش‌تر از آن شعرايي که جوان‌تر اند هویداست.

وطن‌خواهی عاطفه‌ای است که اول در عایله که حلقه کوچکت‌تر ولی قوی‌تر این امواج است که از مرکز خودی نشئت می‌کند، متحقق می‌شود و از این است این مرد باعاطفه، محبت زیادی با همه افراد عایله و حتی ذوی‌الارحام خود داشت به درجه‌ای که در این جمعیت نسبتاً مزدحم به بیماری و مرگ هر صغیر و کبیر به درجه‌ای متأثر می‌شد که احیاناً نظام صحتی و عصبی او را ویران می‌ساخت. مرگ خواهرزاده نزد او هیچ‌گاه از مرگ فرزند کمتر نبود و متأسفانه دل نازک و متحسس قاری مصیبت‌های زیادی را از این قبیل برداشت کرده است. و از این است که شاعر زیباپسند و تناسب‌دوست ما که می‌بایست خوش‌بین‌ترین حلقه دوستان خود می‌بود، در این اواخر اهتزازي از تشأم در زیر و بم نغمات او دیده می‌شود.

قاری، مرد پرکار و کم‌حرف بود و عمری که با هم همکاری داشتیم خواه در حلقه‌های تعلیم و خواه در دارالتألیف و خواه در ریاست مطبوعات او را مصروف کار می‌دیدم و خوش‌بخت است که نسبت به همه همکاران خود اثرهای پیاپی و بسیار زیاد و بسیار مفیدی گذاشت و همه آثار او به مجرد برآمدن از قلم به حلقه درس گذاشته می‌شد و در همان وقت مورد استفادهٔ ابناء وطن او و بلکه فرزندان معنوی او قرار می‌گرفت.

قاری با آن که لقب «ملک‌الشعرايي» را یافت باز هم نمی‌توان او را در قطار شعرايي که در بین وادی تنگ و تاریک حب و بغض سرگردان‌اند، محسوب کرد و از این است هجو که زادهٔ بغض و نفرت است در دیوان او و حتی در قاموس زندگی او وجود ندارد، یکی از رسام‌های شکسپیر طفل را طوری رسم نموده بود که دو دایه یعنی

کمیدی و تراژیدی او را تربیت می‌کنند ولی قاری را تنها فرشته محبت در آغوش لطف خود پرورش داد و همه آثار او پر از محبت جدی و صمیمی است و اگر مدحی هم از او دیده می‌شود از جهات ذیل است:

1- شاعری که فطرتاً به جمال علاقه مفروطی دارد چه طور می‌تواند از جلالی که جزء لاینفک جمال است عطف نظر کند، مثلاً اگر فرخی از رشته درختان و صفوف گل‌ها و صنوف ریاحین مشعوف و متأثر می‌شود، چرا از صف‌آرایی جوانان آراسته رویین‌تن که از گل‌های بهاری تازه‌تر و از سرو چمن پیراسته‌تر اند، و همه ابناء وطن و فرزندان قوم اویند و تاج مجد و شرف را بر تارک کشور او می‌گذارند، مسرور نگردد. منتسکیو، میوزیک عسکری و مظاهرات قومی را جذاب‌ترین و مؤثرترین مظاهر عالم کون می‌داند و حق به جانب است.

2- ملتی که بیش از پنج هزار سال، ملت شهنامه‌خوان بوده و عصای زرین جمشید و تاج مرصع کی‌قباد و دیهیم شاهنشاهی کی‌خسرو را دیده و ولوله کوس محمودی از پشت پیل شنیده است، کی می‌تواند بدون این افسانه‌ها به خواب برود. ما نمی‌توانیم، هر چیز را از دیگران و بلکه از تبلیغات واهی ایشان بگیریم و عنعنات چندین هزارساله خود را ترک گوئیم، ولی این هم جزء عنعنه ملی باستانی ماست که شاه باید مانند جمشید پدر باشد و به مانند کی‌قباد به رأی و مشوره قوم کار کند و به مانند کی‌خسرو حافظ کیان ملی و تمامیت خاک و به مثل محمود، خادم نشر دین و مزایای ملیت و علم و ادب باشد. ولی با این هم شاعر ما حتی در مدیحی که میدان وسیع مبالغه و غلو است هیچ گاه گزاف‌گویی ندارد و به حداقل مبالغه که سرحد آخرین تقریط قصیده است، قناعت می‌کند. قاری، ذاتاً مرد نرم و همواری بود همیشه دوست داشت که اشعار او موجی نباشد و خیلی می‌کوشید تا جوی قریحه او صفا و روشن باشد، و مانند آیینیه از عقده‌های کلمات درشت و غیرمأنوس و از امواج انشآت استفهامی و ندایی عاری باشد. طوری که ابی‌قور لذت را بی‌غش و صاف می‌خواست و هم غیبوبت‌الم را لذت تصور

می‌کرد، قاری نیز شعر را یک عنصر مسکن و راحت‌آور می‌دانست و از این پهلو از آن کسب لذت می‌نمود. طوری که لانکفیلو اشعاری را که مانند میوزیک عسکری انسان را تحریک می‌کند و به مبارزه و ادار می‌سازد، دوست ندارد زیرا می‌خواهد ساعتی از کشاکش حیات و رستاخیز مجتمع در آغوش نغماتی که به آرامی از دل نبعان می‌کند، پناه برد. و حقیقتاً شعر خوش و روان قاری با خط بسیار شیوای او چیزی بود که لذت زیبایی را در همهٔ مشاعر انسان القا می‌کرد و انسان بدون این که به عقده‌ای دچار شود و یا به طوفانی گرفتار آید، آب روانی را در جویبار بسیار آراسته و پیراستهٔ سطور نستعلیق استادانهٔ او مشاهده می‌کرد. به هر صورتی که بود قاری به حیث یکی از سلالهٔ فرخی و سنایی و جامی و یکی از پیروان خاقانی و عنصری نمی‌توانست که بحبوحهٔ جوانی از ستایش جلالی که هیولی جمال است و جمال صورت آن است، صرف نظر کند. طوری که در پیری و اواخر حیات شریف خود، روی اقبال خود را به سوی «دوست» برین خود آورده و خیلی‌ها مشتاق آن بود که زودتر به لقای خجستهٔ جانان برسند. و هیچ فراموش نمی‌کنم آن سیلاب‌های اشکی را که در بستر مرگ به روی رخساره‌های زرد و لاغر او سرازیر می‌شد و این بیت بیدل را ترنم می‌کرد:

چه شد اطلس فلکی قبا که درید آن ملکی ردا
که در این زیان‌کدهٔ فنا پی یک دو گز کفن
_____ آم
دی

مژده‌ای بود که دوست هوشمندم جناب آقای عبدالغفار خان «قاری» فرزند ارجمند و خلف الصدق شاعر گرانمایهٔ ما به من دادند که وزارت جلیلهٔ معارف ارادهٔ طبع آثار قاری مرحوم را دارد، و جناب آقای پاینده محمد خان «زهیر» مدیر دانشمند و جوان دارالتألیف اهتمام طبع را به دوش گرفته‌اند که این قدردانی‌ها از طرف دوایر مملکت و هم از طرف دانشمندان باذوق ما قابل تقدیر است.

آخرین نوشته علامه سلجوقی

این نسخه را ارجمند دانشمندم «راشد» به من تقدیم نمود. در این شکی نیست که این اشعار از جناب مولانای جام است و از صمیم طبع و اسلوب اوست. ولی چنین معلوم می‌شود که در آخر عمر بعد از تدوین کتب و اشعار خود، مولانا گوشه فراغت اختیاری و یا اضطراری یافته باشد. زیرا این تخیلات او عمیق و آسمانی‌تر است و روح حقیقت آن بر مجاز آن بارها زیاده‌تر است و هنوز علایم دیگری هم هست که بر پختگی سن و هم سخن مولانا شهادت می‌دهد و مخصوصاً بر این که این اشعار آخرین اثرهای او باشد و هم خاتمه آن‌ها.

چیزی که بیش‌تر مرا به این فکر آورده است، این است که می‌بینم یک نوع تداعی افکاری در بین غزل‌های این دیوانچه حکم‌فرماست که مولانا هنوز از تخیلات غزل سابق خود فارغ نشده بود که به غزل دیگری بعد از آن پرداخته است و گویا می‌خواسته است که در وقت کمی که وقت نزد این دانشمندان عارف خیلی‌ها مغتنم است اگر توفیق یابد اثر خود را تکمیل کند و شاید این غزل‌ها با رعایت حروف تهجی قافیه‌های آن‌ها به طور مسلسل انشاد شده باشد. پس گویا این اشعار را خودش تدوین و انشاد و جمع و ترتیب نموده است.

با احترامات و تشکر از مصحح و طابع و ناشر آن. من در حالی که مریض بودم و صحت من اجازه نمی‌داد، همین قدر توجه کردم که بعضی چیزها را که از نزد ناسخ‌ها مانده باشد به فکر خود ترمیم کنم. اگر نسخه دیگری از این دیوانچه روزی پیدا شد البته از روی آن اصلاح خواهد شد و نه شاید این سفسطه‌های من برای خود معنی و مفهومی پیدا کند.¹

1. این نوشته با عنوان «نظر علامه استاد صلاح‌الدین سلجوقی بر «اشعار نایاب جامی» در آغاز کتاب «اشعار نایاب جامی» (صص 1 و 2) در سال 1348 و در مجموعه نشراتی مؤسسه طبع کتب هرات به کوشش و مقدمه محمدعلم غواص به چاپ رسیده است. در این نوشته کوتاه، سلجوقی در حدود سی مورد اصلاحاتی در برخی از مصرع‌های جامی از خود پیشنهاد کرده است. محمدعلم غواص (متوفای 1368 خورشیدی) پژوهشگر و شاعر برجسته معاصر هرات از علاقه‌مندان سلجوقی بوده و دو اثر وی با نام‌های «افکار شاعر» و «ترجمه تهذیب الاخلاق» این مسکویه را به کوشش خود به چاپ رسانیده است. (ویراستار)

روحِ دانا / 72

با احترامات مجدد. صلاح الدين سلجوقى، 25 عقرب 1348

است
حلقه‌ها زین خاکدان بر گوش کیوان
بوده است
کاین کتان در تابش آن ماه تابان بوده
است
شیر اگر نالد ز تأثیر نیستان بوده است
در شبستان تفکر هم چراغان بوده است
مزه در راه نظر خار مغیلان بوده است
این دلی بوده است ای واعظ نه سندان
بوده است
مرگ هم در دعوت این جیفه مهمان
بوده است
زندگی را مایه امید سامان بوده است
بی وجوبی نبود آنجایی که امکان بوده
است
کاین نی افسرده روزی چاه و لکان بوده
است¹

اعتبار
هر کجا عشق است می‌نازد به او
پست و بلند
گر دل صد پاره‌ام صد چاک شد معذور
دار
هیچ کس بیرون شدن نتوان ز اوضاع
محیط
چشم اگر بستم به یاد آن رخ گلگون
چشمه پاک
منظری کز هر جهت آینه‌دار او نبود
آهن سرد از برای ترک عشقش گو
مکوب
باعث کون و فساد این توده جسم است
و بس
گر نباشد عشرت امروز فردا حاضر
است
بر مظاهر نذر حیرت می‌نما نظاره را
دی عطارد خامه‌ام می‌دید و اشکی
می‌فشاند

در مدح امیر حبیب‌الله «سراج»

قصیده در مدح ذات اعلیٰ حضرت

پادشاه مستقل مقدس افغانستان، سراج المله و الدین
امیر حبیب‌الله خان به استعارات و تخیلات فنون ریاضی²

بسم الله الرحمن الرحيم

به پای میز گهربیز مدیر و سرمحرر سراج‌ال‌اخبار افغانیه مستخدمم از
وقتی که این نسخه نایاب و این مصباح عالم‌تاب از مطبعه ذهن
دار الطباعه خارج آمده است، عالم اسلام بلکه جمیع انام مقتبس نور

1. این غزل، ابتدا در مجله «آئینه عرفان» (شماره 9 - 12، شماره مسلسل، 36-39،
سال دوم (1304ش)، صص 90 و 91) نشریه وزارت معارف و سپس در سال
1345 در تذکره شعری معاصر هرات با اندکی تغییر در ترکیبات و واژگان و نیز
حذف سه بیت به چاپ رسیده است (رک. غواص، محمدعلم، تذکره شعری معاصر
هرات، 1345، ص 49).

2. این قصیده طویل در سال پنجم شماره سیزدهم «سراج‌ال‌اخبار» (صص 2-5) به
نشر رسیده است.

در وسط کهکشان چون ز شهب
 تیره
 سعی مجدد فلک بر فلوات خلا
 دارد و در زیر پا چار خط استوا
 ز آخر افغانستان تا خط مكدونیا
 شعله جواله سان دورزان بر هوا
 بسته کمپاسی است فاقر قبله نما
 دولت افغانیان همسر برطانیا
 و نه هیولی کجا روح قدس در کجا
 وز مدد بخت شاه سایه لطف خدا
 صاحب تاج و نگین پایه عز و علا
 همچو جویبستر به بزم مرس صفت
 در وغ
 هست ورا در حزم حسن عطارد
 ضیا
 خادمه بزم او آمده ویکتوریا
 فاضل روشن ضمیر، حامل فهم و
 ذکا
 راغب صدق و صفا، ساکب جود و
 عطا
 رفت ز یاد جهان یوری و نام
 آیت رایات اوست قبله گه مصطفی
 سهم عدویش که هست نام بشر
 الوری
 شاه جهانگیر کوست قیصر کالی کلا
 از ره صورت یکی است شکر
 فاوانیا
 از زمن رامسس تا به دم نیکا
 سطوت سنیورها شوکت جمع سنا
 از سه نژاد جهان همچو وی از
 اصفا
 شش روش سلطنت گشته به وی
 مهتدا
 نه عرض و ده حواس چیده شد از
 ماسوی
 جرم زمین در کفش کره جغرافیا
 می نتواند نمود قدر ورا انتها
 بر سر ابعاد عرش کی کندش اعتلا

یا که بود گر کسی کز پی نعش فلک
 از صفت ژبیلین مدحت موتر به
 است
 از همه طیاره گان موتر پهتر بود
 بر سرک ملک بین کشمکش موتران
 در وسط جرم باد سعی کنان
 همچنان
 اینت عجایب سما بر سر نار و هوا
 همچو سپهر برین منزل یک روز
 اوست
 حرکت قطعی او هست به دور
 زمین
 فکرت اکلیدوار از پی احصای
 ارض
 شکر خدا را که گشت از روش
 موتران
 این همه نعمت به ما از چه سبب
 روی ک
 از کرم کردگار قدس اسمانه
 دادرس ملک و دین، خواجه روی
 زمین
 شمس علامت به حزم، ماه شباهت
 بزم
 هست ورا در حکم فکر ستورن شیم
 ابده دست او آمده ناپولین
 باسل آفاق گیرکافل برنا و پیر
 صاحب حلم و حیا، واهب فضل و
 سخا
 تا سر تیغش چو لا منتج توحید شد
 جوهر تیغ ورا هست عرض پنج
 بحر
 از صفت آدمی صورت خالص شده
 است
 صورت منظور نیست زان که به یک
 صورت
 فرق معانی بود شرط به اشیا از
 آن
 چشم زمانه ندید همسرش اندر

وی به سخا به‌ترین ذریه ارمیا
 یار تمدن تو را شیفته و مبتلا
 گردد فوتوگراف لوحه بنطاسیا
 خلق تو ریح العیبر روی تو شمس
 الضحی
 نطق تو در عالیات رمز اتولوجیا
 هست حباب برو سقف زجاجی بنا
 باد مبارک تو را بر سر این متکا
 علم تو برجیس فال حکم تو مثل ذکا
 چار حدود وی است چار مهش دایما
 از تف بندوق تو مور شود ازدها
 خشم تو در هر مکان مورد صد
 هیکلا
 واقف و ثابت شود شمس صفت
 جابج
 گردد ذوالحرکتین همچو کلوبس سها
 کوکب ایثارک دام علی الانجلا
 زلزل زلزالها اخرج انقالها
 مرگ بود مر ورا داروی سقمونیا
 عقل زحل را گرفت علت ماخولیا
 زال جهان را نمود آینه قدنما
 گردد بهرام‌وار حائز گور خفا
 از خط منچوریا تا لب هسپانیا
 پای به دریا نهاد دولت ایتالیا
 زان که گریزد پلنگ از نم حیض
 النسی
 نقش مدار الزحل خاتم بنصر تو را
 فکرت محمود هست هدهد شهر سبا
 خانه بلقیس‌وار گشته چو بن برخیا
 عکس ز ساقش شده بر ورقش
 موی
 هست ورقها ز سیم جلد ز لوح طلا
 خانه علم و ادب یافت ز نورش ضیا
 آمده دریافت زان بیت تمدن سنا
 قدر گرافیک را رفعت الوسترا
 رشته شیرازهاش جبل متین دایما
 هست به پای چراغ آینه دیدن خطا
 برق ز نور وی است جثه خورشید

جهان
 رایت شخصییه را تا که برافراخت
 شد
 نفس وحیدی که نیست در طرفین
 زمین
 چار ملل از جهان پنج قطع از زمین
 هفت قوای هشت جزو در تن با
 شش
 وکتش
 شاه کلیدس همال کز حکم و حکم
 اوس
 ت
 گر به هزار احتجاج خصم تشبث
 کن
 د
 زان که به مکر و حیل سلم کوتاه او
 ای به هنر مهترین دوده پهنانیا
 شاه ترقی به تو مفتخر و ملتجی
 گر بخرامی برون با قد افراخته
 کف تو مزین المطیر قلب تو بحر
 الکی
 ر
 فکر تو در طبیعات شرح مجسطی
 بود
 لمپ سراج تو هست این لکن خاک
 و
 آب
 برد حبیب الاهی بر قد شاهنشهی
 رای تو کیوان مثال حسن تو
 زهره
 من
 مال
 ملک تو را و نیوس هست به منظوم
 شمس
 ز آتش تیغت نهنگ آب شود در بحار
 لطف تو در هر زمین منبع کولف
 اس
 تریم
 حزم تو را بر قمر گر بنگارد کسی
 ور به سها اوفتد زمزمه عزم تو
 جوسق افضالک فاق عن الفرقدین
 وقت نبردت زمین گاه نوالت جهان
 آتش تیغت چو کرد شورش صفر
 الجص
 م
 رای تو تا بر جهان حلقه دانش
 گرف
 ت

لوح ضمیرت ز بس صیقل ادراک
 دی_____ د
 مدح حسام تو را هر که به مریخ
 گه_____ ت
 جمله‌ستان گر روی یکتته مانند مهر
 تا به اروپا رسید صیت تو بهر
 گری_____ ز
 گر ندرد خصم را شخص تو نبود
 عج_____ ب
 تو جسم ملکی و هست موتر گرمی
 ت_____ و
 رمز کتاب کریم در حق اخبار
 توس_____ ت
 هر ورق نسخه‌اش حامل صد گونه
 ع_____ رش
 حوض زجاجی بود چار خط
 صفح_____ اش
 اینت کتاب کریم هم‌چو کتاب کلیم
 اینت سراج عجب بی‌غم دود و لهب
 تا که ز مشکواه ذهن جانب فانوس
 ع_____ ین
 تا که به روی زمین رفت به هم
 برشکس_____ ت
 ملک به رشته کشید هم‌چو لالی و
 کش_____ ت
 صفحه‌ آینه را زنگ ابد زد هلی
 رقعہ ز اخبار اوست رعد صداهای
 زش_____ ت
 حوضه ز اینده‌رود جدولی از
 صفح_____ اش
 از شفقش یافت نور مجلس ایران نو
 طوس ز نور وی است روشن و ز
 اقب_____ ال او
 هست ورا تلگراف جمله پیام
 س_____ روش
 نسخه محمود هست زان که بود
 مخب_____ رش
 در رخ گیتی نماند شاعر ساحر یکی

را
 یافت از آن جدولش تازه بهاران نما
 یافت ز آگاهی‌اش عصر جدید اعتلا
 سر به سر ادبار گشت تیمز اف
 ان_____ دیا
 مهتم و حامی است زمرة اسلام را
 خامة محمود خان زبده اولی النهی
 تا کف و کلکش نمود معجز دست و
 عص_____ ا
 ساخته از نامه‌اش چشم دول توتیا
 هم‌چو شهاب مبین نزد شدید القوی
 طرزی والامقام صاحب فهم و حجا
 وی ز غم حکمتت در دل هر شل
 عن_____ ا
 بر شهی اجنبی خادمی اقربا
 چنگ به حلقوم من دارد و روز جزا
 گر چه بود موطنش میسونامیا
 هر نفسی می‌کند کلک تو را مرحبا
 زان که نه نیکو بود یک ده و دو
 پادش_____ اه
 دست تو و جیب او مگذر از این
 ادع_____ ا
 از تک بحر سیاه جانب رومانیا
 داده ز ما الحیواه اهل وطن را شقا
 کردی و ز اخبار خویش بر زبرش
 جوی_____ ه
 فرق از این آسیا ناید از آن آسیا
 وی که نمودی ز خود حق وطن را
 ادا
 خضر شناسد همی لذت آب بقا
 عاق مرا کرده‌اند هفت آب پُرجفا
 یک پدر مهربان حامی ما و شما
 عمده‌تر از بوعلی نخبه‌تر از
 ب_____ والعلی
 نیست مرا با کسی حاجب کسب بها
 هیژده عمر منست هیژده آثارها
 ورنه بدم پیش از این دو دنب برملا
 زان که دعا کار من هست به صبح

به که کم بر دعا ختم مقالات خود
تا که بود نزد عقل فرق هیولی و
ج
حکم ورا امتثال تالی و محکوم باد

آیینۀ تجلی

«مرا در دل آرزو افتاد تا از استاد سلجوقی پیرامون معضلات فلسفه، عرفان و ساینس سوالاتی کنم و از زبان خامه‌اش جواب منظوم بگیرم و آن را به چشم ذوق‌مندان گشایم. از استاد سؤال نموده آمد. هر چند استاد قریباً چهل سال است که دست به زلف خم اندر خم شعر نزده است، صدای مرا بی‌جواب نگذاشت و چند سؤال معدود را بیش جواب نسرود. در خلال اشعار مّوآج و باحال خود این عذر را آورد که ساینس در بستر شعر نخواست و بهتر آن است تا قلمرو علم و فن از هم جدا باشد، زیرا علم بر اساس حقیقت و مجاز را یکجا آمد. و از طرف دیگر علوم امروزه که سوالات این مثنوی متوجه آن است، علمی‌ست که به این محیطها در این تازه‌گی‌ها معرفی شده است و ما تا کنون برای آن‌ها به زبان دری اصطلاحی نداریم و حتی دنیای امروزه نیز کلمات یونانی و لاتینی را در آن مصطلحاتی به کار می‌اندازد که آوردن این طور کلمات در شعر موزون نیست. در حالی که در هر شعبه علوم صدها از این مصطلحات استعمال شده و می‌شود. و نیز این علوم که هنوز در مراحل ابتدایی است و بشر هنوز ابجدخوان لوح تقدیر است نمی‌توان آن را به سرمنزل حقیقی حقیقت شمرد و ازین است که بیش‌تر به آراء اشخاص تکیه می‌کند و هر کدام از اشخاص می‌کوشد که راه مخصوص خود را در علوم بپیماید و بر آن اصرار ورزد.

مثلاً درباره نور یکی می‌گوید: که آن عبارت است از اجزاء کوچکی که از جسم نورانی جدا و پراکنده می‌شود و دیگری می‌گوید که آن عبارت از موجه‌هایی که از جسم تشعشع می‌کند که علم به معنی کلمه باید عبارت از یک حقیقت ثابت و غیرمتغیر و هم متفق علیه باشد نه این که مانند فن هر کس بر آن اظهار فکر و نظر کند و عقیده خاصی پیرورد که عین این اختلاف درباره کهکشان‌ها و باقی مسایل نیز دیده می‌شود و از طرف دیگر طوری که استاد سلجوقی می‌گوید:

علم همانا محصول مدرسه و تخته سیاه و لابراتوار و بحث و فحص تجربه‌های طولانی است که این کار از شعر ساخته نیست، به خصوص که این حقایق از راه مجاز تعبیر نمی‌تواند شد و با وجود این که در یونان قدیم امثال «ایوری پیدس» و «هزیود» مدتی کوشیدند که علم را به رشته نظم در آورند و هم در دنیای اسلام ابن‌مالک و ابونصر فراهی و امثال ایشان سعی نمودند که بقای شعر را بر قامت علم راست کنند، ولی این کوشش‌هایشان چندان مثمر نشد.

آری «عرفان» یعنی تصوف وحدت الوجودی که ذاتاً بنای آن بر تصوف و عشق است و عشق مادر شعر نیز هست و یا شعر رشته عائلوی دارد و از این است که استاد از این سوالات هر سوالی را که در آن روح عرفانی یافته است بنا به اسباب یادشده بی جواب گذاشته است اگر چه این سؤال‌ها و هم جواب‌های آن از هم خیلی دور نیستند و روشنی افکنند در هر یکی از آن‌ها به دیگران نیز روشنی می‌اندازد با این دلایل موجه، استاد پرش مرا در مثنوی بحر هزج از افق خیال خود بیرون آورد.»

رضا مایل هروی

تویی در زندگانی زنده علم
دلت لبریز علم و دانش و پند
به علم و فضل یکنای جهانی
چه خوش الفاظ گوهر بار داری
دلت بحریست کز حکمت خروشد
خروشان فکر تو ابر بهار است
از آن در آسمان پرواز داری
به شام دوستان مهتاب بخشی
خرد را می‌دهی از عشق آذین
سخن از سوز طبیعت آب گردد
به انگشت خرد این عقده بگشا

که از سوز سخن یکسر جهان
سوزِ _____
خروشد سینه‌ای مفهوم آن چیست؟

بشر با زندگی چون سازگردید؟

هم از حس ششم بسیار گویند

الا ای گوهر تابنده علم
تویی فرخنده استاد خردمند
چراغ دوره سلاجوقیانی
فروزان خامه سخار داری
زبان خامه‌ات چون سیل جوشد
فروزان طبع تو گوهر نثار است
ز دنیای حقیقت ساز داری
به جولانگاه هستی تاب بخشی
به حکمت گه ببخشی تابش دین
قلم در دست تو بی‌تاب گردد
ادیبا اوستادا فیلسوفا

سوال اول

بگو انسان زبان را از کی آموخت؟
بگو در زندگی اصل زبان چیست؟

سوال دوم

تمدن از کجا آغاز گردید؟

سوال سوم

خردمندان ره باریک پویند
تو از حس ششم ما را خبر کن

معانی را کمی بی‌پرده‌تر کن

عیان فرما پیدا و نهان را

که خیر و شر چه باشد نیک و بد
چیست؟

که بی‌تاب است و می‌گیرد به هم
اوج

به هم این هر دو چهره توامان
چیست؟
و یا آن راست پهلوی برونی

خردمندان در معنی بسفتند
که فکر ما بود اندر تلاطم

به دنبال غریزه گشته بی‌پا
چرا سست است بالش، ته‌نشین
است

چه سان بی‌نقش جنبش زندگی
بست؟

هم از زیر و هم از بالای گیتی
چه باشد انتهای کهکشان‌ها

مگر اصل ملا باشد هویدا
مرا فرمای از این امر حالی

و یا «جز من» دهان خود گشاده
و یا من رنگ می‌گیرد ز گلشن
گاهی بر طارم اعلی نشینیم»

چرا گه تیره گه چون زرّ ناب است
مگر پی برده بر گنجینه خویش
مگر گم کرده‌ای دارد دل‌افروز؟
بیا دامی بنه گر دانه داری»

سوال چهارم

بگو با من تو ربط جسم و جان را

سوال پنجم

بگو آخر ازل چه بود ابد چیست؟

سوال ششم

به دنیا نور ذرات است یا موج؟

سوال هفتم

بگو اصل مکان و هم زمان

چیست؟

زمان را هست مر طبع درونی

سوال هشتم

ز ابعاد ثلاثه باز گفتند

گشا بر چشم ما از بعد چهارم

سوال نهم

بگو چون عقل تند سرکش ما

مر این جوهر گر از خلد برین

است

سوال دهم

جهان را جاودانی حرکتی هست؟

سوال یازدهم

بگو از بی‌نهایت‌های گیتی

بگو از ماورای کهکشان‌ها

سوال دوازدهم

به پهنای جهان پست و بالا

اگر آن سوی گردون است خالی

سوال سیزدهم

«من» این‌جا واجد ارزش فتاده

جهان این‌جا بود آئینه من

«گاهی جز پیش پای خود نبینیم

سوال چهاردهم

چرا انسان همه در اضطراب

است؟

چه می‌جوید درون سینه خویش

چه گم کرده که می‌جوید شب و

روز؟

«که ای سالک چه در انبانه داری»

پاسخ علامه سلجوقی
هو الله

ز ذاتیات دانایی سرشته
نگاه جست و جویت ذره بین است
و زین یک قطره دریا آفریدی
دو صد مشکل به مشکل بر فردی
ز من چون جستن آب از سراب
_____ است
که نتوان یافت سیر زندگی را
به ما دادند آن چشمی که مگشا
کلیدش را به دست ما ندادند
که مرگ از شک بود صد بار
_____ تر
که نبود در کف عقل هوایی
به دست پاک الهام سرورش است
ز روی خاک کرده میل بالا
چو آن راهی که استدلالش نام
_____ است
ز بالا سوی پایین گشته آباد
سر بامش به این دنیای فرش
_____ است
رهی کز گوشه عرش معلی
_____ است
تب و تاب نفس تنگی نباشد
ز آب و گل بود کارش میری
از این رو خوانمش قصر دل و
_____ گل
ولی دل مظهر «نور السموات»
که روح و جسم با هم آشنا شد
فرود آمد به قصد پیکر خاک
فروغ افکند بر آفاق و انفس
جمال است آن که خواهان مجال
_____ است

تو ای مایل به من مرد خجسته
زبان خامهات سحر آفرین است
از آن، این ذره را خورشید
_____ دی
سوالاتی کزین سایل نمودی
سوالاتی که اصلاً بی جواب
_____ است
چنین دادند درس بندگی را
چو کاخ زندگی کردند بر پا
به آن کاخ از ازل قفل نهادند
نیم شگاک ای مرد هنرور
کلیدی دارد این کاخ خدایی
کلیدش در دل عرفان نیوش
_____ است
بناها از زمین گردیده بر پا
از آن رو زینه از تحتش به بام
_____ است
ولی قصر حیات سحر بنیاد
از این رو سنگ تهدابش به
_____ عرشش است
در این قصر ار رهی جوئی ز
_____ بالاست
رهی کانجا غم لنگی نباشد
نگویم کاین بنای زشت و زیبا
بود خشتش ز خاک و آبش از دل
بود خشتش ز ذرات و حجیرات
نمی دانم چه معجز رونما شد؟
چه سان جان از فراز اوج افلاک
چه سان آن شمع ایوان تقدس
که اینها جمله اعجاز جمال
_____ است

ولی از هر خسی آینه سازد
 چو در بندی سر از روزن

 برآرد»
 ز روی خود به هر یک عکس
 ان_____داخت»

صفاتش پرتو انوار ذات است
 زبان از آن تجلی شادکام است
 در دریای معقولات سفتن
 که نتواند کند از خویش تعبیر
 بود زان رادیوی فیض جاوید

ز وحدت سوی کثرت رخت
 بریس_____ت
 به سوی انجمن از حجله غیب
 ز کاخ قدس و اوج لامکانی
 صفاتش هاله و خورشید ذاتش
 تمیز و علم و عقل و حدس و
 بی_____نش
 وفا و یاری و عشق و مروت
 و گر نیروست در بازوی فطرت
 و گر موجی است پیچان در دل
 آب

شنونی از تعین‌های ذات است
 ز سیر نور تا رفتار اشتر
 که از وحدت به کثرت ره‌سپار
 اس_____ت
 خس انگارد که او سالار آب
 اس_____ت
 تجلی‌گاه نور ذوالجلالی
 شعور و فعل و اقدام و رشادت
 ارادی برتر از حد و شمار
 اس_____ت»
 قیامی! تا قیامت‌ها نمایی

جمال است آن که بر افلاک تازد
 «نکورو تاب مستوری ندارد
 «ز ذرات جهان آینه‌ها ساخت

پاسخ اول

که عکس او تجلی صفات است
 یکی چون زان صفات او کلام
 اس_____ت
 نباشد خاک را یارای گفتن
 نداند خاک فکر شرح و تفسیر
 اگر موج سخن در کام بالید

پاسخ دوم

ز خلوت حسن یکتا خاطرش
 خس_____ت
 برآمد بی کم و کیف و شک و
 ری_____ب
 «چو آن سرو سهی شد
 ک_____اروانی»
 عیان شد هر طرف نور صفاتش
 عیان شد عدل و نظم و آفرینش
 پدید آمد مواسات و اخوت
 اگر جذبی است در نظم طبیعت
 و گر عشقی‌ست در دل‌های
 بی_____تاب
 همه از انعکاس آن صفات است
 همین چیز است ناموس تطوّر
 تمدن گردد راه این سوار است
 محیط بی‌کران در پیچ و تاب
 اس_____ت
 ولی تو مهبط روح کمالی
 تویی آینه علم و ارادت
 «طبیعی قوت تو صدهزار است
 برای از خود! به نیروی خدایی
 چو سیر کاروان سوی کمال
 اس_____ت

«بنای مرکز پرگار امکان
«غبارش از صفای نور ادراک
کسی کو یافت حق را در دل
خوش
چه دور است از ببیند جسمی از
دور؟»

پاسخ چهارم و پنجم

جواب چارم و پنجم بگفتم
ولی الفاظ این جا راهبر نیست
شر آن چیزیست بیرون از
مکانش
چو آتش خیر می باشد به گلخن
همان دستی که شد معمار این
دیگر
تو باید خیر را ذاتی شماری
عزیزم مایل ای جان برادر!
نوشتم بهر تو سطری ز عرفان
سوالاتی که از عرفان خبر
داشته
به طور مجملی دادم جوابش
سوالاتی که بر «ساینس» مبنی
است
میان شعر و عرفان آشنایی
است
ز عرفان نظم اگر پیرایه گیرد
«مرا زین شاعری خود عار
ناید
حقیقت مایه علم است ای جان!
تخیل در حقایق ره نجوید
نمی زبید به ذوق مرد سالک
و یا گوید «ابونصر فراهی»
مخوان «عارف» هر آن کو با
سلاست
همان بهتر که فن و علم یکسر

دُری با سوزن عیسی بسفتم
که خیر و شر نقیض یکدیگر
نیست
ز اوساط ظروفش وز زمانش
ولی شری است در بنیاد خرمن
بنایش ریخت بر شالوده خیر
که شر دارد وجود اعتباری
سخن دان و سخن سنج و سخنور
که نزد دوست باشم سر به
فرمان
و یا از رنگ و بوی آن اثر
داشته
خطا گر می پذیری ور صوابش
سر و کارش به این شوریده سر
نیست
که عشق و جذبه از عرش
خدا دایی است
فراز عقد پروین پایه گیرد
که در صد قرن چون عطار
ناید
تخیل پایگاه شعر و عرفان
ز شاخ زر گل و سنبل نروید
که سازد الفیه چون «ابن مالک»
نصاب من بخوان گر علم
خواهی
«غزل گوید و آن هم در
سیاست»
جدا سازند از هم بار و بستر
که نشر علم کردی هم چو
«هزیلیت»
حقایق با تخیل کی توان زیست
لغاتی کان ز یونان یا ز روم
است

چه سان از ذره گویم بی
«پروتون»
به تلخی گویمت نه با مباحث
به روی هم بچینم دفتر بحث
کنم این مثنوی هفتاد دفتر
شعار شهره چون دستار
اشخاص
به غیر از کسب مکنت غایه علم
جوایش نیز ذرات است یا موج
ز چنگ موج و ذره نیست منفک
نباشد پرتو «نور السموات»
چرا نور است نزد علم مستور؟
بگو نور از چه چیز آمد میرهن؟
همین شمعی که در طاق سپهر
است
که دادش موم و رشته از کجا
تافت؟
فروغ مهر و ماه و
کهکشانهاست
از آن نوری که بیند دیده کور
وز آن دارد چراغ عقل روغن
«چنان دانم که آن ره سرسری
نیست»
ولی «ایزد» جواب با صواب
است
ستون پنجمین هرگز مکن گم
بگیر اندر حساب دنده پنج
به کوتلها ز بهر کارسازی
که جزء ساختمان موتر است آن
نه خرطوم است هرگز پای پنجم
دم بوزینه نبود دست سوم
سمندی را مگو بعدی ز میخ
است
ولی نسبت به سان موش و موج
است

به یونان «ایوری پیدس»
شاعری بود
ولی این شیوه اکنون در میان
نیست
لغات مصطلح اصل علوم است
به درس نور باید گفت «فوتون»
که نبود نزد ما این اصطلاحات
به فرض آن که بگشایم در بحث
ز علم ار بر کشم بر صفحه
مسطر
ولی اینجاست علم افکار
اشخاص
کنون نبود حقایق پایه علم
تو پرسه نور ذرات است یا
موج؟
هنوز این نور در تاریکی شک
چرا این نور گر موج است
ذرات
اگر دنیا نمایان است از نور
تو گویی عالم از نور است
روشن؟
تو گویی این جهان روشن ز
مهر است
بگو! این شمع آتش از کجا
یافت؟
از آن نوری که نور
آسمانهاست
از آن نوری که گیرد نور از آن
نور
از آن نور است چشم مهر
روشن
«مرا بر سیر گردون رهبری
نیست»
سوال از سیر گردون بی جواب
است

تو از حس ششم وز بعد چارم
تو این افکار را بی محنت و
رنج
بگیر این دنده را «گیر» مجازی
ولی گیر حقیقی دیگر است آن
شهب را کس نشاید گفت انجم
عصا هرگز نگردد چشم دوم
عددها جمله از یک شاخ و بیخ
است
ستون پنجم از چه مثل فوج
است
که هر دو افکند قصری ز بنیان
عیار بعد چارم گیر از این پنگ¹
تعیین چون بیاساید مکان است
زمان حرکت، سکون روح مکان
است
زمان با سرمدیت هم‌نژاد است
کسی گوید زمان جزء مکان
است
مکان از خاک ره سرمایه دارد
مگو! هرگز زمان بعد مکان
است
همه این‌ها به چشم ماه و مهر
است
بساط قدس را فرش مکان نیست
همه این‌ها امور اعتباری است
مه و سال و شب و روزت
مجازی است
علوم ما از این دنیای تدبیر
علوم ما به سان نردبان است
به هر فکری نباید دل نهادن
به قلب ذره بی‌پایان جهان‌هاست

ولی با اختلاف دوش و دندان
که با ابعاد دیگر نیست هم‌سنگ
ولی چون محمل آراید زمان
است
مکان گرد ره سیر زمان است
مکان هنگامه کون و فساد است
که گوید کالبد به‌تر ز جان است
زمان از مهر و مه پیرایه دارد
مکان گرد رم برق زمان است
به زیر طاق ابروی سپهر است
غبار جسم و جاروب زمان
نیست
تقاضای جهان هفت و چاری
است
«حقیقت نه زمان دارد نه
ساعات»
دروس ابجد است از لوح تقدیر
که انجامش به بام لامکان است
نمی‌شاید به زینه ایستادن
هزاران کهکشانی در
کهکشانی‌هاست
به پایان کی رسد منزلگه ما»
دگر گوید که موجش چرخ و پره
است
دگر گوید زمان بعد مکان است
مخالف دان نظرها و بیان‌ها
که این‌ها زاده یک انفلاق است
خم گردابی از خود می‌کشایند
روند از خویشتن سوی کران‌ها
پدید آید ز دنیای برینسی
دلیل محکمی یا هم علیلی
«هویل» را برگزینم یا که

1. پنگ به فتح اول اصطلاح هرات است که به ذریعه وزن خردی ترازو را متوازن سازند.

«الف_____ر»؟
«ز خرمن‌هاش یک غربال دانه»
منه در آستینِ مرد شگاک
مشو قانع پگاه کهکشانشان‌ها
بود چون مودهای موی و دامان
به نزد این و آن شانی ندارد
هزاران مهر و ماهش بنده باشد
به هر یک روی «هذا ربی» آری
نوای «لا احب الا فلین» زن
رخ و جهت وجهی در یکی کن
یکی خواه و یکی خوان و یکی
ج_____وی
بر اثبات وجود او گواهی است
«که آن بهر حقیقت
کارسازی_____ت»
دمی با ساز بیکن هم‌نوا باش»
مشو گم اندرین منزل، سفر کن
بخوان گاهی اصول «آینشتین»
حسابش از «پلانگ» و
«آیزنبرگ»
کسی نبود به مثل آینشتین
ز نورش سایه طویی همی جوی
ولی اهداف خود را دورتر ساز
مکن از مقصد اصلی فراموش»
بنای آشیانش لامکانی است
سَر و سِر زمان از جاودانی
نشان آشیان بی‌نشان دید
«فراقی را وصالی می‌توان
ک_____رد»
«به سوزن چاک گردون می‌توان
دو_____خت»

«هزاران عالم افتد در ره ما»
یکی گوید که نور از فعل ذره
اس_____ت
یکی گوید زمان اصل جهان
اس_____ت
بدین سان در خصوص
کهکش_____ان‌ها
میان «الفِر» و «گامو» وفاق
اس_____ت
ازین رو کسب وسعت می‌نمایند
ولی نزد «هوئل» این
کهکش_____ان‌ها
به جای‌شان جهان‌های نوینی
به نزد هر طرف باشد دلیلی
بگو! با من کدامین است به‌تر؟
«فلک را بین کواکب در میانه»
تو این دردانه‌های خرمن پاک
از آن‌ها جوی نور آسمان‌ها
علوم این زمان افتان و خیزان
چه علم است آن که بنیانی ندارد
ولی علم یقین پاینده باشد
عنان تا کی به دست شک
س_____پاری
خلیل‌آسا در مُلک یقین زن
کم هر وهم و ترک هر شکی کن
یکی بین و یکی دان و یکی گوی
ز هر ذره بدو رویی و راهی
اس_____ت
بیاموز این علوم ار چه
مجازی_____ت
زمانی با ارسطو آشنا باش
و لیکن از مقام‌شان گذر کن
ز نور و ذره و اسرار ما بین
بجو از «بور» شاخ ذره و برگ

در این میدان اگر سازم ادا این
ز ذراتش ره خورشید می‌پوی
شنو گفتار او را با دل باز
«بهر یک زمین مقاصد گر نهی
گوش
که علم آخر، همای آسمانی
است
توان جستن مکان از لامکانی
توان از منظر دل ملک و جان
دید
«خودی را لازوالی می‌توان
کرد»
«چراغی از دم گرمی توان
سخت»

خاطره‌ها

حمیرا ملکیار سلجوقی¹

یک سال پیش از این، این کتاب به همین مطبعه دولتی طبع شد، ولی در عرصه قریباً یک هفته، همه نسخه‌های آن به فروش رسید. این نزد من خیلی مهم نیست که هر کس طالب این کتاب است و شاید که چندین بار به طبع برسد بلکه مهم‌ترین هدف من این است که ما امروز باید مبادی سامی دینی و ... برین عقاید خود را از راه علم به طریقه آکادمیک تقویه کنیم. آن طوری که در این ماه در مشرانو جرگه (مجلس سنا) در طی خطابه خود این بین را خواندم:

نباید برد انده جز به اندوه نشاید کوفت آهن جز به آهن

و گفتم نباید آنچه را الحاد می‌پنداریم به چیزی کوفت که آن نزد ما ارتجاع است. ما در این زمان و این موجوده خود باید به ضد الحاد و ضد ارتجاع، علی‌السویه مبارزه کنیم، خواه الحاد شرقی باشد و خواه غربی و همچنین خواه ارتجاع بسیط باشد و خواه مرگب. و چون من

1. این مطلب را حمیرا ملکیار سلجوقی در ابتدای چاپ دوم «تجلی خدا در آفاق و انفس» که به سرمایه خودش منتشر می‌شد، در دو صفحه نوشته است.

غلامحبيب نوابی¹

«در این روزها می‌بینم سر و ریشش سفید شده و با این سفیدی مو، تقریباً قیافه پیرمردی را به خود گرفته است؛ اما سال‌های عمرش به آن اندازه نیست که او را به چنین سر و ریش سفید در بیاورد و البته این سفیدی کامل مو در او قدری پیش از وقت است.

روزگاری است با او آشنا هستم. مدتی در ریاست او کار کردم و مدتی هم با کنجکاوی و تفحص در او دیدم. در دوران ریاستش زمانی که در عمارت شیشه‌داری که به زمین نزدیک بود و چمن پرگلی، منظره مقابل آن را تشکیل می‌داد، پشت میز کارش می‌نشست، با اضطراب غریبی از نزدش می‌گذشتم و در گذشتن عجله می‌کردم، می‌ترسیدم چشم‌های تیزبین و پُرنفوذش بر من نیفتد. کمتر برای کاری به اطاقش می‌رفتم و از رفقای اداره، خواهش من این بود تا امور مربوط به رئیس را ایشان خود تقدیم کنند. و یکی از قرارهایی که گاهی در تقسیم وظایف مشترک بین خود می‌کردیم، اجرای کاری که از طرف من به آن‌ها پیشنهاد می‌شد، یکی هم همین بود و ایشان بسیار خوش بودند و در صورتی که من وظایف سنگین‌تری را متحمل می‌شدم تا چنین ساده خواهشی را از من بپذیرند. و اما در تمام این صورت، این‌ها در من از بدبینی نبود، آن روزها این وضع در من، بیش‌تر شبیه به ترس طفل تنبل و زبونی بود در برابر معلم هوشمند و صاحب دُها. از طرف دیگر در آن روزها این طور فکر می‌کردم که گوشه قرار داشتن و نعمت وقت و فرصت زمان را حاصل کردن، بیش‌تر می‌تواند مرا سرگرم کارهای خودم بنماید.

به خاطر دارم در آن روزها هر وقت از مقام بلند علمی و فضیلت و هنر و استعداد این نویسنده سترگ مملکت در حلقه رفقای هوشمند اداره، جمع و تفریقی کرده و از آن چیزهایی می‌شمردیم. این صحبت‌ها ما را به وسعت بی‌کران و به زیبایی‌هایی آشنا می‌ساخت و این آشنایی خود چیزی بود که احساسات پاکی نسبت به صاحب قلم بزرگ، مرد باهمت و غنیمتی، در ما راه افتد. ولی کسانی هم بودند که سرور تابناک و ذوق

1. غلامحبيب نوابی که از شاگردان علامه سلجوقی بوده، مجموعه‌ای از نثشته‌ها و نامه‌های استادش را شصت‌وسه سال قبل از امروز در مرداد/اسد 1332 در فیض‌آباد تحت عنوان «علامه سلجوقی نویسنده مقتدر و عالی‌مقام» به دست نشر سپرده بود. این اثر در سال 1394 در قاهره و به کوشش بخش فرهنگی سفارت افغانستان با عنوان «علامه سلجوقی؛ نویسنده عالی‌مقام» صص 9-32. باز چاپ شده است.

ممتازی را در او که غالباً چون نسیم تندی در سراپای نویسنده شهیر متحرک است و همین چیز، مایه حرکت و وضع و صبغه خاصی در اوست، به وجه دیگری در نظر آورده و چون خودشان را مواجه به شخصی نمی‌دیدند که در خیال داشتند، دیگر نویسنده شهیر به میل‌شان جور در نمی‌آمد و اخیراً همه چیز را در او فراموش می‌کردند.

نویسنده شهیر از همه اول دارای یک شعله سرمست از سرور و نشاط خاصی است که تنها بنیه‌های سالم و استعداد و ملکات فطری می‌تواند آن را دامن بزند و در پرتو همین طبیعت غزاست که همواره ذوقی به کمال در نویسنده شهیر، جوشان است و نویسنده شهیر از این دارایی، گاهی زیاد پر حرکت و به وضع و حالت غیرمتعارف و متمایزی به نظر می‌آید.

در آن روزها، نشاط و خوشی خاطر شدیدی در نویسنده شهیر دیده می‌شد. زیرا آن وقت‌ها تازه مطبوعات وسیعی در مملکت بنیاد نهاده و چرخ‌های سنگین آن را راه انداخته بود. در آن اوقات بود که دوستان بادوق و با استعدادش با همکاری‌های صمیمی خودشان زحمت می‌کشیدند و چون مأمور این دستگاه تازه بنیاد یافته بزرگ، روز به روز، ساحه وسیعش را به تندی می‌پیمود شخص رئیس و هر کس دیگری از کوچک و بزرگ که در آن حلقه بود، خوشی و انبساط خاصی داشت. در چنان اوقات بود که تمام طبع و استعداد و لطف و ذوق و هنر سرشار نویسنده بزرگ ما گل کرده و او را بیش‌تر از هر وقت به سوی ابراز هنر و استعدادش می‌کشانید. زیاد می‌خندید و می‌خندانید. بسیار می‌نوشت و بسیار حرف می‌زد. نقد و تبصره داشت و از روحیه بشاش و ذوق زنده و علم و فضل بی‌کرانش، چیزهایی پدید می‌آمد که روشنی خاصی در اذهان و افکار و رنگ و بوی همکاران و اطرافیان‌ش داشت.

نویسنده شهیر تقریباً در اکثر اوقات بشاشیت و لطافت طبع و روش مخصوص به خودش، بالاخره طبیعت غرایش را از دست نمی‌دهد، بسیار واضح حرف می‌زند. به آواز بلند می‌خندد و بسیار می‌خنداند. مرد مزاحی درجه اول است. هر نوع کلمات بی‌پرده و امثله و ابیات هزل‌آمیز از دهانش می‌پرد، کم‌تر آرامش و سکون خودش را حفظ می‌تواند.

وقتی فکر کند این تفکر و لو برای مطلب پیش پا افتاده و ساده باشد، نویسنده شهیر را با خود می‌چرخاند و در چنین احوال است که

کوتاه‌کوتاه ولی سریع و تند قدم می‌زند، عرض و طول اتاق یا دهلیز یا صحن عمارت را گاهی به شدت می‌پیماید.

نویسنده شهیر، بسیار به سرعت ولی روان و صاف حرف می‌زند و لهجه‌اش از هرات، محیطی که او ایل زندگی‌اش را گذرانده، سرشته کافی دارد. نویسنده شهیر وقتی به شخص تازه، برخورد کند با چنان نگاه‌های تند و پرنفوذی در او می‌بیند که گویی می‌خواهد تمام گنه او را از راه نگاه، به مغزش انعکاس بخشد. غالباً به چیزی شدیداً دل‌چسپی نشان نمی‌دهد و گاهی هم قطعاً حتی به مطلب مهمی، دل‌چسپی نشان نمی‌دهد. سوال‌های کوتاه‌کوتاه، هم می‌کند و به شنیدن جواب آن قدر متوجه دیده نمی‌شود. وقتی مثلاً بگوید رنگ دهلیز را عوض کنند، این سخن را می‌گوید و کار را به مشوره می‌کند و در امور اداری و حساب گاهی هم فهم تندش از هم می‌پاشد و هیچ دل‌چسپی به آن ندارد. امور خانه‌اش را ناظری اجرا می‌کند و خود به اجرای چنین کارهایی مایل نیست. گاهی زیاد مرد متردد و مشوش دیده می‌شود. به خاطر دارم یک وقت یکی از مدیران اداره، مضمونی نوشته بود که به ملاحظه جلالتمآب رئیس تقدیم شود، وقتی آن مضمون را نزد او بردند، دیدم پهلوی آن‌چه مدیر اداره به عنوان خودش نوشته و امضا کرده بود، امضا کرده است.

اگر دسته‌ای را به نام شیک‌پوش‌های درجه اول در نظر بیاوریم، می‌توان فیلسوف محترم خود را از شیک‌پوشان درجه دوم به شمار بیاوریم. فیلسوف شهیر، غذا کم می‌خورد و به صحت و نظافت دیگران با توجه می‌نگریست. هر چه از غذا، پیش رویش حاضر کنند می‌خورد و سلیقه خاصی به کار نمی‌برد. موتر می‌راند، در باغچه منزلش نهال می‌نشانند. با گل‌ها، تا وقتی در خیابان قدم می‌زند، الفت و موانست دارد و اگر گاهی مثلاً در اواخر حمل یا در بحبویه پاییز، روی جاده پیاده دیده شود، بالاپوشش روی دستش دیده می‌شود که با سلیقه خاص آن را قرار داده و تندتند قدم بر می‌دارد. همواره کلاه کبودچه، به یک ساخت سر می‌کند.

همواره موقع خواندن چیزی، عینک می‌زند و ریشش را به کلی نمی‌تراشد در قسمت زنج سفیدش، همان‌طوری که همه جا معمول است اندکی مو، می‌گذارد. نویسنده شهیر، مرد میانه‌قد خوش‌گوشتی است و از سرپایش قیافه یک فیلسوف بسیار نظیف خوش‌بین و خوش‌طبع و زنده‌دل و مهربان و بشردوست خوانده می‌شود. مهمان را دوست دارد و از مهمانان خویش با گرمی و گشاده‌روی تمام، پذیرایی می‌نماید، به

وضع خاصی، صحبت و لطف می‌کند، عصریه و نان مکلف می‌دهد و با تهذیب همیشگی، خودش همواره با مهمان خویش تا دروازه اطاق و یا غالباً تا دروازه بیرونی منزلش می‌رود، و صدها کلمات لطف‌انگیز می‌گوید و با مهربانی خاصی وداع می‌کند. به جوانان نصیحت می‌کند و آن‌ها را به حیات و به سوی پیش‌برد علم و مخصوصاً اخلاق‌شان، تشجیع و تحریک می‌کند. از علما و جوانان بافضیلت و سنجیه، همواره قدردانی و احترام می‌نماید.

به صرف سگرت و نسوار دهن معتاد است. از شما چه پنهان در آن روزها من هم به نسوار دهن شدیداً عادت داشتم و هنگامی که خانه‌سامان از من برای رئیس‌مان نسوار می‌گرفت، من به او پیشنهاد می‌کردم، نگوید چه کسی به او نسوار می‌فرستد.

در آن روزها وقتی سخن از فضایل او به میان می‌آمد فراموش نمی‌کنم یکی او را جامی هروی می‌خواند، و این را وجهش قرار داده می‌گفت: که مثل جامی به تمام دانش عصر خود احاطه دارد. دیگری بعضی از اوضاع و حرکات و همچنان ذوق بلند و قدرت تحلیل و گوشه‌ای از سبک انتقادی و بالاخره نبوغ وی را به نویسنده بزرگ فرانسوی «اناتول فرانس» هم‌رنگ می‌دید و می‌گفت: محیط برای سلجوقی، خیلی‌ها تنگ است و اصلاً برای محیط خودش خلق نشده و جایی که باید سلجوقی در آن پرواز کند، محیطی پر تمدن و آزاده باید تا این همه استعداد بی‌بها، خفه نماند.

دیگری اظهار عقیده کرده می‌گفت سلجوقی یک کس نیست، شخصیت علمی این مرد به چند کس منتهی می‌شود و می‌گفت: سلجوقی، ادیب شاعر و مرد منتقد؛ سلجوقی، فقیه محدث و مفسر؛ سلجوقی، سیاسی و دیپلمات؛ سلجوقی، نویسنده و مبلغ و بالاخره از مجموع آن، سلجوقی فیلسوف کنونی از نگاهش بر می‌آید. دیگری دنبال آن باصراحت می‌گفت سلجوقی نه تنها در جهان فضل و دانش دارای جنبه‌های برجسته و بارزی است بلکه از هر طبقه و هر فن و هر دسته به کلی مستشعر است و هیچ‌گاه در میان یک دسته مخصوصی از مردم، بیگانه تصور نمی‌شود و بالاخره می‌گفت: همان‌طوری که می‌گویند از سپورت تا فلسفه به همه چیز، آشنایی دارد و این شخص پُر معرفت، دیگر مانند یک «دایره المعارف» شارح مصطلحات و مفسر به کمال است.

دیگری می‌گفت تمام روح و استعداد شاعر بودن در سلجوقی هست و به این سخنش علاوه می‌کرد که جز قصاید و اشعاری که سال‌ها قبل گفته

[است]. من، نبذی از این قصاید را در شرح حال مختصر او به قلم استاد خلیلی رئیس دانشمند مطبوعات در مجموعه‌ای چاپ هرات، چندین سال قبل دیده‌ام و اینک نام کتاب و همه چیز آن را فراموش کرده‌ام و دیگر در آن راه قدم بر نداشته [است]؛ ولی امروز او کسی است همان‌طوری که یک شاعر به جزئیات کارش می‌داند، سلجوقی نیز آن را می‌داند. مایه و پایه بلندی در تخیل و قوه‌های تصویری و توهمی دارد؛ اگرچه آثار تخیلی کم‌تر دارد، دیگری می‌گفت سلجوقی عالمی است که به چیزی محدود و محصور نمی‌ماند من تنها تا اکنون از معلومات ایشان در موسیقی چیزی درک کرده و نمی‌دانم، دیگری گفت: سیاسی و دیپلومات است و به تاریخ سیاسی و حتی به آداب دیپلوماسی خیلی عمیق آشنا و شخص آزموده و در این زمینه از درجات اول است. خبرنگار است برای این که اخباری نوشته و ریاستی را بنیاد نهاده و روزگاری تمام یا قسمتی از نشریات را سرپرستی کرده و مانند ژورنالیست‌های قوی‌پنجه، نوشته و تبلیغ و تلقین کرده است.

دیگری می‌گفت: سلجوقی در تمام علوم قدیمه که غالباً آن‌ها را بر اساس متینی فراگرفته تبخّر دارد؛ ولی در دانستی‌های فلسفه و تصوف، الهیات و ماوراءالطبیعه، ید طولاً دارد. سلجوقی از هر فلسفه سر بر آورده و در این راه گام‌های متین و فراخ و طولانی برداشته و خیلی‌ها هم پیش رفته است.

دیگری مطالعه و معلومات او را در علوم وسیع جدیده، به اندازه‌ای می‌داند که هر گاه بنا باشد استاد سلجوقی حتی در این پیرانه‌سری در یکی از این علوم بخواهد تخصص کند و آموزگار بشود، کافی است معلومات فعلی او با استعداد و طبع پژوهنده‌اش او را به محض یک توجه به فرصت کم، آموزگار لایق و توانایی بسازد.

بلی! نویسنده شهیر، این شخصیت‌های برجسته جداگانه و متمایز را در جهان علم و دانش به رایگان به دست نیاورده و او سال‌ها روی بوریاء، اوراق کهنه علوم را تحصیل کرده و نظر به حرص و آز خاصی که این مرد جلیل به دانستنی‌ها دارد، شب و روز زحمت کشیده و جهانی را به نام دانستنی‌ها (قدیم و جدید) هضم کرده است. چنانچه این گفته یکی از رفقا درباره او کاملاً راست می‌افتد که می‌گفت:

در نزد سلجوقی همه چیز دانش است. حتی کلمه خشک و پیش پا افتاده سنگ و چوب هم برای او جهانی است از دانش. چنانچه هر گاه امروز

خواهد تنها درباره چوب یا سنگ بگوید و بنویسد، صفحاتی می‌نویسد و ساعات پی هم در اطراف آن‌ها سخن می‌راند. سلجوقی از پدر عالم و دانشمند به دنیا آمد و ابتدا به شاگردی نزد پدرش قیام داشت و نظر به استعداد خدایی حتی قبل از سن بیست سالگی در علوم عربی کاملاً آشنا گردید و اخیراً به مدرسه معروف سلجوقی‌های هرات رفت و به تکمیل علوم مروج که درخور جهانی است پرداخت؛ ولی طوری که دیده می‌شود، به یکی از آن‌ها محدود نماند و وسعتی در پرتو شوق و استعداد و زحمت به آن بخشود، به قسمی که اینک دیگر او را برای سلجوقی شدن کنونی آماده ساخت.

سلجوقی مدتی قضاوت کرد، اخبار نوشت و در دارالتحریرها و شعبات مطبوعاتی و سیاسی وزارت خارجه و شعبات تألیف وزارت معارف و معلمی در مکتب به کار پرداخت، دیپلمات شد و در خارج نمایندگی از مملکت نمود. حتی در درخت‌شماری حصه گرفت، محبوس گردید و بالاخره در رأس نویسندگان و اهل هنر قرار گرفت و اخیراً نماینده ملت شد و از همه چیز، تجربه اندوخت.

به پاکستان و هندوستان و عربستان سفر کرد، اردو و عربی و انگلیسی‌اش را پیش برد و اینک در فارسی و عربی ادیب و در لسان پشتو و انگلیسی و اردو، متکلم و مترجم است.

نویسنده شهیر مرد نهایت خیراندیش و با سخاوت است و از عیب‌هایش یکی گپ‌روی است. عصبی می‌شود؛ ولی بعداً زود به مدارا می‌آید. هر کس تازه به استاد سلجوقی بر بخورد فوراً به استعداد و عمق دانش او پی می‌برد. وقتی علی‌اصغر حکمت نویسنده معروف ایرانی ساعتی در «استالف» با سلجوقی ملاقات نمود، به کمال فضل و هنر این نویسنده سترگ افغانی پی برد و وقتی از ایران به عنوان او نامه نوشت، با احساسات بی نظیری که او به دانش و مردان دانشمند دارد، در نامه‌اش به او چنین عنوان داد: «فدایت شوم!». معذرتی ائشه فرهنگی ایران از رجال فهمیده و دانشمند ایرانی وقتی در کابل با فیلسوف ما ملاقی شد، همان دم گفت: خودش را در برابر مرد دانشمند بزرگی می‌بیند که یادی از فارابی و ابن‌رشد می‌دهد. یکی از خبرنگاران فاضل امریکایی وقتی فیلسوف ما را در پشت میز کارش ملاقات نمود و به زبان خود، با وی داخل صحبت شد، فوراً در آن مدت کوتاه به استادی و وسعت دانش نویسنده بزرگ افغانستان پی برد. خبرنگار مذکور پس از ملاقات به رفقای افغانی و امریکایی خودش گفت: رئیس مطبوعات افغانستان

فیلسوف بزرگی است و گفت: او با چنان تخنیک‌ی بحث کرد و الفاظ و اصطلاحاتی در فلسفه و علم (غالباً لاتین) از زبانش شنیده که به عقیده خبرنگار موصوف، اکثر جوانان امریکایی و اروپایی از فهم آن عاجز هستند.

نویسنده شهیر، شهرت بین‌المللی کاملی در فضل و دانش و حتی سیاست دارد. مردم ایشان را در هند و پاکستان همواره به نام علامه سلجوقی یعنی شخص بسیار عالم خطاب می‌کنند.

آثار سلجوقی همواره از وسعت نظر و افکار علمی و فلسفی و از قدرت انطباق و تداعی افکار و روانی و وسعت نظر خاصی سیراب است. سبک تحریر او به قدری ساده و روان و محیط بر تمام دقایق احساس و اندیشه‌های اوست و مثل این است که چیزی به زبان خود می‌گوید. وقتی می‌نویسد خطش ریز و بسیار مقبول است و پشت و روی صفحه می‌نویسد و نوشته‌اش کمتر خط می‌خورد و وقتی دوباره آن را مرور می‌کند چیزهای دیگری هم اضافه می‌نماید. خودش گمان می‌کند خطش را چندان کسی خوب خوانده نمی‌تواند و از این رو، نوشته‌هایش را محتاج پاک‌نویس می‌داند و او به کسی که خط نسبتاً خوانا و خوش داشته باشد، نیازمندی نشان می‌دهد و کمتر خودش به پاک‌نویس نوشته‌هایش می‌پردازد، در استعمال الفاظ، زیاد بی‌پروا است و پای‌بند به جزئیات املائی نیست. گاهی مثلاً کلمه «زندگی» را با «ها» و گاهی بدون «ها» می‌نویسد و «آن را» را گاهی یکجا و گاهی جدا می‌نویسد. این فکر که «فارسی‌تر» می‌نویسد، یا کلمات اجنبی را در فارسی خود دخالت ندهد و از استعمال الفاظ غلط مشهور، خودداری کرده و تکرار و حشو و زوایدی در الفاظ و جملات روا ندارد، به این چیزها اعتنایی ندارد و اصلاً این فکرها در پیش دانش سرشار مردی که یکبار قلم بر می‌دارد و جهانی از دانش و حتی دقیق‌ترین احساس و اندیشه‌هایش را در خلال جملات ساده و روان وسیعش به‌کار می‌برد، چیزی نیست که بر آن خرده بگیرند.

استاد سلجوقی همواره هر چه می‌گوید و می‌نویسد عادی نیست و سخنانش همواره از دانش و فضل و افکار فلسفی سیراب است، حتی سخنی که می‌گوید و صحبتی که می‌کند، از نور فیض و دانش و از طبع رسا و ذوق هنرمند باکمالش نمایندگی دارد.

فیلسوف شهیر، حافظه نهایت قوی دارد و امروز در دل و دماغش هر چه خوانده و دیده به صورت بسیار زنده درج است سال‌ها قبل موقعی که

او در پی ادبیات عربی و فارسی بود، قصاید و ابیات مختلف زیادی از عربی و فارسی از همان اوان تا امروز در حافظه‌اش زنده و پا برجا مانده است.

نویسنده شهیر، علاوه بر ابیات زیادی از فارسی و عربی و غیره قصص و امثال و حکم و حدیث و آیات و اعلام و جهان بی‌پایانی از هر نوع اصطلاحات علمی و فنی و حتی بازاری و محلی و غیره مثل این که آن را در سنگی نقر کرده باشند، در حافظه‌اش موجود است و وقتی چیزی می‌گوید یا می‌نویسد دیگر آن معلومات سرشار از کله‌اش به در می‌شود و هر که آثارش را می‌خواند و یا لحظه‌ای به گفتارش گوش می‌دهد، صدها چیز در آن واحد از او یاد می‌گیرد. کتابخانه ندارد و هر گاه در منزلش چند جلد کتابی دیده شود، آن هم دیگر مال خودش نیست. خلاصه تا چشم کار می‌کند، دماغ و سینه او، مدفن و گنجینه‌ای از چیزهای بسیار گران‌بهاست که حتی بدبینان او نیز منکر آن نیستند.

دوستان همواره به مقام بلند علمی و دستگاه سترگ نویسندگی و به همت و اهلیت وی احترام و احساسات خاصی دارند و او را یکی از باسواد ترین و پیشرفته‌ترین نویسندگان مملکت می‌شمارند و بلکه غالباً وجود او را در تمام شرق میانه، کم‌نظیر می‌دانند.

نویسنده شهیر تا کنون هر چه نوشته عادی نیست. مقالات انتقادی نیش‌خندداری؛ باعنوان «کجک استفهام» (؟) در جراید انتشار داد که در ذات خود بی‌نظیر است. «افکار شاعر» اثر نهایت ممتازی است که با وسعت مخصوصی به طوری که خودم شاهد آن بوده‌ام در ظرف دو هفته نوشته شده است و انصافاً از قدرت دیگری خارج است که کتابی به این جامعیت را حتی در ظرف یک سال به اتمام برساند.

اخيراً ترجمه و تعلیق و شرح و تفسیر «نیکوماکوسی» رساله «اخلاق» ارسطو یکی از شاهکارهایی است که در زبان فارسی نشر شده است. آثار سلجوقی همواره پهلوهای مختلف دارد و همواره برای استفاده کسانی است که سویه و مدارج علمی بلند داشته باشند.

در رساله «ویش زلیمان» مقاله‌ای در حدود بیست صفحه در موضوع جوان و جوانی از نویسنده هنرمند، به‌یادگار مانده است، که سراپا الفاظ و تراکیب خالص فارسی است، یعنی همان طوری که می‌گویند «فارسی ناب» است.

استاد سلجوقی مرد ثروت‌مندی است. دو بار تأهل کرده و اینک با همسر دومش که زنی از برجسته‌ترین زنان فاضله و عاقله و متبحر افغانستان

است، در یکی از بهترین مناطق خوش آب و هوای حصص چهاردهی در عمارت باشکوهی به سر می برد، و در این روزها مصروف تکمیل جلد چهارم و پنجم از کتاب «اخلاق» خودش است. این کتاب و «افکار شاعر» و سایر آثارش آیینۀ قدنمایی است از وسعت دانش معلومات استعجاب آور این مرد بزرگ و خدا کند هر چه زودتر مجلدات دیگر اخلاقی نیز طبع شود.

خدا شاهد است هر وقت به خاطر می گذرد که روزی این گنج شایگان در نقاب خاک، مستور شدنی است و جز در مغزهای حساس، محدود اثری از او نمی ماند، به فکر المی فرو می روم، ولی وقتی می بینم افسوس برای مرگ خود ندارم، قدری راحت می شوم و با خود این طور زمزمه می کنم خدا از عمر من بر عمر این مرد دانشمند بزرگ بدهد که وجود او صدها بار بیش تر از من در زندگی، غنیمت است.

محمدحسن شرق

در مورد شخصیت علمی علامه صلاح الدین سلجوقی که بحری است بی کران در ساحه علم و دانش، من نمی دانم با چه کلماتی از موصوف و مدارج علمی آن فیلسوف گرامی مطلبی بنگارم. به هر حال خرسندم از این که توانستم زمانی از محضرشان در چند مرتبه مستفید گردم و هم جای آن دارد تا یکی از خاطرات خود را پیرامون، اولین ملاقات خود با آن شخصیت و الامقام یادآوری نموده و موضوع آن را با مطالعه کنندگان شریک سازم.

من در سال 1329 زمانی که به عنوان دکتور ستاژیر در شفاخانه علی آباد دوره آموزشی و تجربی خود را دنبال می نمودم، روزی از روزها در یکی از اتاق های لوکس شفاخانه مذکور با مفتی سراج الدین خان سلجوقی پدر استاد سلجوقی که یکی از مریضان بود مواجه شدم. پس از سلام و علیک و احوال پرسی، مفتی مرحوم از من پرسید که اهل کجا می باشم و من گفتم اهل اناردره ام و در آن زمان اناردره هم جزء ولایت هرات بود، ایشان با شنیدن نام اناردره خوش حال شدند و گفتند که جد اعلی سلجوقیان هرات مولانا محمد سلجوقی که رهبر و پیشوای طریقه نقشبندیه بودند در اناردره با دختر مولانا عبدالصمد از خانواده خیل قادری ازدواج نموده بودند. حاصل از دواج پنج فرزند بود که از آن فرزندان، اولادی باقی مانده که من هم جزء همان اولاد می باشم. بعد از مذاکره، مفتی مرحوم یادی از فرزندشان علامه سلجوقی نمودند که در همان زمان استاد سلجوقی در شورای ملی افغانستان عضویت داشتند

و مرا به منزل علامه در دارالامان دعوت نمودند و از من خواستند تا امپول‌های‌شان را هم در همان منزل تزریق نمایم و من هم پذیرفتم. در منزل استاد سلجوقی برای اولین مرتبه با علامه سلجوقی از طرف قبله‌گاه‌شان معرفی شدم. استاد با یک لهجه خاص هراتی بدون تکلف با من صحبت نمودند و صحبت‌های بی‌تکلف‌شان موجب شد تا من بیش‌تر وارد مکالمه گردم. استاد یکی از آثار خود را به نام «افکار شاعر» به من اهدا نمودند و گفتند بعد از مطالعه این اثر از تو امتحان هم اخذ می‌نمایم. من چون از آثار فلسفی- شعری استاد آگاهی داشتم که خوانش و تحلیل و تفسیر آن برای هر کس آسان نیست، در پاسخ گفتم که من یک دکترین نظامی‌ام خدا کند بتوانم آن را بخوانم و از محتوای آن چیزی برداشت نمایم. ایشان گفتند تو از اناردره هستی مردم اناردره اشخاصی ذکی‌اند. به طور حتم امتحان را سپری می‌نمایی. آن طوری که علامه مرحوم شوخ‌طبع بودند من هم با شوخی گفتم که چرا چنین آثاری ارائه می‌دارید که خوانش و تحلیل و تفسیر آن بر همگان آسان نیست. با لبخند ملیحی گفتند: برای آن چنین می‌نویسم تا ملاحظایی که از دانش کافی اسلامی برخوردار نمی‌باشند آن را مطالعه کرده نتوانند، چه اگر به معانی آن پی برند مرا سنگسار خواهند کرد.

به هر صورت وقتی بعدها کتاب «افکار شاعر» را مطالعه نمودم، کتاب مذکور در سال 1326 با مقدمه مرحوم محمد علم غواص در مطبعه دولتی کابل به زیور چاپ آراسته شده بود و علامه سلجوقی در این اثر، اشعار اجتماعی و فلسفی شعرایی چون خاقانی، مولانای بلخی، سنایی، حافظ، خیام، عطار، جامی و اقبال لاهوری را از قرن چهارم به بعد مورد تحلیل و تفسیر قرار داده بودند. با نگارش مطالب فوق چه خوب است که مثال کوتاهی را که استاد با ارائه شعر حافظ در مورد مولانای رومی و مثنوی معنوی آغاز نموده‌اند هم بدین نهج بنگارم:

برای عزم که گر خود می‌رود	که سرپوش از طبق بردارم
س_____ر	امش_____ب
کشد نقش انا الحق بر زمین	چو منصور ار کنی بر دارم
خ_____ود	امش_____ب
همی ترسم که حافظ محو گردد	از این شوری که در سر دارم
	امش_____ب

دیشب مثنوی را برداشته بودم و تا کنون از خود بیگانه‌ام. می‌گویند انرژی اتمی به درجه‌ایست که از شکستن یک ذره می‌توان یک خشت

پخته را گذاخت اما مولانا آن جوهر فردِ دنیای حقیقت بعد از شش قرن می‌تواند امثال من و هزاران صخرهٔ سماوی را بگذارد، مولانا از ماورای افلاک از شمس عالم و ارواح و راستی و حقیقت نور گرفته و در این دهلیز تصاویر عالم امکان از شمس تبریز حرارت کسب کرده که این نور و حرارت سرمدی است و بر جان و روح و مشاعر می‌تابد. مولانا ذره‌ایست که همهٔ نظام‌ها و عوامل روحی و فکری و معنوی گرداگرد آن یکی بعد دیگری طواف می‌کنند.

من خیلی منفعلم که این الهامات را زیر عنوان افکار و این هستی بزرگ را در جمع شعرا گرفته‌ام در حالی که مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی¹ می‌گوید:

مثنوی معنوی مولوی	هست قرآن در زبان پهلوی
من چه گویم وصف آن	نیست پیغمبر ولی دارد کتاب
عالی‌جناب	

و جامی هم در این گفتهٔ خود مبالغه نکرده است و بیش‌تر از نصف قرآن در مثنوی تفسیر و تأویل شده است و این تأویل به صورتی است که بیش‌تر شایستهٔ روح وحی و مقام منزل علیه است.

محمدقاسم رشتیا

دبستان سلجوقی²

تأسیس ریاست مطبوعات در حقیقت آغاز دورهٔ تحوّل مطبوعات بود که تأثیرات آن در بیدار ساختن مردم افغانستان در سال‌های مابعد واضح گردید و زمینه را برای یک انکشاف فکری در محیط آماده ساخت مخصوصاً با روی کار آمدن رادیو، این پدیده در این حرکت فکری نقش مهمی بازی کرده است که در آن وقت هیچ کس به این اندازه اهمیت آن را درک کرده نمی‌توانست. به عبارت دیگر، با آغاز نشرات رادیویی، برای بار اول مردم افغانستان موقع یافتند تا بلافاصله از جریانات مملکت و دنیا آگاهی حاصل نموده و از سیاست‌های دولت و نیات دستگاه در برابر خود به صورت مستقیم و بلافاصله مطلع گردند و این خود در استحکام روابط بین حکومت و مردم از یک طرف و شناسایی

1. در مجموعهٔ آثار جامی این ابیات دیده نمی‌شود. پژوهشگران این شعر مشهور را به شاعران زیادی نسبت داده‌اند. (ویراستار)

2. رشتیا، محمدقاسم، خاطرات، 2012، صص 31-33.

متقابل مردم نقاط مختلف مملکت که سال‌ها نظر به عوایق جغرافیایی و محدودیت مواصلات و عدم رابطه مستقیم از هم دور و تقریباً بیگانه مانده بودند و بالجمله در تقویه میانی ملیت و وحدت ملی در افغانستان، تأثیر بارزی داشته است که این حقایق بیش‌تر در اوان جنگ جهانی و پیدا شدن تهدید خطر خارجی، ظاهر و ثابت گردید.

از طرف دیگر رادیو وسیله تعلیم و تربیه مؤثر را در دسترس مردم گذاشت. نسبت به تمام مؤسسات جدید مطبوعاتی که یکی بعد دیگری در مملکت تأسیس می‌یافت از قبیل اولین آژانس خبررسانی، مجلات مصوّر، کورس‌های سوادخوانی، کلوپ‌ها، صحنه تمثیل و انجمن‌های فرهنگی هیچ کدام به اندازه دستگاه رادیو، مورد استقبال مردم قرار نگرفت؛ چنان‌چه تمام نویسندگان، شعرا، موسیقی‌نوازان، علما و منورین کشور داوطلبانه برای تقویه این مؤسسه اظهار آمادگی و همکاری نمودند و همین توجه و استقبال عامه، موجب رونق بازار کساد نویسندگی و شعر و موسیقی گردید، و به زودی ریاست مطبوعات، مرکز واقعی ادب و فرهنگ ملی و کانون جنبش‌های فکری نوین قرار گرفته و در همین دوره است که یک عده نویسندگان، شعراً منتبّعین و آرتیست‌های جدید در مملکت کسب شهرت و تبارز نمودند که می‌توان گفت هرکدام تا حدی پرورش یافته همین دستگاه علمی و فرهنگی می‌باشند که هر چند در دوره‌های مابعد و در شقوق دیگری دارای موقع و مقامات ارجمند گردیده‌اند، لیکن اساساً فیض‌یافتگان همین دبستان که می‌توان آن را «دبستان سلجوقی» نامید به شمار می‌روند امثال آقایان عبدالرحمن پژواک، محمدعثمان صدقی، احمدعلی کهزاد، احمدالله کریمی، قدیر تره‌کی، گل‌پاچا الفت، قیام‌الدین خادم، عبدالرئوف بینوا، صدیق‌الله رشتین، عبدالغفور برشنا و بالاخره خود من (محمدقاسم رشتیا) و هم‌چنان یک عده دیگر اگر چه از پیش سابقه نویسندگی داشتند ولی این دبستان موجب مزید شهرت و ارتقای ذوق و استعدادشان گردید، از قبیل آقایان سرور گویا، عبدالحی حبیبی، رشید لطیفی، و در جمله کسانی که در دوره دوم از این دبستان فیض‌یاب و دارای شهرت و مقامات بلند در عالم نویسندگی و دیگر شقوق گردیدند، آقایان محمدهاشم میوندوال، محمدابراهیم عباسی، علی‌احمد نعیمی، عبدالحق واله، محمدشفیع ره‌گذر، سیدفقیر علوی، غلامحضرت کوشان و دوره سوم آقایان محمدخالد روشن، محمود حبیبی، صباح‌الدین کشکی، لطیف جلال، شفیع راحل (که دسته اخیر از طرف همین دستگاه برای تحصیلات عالی و

اختصاصی به خارج [از کشور] اعزام گردیده بودند) و همچنین ده‌ها نویسنده، شاعر و ژورنالیست جوان دیگر را می‌توان نام برد. شکی نیست که ریاست مطبوعات در دوره اول، موجودیت خود با به وجود آوردن یک تعداد مؤسسات مفید و مهم مثل آژانس باختر، اداره نشرات رادیو، پشتو تولنه، انجمن تاریخ، انجمن دایره‌المعارف، پوهنی ننداری، کلوپ مطبوعات، کورس‌های اکابر (سوادخوانی) کنفرانس‌های مطبوعاتی و جوایز ادبی در انکشاف ذهنی مردم افغانستان و تحوّل فکری منورین، تأثیر بارزی داشته و در تربیه قریحه و استعداد جوانان نقش مهمی را ایفا کرده است.

در عین زمان از جمله ابتکارات دیگر این ریاست، یکی معرفی فن خطابه و تربیه نطق‌ها برای ایراد کنفرانس‌ها و خدمت در رادیو افغانستان و اقدامات ابتدایی برای انکشاف هنرهای زیبا مخصوصاً هنر تمثیل و موسیقی بود که از طریق تشویق به ذریعه توزیع جوایز و دایرکردن کورس‌های ملکی در داخل دوایر مؤسسات دولتی صورت می‌گرفت.

خلاصه همه این فعالیت‌ها به مقصد ایجاد یک حرکت و تحوّل بی‌سابقه در تمام شقوق و شئون اجتماعی و کلتوری و هنری مملکت بود که می‌توان گفت نقش ریاست مطبوعات در آن وقت موازی به نقش وزارت معارف و تربیه و تنویر جوانان و نسل آینده بوده است. با این تفریق که تربیه و راه‌نمایی نسل موجوده که موقع تحصیلات اساسی برای‌شان میسر نشده بود، به عهده ریاست مطبوعات، و وزارت معارف متوجه تعلیم و تربیه اطفال امروز و مردان فردا، یعنی نسل آینده بوده است.

اگر کنون بعد از گذشت شصت سال، بی‌طرفانه قضاوت شود، معلوم می‌گردد که ریاست مطبوعات در این دوره، وظایف خود را با وجود بسا موانع و نابه‌سامانی‌ها، مؤفّقانه انجام داده که مایه افتخار مؤسسات و کارکنان آن است، چنان‌چه در بدو تأسیس ریاست مطبوعات، اولین تصادم جدی با ریاست ضبط احوالات و متحدین آن که در آن زمان در همه شئون مملکت، اقتدار وسیع و بزرگ داشتند، به میان آمد. آن‌ها (اشخاصی که در حلقه مطبوعات با ایشان از سابق ارتباط داشتند)، بارها سعی می‌کردند تا اجراءات این ریاست را نزد بزرگان وقت برای مملکت نه تنها مضر، بلکه خطرناک جلوه داده و هشدار می‌دادند که باید از نزدیک بر کارکرد آنان مراقبت و از اضاف‌روی‌های آن‌ها جداً جلوگیری شود. به همین سلسله یک عده مضامینی که برای رادیو و

جراید به شکل مقابله و داستان‌های پاورقی توزیع می‌شد، اکثر آن‌ها با علامت‌ها و خطوط قرمز نشانی شده و توسط ریاست ضبط احوالات به سردار محمدهاشم خان اطلاع داده می‌شد که شماری از جوانان که به دور ریاست مطبوعات جمع شده‌اند و ادعای آزادی قلم و بیان را دارند، مردم را به مخالفت با حکومت تحریک می‌کنند. در اثر همین دسیسه‌ها چندین بار چنان وقایعی پیش آمد که در هر کدام آن خوف بسته شدن و از بین رفتن این دستگاه جدیدالتأسیس موجود بوده اما پشتیبان و حق‌بینی و مقاومت شدید سردار محمد نعیم وزیر معارف و معاون صدارت و تدبیر و حوصله‌مندی استاد صلاح‌الدین سلجوقی مانع آن گردید و نه تنها فعالیت‌های مطبوعاتی به همان ترتیبی که فکر شده بود دوام کرد، بلکه چنان که آرزو می‌رفت، سیر انکشافی خود را پیمود.

خلیل‌الله خلیلی

روح دانای هرات

استاد خلیل‌الله خلیلی به علامه صلاح‌الدین سلجوقی دوستی و محبتی داشته است. این دوستی را می‌توان از اولین اثر جدی خلیلی (آثار هرات) تا آخرین اثرش (یادداشت‌ها) به روشنی ملاحظه کرد. برخی از دیدگاه‌های او را درباره علامه سلجوقی از این دو اثرش انتخاب کرده‌ایم. استاد خلیل‌الله خلیلی در آثار هرات می‌نویسد: «شاعر زبردستی که با یک روح شجاع و یک خامه مقتدر در زمینه نظم و نثر، علم تصرف برافراشته به عبارت دیگر فرزند باهوشی که به مزایای علم و فضل و به بازوی یک فطرت زنده و بیدار، نام تاریخی را در ادبیات هرات گذاشته آقای سلجوقی است. بدون رعایه رسمیات تنها از ملاحظه افکار و آثار او باید اعتراف نمود که صلاح‌الدین در حزب ادبای نقاد و روشن‌خیال هرات، اول کسی است که علم مظفریت را در این موضوع به دوش نهاده و سرسلسله مرحله زندگانی ادبیات عصری این محیط معرفی می‌گردد. ادیب، مورخ، دیپلمات، سیاست، نطق و الحاصل روح بسیار دانای هرات سلجوقی است.»

دیگری اظهار عقیده کرده و گفته است که: سلجوقی یک کس نیست شخصیت علمی این مرد به چند کس منتهی می‌شود می‌گفت سلجوقی ادیب، شاعر و مرد منتقد، سلجوقی فقیه، محدث و مفسر، سلجوقی سیاست و دیپلمات، سلجوقی نویسنده و مبلغ و بالاخره از مجموع آن سلجوقی فیلسوف کنونی از نگاهش می‌برآید. دیگری دنبال آن باصراحت می‌گفت: سلجوقی نه تنها در جهان فضل و دانش دارای جنبه‌های

برجسته و بارزی است بلکه از هر طبقه و هر فن و هر دسته به کلی مستشعر است و هیچ گاه در میان یک دسته مخصوص از مردم، بیگانه تصور نمی‌شود و در ختم می‌گفت همان طوری که می‌گویند از سپورت تا فلسفه به همه چیز آشنایی دارد و این شخص پرمعرفت دیگر مانند یک انسایکلوپدیا یا دایره‌المعارف شارح مصطلحات و مفسر باکمالی است. دیگری می‌گفت: سلجوقی عالمی است که به چیزی محصور و محدود نمی‌ماند من تنها کنون از معلومات ایشان در موسیقی چیزی درک کرده نمی‌توانم. دیگری گفت، سیاست دیپلومات است، به تاریخ سیاسی و آداب دیپلوماسی خیلی عمیق آشنا است. تمام نشرات کشور را هدایت و سرپرستی کرده مانند ژورنالستی قوی پنجه نوشته و تبلیغ و تلقین کرده است. دیگری می‌گفت: سلجوقی در تمام علوم قدیمه در فلسفه سر برآورده و در آن راه، گام‌های متین و فراخ و طولانی برداشته و خیلی‌ها هم پیش‌رفته است.

دیگری مطالعات و معلومات او را در علوم وسیع جدیده به اندازه‌ای می‌داند که هرگاه بنا باشد استاد سلجوقی حتی در این پیرانه‌سری در یکی از این علوم بخواهد تخصص کند و آموزگار بشود کافی است معلومات او با استعداد و طبع پژوهنده‌اش او را به محض یک توجه با فرصت کم، آموزگار لایق و توانایی بسازد.

خلیلی در یادداشت‌های خویش نیز بارها با احترام زیاد از علامه سلجوقی یاد کرده و دانش و آگاهی او را ستوده است. او از نخستین ملاقات خود با علامه چنین نوشته است: «یک روز بدون اجازه حکومت به کابل سفر کردم. آن روز در نزدیک دریای کابل، استاد صلاح‌الدین سلجوقی را دیدم. استاد به من بسیار مهربانی کرد، ساعتی با هم گفت‌وگو کردیم و یک شعر از خاقانی را به من خواند. در آن وقت، استاد در مکتب حبیبیه معلم بود و آن اولین باری بود که یک دانشمند هراتی را ملاقات می‌کردم. صحبت‌های استاد در من تأثیر عمیق گذاشت که هنوز هم آن را به یاد دارم¹. جای دیگر خلیلی به این موضوع اشاره کرده که به سبب عدم خوش‌بینی ملاهای کابل در عهد امیر حبیب‌الله کلکانی به علامه سلجوقی، وی علامه را به امر حبیب‌الله خان به کابل فرستاده است². در وقت تأسیس رادیو افغانستان که سردار محمدنعیم خان، چون وزیر معارف بود اداره رادیو را نیز بر عهده گرفت، مرحوم

1. خلیلی، خلیل‌الله، یادداشت‌ها، 1390، ص 49.

2. همان، ص 96.

استاد صلاح‌الدین خان سلجوقی که یکی از رجال دانشمند و عالم افغانستان بود، در آن وقت ریاست مطبوعات را اداره می‌کرد. بیچاره سلجوقی پخته‌سال از موده عالم دانشمند مجبور بود که دست‌بسته در جزئیات و کلیات امور از سردار محمدنعیم خان، هر روز هدایت بگیرد.¹

در دورهٔ صدارت محمدهاشم خان، تصمیم گرفته می‌شود که باید تاریخ مستقل افغانستان در کابل نوشته شود و به هر کس یک دورهٔ تاریخی سپرده شد. «گفتند این کار باید شبانه انجام گیرد و شب‌ها می‌رفتیم و مرحوم صلاح‌الدین خان سلجوقی به حیث پیشوای ما بود. اگر چه خود صلاح‌الدین خان سلجوقی به تاریخ چندان علاقه نداشت آن قدر که علاقه به ادبیات و فلسفه و اخلاقیات و اجتماعیات داشت²»، خوب هر یک رفتیم و قسمت‌های خود را نوشتیم، سردار محمدنعیم خان باز مجلس شبانه برقرار کرد و شب‌ها می‌رفتیم در صدارت عظمی می‌رفتیم و خودش به حیث رئیس مجلس می‌نشست و حضرت استاد سلجوقی هم در مجلس جا می‌داشتند و با نکته‌های ظریف و با لطیفه‌های خود می‌خواستند که چین را از پیشانی حضرت سردار بکشایند تا خوب متوجه شوند به کتاب‌هایی که می‌خواندیم³».

استاد خلیلی در یکی از یادداشت‌های خود پیرامون همکاری‌های علامه سلجوقی نسبت به خود می‌نگارد: «امان‌الله خان هنگام بازگشت از سفر اروپا از راه ایران به هرات و قندهار و غزنی، وارد کابل شد و در هر ولایت که می‌رسید خطابه‌هایی را به مردم ایراد می‌نمود، با نزدیک شدن او به کابل، وزارت‌خانه‌ها و مؤسسات برای استقبال پادشاه، دروازه‌ها ساخته بودند. از قلعهٔ قاضی تا کابل مردم در دو طرف سرک به استقبال شاه ایستاده بودند. در هر دروازه، شعارها و اشعار نوشته شده بود. در این وقت محمدانور بابری نمایندهٔ جلال‌آباد بود، از من خواهش کرد که چیزی برای یکی از دروازه‌ها نوشته کنم، دایهٔ من نیز با این نظر موافقت کرد، اما از خویشاوندان و اقارب کوهستانی و کوه‌دانی من تعجب می‌کردند که چه‌گونه کسی بتواند اشعار مرا بدون ترس از حکومت به یکی از دروازه‌ها بنویسد. خوب اشعار مرا به روی تکهٔ مخملی به رنگ طلایی به دروازه نوشتند؛ دور دور آن گروپ‌ها بند

1. همان، ص 186 و 187.

2. همان، ص 188.

3. همان، ص 189.

کردند جل و بل دروازه، توجه مردم را جلب کرده بود. کاروان موتر پادشاه از دارالامان به طرف قصر دلگشا روان بود، مأمورین دولت به استقبال پادشاه و ملکه در قصر دلگشا جمع شده بودند، در میان مستقبلین، شاگردان مکتب در قطار اول ایستاده بودند. استاد صلاح‌الدین سلجوقی نیز در کاروان موتر پادشاه بود، از فضای کابل صدای شلیک توپ و شعارها و سرودهای ملی بلند بود. حتی در یکی از دروازه‌ها امان‌الله خان را «رب النوع» خطاب کرده بودند. تمام شهر برای تجلیل از مقدم‌شاه، چراغان شده بود. چهره ملکه بدون حجاب، برای مردم مذهبی و محافظه‌کاران خوش‌آیند نبود. امان‌الله خان، بیانیۀ بسیار مشهور خود را در باغ دلگشا ایراد نمود. من در آن روز با فامیل خود در خانه بودم، بسیاری از خویشاوندان کوهستانی و کوه‌دانی من برای تجلیل از این روز دعوت شده بودند، بدبختانه باید شب را در خانه محقر من مهمان می‌بودند و خانه من در پنج‌صد متری جنوب ارگ در منطقه‌ای به نام خیابان بود. این خانه‌ای بود که یک وقتی نوکرهای پدر کلان من در آن زندگانی می‌کردند، یک خانه فرسوده و دور از نظر مردم بود.

فردای آن روز حوالی ساعت هشت صبح، استاد صلاح‌الدین سلجوقی در خانه به دیدن من آمد. استاد بسیار خوش‌حال به نظر می‌خورد. او به من گفت: پادشاه وقتی اشعار تو را در دروازه خواند، آن قدر خوشش آمد که موتر را امر توقف داد و آن را دوباره تکرار کرد و از من پرسید که خلیل‌الله کی است؟ من با وجود ترس از عکس‌العمل پادشاه تو را معرفی کردم، استاد سلجوقی علاوه کرد که پادشاه می‌خواهد تو را ببیند و تو را برای تحصیلات عالی به یکی از کشورهای اروپایی بفرستد. من از شنیدن این خبر خوش‌حال شدم و به زودی این خبر خوش را به خانم و دایه خود گفتم. فردای آن وقتی به وزارت مالیه رفتم، وزیر مالیه شخصاً به من تبریک گفت، معلوم می‌شد که استاد صلاح‌الدین سلجوقی این خبر را به همه گفته بود.

امیر امان‌الله خان بعد از سفر خواسته بود تا داستان سفر خود را برای مأمورین بیان دارد. روی این ملحوظ او مأمورین را در قصر استوری وزارت خارجه غرض ارائه گزارش سفر دعوت کرده بود. یک شام استاد سلجوقی مرا نیز با خود برد. در آن وقت کم‌کم ترس من پریده بود، کمی دلیر شده بودم در راه با خود می‌گفتم: امان‌الله دیگر از من نفرت نخواهد کرد، مخصوصاً وقتی که از اشعار من در تعریف شاه خوشش آمده بود. وقتی داخل اتاق شدیم، پادشاه از سفر خود در لندن قصه می‌

کرد او جورج پنجم را مسخره می‌کرد و از مهمان‌نوازی‌های روس‌ها تعریف می‌نمود. نماینده‌های خارجی نیز در آن محفل بودند، حاضرین به مزاح‌ها و شوخی‌های پادشاه می‌خندیدند.

در آن میان از حاضرین که یکی از دوستان من بود، از من پرسید: تو این‌جا چه می‌کنی؟ من در جواب گفتم: پادشاه مرا عفو کرده و وعده کرده که مرا برای درس به یوروپ بفرستد، و علاوه کردم که پادشاه از شعر من خوشش آمده. او به من گفت: مگر تو دیوانه هستی، فکر می‌کنم سر تو بوی قورمه می‌دهد به کوه‌دامن برو، به حرف‌های مردم گوش کن، این حکومت دوام نمی‌کند. قبل از این که جمله را تمام کند، من از اتاق بیرون شدم، چون بسیار ترسیده بودم.»

بار دیگر خلیلی در ذکر آوردن جسد سیدجمال‌الدین افغانی به کابل در دهم جدی 1322 و امر حکومت به شاعرین جهت سرودن قصیده به این مناسبت یاد کرده است:

«در این سال‌ها خبر آمدن جنازه مرحوم سید جمال‌الدین افغانی در کابل منتشر شد و حکومت تصمیم گرفت که عظام رمیم حضرت سید جمال‌الدین افغانی را از ترکیه به افغانستان انتقال دهند، علت هم این بود که جاده عمومی به آن قبرستانی می‌رفته است که مقبره سید در آن‌جا واقع بود و باید استخوان‌های سید را از قبر بر می‌آوردند، برادران ایرانی ما دعوی کردند که سید از اسدآباد همدان است؛ از این حرف‌ها که همیشه می‌گویند باز هم گفتند و اما جایی را نگرفت. چون ترک‌ها بسیار روابط خوب با افغانستان داشتند و می‌دانستند که سیدجمال‌الدین همیشه گفته است که من «افغانی» هستم. گفتند جنازه سید را می‌آورند و این عبدالرحمن خان پوپل برادر علی‌احمد خان پوپل که آن وقت وزیرمختار افغانستان در عراق بود، مؤظف شده بود که برود و با عظام رمیم سید جمال‌الدین بیاید و از راه هندوستان بیاورند که از راه ایران مبدا واقعه‌ای پیش شود. عظام رمیم سید را آوردند و در هندوستان هم از طرف مسلمانان بسیار پذیرایی شد، و آوردنش در کابل در افغانستان از داکا که پذیرایی می‌شد تا کابل و به ما امر داده شد که باید قصیده بسازیم و بر سر تربت حضرت سید بخوانیم و به تمام شعرای کابل هدایت داده شد که باید هر یک اشعار بسازند و در این استقبال باشکوه سید جمال‌الدین اشتراک کنند. همه ساختند و همه نوشتند، خداوند شاهد است که اگر من می‌دانستم که این حضرت استاد من ملک‌الشعرا بیتاب در این کار سهم می‌گیرند و یا مردم فکر می‌کنند که شعر من از شعر

کوکب ایشارک دام علی الانجلا ¹ واقف و ثابت شود شمع صفت جابج <hr/>	اینت عجایب سما بر سر نار و هوا وقت نبردت زمین گاه نوالت جهان جوسق افضالک فاق عن الفرقدین حزم تو را بر قمر گر بنگارد کسی
--	--

و این قصیده به دو صد بیت بالغ می‌شود و دیگرش یاد من نیست و هم‌چنین یادم می‌آید که یک روزی استاد سلجوقی در انجمن ادبی آمد. آن وقت جنرال فونسل افغانستان در بمبئی بود. یکی از اعضای انجمن ادبی مرحوم غلام جیلانی خان اعظمی نام داشت و از شرفا و نجبای کابل بود و جوان بود. او با استاد، مطایبه و شوخی داشت. استاد با کی نبود که شوخی نمی‌کرد حتی به فحش می‌رساند سخن را. غلام جیلانی خان یک شعری ساخته بود. خوب شعر سستی بود که استاد را هجو کرده بود. وقتی که استاد آمد این شعر را روی میز، پیش روی استاد گذاشت. والله یادم می‌آید قلم را برداشت با پنبسل چند بار به راست و چپ جنبید و چند بیتی ساخت که یادم می‌آید. این گم می‌شود اگر نگویم:

با سخن‌های گنده و خشنی جای شاخی به شاخ کرگندی نکند فرق خار و نسترنی که بگوزد میان انجمنی ²	اعظمی هجو کرد مخلص را بلبل طبع او نشست ولی عادت است این که توله وقت بر _____ راز هجو اهل ادب چنان باشد
--	--

و در پایان می‌نگارد که: به هر حال استاد سلجوقی این شعر مرا گرفتند و مراسم بر پا شد و تابوت سید جمال‌الدین افغانی رحمت الله علیه رسید و در این روبروی دانش‌سرای عالی بگوییم یا یونورسیتی کابل، زمین قبر را شگافته بودند و همه مردم جمع بودند، و مرحوم سرور گویا به اشتیاق شعر مرا گرفت و این عادت بود که من خودم شعر خود را نمی‌خواندم، قدری خجالت می‌کشیدم و زبان من هم گرفته می‌شد و لکنت داشت و محیط هم به من آن قدر فشار وارد کرده بود که از هر بیت می‌ترسیدم. گویا، شعر مرا گرفت و با آواز بلند و آهنگی که داشت خواند. یادم می‌آید که آغازش این است که:

شاه‌بازی که به چرخ است سر
 ننشیند سر هر بام و دری شاهینش

1. این چند بیت نقل‌شده از مثنوی علامه سلجوقی دارای اشتباهات و پیش و پس‌هایی در ترتیب ابیات بود که بر اساس اصل نسخه در سراج‌الآخبار تصحیح شد. (ویراستار)

2. همان، ص 192 و 193.

تمکي _____ نش
 این همان خانه سنگیست که آراست
 و ط _____ ن

آخرش این بود:

دست از گوشه تابوت برون آر که
 خل _____ ق
 سید، اولاد وطن منتظرانند همه
 بوسه از دست تو یکباره ستانند
 هم _____ ه
 قد علم کن که تو را دیده توانند
 هم _____ ه

هی زندگانی با تلخی و شیرینی و با این احوال می‌گذشت، بنا و عمارتی بر سر قبر سید جمال‌الدین کردند، ولی آن بنای عمارت هم شایسته مقام سید نیست و منار گونه‌ای ساختند که نه به شرقی می‌ماند و نه به غربی، اما به هر حال احترام بزرگ به سید جمال‌الدین شد، و بعد از آن هر سال یک سال‌گره هم در باب سید جمال‌الدین می‌گرفتند.

لایق خوستی

د استاد صلاح‌الدین سلجوقی ۱۲۰ تالین په یاد

صلاح‌الدین سلجوقی د مفتی سراج‌الدین زوی چی نسب یی مولانا محمد سلجوقی ته رسیږی او مولانا محمد سلجوقی د احمدشاه بابا په وخت کښی شیخ الاسلام بلال کیدو. صلاح‌الدین سلجوقی په ۱۸۹۶ م کال کښی په یوه علمی کورنی کښی د اختیارالدین لرغونی قلعه ترڅنګ دری ته سترګی عرولی.

صلاح‌الدین سلجوقی په ۱۲ کلنی کښی په هرات کښی شیخ‌الاسلام ملا محمد عمر سلجوقی ته ولیږلو چی د هغه سره خپل زدکړی سرته ورسوی، صلاح‌الدین سلجوقی د شیخ الاسلام سره ولږ وخت تیره ولو څخه وروسته په ډیر کم عمر کښی تدریس پیل او شاگردانو ته یی درس ورکولو.

صلاح‌الدین سلجوقی په پنځلس کلنی کښی مروج او متداول علوم پای ته ورسول او پلار سره هرات څخه کال ته ولار چی کابل کښی د «افتا» امتحان ورکولو څخه وروسته د امیر حبیب‌الله خان د فرمان پر اساس د پلار سره یو ځای د هرات محکمې د غړی په حیث وټاکل شو او په دی کالونو د مفتی صلاح‌الدین په نوم پیژندل کیده.

صلاح‌الدین سلجوقی په علمی څیړنو په وخت و چی فیزیکی، کیمیايي او طبی برخه کښی څیړنی تر سره کړی، همداراز یی د فلکیاتو او هیأت سره هم سره اوکار درلود. سلجوقی د ژبو پوهنی په برخه کښی په عربی ژبه او عربی ادب کښی بی ساری و همداراز په انگریزی، فرانسوی، جرمنی او اردو ژبو هم پوهیدو، استاد صلاح‌الدین سلجوقی په فلسفه، تصوف، الهیات او ماورالطبیعه کښی آثار لری، چی د فلسفی علومو په ټولوبرخو کښی مخکش و همدارنگه صلاح‌الدین سلجوقی شاعر هم و وتلی شاعر استاد خلیل‌الله خلیلی «د آثار هرات» په نوم کتاب کښی لیکلی: سلجوقی دیر پوخ شاعر وی چی په شعر کښی نوبت لیدل کیږل، چی د قوی روح او مقتدر قلم خاوند دی.

صلاح‌الدین سلجوقی په لومړی ځل په ۱۲۹۶ شمسی کال کښی د هرات محکمی شرعی مفتی وټاکل شوه او په ۱۲۹۷ شمسی کال کښی بیرته په هرات کښی د مطبوعاتو د چارو مدیر په حیث وگمارل شو او په هغه وخت کښی یی د «اتفاق اسلام» او «فریاد» خپرونو ته لیکنی کولی، د کابل په استقلال لیسه کښی د ښوونکی مقدس او سپیڅلی مقام باندی ونازول شو، او په ۱۳۰۵ شمسی کابل کښی د امان‌الله خان په دربار کښی د تحریراتو مدیر وټاکل شو او د هغی څخه وروسته د بهرنیو چارو په وزارت کښی د مطبوعاتو مسئولیت ورپرغره شو، وروسته په هندوستان کښی د افغانستان جنرال کنسول په حیث چی دیره مهمه وظیفه بلل کیده، دهلی ته ولیږل شو.

صلاح‌الدین سلجوقی په ۱۳۲۸ شمسی کال کښی په پارلمان کښی د هرات خلکو منتخب وکیل او ورپسی د مطبوعاتو وزارت سره برابره ده مشر وټاکل شو. او په ۱۳۳۳ شمسی کال کښی په قاهره کښی د افغانستان سفیر او اعلی‌حضرت محمدظاهر شاه د افغانستان ټولواک خاص استازی په توگه جمال عبدالناصر ته معرفی شو، استاد سلجوقی په قاهره کښی د افغانستان د سفیرانو د ترتیب په اساس د حضرت محمدالصادق المجددی او مرحوم عبدالهادی داوی څخه وروسته، دریم سفیر بلل کیږی او په مصر کښی هغه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی او ټولنیز کارونه تر سره کړل چی د کوم بل هیواد سفیر هغه څخه نه ندی تر سره کړی.

د«العلاقات الافغانیه و المصریه فی مرآه الوثائق و الصور» کتاب چی په قاهره کښی د افغانستان سفیر ښاغلی فضل الرحمن فاضل په عربی ژبه لیکلی چی انځوریزه برخه هم لری، داسی په ډاکه لیکږی چی د

علامه سلجوقی په وخت کښی د افغانستان او مصر ترمنځ تگ او راتگ زیات شوی، و بیلکی په توکه جمال عبدالناصر او سره محمد انور السادات په ۱۹۵۵ میلادی کال کښی د کابل څخه لیدنه وکړه چی په لر کښی یی د علامه سید جمال الدین د آرامگاه زیارت ته ولاړ، همداول محمدظاهر شاه په ۱۹۶۰ میلادی کال کښی قاهری ته راغی، او په ۱۹۵۷ کال کښی خدای بینلی سردار محمدداوود خان د صدراعظم په توکه قاهری ته په تاریخی سفر تلل و او د سردار محمدنعیم خان د بهرنیو چارو وزارت وزیر په توگه ورپسی عبدالرحمن پژواک، دکتور محمدیوسف خان او نورو مشرانو د قاهره څخ لیدنی کړی، او په کابل کښی هم بناغلی فرید ابوشادی د مصر عربی جمهوریت استازی و، چی استاد سلجوقی غوندی یی ددوارو هیوادونو ترمنځ د ښو اړیکو په برابرولو زحمتونه کالل.

استاد صلاح الدین سلجوقی د خپلو علمی فعالیتونو په لر کښی د مصر د مجمع الغوی چی د مصر د ژبه وهنی عالی مرکز وی، غریتوب هم ترلاسه کړ، او همداراز صلاح الدین سلجوقی ته په قاهره کښی په دیپلوماسی برخه کښی د «شیخ السفرا» لقب ورکړل شوی و او همدارنگه سلجوقی نه د جامی او هروی لقبونه هم ورکړل شوی و چی ځینی څیرونکی یی د فرانسوی وتلی لیکوال «اناتول» سره پرتله کوی، چی سلجوقی یو شخص نه بلکه دیر شخصیتو درلودل او بیله بیلو اشخاص رول یی تر سره کولو، صلاح الدین سلجوقی پدی باور و، چی یوازی د فرهنگي چارو او لیکوالی باید بینه ونه شی، بلکه انسان باید تولنیز مسئولیتونه هم و با مه ونه غورځدی، له همدی کبله بناغلی سلجوقی په رسمی توگه سیاسی چاری او په حکومت کښی یی د ژوند تر ورستیو شیبو خدمت وکړ خپل هیواد او ملت ته یی د قلم او فکر میراث پرېښود، د صلاح الدین سلجوقی ۱۲ لیکلی آثار مونږ ته رارسیدلی چی په لاندی ډول دی:

۱ – آینه تجلی، اشعار پراکنده، گوشه‌ای از پیغام تو، مقدمه علم اخلاق، جبیره، نگاهی به زیبایی، تجلی خدا در آفاق و انفس، تقویم انسان، ترجمه تهذیب الاخلاق ابن مسکویه، نقد بیدل، محمد در شیرخوارگی او افکار شاعر.

دا کتاب نږدی هفتاد کاله بخوا لیکل شوی چی د استاذ د باخه عمر کتاب بلل کیری په دی کتاب کښی د بخوانیو شاعرانو شعرونو ته کتنی شوی او هغه اشعار د استاد سلجوقی لخوا تفسیر شوی چی دیر یو په زړه

پوری کتاب دی، دا کتاب د استاد سلجوقی د ۱۲۰ تلین لمانځنی په درشل کښی په قاهره کښی د افغانستان سفارت لخوا چاپ وت.

وقلی ایرانی عالم «علی اصغر حکمت» وایی د استاد سلجوقی سره می په استالف، کښی څو ساعته تیر کرل، چی سلجوقی راته لوی عالم بنسکاره شو، فارابی او ابن رشد یی رایاد کرل، دکتور شمس الحق آریانفر وایی: کابل نه د امریکاری ژورنالستانو یو پلاوی راغلو، د سلجوقی سره یی دده د کار په دفتر کښی لیدنه درلودله، په خبرو کښی ځینی ژورنالستانو د سلجوقی د انگریزی ځینی کلماتو د ژباری غوښه کوله، صلاح الدین سلجوقی علمی او فلسفی کلمات استعمالول چی دیر امریکه یی او اروپایی ځوانان د دوی اصطلاحاتو سره بلد نه و.

دکتور نجیب گیلانی د مصر وتل ادیب چی شاوخوا شپيته کتابونه لری وایی د اسلامی ادب اصطلاح می په لومری ځل د استاد او افغانی سفیر بناغلی صلاح الدین سلجوقی نه اوریدلی او زیاتوی چی سلجوقی د هغه کسانو په دله کښی راځی چی د اسلامی ادب واتره یی پراخه کری.

پروفیسور شوقی ضیف رحمه الله د عربی علومو نوماند استاد چی شاوخوا سل کتابونه یی لیکلی وایی: د اسلامی ادب نه د غوښتنی د روانی پیری په وروستی نیمایی کښی د صلاح الدین سلجوقی، سید قطب او نجیب الله گیلانی له خوا راپورنه شوی.

صلاح الدین سلجوقی د هندوستان په سیمه و چی مشهور شاعر اقبال لاهوری سره هم ښه دوستی لره، چی هر کال په یی خو اونی په یو ځای سره تیرولی او خپل نظریات به یی سر مرسته کوله. او د پاچا محمد نادرشاه له خوا اقبال لاهوری په ۱۹۳۳ میلادی کال کښی دوی لپاره گمارل شوی و چی د افغانستان په تعلیمی نصاب کی کښی اصطلاحات راولی، او سلجوقی په افغانستان کښی د علمی او اکادیمیکو جریانونو اساسی غری و، او په حکومت کښی په همدی برخه کښی رسمی وظیفه درلودله، صلاح الدین سلجوقی او اقبال لاهوری د نوبنت روستلو په دگر کی کښی یو د بل څخه متاښه و، چی دغه تاثیر د علم او تربیی، او د لورو زدکرو لپاره په نصاب کښی بدلون او په یو ځای کار او همکاری کښی روښانه دی.

د دی څخه وروسته کله چی استاد سلجوقی په هندوستان کښی د افغانستان جنرال قونسل وټاکل شو په خپل دفتر کښی په یی د اقبال لاهوری سره لیدل کتل درلودل، چی دواړه یو د بل سره د فلسفی، تصوف، شعر او فارسی ژبی په نار ترل شوی وو، ځکه اقبال لاهوری

وايي: د فارسي ژبي او استاذي سردار صلاح الدين سلجوقي دي چي د افغانستان د مشهور ادبياتو څخه شميرل كيږي.

صلاح الدين سلجوقي كله چي په قاهره كښي مريض شو د مصر المجمع الغوي له خوا د سلجوقي به درناوي د صلاح الدين سلجوقي تر عنوان لاندې يو غونډه جوړه كړه چي د مصر وتلي پوهانو پدي غونډه كښي كدون كړي ولکه: عباس محمد العقاد، استاد او دكتور منصور فهمي او د مجمع الغوي غړو، دوي تولو صلاح الدين سلجوقي نه دمنني او تقدير مراتب وړاندې كړل او د عربي ژبي ادب ته يي دده هڅي او خدمتونه وستايل، چي تر تولو مشهور هغه ليكچري هر چا ياددولو، كله چي سلجوقي د عاميانه لهجو په هكله (اللهجات العاميه فرقت بين الامم) تر لاندې په قاهره كښي ليكچر وركړي و.

په درسيو كښي راڅو د استاد سلجوقي په هكله دده وطندار پوهاند عبدالحى حبيبي څخه د سلجوقي په هكله اورو، پوهاند عبدالحى حبيبي د استاد صلاح الدين سلجوقي په هكله په خپل كتاب د «تاريخ مختصر افغانستان» كښي وايي:

سلجوقيان هغه هراتي كورني دي چي دير زيات علما ولري، يو مثالي يي صلاح الدين سلجوقي دي چي اديب، مفكر، محقق او څيړونكي شخصيت و. په قاهره كښي د افغانستان سفارت استاد صلاح الدين سلجوقي د ۱۲۰ تلين په يادو سلجوقي په هكله شپږ كتابونه چاپ كړي چي لومړي كتاب «اثر الاسلام في العلوم والفنون» چي په قاهره كښي د افغانستان سفير فضل الرحمن فاضل په زيار ترتيب او چاپ ته وړاندې شوي، چي د كتاب په پيل كښي بناغلي فضل الرحمن فاضل د افغانستان او مصر ترمنځ تاريخي اړيكونه كتنه كړي او په زره پوري شته يي پري كړي.

دوهم كتاب: «علامه سلجوقي، آراء و افكار» دا كتاب د ازهر پوهنتون د يوي محصلي ميرمن مي فوزي محمود نصار د ماستري اخستي، او په قاهره كښي د افغانستان سفارت فرهنگي څانگي له خوا چاپ شوي.

درېم كتاب «تأثير اسلام بر فلسفه و هنر» دا كتاب د استاد سلجوقي عربي كتاب دي چي دري ژبي ته ژباړل شوي، څلورم كتاب «تجلي الله في الافاق والانفس» دا كتاب د مصري ليكوال ميرمن فوزي د فارسي څخه عربي ته ژباړي.

پنځم كتاب: المناجات «راز و نياز» چي د تجلي خدا در آفاق و انفس سرريزي حيثيت لري، او دير په زره پوري صوفيانه طرز باندې ليكل

شوی، دا کتاب هم مصري ليکوال ميرمن فوزی نصار د فارسي څخه عربي ته ژباړلی چې افغان سفير ورته په زره پوري سريزه بڼکل، او په قاهره کښی د افغانستان سفارت څانگی چاپ کړی.

بنسپرم کتاب د «علامه سلجوقی؛ نویسنده مقتدر و عالی مقام» دا کتاب ښاغلی غلامحبيب نوابی ليکل چې په دی کتاب کښی د استاد سلجوقی ۱۳ مقالی راتلولی شوی چې په لومړی ځل په ۱۳۳۲ شمسی کال کښی په بدخشان کښی چاپ شوی و، چې په ولوستلو اړخی او په قاهره کښی د افغانستان سفارت د فرهنگي څانگی په زیار په دوهم ځل چاپ شو.

اووم کتاب: «افکار شاعر» د استاد سلجوقی هغه ارزشتمن کتاب دی، چې په شاوخوا دوه سوه اتیا پانو کښی د استاد سلجوقی د ۱۲ تلین د لمانځلی په یاد په قاهره کښی د افغانستان سفارت فرهنگي له خوا چاپ شو، او دا کتاب د استاد سلجوقی وراو، ښاغلی سعدالدین سلجوقی او نومانند شاعر استاد سید نورالحق صبا په سریزد پیلیری.

په وروستی برخه کښی د استاد سلجوقی دوه مهم کارونه یادوو چې سید جمال الدین افغانی د پیژندکوی په هکله یی تر سره کړی.

۱. میرزا لطف الله اسدآبادی چې ځان د سید جمال الدین افغانی خوریه کښی په ۱۹۲۶ میلادی کال کښی په برلین کښی د «شرح حال و آثار سید جمال الدین اسدآبادی معروف به افغانی» تر عنوان لاندی یوه رساله چاپ کړی، چې وروسته په ۱۹۵۷ کال کښی په قاهره کښی د هغه رسالی د عربي ژباړه د دکتور عبدالنعیم حسنین او صادق نشت په تعلیقاتو او سریزو د دی عنوان لاندی چې «جمال الدین اسدآبادی المعروف بالافغانی کما يقدمه ابن اخته میرزا لطف الله خان» چاپ شوه، او د دی په خاطر په مقابل کښی استاد سلجوقی د جمال الدین افغانی پیژندنی په برخه کښی پراخه مبارزه پیل کړه په مختلفو پوهنتونو او فرهنگي غونډو او مراسمو کښی یی د افغان سفير په حل لکچرونه ورکول، او په رسنو کی یی د سید پیژندنی په هکله لیکنی کولی، په نتیجه کښی یی په هغه وخت کښی د سید جمال الدین د ایرانی بللو طوطیه شنده کړه.

۲. کله چې په ۱۹۶۰ میلادی په کال کښی شیخ محمود ابوریه مصري سید جمال الدین پیژندونکی، چې د سید په هکله یی څلور کتابونه لیگلی، چې د استاد نریدی ملگری و د سید جمال الدین افغانی اولنی کتاب «الرد علی الدهریین» یا (نیچریه) تحقیق او چاپ نه برابره کړه، استاد سلجوقی رورته په زره پوری علمی سريزه په ۲۲ مخونو کښی لیگلی ده، او په دی کتاب کښی د شیخ ابوریه له خوا سلجوقی پدی دول یاد شوی «مقدمه

بقلم الفيلسوف صلاح الدين سلجوقى سفير افغانستان جمهوريته العربيه المتحده».

وروستنی یادونه: د استاد سلجوقی کوم اثر لاتر اوسه په پشتو نه دی ژبرل شوی، هیله ده چی ځوان کهول بدی برخه کښی د استاد ځینی مهمو آثارو ته پاملرنه وکړی لکه: جبیره، تجلی خدا در آفاق و انفس، چی د افکارو او نظریاتو څخه پی گته و اخیستل شی، او په خاصه سره سر او کار لری د استاد سلجوقی لیکنو او آثارو څخه دیر څه زده کولی شی تر بیا.

فضل الرحمن فاضل

«سفارت افغانستان افتخار دارد که برای معرفی نخبگان فراموش شده افغانستان و احیاء میراث‌های معنوی‌شان، گام‌هایی را در این راه بر می‌دارد، ما باورمندیم که سلجوقی یکی از قله‌های بلند علم و فرهنگ صد سال اخیر کشور ما به حساب می‌آید که سیمای وی در غباری از سوءفهم‌های تاریخی مغشوش گردیده و قرار داشتن ایشان در پُست‌های رسمی حکومت‌های پیشین کشور، عده‌ای از فعالان سیاسی را واداشته است تا نتوانند شاهد مقام علمی ایشان باشند».

با در نظر داشت اهمیت آثار فکری علامه سلجوقی، سفارت جمهوری اسلامی افغانستان در مصر، کتابخانه‌ای را به نام «علامه صلاح‌الدین سلجوقی» تأسیس و نام‌گذاری کرده است. در این کتابخانه سعی به عمل آمده است تا در کنار نگهداری آثار علامه سلجوقی، آن عده رسالات و مقالات چاپ نشده موجوده را توسط دانشمندان داخلی و خارجی به زبان‌های فارسی و عربی ترجمه کنیم. از این کتابخانه، محصلین دانشگاه‌ها و پژوهش‌گران استفاده می‌نمایند.

از جمله رساله‌ها و کتب ترجمه شده یکی «اثر الاسلام فی العلوم و الفنون» می‌باشد که با ترجمه استاد بشیر احمد انصاری و هم‌چنان ترجمه کتاب «تجلی خدا در آفاق و انفس» می‌باشد که توسط خانم می فوزی نصار از فارسی به عربی ترجمه شد، و هم‌چنان اثر راز و نیاز «المناجات» علامه سلجوقی هم امسال از طرف خانم می فوزی نصار به عربی ترجمه شده که از طرف بخش فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی افغانستان در مصر طبع و نشر شد و به مطالعه دوستان قرار گرفت.

چون یکی از اهداف نشر مجدد این رساله‌های شبیه ترویج، آگاهی و رهنمایی محصلان عزیزی که در نهادهای تحصیلی جمهوری مصر به

فراگیری دانش‌اند، بود. از همین‌رو مناسب انگاشتیم برای استفاده بیش‌تر آن عزیزان و آموزش روش ترجمه و مقایسه میان متن اصلی و زبان ترجمه، متن عربی رساله را نیز در آخر ضمیمه کنیم تا استفاده از آن‌ها دوچندان گردد.

باید علاوه نمود که یکی از این رساله‌ها تحت عنوان «تأثیر اسلام بر هنر و فلسفه» است که در امریکا توسط بشیر احمد انصاری استاد دانشگاه دالاس و تگزاس امریکا ترجمه شده و این رساله یکی از سخنرانی‌های عربی استاد علامه صلاح‌الدین سلجوقی بوده که شامگاه چهارشنبه اپریل 1956 میلادی مطابق 23 شعبان 1375 هجری قمری در کنفرانسی که از سوی دفتر روابط عمومی کنفرانس اسلامی در سالون کنفرانس‌های اتاق تجارت مصر برگزار شده بود، ایراد کرده است. سخنرانی یاد شده شصت سال قبل برای نخستین بار در سال 1370 هجری قمری زیر عنوان «اثر الاسلام فی العلوم و الفنون» از طرف دفتر فرهنگی سفارت دولت شاهی افغانستان در قاهره در بیست و چهار صفحه به نشر رسیده بود.

کتاب دیگری تحت عنوان «علامه سلجوقی، نویسنده مقتدر و عالی‌مقام» اثر غلام‌حبیب نوابی که بار نخست در سال 1332 و بار دوم 1342 به نشر رسیده بود، برای بار سوم این کتاب از طریق نشرات سفارت افغانی در قاهره به زیور چاپ آراسته شد.

رساله دیگری به نام «المناجات» یا راز و نیاز به همت بانو می فوزی محمود نصار یکی از دانشجویان دوره دکتورای جامعه‌الظاهر مصر، ترجمه و از طرف بخش فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی افغانستان در مارچ 2015 مطابق حوت 1393 شمسی طبع و منتشر شد. هم‌چنان این بانوی دانشمند توانسته است کتاب «تجلی خدا در آفاق و انفس» اثر علامه سلجوقی را به زبان عربی ترجمه نموده که در این راستا گام مهمی در معرفی علامه سلجوقی برداشته است.

محمدصدیق راشد سلجوقی

علامه صلاح‌الدین سلجوقی¹

من آن روزها شاگرد صنف چهارم مدرسه بودم که خبر تشریف استاد به هرات، زادگاه و درسگاه آن شخصیت برآزنده همه مردم آن منطقه و

1. این مطلب به مناسبت درگذشت استاد در شماره 4 سرطان 1349، مجله عرفان، صص 103-108 درج شده است.

مخصوصاً اقوام و منسوبین استاد را دلشاد ساخت. استاد به حیث رئیس مستقل مطبوعات افغانستان با محترمه حمیرا سلجوقی به هرات تشریف آورد و دل‌های همه دوستان را به قدم خویش، آرامش بخشیدند. این سفر در سال 1326 اتفاق افتاده است.

چهرهٔ بشاش، جبین باز، چشمان پرنفوذ و افق وسیع‌نظر، استاد را محبوب همگان ساخته بود. از آن روزگاران همیشه من به خدمت استاد می‌رسیدم و از فیض صحبت این مرد بزرگ برخوردار می‌شدم.

استاد در مورد علوم همیشه توجه به سیر زمان داشتند و می‌گفتند: اگر ما خود را موازی پیشرفت علوم و تکنالوژی پیش نبریم در حقیقت از اوامر خدایی انحراف کرده‌ایم زیرا بر حسب نصوص قرآنی به تهیهٔ سلاح و هم به استفاده از آهن مؤظف شده‌ایم و جز در ساحةٔ علوم و تکنالوژی این مؤفقت میسر نیست. استاد، ضمن صحبت‌ها می‌فرمودند: قبل از طلوع خورشید درخشان اسلام، دین عبارت از یک سلسله عبادات و نسک بود ولی اسلام راه را در هر دو پهلوی زندگی یعنی امور مادی و امور معنوی روشن ساخت. بندهٔ مؤمن همان‌طوری که به تزکیهٔ روح خود مؤظف است به تنظیم حیات خود نیز مؤظف می‌باشد.

استاد ماده را در خدمت معنی و جسم را در خدمت روح می‌گماشتند. یکی از برانندگی‌های صحبت استاد این بود که سخن مطابق به مقتضای حال و مطابق به ذوق اهل محفل می‌گفتند. از این رو مطالب دقیق علمی با مثال‌های براننده‌ای که جناب ایشان افاده می‌کردند مانند آب زلال که به حلق تشنه‌کامی فرو رود در عمق روحیهٔ حاضرین به حیث براننده‌ترین خاطرات جای می‌گرفت و باقی می‌ماند.

استاد در عین حالی که ذکایی فوق‌العاده داشتند و این موهبت بزرگ ایشان را در صف علمای طراز اول شرق و جهان اسلام قرار داده است، حافظه‌ای بی‌نظیر نیز داشتند از دوران خردسالی خود قصه‌های حیرت‌آوری می‌کردند و حتی از زمان شیرخوارگی خود یاد می‌دادند. استاد بسیار می‌شد یک یا چند صفحه از آن کتبی را که در دوران صباوت خوانده بودند، از حفظ می‌خواندند.

استاد در فلسفه روش خاصی داشتند و مبداء کاینات را با معاد آن به ذات واحدی متمرکز می‌دانستند که در حضور او گذشته و حال و آینده به صورت یک واحد موجود است.

استاد می‌فرمودند: اگر بیننده فیلمی را می‌بیند در ظاهر حال پیش نظر او چنین معلوم می‌شود که یک قسمت از دیدنی‌ها را دیده و گذشته و یک

قسمت دیگر هنوز نیامده و یک قسمت محدود را که پیش روی دارد موجود است در حالی که لوله فیلم گذشته و حال و آینده آن مجموعاً موجود است.

دنیای ما که در آن زندگی می‌کنیم به همان لوله فیلم می‌ماند که پیش چشم کوتاهبین ما گذشته، آینده و حالی دارد ولی خالق و صانع همه قسمت‌های دنیا بوده و هست و خواهد بود.

علامه می‌فرمودند: دنیا ساعتی نیست که کوک شده و خودکار است بلکه تلویزیونی است که هر چه از مقام امر و خلق و تکوین به منصفه نشر گذاشته می‌شود در یک خاکدان مورد توجه و نظر ما قرار می‌گیرد لذا طوری که دنیای ما در جریان است موجد این جهان در هر لحظه از لحظات در مقام امر و خلق و تکوین می‌باشد و این نوری که همه جوانب و اطراف ما را گرفته است از آن منبع قیاض در هر لمحہ به ما ارزانی می‌شود. جناب ایشان می‌فرمودند: کسانی که وجود خدا را می‌خواهند به فورمول ریاضی ثابت کنند و یا در لابراتوار بی‌چون، او را تجزیه و تحلیل نمایند خود را برای همیشه در وادی گمراهی سرگردان ساخته‌اند.

تجلی خدا در ذره و خورشید این جهان بزرگ، درخشش دارد اگر چشم بینا و دل آگاهی باشد ماه به دور زمین ما در گردش است و زمین ما با چندین سیاره دیگر به دور خورشید دور می‌خورد و این همه نظام‌های شمسی در کهکشانی عظیم با ملیاردها کهکشان دیگر به یک سمت نامعلومی به صورت مداوم و لاینقطع در حرکت‌اند.

چه بدبختی بزرگی است اگر ما تنظیم کننده این همه دقیقه‌کاری‌ها و پیداکننده این همه نیروهای عظیم را نشناسیم خدایا!

ازل به یاد که باشد ابد دل که
خراش_____ د _____
که بود و هست گر آغاز و انتها
ت_____ و نباش_____ی

آری این تو هستی که انسان را به شناسایی خود افتخار بخشیدی و تاج کرامت اراده را بر تارک او نهادی.

صحبت دانشمند محترم، همه نصیحت و همه دعوت به رستگاری بود و گاهی به آن قسم رموزی از حیات انسان طی مثال‌های برآزنده تماس می‌گرفتند که خیال می‌کردی در لحظات حساس حیات تو با تو بوده‌اند ولی این از حدس قوی و نظر دقیق ایشان سرچشمه می‌گرفت. در تعریف «المعی» گفته‌اند که آن قدر حدس قوی دارد که اگر درباره تو گمان می‌کند گویا شنیده و یا دیده است. به راستی جناب علامه سلجوقی

المعی بودند. دقت نظر استاد در همه علوم بسیار قابل حیرت بود. گاهی در طب معالجوی آن طور نظراتی ابراز می‌کردند که نظرشان با نظر دقیق پروفیسورهای برازنده طب ممالک پیشرفته موافق می‌افتاد. در جهان سیاست نیز به منتهای دقت و وسعت نظر بودند و در جنگ جهانی دوم سیاست بی‌طرفی فعال افغانستان را در ساحة مطبوعات بسیار به قدرت مراقبت کردند.

استاد در ادب امروز و شعر نو همواره نظریاتی داشتند و می‌فرمودند اگر ما به ظواهر و قالب‌ها در ادبیات، تجدّد بیاوریم، کاری نکرده‌ایم. ما بایست مطالب عصر را در شعر بگنجانیم و به آن صیغه‌ای از عاطفه و احساس بدهیم خواه شعر به شکل دیروزی باشد و خواه به شکل امروزی.

علامه سلجوقی در امور اداری همیشه کسانی را ترجیح می‌داند که مطابق به رهنمایی‌های قرآن حمید دو جناح قوت و امانت را مساویانه حایز باشد. کسانی که امانت دارند و قوت ندارند و هم کسانی که قوت دارند و مورد اعتماد نیستند در امور محوله نزد حضرت استاد مقداری نداشتند و همیشه این توصیه را به مسئولین امور نیز می‌نمودند.

استاد به مقدسات دین عشق داشتند. یکی از هم‌سفرهای استاد در سفر حج چنین قصه می‌کند: در عرفات ایشان را جست‌وجو کردم، دیدم در گوشه‌ای دور از چشم مردم نشسته، یک مقدار خاک از زمین می‌گیرند و آن قدر بر آن اشک می‌ریزند که گل می‌شود باز یک مقدار خاک دیگر را به اشک دیده، گل می‌سازند و به زمین می‌گذارند.

استاد محترم به راستی از آن علمایی که به ظواهر فریفته بودند و از حقایق خود را دور نگه می‌داشتند و یا دور بودند، نفرت داشتند اما به دانشمندان واقعی علاقه کامل ابراز می‌فرمودند. ایشان می‌فرمودند: دین اسلام، روزی به حیث بزرگ‌ترین و جامع‌ترین قانون حیاتی برای جوامع بشری عرض وجود می‌کند. بشر به جز این که در پهلوی پیشرفت علوم و صنایع به امور معنوی و روحی نیز حقی قائل شود تا از شر این بیدادگری‌ها، وحشت‌گری‌ها و آدم‌کشی‌ها نجات یابد، دیگر چاره‌ای ندارد و این روش در دین مقدس اسلام کمال تحقق یافته است. اما این پیرایه‌هایی را که بعضی از مردم ظاهر بین به دین بسته‌اند، بایست از اصل شریعت جدا شناخته شوند.

ایشان می‌فرمودند: جهاد هم یکی از ارکان مهم اسلام است و بایست در پهلوی دیگر ارکان در این مورد نیز توجهات کامل و عمیق صورت

می‌گرفت. متأسفانه در این باره به اندازه تيمم و مسح بر موزه که نسبت به ارکان اساسی اسلام از فروع به شمار می‌روند، هم از طرف مسلمین، اهتمام و غمخواری نشده است.

حضرت استاد به دانش‌آموزان علوم دین که به شگایات می‌پیچند و به حقایق خود را آگاه نمی‌سازند، به دیده نارضایتی می‌دیدند و می‌فرمودند ایشان از حقایق رسالت بزرگ یک عالم دینی دور می‌مانند. حضرت استاد همیشه از مرگ به آغوش باز استقبال می‌کردند و این فرد علامه اقبال را در این مورد به زبان می‌آوردند:

نشان مرد مؤمن با تو گویم
چو مرگ آید تبسم بر لب اوست
آری ایشان مرگ را وسیله رسیدن یک دوست به دوست و وسیله رهایی یافتن روح از تنگنای قفس بدن می‌دانستند. ایشان می‌فرمودند در مرگ سر و کار انسان با کریم است و چه خوش راهی است که سرمنزل نیکویی دارد.

استاد در لسان عربی خوب وارد بودند چنانچه از طرف مجمع لغوی جمهوریت عربی متحد به حیث عضو پذیرفته شده و در این مجمع اولین شخص غیر عرب بودند. ایشان در اولین مکتوب خویش عنوانی این مجمع نوشته بودند: زبان عربی تنها به جامعه عربی‌زبان مربوط نبوده و ما هم در آن شریک هستیم به دو دلیل اول این که این زبان، زبان قرآن و زبان دینی ماست. دوم آن که به این زبان بیش‌تر از اهل زبان خدمت کرده‌ایم. خدمات زمخشری تفتازانی، ابن‌حاجب، سیبویه و جامی و غیره در افق ادبیات و گرامر عربی برای همیشه درخشان مانده است.

من احساس می‌کنم که لهجه‌های عامیانه و لغات اجنبی عنقریب این زبان روان و وسیع را از اوج افتخار آن سقوط خواهد داد و بایست هر چه زودتر از این دو خطر بزرگ این زبان مشترک ما و خود را نجات دهید. چه کسی راضی می‌شود که عوض جمله پاکیزه و روشن «اهدنا الصراط المستقیم» «ارنی طری دوغری» گفته شود. حضرت علامه فقید در زبان انگلیسی نیز خیلی وارد بودند.

بالاخره این مغز متفکر، این قلب مطمئن، این دیده بینا و این دانشمند توانا، این مرد افتخاربخش و این قهرمان خدمتگار معارف و مطبوعات کشور که در چوکات زمان و شش‌ضلعی مکان چنین نابغه‌ای نخواهیم دید به ساعت دو و نیم شنبه 16 جوزای 1349 زندگی را پدروود گفت: «إنا لله و إنا إليه راجعون». وی با رفتن خود خلای عظیمی را به وجود آورد که مشکل است این خالیگاه به این زودی‌ها پر شود.

سناتور حمیرا سلجوقی یگانه رازدار زندگی افتخارآمیز حضرت علامه که در این نُه سال اخیر به پرستاری وی شب و روز مصروف بود و در این راه صحت خود را از دست داد اتفاقاً در این اواخر برای معالجه به آلمان رفته بود و در طی نُه سال اخیر فقط همین هفته را که طومار حیات استاد در هم ریخته، از شرف مصاحبت و پرستاری وی محروم گردیده است. بلی در چنین حالتی استاد چشم از جهان پوشید و در حالی که به کلمه توحید ترزبان بود، به رفیق اعلی پیوست. اللهم اغفره و ارحمه و تجاوز عنه. آمین یا رب العالمین.

مطلب زیر را محمدصديق راشد سلجوقی اخیراً و به مناسبت تدوین یادنامه به ما فرستاده است:

خرسندم این که اطلاع حاصل نمودم قرار است مجموعه مقالات، همایش‌ها و نظریات دانشمندان داخلی و خارجی با معرفی آثار استاد علامه صلاح‌الدین سلجوقی به همت پسر خاله‌ام نصرالدین سلجوقی جمع‌آوری می‌شود و بعد از طرح و تدوین به عنوان یک مجموعه به زیور چاپ آراسته گردیده و سپس به دسترس مطالعه‌کنندگان قرار می‌گیرد.

به تاسی از همین اطلاع، من هم لازم دانستم تا یادداشت‌گونه مطالبی را پیرامون بعضی از اجراءات سیاسی استاد سلجوقی که مدت مدیدی را به عنوان سفیر کبیر افغانی در قاهره ایفای وظیفه می‌نمودند در این بحث یادآوری نمایم. قابل تذکر می‌دانم که یکی از فرزندان شادروان علامه سلجوقی، محمدصديق سلجوقی که از جمله دیپلمات‌های ارشد و سابقه‌دار وزارت امور خارجه افغانستان بود و با تاسیس دولت اسلامی افغانستان برای مدتی به عنوان وزیر دولت در امور خارجه ایفای وظیفه نمود و خوش‌بختانه بعد از آن مأموریت، به عنوان سفیر افغانستان در مصر برجای پدر تکیه زد و بعد اندی با تکمیل مأموریت به نسبت مناسب نبودن اوضاع امنیتی به کابل باز نگشت و به امریکا در کشوری که با خانواده‌اش قبلاً هجرت نموده بود، عودت کرد، چون اوضاع همان وقت نهایت نا به سامان بود، موصوف یک تعداد مکاتیب قلمی سیاسی مهم استاد را برای نگهداشت بهتر با خود آورده بود و آن مدارک و یادداشت‌ها را برای من سپرد تا به نگهداری آن اقدام نمایم و با تأسف او هم به نسبت مریضی سرطان که عاید حالش بود، دار فانی را وداع گفت.

نگارنده همواره برای نگهداری آن اوراق می‌اندیشیدم تا این که به تاریخ شانزدهم می 2011 در سفری که به کابل داشتم با مراجعه به آرشیف ملی افغانستان، موضوع نگهداری اسناد مذکور را به عنوان یک اثر تاریخی با رئیس مسئول آن آرشیف در میان گذاشتم و او هم در زمینه ابراز موافقت نمود. قرار بر این شد تا نسخه‌های دست‌نویس خود را که در مورد ترجمه و تفسیر «در سایه‌های قرآن» را که در پنج جلد در دیار هجرت طبع و نشر شده بود را هم به آرشیف ملی اهداء نمایم. با برگشت خود در امریکا خواستم تا این اسناد را از طریق سفارت افغانستان در واشنگتن و وزارت خارجه دولت اسلامی افغانستان به آرشیف ملی گسیل بدارم. روی این ملحوظ مراتب را با ضمایم اسناد ارائه شده طی نامه مورخ دوم دلو 1390 مطابق 24 جنوری 2012 با حضورداشت ارجمند گرامی هارون جان مسکین‌یار برای آقای اکلیل حکیمی سفیر افغانستان در واشنگتن تقدیم نمودم تا در ارسال آن به آرشیف ملی اقدام نمایند. با تأسف از آن زمان تا اکنون که چند سال سپری شده به ارسال آن هیچ اجرائتی صورت نپذیرفته است، با اطلاعی که از دوستان دارم قرار است سفیر جدید، اسناد مذکور را خودش مادامی که به کابل مسافرت نماید، به آرشیف ملی بسپارد.

قابل یادآوریست که مکاتیب و یادداشت‌های مرحوم علامه سلجوقی از ارزش سیاسی و تاریخی خاصی برخوردار است چه مادامی که ایشان به صفت سفیر در قاهره ایفای وظیفه می‌نمودند از یک سو مصر از استقلال کامل برخوردار شده بود، کانال سوئز از تصرف انگلیس‌ها رهایی یافت و در شرق میانه سیاست‌های پرشور و تازه‌ای طرح‌ریزی می‌شد. از آن جایی که جناب استاد سلجوقی مدت طولانی را در قاهره به امور سیاسی پرداخته بودند، لقب «شیخ‌السفرا» را حاصل نموده و هم‌چنان رجال سیاسی از ممالک مختلف به ملاقات‌شان شتافته و با دید و بازدیدهای سیاسی از سیاست‌های تازه جهان با هم تبادل افکار می‌نمودند. در همان آوان، پاکستان روزهای طفولیت زندگی سیاسی خود را پشت سر می‌گذراند و رجال پاکستان و هند هم وقتی به مصر می‌آمدند با استاد سلجوقی در مورد اوضاع سیاسی منطقه، صحبت‌های جالبی را با هم انجام می‌دادند.

به همین منوال تفسیر «در سایه‌های قرآن» کار خودم که در فرصت مناسب به دسترس مردم قرار گرفت هم با ارزش تلقی می‌شود چه هم‌زمان به نشر آن اوضاع تازه‌ای در سراسر جهان پدید آمد، چنان‌چه

مصر پس از نجات از مستعمره انگلیس، حمایت روس را حاصل نمود و از طرفی افغانستان زیر شدیدترین ضربه‌های روس قرار داشت و برای نجات از این مصیبت به راه‌نمایی‌های قرآنی نیاز احساس می‌گردید.

با در نظر داشتن مراتب فوق، باید یادآوری نمایم که علامه سلجوقی به علاوه از مسئولیت‌های سیاسی در مصر یک دوره طلایی را به حیث قونسل افغانستان در بمبئی در دوره‌ای که نیم قاره هند تحت مستعمره انگلیس قرار داشت ایفای وظیفه نمودند و همچنان در سال 1327 یک سال بعد از تقسیم نیم‌قاره هند به صفت مستشار وزیرمختار در کراچی به امور سیاسی مشغول بودند، و هم در آن ایام از اوضاع منطقه آگاهی کامل داشتند.

عبدالغفور روان فرهادی

اکثر اهل قلم ما چون استاد خلیل‌الله خلیلی، عبدالرحمن پژواک، گویا اعتمادی، سید قاسم رشتیا، میرمحمدصدیق فرهنگ، عبدالحی حبیبی و عبدالرشید جلیلی که به محضر علامه صلاح‌الدین سلجوقی رسیده بودند چه در زمان حیات وی و چه بعد از آن هر کدام به عبارت خود ستایش‌هایی درباره ایشان اظهار داشته بودند و همه یا بعضی آثار ایشان را قدردانی می‌نمودند. ملک‌الشعرا مرحوم قاری عبدالله و ملک‌الشعرا مرحوم صوفی عبدالحق بیتاب، استاد سلجوقی را دانشمند با کمال و ادیب برارنده می‌شمردند. من شخصاً همه آثار چاپ شده استاد سلجوقی را خوانده‌ام و آنچه به دلم نزدیک بوده «افکار شاعر» و آنچه به فکرم قریب بوده «نقد بیدل» می‌باشد. از آنجا که بنده نیز علامه را در زمان حیاتش بارها دیده‌ام و از او خاطراتی دارم می‌خواهم اشاره‌ای به ایشان داشته باشم.

استاد مرحوم صلاح‌الدین سلجوقی در حدود 1885 در هرات تولد یافت و پدر ایشان مفتی سراج‌الدین بود¹. در جوانی به کابل سفر کرد و در اواخر دهه سراجیه و عهد امانی در کابل وظیفه رسمی داشت، از آن جمله استاد فارسی در مکتب حبیبیه، استاد صرف و نحو عربی و بعداً استاد در مکتب امانی (که بعدها مکتب استقلال نامیده شد) و بعدتر به رتبه سرمنشی حضور مرحوم شاه امان‌الله خان رسید. در این پیش‌گفتار بنده درباره خدمات ارزنده ایشان در عهد مرحوم ظاهرشاه می‌نگارم.

1. استاد سلجوقی در سال 1313 هجری قمری در هرات تولد یافته است.

مأموریت ایشان در وطن و خارج قطع نشد، اگر چه در 1905 در مقام وکیل هرات در شورای ملی در کابل عضویت داشتند. به خاطر می‌آورم که مرحوم غلامحبيب نوابی رساله‌ای را با عنوان «علامه سلجوقی» نگاشته است. این رساله یک مقدمه دارد و باقی نامه‌های استاد صلاح‌الدین سلجوقی در جواب نامه‌های نوابی می‌باشد. در وقتی که نوابی مرحوم ملتفت شد که نامه‌های استاد یک رساله را تشکیل می‌دهد، نوابی در مقام مدیر مطبوعات در فیض‌آباد بدخشان خدمت می‌کرد و رساله را جمع کرد و می‌خواست آن را در کابل چاپ کند اما موانعی رخ داد و موفق نشد. بعد از وفات مرحوم نوابی، فرزندشان مسعود نوابی در شهر پشاور در سال 1336 شمسی و نیز بار دوم در سال 1382 شمسی به چاپ رساله پرداخت که نسخه‌های آن در کابل دستیاب خواهد شد. این نامه‌های شخصی و غیررسمی استاد مرحوم سلجوقی بسی ارزنده می‌باشد که از روی رعایت و مهربانی به یکی از زیردستانش در وزارت مطبوعات افغانستان نوشته است. روحیات شخص استاد مرحوم و طرز بیان او از روی این نامه‌ها شناخته می‌شود.

«کسانی که عقده نازدانی دارند در تمام عمر خود نمی‌توانند جزئی‌ترین انتقاد را برداشت کنند. آری! این عقده باید در ما موجود باشد. ما غالباً به صورت اکثریت، پسران و دختران خود را به نام اصلی ایشان نمی‌خوانیم و می‌کوشیم که برای ایشان القابی پیدا نماییم، القابی که از «آقا» و «جان» و «نفس» و «گل» و «قند» سرشته و مخلوط شده است و «شیرین»، «شیرین‌جان»، «آقا»، «نفس» و یا «آقاجان» و امثال این چاکلیت‌ها و پتاسه‌ها بر سر فرزندان نازپرور ما باد می‌شود و باید زن و فرزند ما مانند نقل‌های فرنگی بین این زورق‌ها پیچیده شوند...¹»

استاد صلاح‌الدین سلجوقی مدتی جنرال قونسل افغانستان در بمبئی بود. این وظیفه بر وی به خصوص در زمینه آشنایی با زبان انگلیسی، خواندن روزنامه‌های سیاسی و اطلاع یافتن راجع به نظریات سیاسی اقوام و مذاهب مختلف در هند برتانوی بسیار تأثیر گذاشت. در بمبئی اکثر افغانان، تاجر و دکان‌دار بودند و جنرال قونسلگری افغانستان در بمبئی با ایشان مساعدت می‌نمود. در این‌جا بود که استاد سلجوقی تحصیل زبان انگلیسی را که در کابل آغاز کرده بود، به پایه بلندتر رسانید و در ضیافت‌ها با جنرال قونسل‌های اروپایی به انگلیسی صحبت

1. نوابی، غلامحبيب، علامه سلجوقی، 1382، ص 35.

می‌کرد. استاد با مطالعه یک سلسله کتب به زبان انگلیسی معلومات خود را در شق تاریخ و جغرافیه و بعد در زمینه اجتماعیات و سیاست بین‌المللی و فلسفه تکمیل کرد و کتاب‌هایی را که اهل سیاست در هند می‌خواندند، مطالعه می‌کرد. همه وقت فراغت را استاد سلجوقی مطالعه می‌کرد و در ضمن مطالعات خود را در خواندن اشعار به زبان اردو پیش می‌برد. در مطابع بمبئی، کتاب‌ها به زبان فارسی نیز چاپ می‌شد و استاد از تحول افکار سیاسی مسلمانان هند و هندوان اطلاعات سودمند حاصل می‌کرد.

خدمات مابعد استاد در کابل اکثر در زمینه خبرها و مطبوعات بود چنان چه استاد مدتی را به حیث استاد در وزارت خارجه و رئیس شعبه مطبوعات بودند. زمانی رسید که ریاست مطبوعات به ریاست مستقل مطبوعات ترفیع و استاد در مقام رئیس مستقل عضو کابینه دولتی شد. دانستن احوال هند برتانوی برای استاد بسیار سودمند تمام شد و حتی این مطلب را در ذهن ایشان تولید کرد که روزی در افغانستان به مؤسسات و اشخاص اجازه داده شود که روزنامه‌ها و جراید غیردولتی نشر کنند، چنان که در هند برتانوی موجود است. این مطالب را استاد هرگاه موقع می‌یافت در مجلس وزرا یاد می‌کرد و در صحبت‌های خود با صدر اعظم می‌گفت (این مطالب را استاد شخصاً به بنده راجع به سوابق موضوع طی گفت‌وگوی خصوصی اظهار داشته است). این همه تا زمانی بود که در افغانستان قانون اساسی دهه دموکراسی به میان آمد و نخستین مرحله آزادی سخن و آزادی نسبی معلومات را بار آورد. البته در این مرحله، استاد سلجوقی دیگر رئیس مطبوعات نبود، اما ایشان سنگ تهداب آزادی اطلاعات را گذاشته بود و این مفکوره را در مقامات بالا تلقین کرده بود.

وظیفه استاد صلاح‌الدین در مصر در مقام سفیر کبیر افغانستان فرا رسید و استاد مرحوم، مصر را کشوری یافت که می‌تواند برای افغانستان نمونه شناخته شود. در کابل سردار محمدنعیم معاون صدارت و وزیر خارجه بود و به استاد در وقت حرکت از افغانستان گفته بود پی هم احوال مصر را به وزارت امور خارجه خبر دهد. استاد می‌دانست که در افغانستان، نامه‌های رسمی او را وزیر خارجه می‌خواند، زیرا در این نامه‌ها منظره یک کشور اسلامی که با یک کودتا نظام شاهی فاروق را برانداخته بود، ترسیم می‌شد. در افغانستان جمال عبدالناصر را مردم به نگاه تقدیر می‌دیدند و روزنامه‌های افغانستان، اخبار مصر را نشر

می‌کردند. این که مصر از آزادی مستعمران فرانسوی یعنی الجزایر، تونس و المغرب حمایت می‌کرد، نزد مردم افغانستان قابل تقدیر بود. جمال عبدالناصر بعداً با اخوان المسلمین مصر روابط خوب داشت و در افغانستان روشن‌فکران [تصمیم] داشتند که این روابط بهبود یابد. سفارت مصر در کابل خیلی فعال بود و تبلیغات زیاد می‌کرد. سفارت مصر برای تحصیل جوانان افغان بورس‌های تحصیلی می‌داد. این مساعدت برای تحصیل در شوق انجیری و مهندسی و یا دیگر علوم در دانشگاه‌های قاهره و با معرفی رسمی در الازهر به قاهره می‌رفتند و سفارت مصر در کابل با ایشان مساعدت می‌کرد.

استاد صلاح‌الدین سلجوقی سفیر افغانستان در قاهره از همه این شاگردان افغانی مراقبت می‌نمود و مرحوم استاد برهان‌الدین ربانی و مرحوم محمد موسی شفیق از جمله شاگردان مصر بودند.

استاد سلجوقی در مصر به زودی شهرت فرهنگی یافت. ایشان با روزنامه‌نگاران و نگارندگان مجلات درباره افغانستان مصاحبه می‌کرد که به زبان عربی به چاپ می‌رسید. به زودی «جامعه لغوی» مصر ملتفت شد که سفیر افغانستان در شناسایی تاریخ زبان عربی معلومات بی‌نظیر دارد. استاد، اکثر علمای اسلام را به زبان عربی می‌شناخت و تاریخ قدیم کتب عربی را می‌دانست. دیگر سفرا (حتی سفرا کشورهای عربی) چنین صلاحیتی نداشتند و تاریخ زبان عربی را نمی‌دانستند. این مراکز ادبی و زبان‌شناسی مصر آرزومند بودند عضویت افتخاری به سفیر افغانستان بدهند. زبان گفتاری مصر مورد علاقه استاد نبود، زیرا از زبان ادبی که در نوشته آمده است بسیار دور افتاده است. استاد چندین کتاب نوظهور (یعنی از قرن بیستم میلادی) را که مصریان تألیف کرده‌اند، نیز می‌شناخت که اکثر به اسلام ارتباط داشتند و بعضی برای استفاده اهل وطن خود ترجمه کرده و بعد به چاپ رسانید (رجوع شود به فهرست آثار استاد و تراجم ایشان).

از آنجا که بنده در دفاتر مطبوعات و رادیو در کابل قبل از سفر تحصیلی به فرانسه در تماس بودم و ترجمه‌هایم در کابل به چاپ می‌رسید، استاد سلجوقی به من نظر نیک داشت و چون بعد از ختم تحصیل شش‌ساله از فرانسه به افغانستان بر می‌گشتم با سفر توسط کشتی به بندر پورت سعید در مصر رسیدم و توسط خط آهن مصری به قاهره سفر کردم. دو هفته توقف داشتم تا بناهای تاریخی را ببینم و بعضی دانشمندان مصری را ملاقات نمایم. در قاهره علی‌الفور به سفارت

افغانستان مراجعه کردم و گفتم آرزومندی ملاقات با جناب سفیر کبیر دارم، چون مرحوم ایوب عزیز در سفارت افغانستان وظیفه داشت و مرا می‌شناخت، مرا به ملاقات جناب سفیر کبیر رهنمایی کرد. جناب ایشان به من اظهار لطف و مهربانی کردند و برای اقامت مختصر من یکی از اطاق‌های فارغ سفارت افغانی را تعیین کردند و نیز هدایت دادند تا برای ملاقات من با دانشمندان و استادان مصری ترتیبات گرفته شود. چون من راجع به علوم سیاسی، زبان‌شناسی و تاریخ فرهنگ خوانده بودم با نام استادانم به جناب سفیر عرض کردم. ایشان ملتفت شدند که نظریات من در وقتی به افغانستان می‌رسم به خوبی تطبیق می‌شود و اظهار خرسندی نموده گفتند: «در اروپا وقت خود را تلف نکرده‌اید به شما تبریک می‌گوییم».

سخنم را با این پیشنهاد به پایان می‌برم که طی سال‌های مأموریت استاد در قاهره ایشان هر هفته یک پاکت توسط پست هوایی به وزارت خارجه در کابل می‌فرستاد. در این نامه‌ها که به مطالعه وزیر خارجه افغانستان می‌رسید، تحوّل منظره سیاسی قاهره ترسیم و پلان حکومت با اجراات و نتایج آن شرح شده بود. احتمالاً در سفارت افغانستان در قاهره و نیز در آرشیف وزارت خارجه در کابل نسخه‌هایی از این نامه‌ها به قلم استاد مرحوم موجود است. امید است که یک دانشمند جوان، این نامه‌ها را پیدا و نقل کند تا کتابی از آن تشکیل شده به چاپ برسد. این کتاب اثر مرحوم صلاح‌الدین سلجوقی خواهد بود که در احوال امروز کشور دارای اهمیت زیاد خواهد بود.

2016، کالیفرنیا¹

1. باید تذکر داده شود که محمدصدیق راشد سلجوقی پسر مرحوم استاد صلاح‌الدین سلجوقی که در سال‌های اخیر سفیر افغانستان در کشور مصر بود، در آخرین روزهای مأموریتش، این اسناد را با خود به آمریکا آورده، از ترس ضایع شدن و یا افتادن به دست حکومت پاکستان به طور امانت به جناب استاد راشد سلجوقی سپرده بود. آن‌گاه که من موضوع پیشنهادی جناب روان فرهادی را در یک صحبت تلفونی با استاد راشد سلجوقی در میان گذاشتم، ایشان گفتند: «بلی این اسناد چه در شرایط آن وقت و چه در حالات فعلی وطن از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است، زیرا زمانی که جمال عبدالناصر تحولات بزرگی را در مصر ایجاد کرد، سفرای دیگر کشورهای عرب با علامه سلجوقی که به نام «شیخ السفرا» لقب یافته بود مشورت می‌کردند و طالب نظریات وی می‌گردیدند و استاد تمام این جریانات را از طریق سفارت افغانستان به کابل ارسال می‌داشت. من دو سال قبل اسناد مذکور را که توسط مرحوم محمدصدیق سلجوقی پسر استاد به من رسیده بود به آقای اکیل حکیمی سفیر افغانستان

محمدحسین وفا سلجوقی

علامه صلاح‌الدین سلجوقی

در سال 1366 حسین وفا سلجوقی کتابی را با عنوان «علامه صلاح‌الدین سلجوقی» از طریق سلسله انتشارات اتحادیه ژورنالیستان در کابل منتشر می‌کند که به بررسی زندگی، کارنامه و آثار علامه پرداخته است. از آنجا که نه قبل از این اثر و نه هم بعد از آن، اثری به جامعیت این کتاب در خصوص علامه تألیف نشده، به نقل آن در این‌جا می‌پردازیم. حسین وفا سلجوقی آثار استاد را در اثر مذکور به این شرح معرفی کرده است:

افکار شاعر

افکار شاعر کتابی است از مجموع مقالات تحلیلی استاد که به گفته خودش به درخواست مدیر فاضل اصلاح در آن زمان نوشته است و به اثر تقاضای اهل مطالعه سلسله آن دوام و سپس به عنوان یک رساله در دو مرتبه نشر گردیده که چاپ اول آن در حمل 1326 صورت گرفته که مجموعه‌ای است از مقالات تحلیلی، فلسفی، ادبی و عرفانی که از چند تن از شعرای نامدار زبان فارسی گردآوری شده و در این اثر، استاد از مأخذ استفاده نکرده و صرف به حافظه خود اتکا کرده است. در آن رساله، افکار عرفانی و اشعار دل‌انگیز حضرت لسان‌الغیب حافظ شیرازی، خاقانی، بیدل، مولانای روم، محمود شبستری، بلبل باغستان سخن امیر حسینی سادات را تحلیل و تشریح می‌نماید و آن را تحت عناوین «حافظ»، «خاقانی»، «بیدل»، «بیدل و خاقانی»، «مولانای روم»، «نمط نهم»، «در مقامات عرفانی گلشن راز» و «پاسخ به دوازده سوال» از اشعار بزرگان ادب، انتخاب گردیده، دنبال می‌کند. استاد سلجوقی که عاشق فرهنگ و فرهنگ باستانی زبان فارسی و دل‌باخته و پاسدار فرهنگ و عرفان اسلامی است، انکشاف ثقافت و هنر را از انکشاف و رشد ادبیات و شعر ناشی می‌داند و اظهار داشته وقتی ادبیات و شعر قوام گرفت، دیگر هنرها را به دنبال خود می‌کشاند و وقتی شعر رو به انحطاط رفت هنرهای دیگر و حتی مدنیت نیز رو به زوال می‌رود و بهترین مثال آن را دوره رنسانس اروپا می‌داند. او

در واشنگتن تسلیم دادم و جناب شان وعده نمودند که به اسرع وقت آن را به کابل خواهند فرستاد، تا جایی که اطلاع دارم این اسناد تا هم اکنون به کابل ارسال نگردیده است.»

عصر خویش را دوره انحطاط شعر می‌داند چه می‌بیند که در تمام قلمرو فارسی‌زبان جوانان با بی‌پروایی عصیان می‌کنند و هر چیز را به عنوان شعر به روی صفحه کاغذ ریختانده و آن را به خورد جامعه می‌دهند و عنوانش را نوآوری می‌گذارند. شعر باید بیانگر احساس و از روحیه قوی برخوردار باشد و در خواننده نفوذ کند. او با آن که پیرو سرسخت شعر کلاسیک است هیچ گاه تنها فورم، شکل و چوکات را رکن اصلی شعر نمی‌داند و با وجود آن که مکتب هند را به طرفداری می‌نشیند و حضرت بیدل را به جایی می‌رساند که گویا در بسیاری موارد میدان را از خاقانی بزرگترین قصیده‌سرا ربوده ولی در برابر رسایی و شیوایی شعر شیدا می‌شود و استعارات سخیف و عاری از حُسن و عاطفه بعضی از پیروان این مکتب را به باد انتقاد می‌گیرد او شعری را می‌ستاید که پیام‌آور دردی باشد و عاطفه‌ای را برانگیزد چنان که رودکی امیر نصر سامانی را به وجد و احساسش را در برابر میهنش به شور آورد و او را راهی دیارش کرد. مطالبی از افکار شاعر بدین نهج نگاشته می‌شود:

«به طوری که در طفل بیش از همه مشاعر تحلیل پیدا می‌شود، دوره رنسانس اروپا به ادبیات شروع شد. همین که ادبیات از احساس بالا گرفت و به سرحد کمال رسید، خود را به سرحد دنیای شعور مجاور دید و آن وقت بود که مدنیت امروز طلوع نمود و به همین منوال انحطاط در یک محیط دلیل انحطاط شعوری آن است و این را در خود مشاهده نمودیم و امروز می‌توانم بگویم در تمام محیط پارسی‌زبان ادب مرده است اگرچه ماشاءالله شاعرها زیاداند و لکن این شعرها خود نشان پیغام مرگ ادب‌اند. شعر باید برای یک قوم، فکر و ایده ایجاد کند. شعر این گنبد مینایی را با میخ‌های زرین آن ستودند تفکر دیگران را به طرف آسمان و علم هیئت رهنمونی کردند و همین شعرا بودند که با وصف ستایش‌های خود میتالوژی یونان را میتافزیک رهبری کردند؛ شعرا بودند که مردم را به حرکت و سیر ممالک تشویق کردند.

آیا «فرخی» به سلطان محمود محرّکی نبود؟ آیا «چوسر» در انگلستان، «دانته» در ایتالیا و «گویتیه» در جرمنی از جمله محرّکین بزرگ نهضت‌شان محسوب نمی‌شوند اما این‌ها به مثل شعرای ما در دام زلف و دانه‌های خال تا ابد اسیر نبودند بلکه همیشه در کاینات، آسمان و زمین فکر می‌کردند و دیگران را هم به آن طرف سوق می‌دادند.

اساساً اشعار چهار قسم‌اند: تغزلی، حماسی، دینی، تکوینی و خلقی، اما متأسفانه امروز هیچ یک از این‌ها در محیط ما نیست. شما این اشعار را

تغزلی می‌خوانید؟ یا این‌ها تماماً از عواطف عاری می‌باشند و به جمع هیچ‌یک از چهار قسم شعر نیستند. این یک رقم ستون پنجم است که یک دو قرن است ایجاد شده و این هیچ ندارد بدون الفاظ:
دوش از برای مطبخش هیزم به گفت از کجا آورده‌ای خاشاک آب
مژگان برده‌ام آورده است

البته این شعر وزن دل‌کشی از رجز و قافیه دارد، تلازم و تناسب به گفته خودشان دارد. تشبیهات هم بد نیست. «هیزم» و «خاشاک آب آورده» به «مژگان تر» بی‌مناسبت نیست ولی آیا در این شعر می‌توانید بدون این که عاشق یک خدمت ناممکن و دروغ به معشوق کرده و از معشوقه به خون‌سردی ناز مقابل شده، کدام عاطفه و یا هیجانی حس کنید و یا شما را از آن قشر و محیطی که دو سه قرن است این طور اشعار بر شما تنیده است، بیرون کند؟¹

محمد در شیرخوارگی و خردسالی یا سرگذشت یتیم جاوید

این اثر به تالیف محمدشوکت التونی عالم مصری است با ترجمه علامه صلاح‌الدین سلجوقی در سال 1342 در 454 صفحه در مطبعه دولتی کابل به زیور چاپ آراسته شد. کتاب مذکور با مقدمه‌ای از مکتوب استاد به محمدشوکت التونی و از او به استاد با عنوان «چرا این کتاب را نوشتیم» آغاز و با پنجاه و یک عنوان تشریح با مناجاتی ختم می‌شود. بار دوم این اثر از سوی انتشارات عرفان در تهران به نشر رسیده است. در این کتاب زندگی حضرت محمد(ص) از دوران شیرخوارگی تا قبل از ازدواج آن حضرت با بی‌بی خدیجه بررسی شده است که علامه توانسته با حفظ اصالت متن آن را به زبان فارسی ترجمه نماید. کتاب مذکور که در دو بخش در 800 صفحه تدوین شده، 600 صفحه آن مربوط به زندگی‌نامه حضرت محمد(ص) اختصاص یافته و 200 صفحه آن مربوط می‌شود به مجموعه‌ای از پیغام‌ها و نوشته‌های مترجم که به آن با عنوان «گوشه‌ای پیغام تو» علاوه گردیده است.

مقدمه علم الاخلاق

یکی از مجموعه‌های تحقیقی علامه درباره فلسفه علم اخلاق و تاریخچه آن که با دو جلد در چهار فصل و 764 صفحه از منابع فارسی، عربی و انگلیسی تالیف و ترجمه شده است. در بخش اول بعد از دیباچه تحت عنوان هویت علم الاخلاق، یازده عنوان به بررسی گرفته شده که در آن

1. سلجوقی، صلاح‌الدین، افکار شاعر، 1334، صص 118-119.

مقایسه علم اخلاق با علوم و موضوعاتی مانند علم مابعد الطبیعه - فلسفه علم الحیات (بیالوژی)، علم النفس روان شناسی، منطق، زیباپسندی، علم اقتصاد، علوم طبیعی، تقسیم ابعاد و اخلاق یونان و روم، دوره قرون وسطی (افلاطونی نو) دوره جدید، ما و اخلاق شرح شده است. مبحث دوره یونان تحت چهارده عنوان نظرات دیکارت، اسپینوزا، لارک، هیوم، کانت، فیسته، شلنگ، هیگل، را بررسی کرد و دوره بسیار جدید اخلاق علم الخلاق نشو و ارتقا و دیدگاه های هربرت، پنسر، ستیفن، فریدریک نیچه و اخلاق پراگماتیسم تحت دوازده عنوان بررسی شده است.

«بحث ما و علم الاخلاق» تحت هشت عنوان دنبال شده که در آن نظریات و عقاید مردم ما از دوره اوستایی و کارکردهای علمای دوره اسلامی گرد آمده است که شامل نظریات دوره ثنویت، دوره وحدت، دوره مدرسی ما و رساله شیخ الرئيس ابوعلی ابن سینا، شیخ محی الدین ابن عربی، ملا جلال الدین محقق دوانی، خواجه نصیر الدین محقق طوسی و ملا حسین واعظ کاشفی می باشد.

در بخش سوم، ابعاد اخلاق را در سه قسمت یعنی بعد اول اخلاق علم النفسی شامل میول و حرکات تحت بیست عنوان، سنجیه و سلوک شامل سی و سه عنوان، قضاوت و سند اخلاقی تحت بیست و پنج عنوان. بعد دوم شامل اخلاق اجتماعی (موقف اول فکرت اجتماعی، موقف دوم نظام اجتماعی، موقف سوم تأثیر فرد بر جمعیت، موقف چهارم اثر جمعیت بر فرد). در بُعد سوم علامه اخلاق مابعد الطبیعی را مورد مطالعه قرار داده و با خاتمه دادن جلد اول به تشوشات از قبیله امراض عضوی، امراض عصبی، امراض اخلاقی و گناه مسئولیت، اعجاب به نفس و معالجات آن (توبه کردن) و به ترس مرگ اختصاص می دهد. باید علاوه نمود که بعد دوم و سوم در خاتمه جلد دوم شرح شده است.

طوری که از محتویات این کتاب بر می آید، مطالب آن در بردارنده تحلیل و تحقیق فلسفی است که همه ابعاد اخلاقی را با سیر تاریخی و اخلاقی آن در بردارد. در دیباچه رساله سعی به عمل آمده تا قانون اخلاق را قانون خدایی تثبیت نماید نه قانون موضوعی. در این قانون، جمال و کمال مدنظر است طوری که اظهار می دارد: ولی قانون اخلاق، قانون موضوعی نیست و قانونی است که از یک جزء نفس انسان بر جز دیگر آن تحمیل شده است. قانونی است خدایی که روح پاک بشر آن را به الهام گرفته است ما هیچ گاه نمی توانیم یکی از مبادی سامی آن را نقد

و تبصره و یا جرح و تعدیل کنیم و این خود دلیلی است که ما آن را نساخته‌ایم. قانونی است که در صف اول بشر بوده و به تصویب همه ادیان رسیده و باز با خاتم الانبیا مکمل و مهوّر شده است.

تهذیب الاخلاق ابوعلی احمد ابن مسکویه

از آن جایی که این کتاب افکار دانشمندان دوره معاصر را به خود معطوف نموده بود به همین اساس علامه سلجوقی در نیمه نخست قرن بیستم، کتاب تهذیب الاخلاق ابن مسکویه را از عربی به فارسی برگردان نموده است. کتاب مذکور برای اولین بار در سال 1334 شمسی به وسیله انتشارات اصلاح با مقدمه محمد علم غواص با زندگی‌نامه مؤلف و مترجم به زیور چاپ آراسته شده است. مرحوم غواص در مقدمه‌اش نگاشته است:

«نگارنده پانزده سال پیش به استقاده از کسب اخلاق و تصوف، فرصت عشق و آفری داشت، متن این کتاب را به مساعدت یکی از دوستان به دست آورده و در ترجمه‌اش برآمدم. ولی متأسفانه دو ورق از وسط آن افتاده بود و هر چند کوشیدم در هرات رساله دیگری از آن دریافت نشد تا این که در این سال‌ها که صحبت محفل انس سلجوقی، استاد بزرگوار و گرانمایه وطن، متوالیاً میسر شد، روزی در اتاق مطالعه این دانشمند مهربان، ناگاه اوراق ترجمه شده تهذیب الاخلاق را دیدم و چشم روشن شده خواستم برایم عنایتش کنند تا روزی عطش اخلاقی ضمایر مشتاقان حکمت و فضیلت به وسیله طبع آن رفع شود. چون مترجم عالی‌قدر در تحمل زحمت ترجمه این اثر جز خدمت منزله اخلاقی به برادران وطن خویش مقصودی نداشتند، تمنای نگارنده پذیرفته شد و توانستم با مساعدت مطبوعه عمومی به نشر آن اقدام نمایم.»¹

تقویم انسان

این اثر به اهتمام بانوی فاضل شادروان حمیرا سلجوقی، همسر علامه در 344 صفحه در جوزای سال 1352 در مطبوعه دولتی کابل به دست نشر سپرده شد. این رساله که در اصل مانند یک مقاله طویل می‌باشد، در آن موضوعات مختلفی تحت یک عنوان به دست تحلیل سپرده شده است و در مجموع تمام مطالب موجز آن به شکل یا روش کلاسیک و

1. قابل تذکر آن که اکنون و پس از گذشت بیش از هفتاد سال از انتشار نخست آن، محمدرضا وصفی استاد دانشگاه تهران این اثر را از طریق انتشارات عرفان در سال 1394 با مقدمه دیگری بازچاپ کرده است. (ویراستار)

لاتین در حاشیه صفحات درج شده است. طلایه این رساله با بخشی از منطق آغاز می‌یابد و ماهیت انسان را از نوع فصل و جنس تشریح می‌نماید و در متن هم موضوعات متنوع را با مثال‌ها و نظریات فلاسفه یونان و فلاسفه جدید بیان می‌دارد و از ارسطو شروع نموده و با نظریات هیگل می‌آمیزد و سپس از خود سخن می‌گوید. از اعمال مشوش دیوانگان پند می‌گیرد و از نظریات دانشمندان به خرد و کمال می‌رسد و بر نارسایی بعضی از فلاسفه خرده می‌گیرد.

به عقیده استاد سلجوقی، منطق نیز باید لباس تازه ببوشد و از منطق ارسطو فرق داشته باشد و با دنیای امروز سازگار باشد. در این رساله به نظر می‌رسد که از عصر ارسطو سعی به عمل آمده تا ماهیت همه اشیاء بی‌جان و جان‌دار و هم عاقل و غیر عاقل زیر یک فارمول بیاورند در حالی که استاد به این نظر است طوری که ممکن نیست برای همه دردهای بشر یک دوا را اختراع نمایند، همچنین دشوار است که ماهیت آنان را با ماهیت یک حیوان دیگر زیر یک فارمول بیاورند تا چه رسد که ماهیت آنان با ماهیت اشیاء بی‌جان جمع شود. او عقیده دارد که هر انسان به ذات خود نوعی بلکه عالمی است و فرق بین یک انسان تا انسان دیگر گاهی از فیل و پشه بیش‌تر است لذا منطق بایست معرف اشیاء باشد و حقیقت اشیاء ممکن نیست بدون شناسایی اجزای آن معرفی شود و به همین سبب منطق باید ماهیت‌ها را مانند لابراتوار تجزیه کند تا آن‌ها را با اجزای اصلی آن برساند و از این جهت لازم دانسته می‌شود که لابراتوار تحقیق و تجزیه ماهیت انسانی دقیق‌تر و پر اجزاتر باشد.¹ از آن جایی که او مدافع سرسخت اسلام است و مکارم اخلاقی این مکتب را وادی مؤثر فساد و الحاد می‌داند، با علاقه‌مندی خاص ثقافت دینی و هنری باستانی کشورش را در هر اثر خود شرح می‌دهد و آن را نظر به عصر و زمانش رسا و مطلوب می‌داند.

تجلی خدا در آفاق و انفس

در این کتاب مجموعه نظرات علما و دانشمندان خداشناس عصر حاضر و پیشین ادیان مختلف گردآوری شده و در 1387 صفحه تحت نه عنوان اصلی و 127 عنوان کوچک تألیف شده است. این کتاب وزین، چهار بار؛ بار نخست در 1344 در مطابع دولتی و بار دوم در 19 اسد سال 1345 به مصرف همسرش حمیرا ملکیار سلجوقی در مطبعه دولتی و

1. «به یاد دومین سالگرد مرحوم علامه سلجوقی»، 1351، صص 12 و 14.

بار سوم در ایران. جهت توضیح بش‌تر کتاب بار سوم در سال 1364 در شهر بیرجند به‌صورت افست و بار چهارم با ویرایش جدید در سال 1390 در تهران به‌چاپ رسیده است. (مهمم)

همان‌طوری که استاد اظهار می‌دارد اوراق این کتاب به هیچ صورت کتابی در علم کلام و یا اثری در علم و فلسفه الهیات نیست، زیرا استدلال استقرایی و قیاسی در آن کمتر به‌کار رفته، صرف نظرات و اقرار دانشمندان چه فلسفی، چه علوم متنبه و چه علوم اجتماعی جهت اثبات خداوند(ج) تشریح شده و نظرات فلسفی استاد در آن کمتر به کار رفته ولی انکار نباید کرد که در آن حل و فصل‌های فلسفی و کلامی نیز به‌کار رفته که می‌توان بخشی از آن را در جمله آثار فلسفی استاد شمرد و پس از مقدمه‌ای به مباحث متن کتاب می‌پردازد و طوری که گفته آمد متن کتاب به داخل نه عنوان به ترتیب ذیل تدوین شده است:

مقدمه، الحاد و اقسام آن، تجلی خدا در آفاق، تجلی خدا در انفس، برهان علم الغایاتی، براهین علم‌الوجودی، براهین امور انسانی، براهین تکوینی، که نکاتی چند از این اثر به مثابه قطره‌ای از دریای بی پایان فلسفه اقتباس می‌گردد. استاد عقیده دارد که ذات خداوند را نمی‌توان از راه استدلال علمی دریافت همان‌طوری که مولانا گفته است: «پای استدلالیان چوبین بود» او نیز خدا را از راه معرفت و عرفان می‌شناسد نه از راه مادی و عقلی طوری که می‌گوید:

«و چون خداوند منزّه است از اجزای مادی و عقلی، از این رو ذات خداوند را نمی‌توان به علم دریافت. آری می‌توان از راه علم به وجود و وجوب و صفات بزرگ و نیکوی او تعالی پی برد اما نه به گنه ذات او. ولی معرفت یعنی شناسایی چیزیست که از دانستن یعنی علم جدا است و اگر انسان چیزی را به نشانی و یا توصیف و یا علامات دیگری غیر از اجزای چهارگانه فوق یعنی ماده و قوت (هیولا و صورت) و جنس و فصل که ارکان اصلی و حقیقی آن است درک کند، آن را معرفت می‌گویند. ما نیز خدا(ج) را به جز از اجزا ماهیت که خداوند از همه چیزها مبرّی است به هزاران چیز دیگر می‌شناسیم و او را به صفات او و به صنع او، در آئینه تجلی او، در چیزهای نیک، زیبا و سودمند در منادی عالی و مثل سامی، در عواطف پاک انسانی مثال محبت، رحمت، شفقت و صدها هزار امثال آن‌ها مخصوصاً در دل و ضمیر می‌شناسیم. اوست که کلید این رمز خدایی و این دستگاه قدس را در دست عرفان می‌داند و بس.

کلیدی دارد این کاخ خدایی	که نبود در کف عقل هوایی
کلیدش در دل عرفان نیوش	به دست پاک الهام و سروش
_____ است	_____ است

و باز و برای روشن شدن بیش‌تر موضوع می‌گوید:
 «پیش‌تر از این، در مقدمه این کتاب ثابت شد که دانستن کُنه ذات خداوند یگانه و واجب‌الوجود، سرمدی و مقدّس و منزّه از ماده و از چون و چند عاری است ماورای دسترس عقل بلکه همه مشاعر انسانی ولی دانستن وجود خدا (یعنی این که خداوند موجود است)، چیزی است که به دسترس همه مشاعر ما که عبارت باشد از علم و از حدس و از حس و از تمیز و حتی ادراک و حواس ما نیز گذاشته شده است:

نگه به هر جا رسد چو شبنم ز شرم می‌باید آب گشتن
 اگر بدانند که بی‌محابا به جلوه‌گاه که

می‌خرامد

و حتی اگر انسان بخواهد که هر پله دروازه عقل را که عبارت از حدس و فکر باشد، بسته کند و کلکین‌های حواس را نیز قفل زند، باز هم تجلی حق در آن خانه‌ای که ما تاریک کرده‌ایم و هنوز در تاریکی‌های شب‌ها نیز از دریچه روشن دل چهره‌نمایی می‌کند».¹

راز و نیاز

رسالة راز و نیاز² که به نگارش علامه فیلسوف معاصر افغانستان صلاح‌الدین سلجوقی در سال‌های اخیر عمر پربارش نگاشته شده بود، این رساله در 52 صفحه با مقدمه فضل‌الرحمن فاضل سفیر افغانستان در قاهره و مرکز فرهنگی آن سفارت به زیور طبع آراسته شده است. خوش‌بختانه این رساله به همت می‌فوزی محمود نصار دانشجوی دوره دکتورا در دانشگاه ازهر مصر از فارسی به عربی هم ترجمه شده است و هم باید علاوه نمود که این بانو، کتاب تجلی خدا در آفاق و انفس اثر علامه سلجوقی را نیز به زبان عربی برگردانده است.

گفتم که بر خیالت راه نظر ببندم گفتار که شب‌دو است او، از راه
 دیگر آید

1. سلجوقی، صلاح‌الدین؛ تجلی خدا در آفاق و انفس، 1345، صص 199-200.
 2. راز و نیاز؛ ترجمه فارسی و عربی اثر علامه صلاح‌الدین سلجوقی، چاپ نخست به همت می‌فوزی محمود نصار، با مقدمه فضل‌الرحمن فاضل، بخش فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی افغانستان در قاهره.

آثار فلسفی استاد

1 - جبیره

جبیره، محاضره‌ای است به قلم توانای علامه سلجوقی که در شانزده عنوان و در 3234 صفحه در مطبوعه دولتی کابل به نشر رسیده است. نویسنده در این اثر به این عقیده است همان‌طوری که طبیعت انسان، کمی‌های عضوی خود را جبیره می‌کند و وجود انسان و اکسین‌ها به مقابل امراض دارد و بسا شده که با کمی‌ها و کاستی‌ها ساخته و وجود را جبیره کرده به طور مثال بسا دیده شده است شخصی که به یکی از عوامل مجبور شده تا طحال (سپرز) او را به عملیه جراحی بیرون کنند، فطرت، وظیفه سپرز را در آن فرد به صورت خوبی جبیره نموده، وظیفه ساختن ذرات سرخ خون که متعلق به سپرز بود بعد از آن به مغز استخوان محول شده است.¹

در حیات اجتماعی نیز انسان کمی‌ها و کاستی‌های خود را جبران می‌نماید. اما این جبران گاهی مثبت بوده و به صورت تسامی و تزکیه عمل می‌نماید که آن را به نام «پالود» می‌نامند و گاهی به صورت انحطاط و منفی یعنی انحرافی که آن را «جبیره‌آلوده» می‌نامند و چون عقیده دارد که جبیره یا فردی است و یا نوعی و هر کدام از این دو، یا عضوی است و یا ادبی و یا هر کدام از این چهار یا فطری است و یا کسبی و بالاخره هر کدام از این هشت رقم، تسامی یعنی تزکیوی است و یا انحرافی لاجرم آن را تحت شانزده عنوان شرح و بسط می‌دهد.

در این محاضره فلسفی، دیباچه ادبی به نثری شیوا و بیانی زیبا نوشته شده که از آن بر می‌آید این بحث جهت بر انگیزتن حس یکی از بزرگان آن زمان به راه انداخته شده است. استاد که حس اصلاحی داشته و عقیده چیرگی خیر بر بدی و نور بر ظلمت از تمام نوشته‌های او هویداست، در این نوشته خواسته تا او را بر انگیزاند تا بی‌خوف و خطر جنبشی نماید و کاری از پیش ببرد. پراگراف‌هایی چند از این نثر زیبا را از دیباچه این رساله در این جا به خوانش می‌گیریم.

«برخیز ای که در قشر خودی و در جامه عواید و رسوم اجتماعی پیچیده‌ای، برخیز از این گلیمی که به قد و بالای جهان‌آرایت سزاواری ندارد. بهدر آی و سرگرانی را که مظهر ناز و بی‌نیازی جمال مطلق است به اظهار مبادی حق و خیر و زیبا، نزد همگان به جلوه آر:

بنمای رخ که خلقی واله شوند و بگشای لب که فریاد از مرد و

1. سلجوقی، صلاح‌الدین، جبیره، 1342، ص 10.

حیران زن برآید

برخیز و از بدگویی و از انتقاد فرومایگان مهراس! خدایی که منشاء حق و منبع خیر و مرکز بینایی است با توست و در دل پاک تو جای دارد و بر روی زیبای تو تجلی می‌کند... و باز می‌گوید که: «برخیز و ببین که هستی زنده و راستین تو را از سه گوهر آفریده‌اند فکر، عمل، حس. باید که فکر تو متوجه حق باشد و عمل تو جانب خیر گراید و حس تو به سوی زیبایی شتابد و آن سه حرکت‌اند که برای این سه موضوع آفریده شده‌اند و تو باید که این گوهرهای قدسی را بی‌کار و بی‌هوده نگذاری و همیشه در کار آن‌ها باشی و مانند مشعلی انوار حق و زیبایی را به اطراف خود بتابی نه برای این که تو را بستایند و یا پاداش مادی دهند و یا این که از این راه کسب بزرگی و نیرو کنی بلکه برای این که تو باید بدون هیچ هدف دیگری و محض برای خاطر خود آن کار را انجام دهی. باید درست بیاندیشی و نیکویی کنی و هر چیز را به چشم زیبایی ببینی فقط برای این که راستی راست و نیکویی نیکو و زیبایی زیباست».

برای نگارش این رساله چون افکار شاعر از منابع استفاده نکرده و این اثر را استاد آن زمانی که در قاهره به صفت سفیر افغانستان بود نگاشته و جهت چاپ به کابل فرستاده است. بخش دیگری از این کتاب: «برخیز که مدتی به یاد تو بودم و می‌خواستم نامه‌ای به تو بنویسم. می‌خواستم نامه‌ای باشد که در خور قریحه‌ افروخته‌ تو باشد ولی در این کنج غربت به یاد تو و به نام تو سخت در کارم نتوانستم که در این باره به دفتری رجوع کنم و یا کتابی را باز نمایم و چون از تیزگامی زمان و آفتاب لب بام زندگی خود می‌ترسیدم شتافتم که از دل شکسته و حافظه فرسوده و از سوداهای عشق تو که در این سر سپیدم مانند برف پیری می‌بارد آخرین ناله و نیاز خود را به پیشگاه ناز جوانی و جوان‌مردی تو برسانم. من با همه پیرمردان دعا می‌کنم و آمین می‌گویم که: «ما از تو برخورداریم و تو از عمر برخورداری»

مرا گر نیست ره بر طرف خوشم کاواز و افغان من آن
 _____امش جاس_____ت

آرزومند دیدار تو
 صلاح‌الدین سلجوقی

ترجمه‌های استاد:

1 – **المراه فی التاریخ و الشرایع** که در حدود سال 1308 ق. ترجمه شده و تا اکنون چاپ نشده و از آن هیچ اطلاعی نیست که در کجا باشد.

2 – **اخلاق نیکوماکوسی یا اخلاق ارسطو**

این اثر از انگلیسی به فارسی ترجمه شده و در سال 1322 در 330 صفحه در 150 شماره در مطبوعه عمومی کابل به زیور چاپ آراسته شده است. طبق اظهار استاد در این اثر در متن هیچ تغییری را وارد ننموده و به طور روان و سلیس تحت اللفظی آن را ترجمه نموده و همچنان استاد متذکر شد که «در چند جای محدود که بیش از سه چهارم جای نیست و بین از چند سطر نمی‌باشد، از تراجم دیگر که نسبتاً ساده و واضح‌تر و ثقه‌تر دیده می‌شد ترجمه شده، باقی مطابق است با ترجمه آقای «چیز». ترجمه انگلیسی آقای «چیز» عبارت است از متن معرایی که حاشیه و پاورقی ندارد و چون بعضی اعلام و هم بعضی لغات حتی برخی از مسائل و امثله لازم بود که توضیح شود لذا از تتبعات شخصی خودداری و هم از روی بعضی ترجمه‌های دیگر امثال بارتمی و احمد لطفی و غیره در بعضی حصه‌ها پاورقی دادم»¹.

متن رساله به ده کتاب تقسیم گردیده و هر کتاب به ابواب توضیح و تشریح شده است. استاد بر علاوه 230 صفحه به تعداد 141 صفحه زیر عنوان «تمهید»، فهرست کتاب که شرح مختصری از متن کتاب و معرفی به جای مقدمه، ضمیمه آن است بر آن اضافه نموده است. تمهید استاد شامل آثار قلمی ارسطو، مکتب ارسطو، فلسفه اخلاق ارسطو، انتقاد بر این اثر ارسطو و تقریظ بر این اثر ارسطو است.

3 – **تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق ابن مسکویه:**

این کتاب از عربی به فارسی ترجمه شده و کتابی با قطع و صحافت نسبتاً متوسط است. سال‌ها قبل آن را خوانده بودم ولی اکنون نه از آن چیزی به حافظه من است و نتوانستم بدان دسترسی یابم و چون وقت انجام این وظیفه ضیق است، جهت استفاده از آن جز به کتابخانه عامه به جای دیگر مراجعه کرده نتوانستم و در آنجا نیز آن را نیافتم.

4 – **اضواء علی میادین الفلسفه و العلم و اللغة و الفن و الادب:**

این کتاب مجموعه مقالات استاد است به زبان عربی که در 247 صفحه و 24 عنوان توسط دانشمند محمود ابورائیه، جمع‌آوری و در 1381 قمری مطابق با 1962 م. از طرف مطابع شرکت الاعلانات الشرقیه در

1. سلجوقی، صلاح‌الدین، اضواء علی میادین، 1340، صص 111 و 112.

مصر چاپ شده است. نشر این کتاب نشان می‌دهد که علامه سلجوقی در پیست پر مشاغل سفارت نیز، جامع نوشته و به نشر سپرده است. هرچند این مقالات مرکب است از مباحث فلسفی و لغت و علم و در بعضی صفحات مطالب ادبی و تحقیقی دارد که ما آن را در جمله آثار ادبی و تحقیقی استاد برشمردیم به گونه مثال:

تحلیل کلمه هاروت و مارت که مأخوذ از دو کلمه خرداد و مرداد یا هرات و مرتات برجیس در گات‌های زردشت آمده که تحقیقی است دینی و تاریخی به همین منوال تحقیق و تحلیل و مقابله دوازده ماه شمسی با دوازده ماه عیسوی و دوازده ماه اوستایی فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، مرداد، شهریور، مهر، آبان، آذر، دی، بهمن و اسفند که تحقیق تحلیلی است.¹ به همین گونه شرح آلات موسیقی تاریخی باستانی افغانستان و آلاتی که اکنون در دسترس موسیقی‌دانان کشور است که تحقیقی است هنری و هم تحقیقی باستانی.

ارجمند نوایی

اگرچه حق توست که می‌خواهی با تو کمک قلمی کنم ولی تو به گفته «گلدستون» از ارغنون نغمه می‌خواهی که همه پرده‌های آن فرسوده شده و این هم محال است که بتوانم از این پرده‌ها، نوایی بر آرم که به پرده گوش جوانان هم‌آهنگی داشته باشد. جوان‌ها که نخست به خودی رهنمون و به ایده‌آل روبرو می‌گردند، می‌خواهند زمام خودی را به کف گیرند و چون در این وقت با طبیعت، تماس و مباشرت بیشتر دارند، خود را بیشتر با آن توأم می‌یابند و از این رو پیش از آن که مهار خودی را به کف اقتدار خود بگیرند، می‌خواهند لجام توسن زمان و طبیعت در دست ایشان باشد ولی من کنون که:

لگام بر دهن افکنده ایام که چون ایام بودم تیز و توسن

خاقانی

دیگر راهی ندارم به جز این که بر راه رفته خود نظر کنم، شما با سینه‌های گشاده و گردن‌های افراشته، قصابید مسرت را از افق سعادت می‌خوانید و ما پشت‌خم در راه رفته خود، نقش‌های قدمی را که در جوانی بی‌جای گذاشته بودیم، می‌شماریم. اگر با این هم به این هستی ما

1. سلجوقی، صلاح‌الدین، اضواء علی میادین، 1340، ص 211.

راضی باشید، ما هم حاضریم از آنچه در صحنه‌های حیات و صفحات کتب سیر کرده‌ایم، به پیشگاه ناز شما نیاز کنیم.

در فضیلت‌های عقلی، ما چیزی داریم که آن را به نام «تدبیر» یاد می‌کنیم. بعضی از مردم «تدبیر» را چنان فهمیده‌اند که عبارت است از به کار انداختن صحیح وسایل برای هر مقصدی که دارند، یعنی مثلاً شخص مدبّر آن است که اگر قصد کشتن کسی را داشته باشد، می‌تواند وسایل حقیقی آن را پیدا کند و شخص را به طوری بکشد که در پنجه قانون و اتهام مردم گرفتار نیاید؛ ولی حقیقت این طور نیست. زیرا بین «تدبیر» و بین «فکر» و «چالاکی» فرق بارزی است و نیز تدبیر از جمله فضایل و آن هم فضایل عقلی است که نباید ردیلتی به آن راه بیابد.

ارسطو «تدبیر» را چنین تعریف می‌کند: «علامت ممیزه مرد مدبّر این است که بتواند متناسب را بسنجد و به چیزهایی که برای او خوب و سودمند است، به طریقه احسن و انسب مزاولت کند. نه تنها از این که این اشیا، تنها به صحت و عافیت او خدمت می‌کند. بلکه از این پهلو که در راه فضیلت و سعادت او مساعدت دارد». پس آن مردمی که تنها در دره عیش و رفاه و یا کسب و جاه و شهرت خود، از هر راهی که باشد می‌کوشند، مدبّر گفته نمی‌شوند، بلکه باید ایشان را به نام‌های دیگری مثل زیرک، چالاک، مگار، خودکام، حریص و جاهجو و غیره نام بگذاریم. در این جمله‌اند مردمی که به نام «اصحاب گریزه» یاد می‌شوند که حصه بزرگی را از دل خود به دماغ خود داده‌اند و بیش از اندازه معمول (به عقیده خود) هشیار هستند. مثلاً طیب‌ها وقتی که حرارت آنان به درجه 37 درجه سانتی‌گراد باشد، می‌گویند نورمال است و اگر از آن کمتر باشد می‌گویند: حالت ضعف است ولی اگر از آن زیاده باشد می‌گویند تب دارد که این مردم گریزه نیز به مرض تب هشیاری گرفتار آمده‌اند. مردمان نورمال می‌کوشند تا در بین خمیر، موی نباشد ولی گریزه بیش‌تر در این کار دقیق می‌شود که بین موی، خمیر نباشد.

این مردم که شب و روز در اندیشه حفاظت جان و مال خود هستند، کم‌تر با این طور مخاطراتی روبه‌روی می‌شوند و حقیقت این است که در هر وزش بادی، خود را به غاری که قبلاً پیش‌بینی کرده‌اند، می‌رسانند ولی به اندازه غارهای متعدده حفاظت خود، محبوبیتی ندارند. زیرا مردم عموماً صاحب‌دلان و اشخاص دلیر را دوست می‌دارند، نه وسواسی‌های غمدرون را. چون انسان همیشه حیات را بر همه توابع و لواحق آن ترجیح می‌دهد، طبیعی است که این مردم نیز بیش از همه چیز

به حفاظت حیات خود می‌کوشند و اگر چه تا درجه‌ای از حوادث خارج بدن، محفوظ هستند ولی کشتی بدن ایشان که از امواج خارجی خیلی پرهیز می‌کند، زودتر از داخل خود ورشکسته می‌شود. زیرا ماشین آن، بیش از اندازه به شدت کار می‌کند و پیش از وقت فرسوده می‌گردد و از این است که این مردم بیش‌تر به ورشکستگی اعصاب گرفتار می‌شوند، و تواتر و تسلسل سیلاب‌های چرت و اندیشه و اندوه، پیش از وقت در جغرافیة سیارۀ قیافه ایشان، کوه‌های بلند و وادی‌های ژرف را تشکیل می‌دهد.

در جاه و رتبه و لو که نزد طبقات عامه و اهل گذر و هم‌شهریان به چشم محبت دیده نمی‌شوند، ولی در دنیای سیاست، صحنه مخصوص و مأمونی دارند، زیرا سیاست به قرن‌هاست که از حجره اخلاق بر آمده است، این مردم اگر مثلاً در وقت مجاهدت‌های حضرت سید الشهداء امام حسین (رض) می‌بودند، شاید به رعایت این که نزد مردم مطعون شوند، سری با آن امام همام، شور می‌دادند، ولی ممکن نبود که یک رشته پنهان ولی قوی به یزید و شمر نمی‌داشتند و یا اگر در آخر زمان بیایند طبیعی است که قوه و سیاست و کیاست حضرت امام مهدی را برتر می‌بینند و مجبورند، بدون این که داخل میدان عمل شوند به اشاره چشم و ابرو او را تصدیق دهند. اما دور از عقل و حزم و احتیاط و گریزه خود می‌دانند، اگر به دجال داخل مرادات و روابط نباشند. زیرا یکدلی و یکجهتی نزد ایشان حماقت است و به نظریه ایشان نباید چنین حماقت و مخاطره‌ای را ارتکاب کنند.

در ثروت نیز این مردم پیشرفتی دارند و چون ثروت بیش‌تر از دخل به خرج متگی است، طبیعی است که این مردم به خرج و صرف خود خیلی محتاط هستند و احتیاطشان درباره پول از احتیاطشان درباره حیات کم‌تر نیست. درباره «گورکردگی»‌هایشان هر پنج روپیه‌شان به جای علیحده‌ای گور است که اگر یکی از بین برود، دیگرش باقی باشد و درباره بانک‌ها هم بانکی نیست که کم و بیش در آن پول نداشته باشند و حتی اگر مالک صد روپیه باشند، باید آن را اقلأ به دو بانک و ده موضع مختلف بسپارند، ولی با این هم نمی‌توانند که به درجه افراط پولدار شوند، زیرا در این صورت، لازم است که انسان مخاطره را قبول کند و نوع قماری را در تجارت، ارتکاب نماید و ایشان هیچ‌گاه حاضر نیستند به این طور مزدی ببازند. ایشان تجارت آهن را بارها بر تجارت شیشه که می‌شکند، ترجیح می‌دهند و معلوم است که تجارت‌های

بی‌مخاطره، نفع بزرگ ندارد. ایشان در عین حالی که نزد عموم به قیافه‌ی محبوبی جلوه نمی‌کنند، در حلقه‌ی خصوصی خود، دوستان محدود ولی صمیمی دارند. چون اهل گریزه مانند افیونی‌ها با هم‌دیگر دوستی و هم‌دردی زیادی می‌پرورند. زیرا که هر دو طبقه در چرت و وسواس با هم شریک هستند و افیونی‌ها عموماً اصحاب گریزه‌اند و از این رو، این رفقا همیشه در فضایی که ابر نباشد با هم جمع می‌شوند و تنها خداوند عالم السر و الخفیات می‌داند که چه می‌گویند و چه بند و بستی دارند؛ ولی چیزی که به طور غیرمستقیم استنباط می‌شود، درباره‌ی تکثیر غارهای محافظت جان و مخزن‌های نگهداری پول و ایجاد روابط است با هر بادی که بوزد و هر آبی که بجنبد. و هم شاید درباره‌ی این باشد که یکی از ایشان «تگ» و دیگرش «تگمار».

وظیفه‌ی ما

ارجمند نوابی

بابا خان محمد مرحوم، مجذوب پر لطفی بود و مردم دشنام آن مرد پاکدل و وارسته را می‌دانستند و با شگون نیک، تلقی می‌کردند. روزی یکی از خوانین عالی‌مقام که در هر تار بروت او هزاران نغمه‌ی مجد و شرف در پیچ و تاب بود و در عین حال از هر خط پیشانی او، صدها جوی اخلاص و ارادت جریان داشت، به حضور بابای مجذوب، حضور به هم رسانیده بود و از لبان او آرزومند دشنام بود، ولی خیلی خوش‌بخت بود که آن روز «متراپوز» بابا از صبح به پایه‌ی فیر ایستاده بود همین که خان را به مقابل خود دید، بنا کرد به تیراندازی تیرهایی که هیچ هدف را از هیچ در و دیوار و کنج و کنار حیات فردی و عشیرتی او فرو گذاشت نمی‌کرد.

خان در این حال، بین دو سنگ آرد شده بود. زیرا این دشنام‌های دوکمانه و چهارماشینه بابا از یک طرف به دماغ الفت جامجویانه‌ی خان بر می‌خورد و از طرف دیگر به مشام آرزوهای او، بوی کام‌یابی می‌رساند. و به طوری که ارسطو بین احترام حق و احترام استاد خود حیران مانده بود، این خان هم در امواجی که بین دو ساحل سود و زیان در حرکت است، دچار حیرت گشته بود. انتقاد هم همین طور چیزی مانند دشنام‌های بابا خان محمد مرحوم است. موجی است که هم سرچرخ می‌آورد و هم سود می‌دهد؛ ولی همه کسانی که موضوع انتقاد واقع می‌شوند، غالباً مانند آن مرید بابا هوشیار نیستند. زیرا جنبه‌ی مفید آن را نمی‌بینند و تنها پهلوی ناگوار آن را در نظر می‌گیرند و آن را بیش از

آنچه هست، تلخ و تیز و تند می‌پندارند و لو که به هیچ صورت، به پایه آن دشنام‌های مسأله‌دار ناشسته و ناتراش نمی‌رسد.

بعضی جوانان آراسته که می‌خواهند در طی تحصیلات عمومی خود، توجه خاصی به نویسندگی داشته باشند، گاهی آثار خود را نزد می‌آورند و طالب انتقاد می‌شوند. من که ماهیت اشعار را به خوبی می‌دانم و خیلی می‌کوشم آن را در کیسولی جای دهم که به مذاق جوان‌ها ناگوار نباشد. با این هم و با تجربه دیرین خود باز هم نمی‌توانم ماهیت تلخ دواپی انتقاد را منقلب کنم. اگر چه آن نویسندگان محض به طلب این دواپی تلخ آمده و من هم چاره ندارم به جز این که این دوا را بدهم. آن جوانان هم نمی‌توانند که حین فروردن این داروی زمخت، پیشانی را در هم نشکنند و از این است مانند کسی که دنبل بازوی او را پاره کرده‌اند و خون چکان و متالم از نزد جراح خارج می‌شود و با جبهه‌ای عبوس از او تشکر می‌کند، ایشان نیز با قلب خون‌چکان و پیشانی ترش از من تشکر می‌کنند و برون می‌شوند.

تا این‌جا، کار من چندان مشکل نیست و من در این وقت وظیفه خود را از وظیفه مرحوم بابا خان محمد دشوارتر نمی‌دانم. زیرا این جوانان لاقلم انتقاد مرا مانند دشنام‌های بابای مرحوم، معجونی می‌دانند که مرگب است از تلخی و شیرینی و هم از طرف دیگر قریباً به مثل آن نوع علاقه‌ای که بین آن خان و بابای مرحوم بود، بین من و جوانان نیز موجود است. شناسایی چیزی است که دشنام را هموار و گوارا می‌سازد و شاید غلظت جدیت، آن را به خفت مزاج تبدیل کند.

می‌گویند روزی کسی که جانب خانه میزبان خود روان بود، رفیق شله‌اش اصرار کرد که او را نیز به طور طفیلی با خود ببرد. مهمان گفت: چون دعوت خصوصی است و در عین حال میزبان تو را نمی‌شناسد بهتر است نروی؛ ولی سودی نکرد. آن مرد شله به بهانه این که میزبان او را می‌شناسد با مهمان رفت که باعث عصبانیت میزبان گردید. به اندازه‌ای که میزبان به مهمان گفت این مردک هرزه‌گرد و احمق را چرا با خود آوردی؟ در این وقت، آن طفیلی با قیافه خیلی مسرورانه به مهمان گفت: من، نگفتم که میزبان مرا می‌شناسد.

آری شناسایی به این چیزها خواه انتقاد است خواه دشنام، ارتباطی دارد و سهولتی تولید می‌کند و از این است که وظیفه ما را در مقابل جوانان و نویسندگان آسان کرده است و ما می‌توانیم در این باره، وظیفه وجدانی خود را با کمال جرأت ایفا کنیم. ولی متأسفانه این دنیای نویسندگی تنها

دنیایی نیست که موضوع مسئولیت یگانه ما واقع شده باشد، ما هر چند انزوا کنیم و گوشه بگیریم باز هم نمی‌توانیم که از خیر و شر محیطی که ما جزء مسئول آن می‌باشیم، پهلو تهی کنیم. در حالی که طبقه نویسنده ما در مقابل آن جمعی که اهل اداره هستند، به اقلیت بسیار کمی واقع شده‌اند و خیر و شر مملکت و بلکه بسیار بیش‌تر مربوط است به اداره و از طرف دیگر، خطای سجع و قافیه آن قدر خطرناک نیست که خطای داوری و فرماندهی ادارات است که متأسفانه آن طور علاقه، بین ما و این مردم موجود نیست. مشکل دیگر این است که نویسنده در کار خود غرضی ندارد و اگر به کلمه‌ای از کلمات و یا جمله‌ای از جملات ایشان انتقاد می‌کنیم ایشان از آن کلمه مفادی نمی‌گیرند. نه آن کلمه نزد ایشان دسته‌نوتی است و نه هم پسر خاله ایشان. و اگر آن کلمه ایشان را بدل می‌کنیم، هیچ خساره مادی را از آن تبدیل و تحریف، متحمل نمی‌شوند. ولی در اداره آن طور نیست شاید اهل اداره در آن کاری که انتقاد می‌کنیم و اصلاح آن را خواهش می‌کنیم، مفاد مادی داشته باشند و یا اگر عضوی را از ارکان اداره خودشان، زیر نقد و تبصره می‌آوریم، شاید پسرخاله و پسرعمه ایشان باشد که گویا ما به مفاد در روزی ایشان لگد می‌زنیم.

پس از شما می‌پرسیم چه کنیم؟ ما اهل بیل نیستیم که دهقانی کنیم. اهل تفنگ نیستیم که از وطن و به حیث یک عسکر دفاع کنیم. تاجر نیستیم که مبادله اموال نماییم. آیا شرط مردی است، که حقوق خود را از وطن و ملت خود بگیریم و از واجبات خود پهلو، تهی کنیم در حالی که بزرگترین سلاحی که وطن به آن محتاج است، در دست ماست، عبارت از قوه مشاهده و قوه سنجش و قوه قلم است، و یگانه چیزی است که دنیای امروز بشر را فروغ داده است، پس آیا ما از این موهتبی که خداوند به لطف خود به ما عطا کرده است، نزد او تعالی مسئول و حساب‌ده نباشیم؟ در حالی که من در حول و حوش خود و در خارج حدود چهارگانه وطن عزیز خود مشاهده می‌کنیم، افغانستان یگانه مملکتی است که بیش‌تر از بسیاری و بلکه از همه ممالک به اصلاح محتاج‌تر است و اصلاح چیزی است که همیشه دنبال آن، انتقاد است، همان طور که سایه پیرو آفتاب است. کسانی که این حقیقت را نمی‌بینند، یا این است که چشم ندارند و یا نمی‌خواهند که مردم، چشم داشته باشند. بعضی‌ها می‌گویند: که انتقاد، عیوب ما را نزد دوست و دشمن ظاهر می‌سازد و ما باید عیوب خود را از ایشان پنهان داشته باشیم، چنان‌چه

روزی یکی از اهل اداره که مورد انتقاد من واقع شده بود، به من عین این سخن را گفت. من به جواب وی گفتم: روزی مرد مقتدر و معتبر که در عین حال از فضایل اخلاقی محروم بود در گوشه‌ای به دخترکی دست‌اندازی نمود، دخترک بنای فریاد را گذاشت، ولی آن مرد با قیافه جدی و لهجه ناصحانه به دخترک می‌گفت: چُپ! چُپ! که مردم خبر می‌شوند و رسوا می‌شوی ولی رسوایی به کیست؟ به دخترک کوچک معصوم محکوم و یا مرد بالغ، بالیده و ورزیده مسئول؟

آیا آن‌هایی که خود را پشت پرده آهنین کشیدند، توانستند خود را از انظار دنیا مخفی سازند؟ آیا حکومت یمن که مانند افسون‌گران دور مملکت خود را خط کشیده بود، توانسته بود که یمن را از مشاهده تمام دنیا مستور نگه دارد؟ و فقط کاری که کرده بود این بود که توانست یمن را بدتر از آنچه بود به عالم معرفی کند. آیا در انگلستان انتقاد بیش‌تری به عمل می‌آید یا در یمن؟ ولی آیا اهالی این کره زمین، امور اجتماعی انگلستان را معیوب‌تر می‌شمارند و یا یمن را؟

به عقیده من یکی از بدبخت‌ترین بدبختی‌هایی که داریم این است که با افیون تعریف و ستایش، عادت کرده‌ایم و این عادت مزمن بدتر است از مرض خوابی که در افریقا است و گمان نمی‌کنم که این مرض به موجودیت کنونی و سیستم صحی موجود ما قابل علاج باشد.

می‌گویند حضرت حاتم اصم (ع) کر نبود ولی خود را به کری زده بود و مقصدش از این کار، این بود که مردم بی‌پروا، عیب او را بگویند تا خود را اصلاح کند و به کمال استعداد خود برسد. ولی ما روز به روز رفته‌رفته از ستایش به کمال رسیدیم، کمالی که از آن بلندتر ممکن نیست. کمالی که هیچ نقص ندارد و کمالی که گنجایش هیچ نقد و تبصره در آن نیست. این کمالی‌ست که از در و دیوار و دشت و دره و مرز و بوم ما سر کشیده و خود را به فلکی رسانیده که فوق آن فلک دیگری نیست. انتقاد به هیچ صورت و از هیچ پهلو، نقصی ندارد و تا بشر یاد می‌دهد، یگانه آله‌ایست که موجب اصلاح افراد و جامعه‌های انسانی شده و الی ماشاء الله خواهد شد، ولی بدبختانه ما تصوّر می‌کنیم که انتقاد، صور اسرافیل است که اگر صدای آن بالا شد، نظام گیتی بر هم می‌خورد؛ اما حقیقت این است که این نقص عدم تحمّل انتقاد را نمی‌توان به شخص و یا اشخاص معدودی نسبت داد. این عادت است که عموماً به اکثر افراد جامعه ما رسیده است و حتی از عادت گذشته، «عقده» مریض شده است. در علم‌النفس امروز می‌گویند که نازدادن مفرط

اطفال موجب این عقده می‌شود و کسانی که عقده نازدانگی دارند، در تمام عمر خود نمی‌توانند جزئی‌ترین انتقاد را برداشت کنند. آری! این عقده باید در ما موجود باشد ما غالباً به صورت اکثریت، پسران و دختران خود را با نام اصلی‌شان نمی‌خوانیم و می‌کوشیم که برای ایشان القابی پیدا نماییم القابی که از «آقا» و «جان» و «نفس» و «گل» و «قند» سرشته و مخلوط شده است «شیرین»، «شیرین جان»، «آقای نفس»، «آقای جان» و امثال این چاکلیت‌ها و پسته‌ها بر سر فرزندان نازپرور ما، باد می‌شود و باید زن و مرد ما مانند نقل‌های فرنگی بین این زرورق‌ها پیچیده شوند.

خود تصوّر فرمایید شخصی که از بدو شعور خود عقیده کند که او از عناصر «قند و گل» و «جان» مخمّر و مرگب است، چه‌طور می‌تواند آن فرشته نیکوسرشت، انتقاد کسی را قبول کند و او چه‌طور می‌تواند ضعف و نقص خود را حس کند من خودم «آقا گل شیرین» را دیدم که از فقر و کم‌غذایی به مرض فقرالدم گرفتار بود، ولی هیچ طبیبی مرد آن نمی‌شد که به آن صدرنشین مسند ناز، گفته بتواند که رنگ تو زرد است. حتی که نمی‌تواند که به طاهر خان بالکه ماما کریم بگوید که جل تو بد می‌خواند، زیرا آن کاکه ما نیز برای خود وضعی گرفته که به مانند فارمول اتوم کسی نمی‌تواند به یک الکترون آن اظهار نظر کند، زیرا او هم روزی «گل» و «قند» بوده و همین چیز است که در این یک و نیم قرنی که دنیا به واسطه کشف بخار و برق و قوه اتوم توانست به اعماق دریا و بام فضا راه پیدا کند. ما توانستیم توسط این یک دو درجن الفاظی که از حرم‌های نازپرورده دور انحطاط مغلیه، به عاریت گرفته‌ایم، اولاد خود را به آسمان نازدانگی و بام خودخواهی بالا کنیم و زینه را از زیر پای‌شان برداریم.

وظیفه نویسندگان است که بر این عادت غلبه کنند و پیش از همه چیز، به دوستی و اعتماد ذات‌البینی خود تکیه کرده و انتقادات دوستانه خود را که محض برای خدمت ادب عالی است، نه برای تسکین غرایز پست در زمینه ادبی، مبادله کنند و طوری که شخص مبتکر می‌کوشد که آداب سخن و نزاهت قلم را حفظ کند، مجیب نیز باید بکوشد که بر اعصاب خود و عقده‌های نازدانگی خود کنترل نماید و همان قدر جواب بدهد که برائت خود را حاصل کند و صمیمانه متشکر باشد که مسأله، روشن شده و حتی بعضی اغلاط اصلاح گشته است.

این کار، سطح ادب و سطح نویسندگی را بالا می‌برد و به این وسیله نوشته‌جات، جدی‌تر و عمیق‌تر می‌گردد و از طرف دیگر، وقتی که همه طبقات دیدند که انتقاد، مرآوده دویستانه است، ایشان نیز به این فیشن مانند فیشن‌های نیک و یا بد دیگر، عادی می‌شوند. و نیز باید همه نویسندگان معتقد باشند که قلم شمشیریست اجتماعی نه آن که خنجریست فردی، و از این است که قلم بر شمشیر فضیلت دارد. اگر چه شمشیر هم در حقیقت باید اجتماعی باشد.

تیغ بهر عزت دین است و
حاصل او حفظ آئین است و بس

اقبال لاهوری

ولی به هیچ صورت، قلم نمی‌تواند که حربه شخصی و فردی گردد، و نه قلم نیست، قلابی است که ماهی می‌گیرد و یا سپری است که صاحب آن، توسط آن از خود دفاع می‌کند و پس هر نویسنده باید بکوشد در جایی که عاطفه حب و بغض شخصی او سیر دارد، قلم خود را اجازه ندهد که در آن میدان، جولان کند و بکوشد که قلم پاک و امور او کچکول گدایی و چوکه گاورانی او نگردد.

اگر چه نویسندگان، وظایف مبرم‌تری نسبت به انتقاد دارند و آن عبارت است از شرح حقایق و معلومات اجتماعی و اخلاقی و این معلومات است که امروز دنیا را به این پایه رسانیده است. دنیای امروز در ما تحت‌الشعور خود به این غذاهای محتاج الیه روح خود، نیازمندی‌های شدید دارد و از همین میل و عطش مفرط اوست وقتی که این غذا به او نمی‌رسد، شروع می‌کند که به سفسطه‌های دیگران گوش دهد. طوری که انسان وقتی که غذای سره نیافت غذای ناسره می‌خورد، زیرا غریزه و استعداد نمی‌گذارد که جای آن خالی بماند. پس ملتی که گوش فرزندان خود را از معلومات حقیقی و جدی پر نمی‌کنند، حتمی است که آن گوش‌ها نمی‌تواند خالی بماند و لاجرم باید از سفسطه این و آن و از تبلیغات بیگانه پر گردند. طوری که می‌بینیم وقتی که روح عسکریت ضعیف می‌شود، سپورت جانشین می‌گردد و یا اداره اگر انحطاط می‌کند، تشریفات، مقام آن را می‌گیرد و همچنین اگر مطالب جدی اذهان را به طرف خود متوجه نمی‌سازد، ناول خوانی و رومان‌نویسی و قلم‌بازی و سفسطه‌بافی بر روح جوانان، غلبه می‌کند.

ارسطو می‌گوید: تا صحنه تمثیل گرم و شیرین است، مردم را جلب می‌کند و وقتی که رول بازی سرد و بی‌مزه می‌شود، مردم میل می‌کنند

که از طواف‌های داخل صحنه، شیرینی بخرند و بخورند و اگر ما نویسندگان و متعلمین، صحنه نویسندگی و تدریس را گرم و جدی و جذاب بسازیم. حتمی است که سفسطه و افکار بیگانه در آن راه نمی‌یابد، ولی اگر این مواد اصلی و حقیقی تغذیه، به ایشان نمی‌رسد در آن وقت ضمانتی نیست که هر چه را خیال غذای روحی کنند، از آن دریغ نمایند و آن وقت ممکن است این گرسنگان تغذیه روح، به هر دکانی که برای‌شان باز باشد، بالا شوند و هر چه به ایشان برسد، بخورند و مسئول هم نباشند. زیرا که مسئولیت بر ماست، نه بر ایشان.

مقاله‌ها

شرح حال، وظایف، افکار و آثار علامه استاد صلاح‌الدین سلجوقی¹

جلال‌الدین صدیقی

علامه صلاح‌الدین سلجوقی فرزند مفتی ملا سراج‌الدین سلجوقی در سال 1313 ق/1274 ش/1896 م. در پای‌حصار شهر هرات چشم به جهان گشود و در سال 1390 قمری مطابق با شانزدهم جوزای 1349 شمسی و 1970 میلادی به عمر هفتاد و پنج سالگی در منزلش در دارالامان کابل دیده از جهان فروبست و در شهدای صالحین به خاک سپرده شد.

علامه صلاح‌الدین سلجوقی دو بار ازدواج کرد. از ازدواج نخست با میمونه دختر سردار حبیب‌الله خان از احفاد سردار پُردل‌خان قندهاری بارکزایی بود. از این ازدواج دو پسر دانشمند و تحصیل یافته دارد که یکی محمدصدیق سلجوقی دیپلمات و دیگری حامد سلجوقی نویسنده است. ازدواج دوم او با حمیرا ملکیار سلجوقی صورت گرفته که زنی دانش‌دوست، خیر و مسلمان راستین بود که بعضی از آثار مرحوم استاد صلاح‌الدین سلجوقی را به زیور چاپ بیاراست و مسجد زیبایی در کنار منزلش آباد کرد.

همان‌طوری که روان‌شاد استاد صلاح‌الدین سلجوقی در مقدمه کتاب «محمد در شیرخوارگی و خُردسالی» بیان داشته است، او در هرات، در عایله‌ای که تا یاد می‌داده است، علمای معقول و منقول بوده‌اند، به وجود آمده است و تا مدتی به شیوه اجداد خود منسلک بوده است که پس از آن شوق مزید مطالعه و مزید غور در ادب و اخلاق و الهیات و تصوف او را قدری بیش‌تر جانب فلسفه سوق داده است.²

این بیان روان‌شاد علامه صلاح‌الدین سلجوقی با مراجعه به شجره‌النسب وی، کاملاً صدق می‌کند، چه جد اعلای استاد موصوف، شخص بزرگواری به نام علامه محمدمیرزای سلجوقی‌ست. به قول روان‌شاد فکری سلجوقی، آخذصاحب ملا محمدمیرزا معروف به علامه، فرزند

1. صدیقی، جلال‌الدین، «شرح حال، وظایف، افکار و...»، فصل‌نامه «هری»، 1369، صص 40-53.

2. التونی، محمدشوکت، محمد در شیرخوارگی و خُردسالی، 1346، ص 3.

آخندصاحب ملا محمد سلجوقی زورآبادی حسب فرمان احمدشاه درانی به هرات آمد، مدرسه پای حصار که به مسجد فیل‌خانه شهرت داشت، به وی اختصاص داده شد، تا به تدریس مشغول شود و در کنار آن سرای بزرگی جهت نشیمن آخندصاحب، از طرف شاه موصوف بخشیده شد و کتب بسیاری به خطشان موجود است.¹

بدین‌گونه، روان‌شاد علامه استاد صلاح‌الدین سلجوقی، از همان اوان کودکی در خانواده فرهنگی‌دوست و دانش‌پروری آموزش دید و به تنمیه و تذکیه و تقوی و پرهیزگاری خویش پرداخت و نخستین وظایف رسمی‌اش را به عنوان مفتی محکمه شرعی هرات در سال 1294 شمسی آغاز نمود. سپس به حیث معلم لیسه حبیبیه کابل مدتی کار کرد. بعداً به هرات رفت و به عنوان مدیر معارف هرات و در عین زمان، نگارندگی جریده اتفاق اسلام و سپس جریده فریاد را بر عهده داشت. سپس به حیث معلم لیسه استقلال و عضو دارالتألیف، مدیر جریده ثروت، منشی دارالتحریر شاهی، مدیر مطبوعات وزارت امور خارجه، کنسول افغانستان در بمبئی، جنرال کنسول افغانستان در دهلی، رئیس مستقل مطبوعات در سال 1318 ش، مستشار وزیر مختار درجه اول در سفارت افغانستان در کراچی، وکیل و نماینده منتخب شهر هرات در شورای ملی در سال 1328 ش و رئیس مستقل مطبوعات در سال 1333 ش ایفای وظیفه نموده است.

تألیف‌ها و ترجمه‌های علامه استاد صلاح‌الدین سلجوقی، بیش‌تر در فلسفه و اخلاق عالی انسانی و اسلامی و جهان‌سیاست و ادب و علوم اجتماعی است. وی در مدت پنجاه سال از عمرش، افزون بر آثار مستقل، صدها مقاله و شعر نیز نگاشته که در تنویر و تربیه و استفاضه علاقه‌مندان علوم سیاسی و اخلاقی و فلسفی و ادبی کشور و جهان، مؤثر و سودمند افتاده است. صاحب تذکره «آثار هرات»، تألیف و چاپ در سال 1309 ش در هرات درباره شخصیت علامه سلجوقی می‌نویسد: «شاعر زبردستی که با یک روح شجاع و یک خامه مقتدر در زمینه نظم و نثر، علم تصرف بر افراشته، فرزند باهوشی که به مزایای علم و فضل و به بازوی یک فطرت زنده و بیدار، نام تاریخی در ادبیات هرات گذاشته، آقای سلجوقی‌ست. بدون رعایه رسمیات تنها از ملاحظه افکار و آثار او باید اعتراف نمود که صلاح‌الدین در حزب ادبای نقاد و

1. فکری سلجوقی، عبدالرئوف، رساله مزارات هرات، 1345، ص 181.

روشن‌خیال هرات، اول کسی‌ست که علم مظفریت را در این موضوع به دوش نهاده و سرسلسله مرحله زندگی ادبیات عصری این محیط معرفی می‌گردد. ادیب، عالم، مورخ، دیپلومات، سیاسی، نطق و الحاصل روح بسیار دانای هرات سلجوقی‌ست.¹
تألیفات و تراجم علامه سلجوقی قرار آتی‌ست:

1. کتاب اخلاق، جزء نصاب تعلیمی وزارت معارف، کابل، 1297ش.
2. کتاب در علم معانی و بیان و بدیع، جزء نصاب تعلیمی وزارت معارف، کابل، 1297ش.
3. ترجمه قسمتی از تاریخ فتوحات اسلام، تألیف سیداحمد، 543 صفحه، هرات، 1309ش.
4. افکار شاعر، 183 صفحه، چاپ اول، کابل، 1326ش. چاپ دوم، با مقدمه‌ای از غواص، 1334ش.
5. مقدمه علم اخلاق، دو بخش، 764 صفحه، کابل، 1331ش.
6. علم اخلاق نیکوماکوسی، تمهید و معرفی، 140 صفحه، ترجمه اخلاق ارسطو، 330 صفحه، کابل، 1332ش.
7. ترجمه تهذیب‌الاخلاق، ابن مسکویه، با مقدمه محمد علم غواص، 94 صفحه، کابل، 1334ش.
8. جبیره، 324 صفحه، کابل، 1335ش.
9. اضواء علی میادین الفلسفه و العلم واللغة والادب (عربی)، 247 صفحه، قاهره، 1340ش.
10. نگاهی به زیبایی، تألیف و ترجمه، 173 صفحه، کابل، 1342ش.
11. ترجمه محمد در شیرخوارگی یا سرگذشت یتیم جاوید با گوشه‌ای از پیغام تو، محمد شوکت التونی، 641 صفحه، ریاست دارالتألیف وزارت معارف، کابل، 1343ش.
12. نقد بیدل، 570 صفحه، وزارت معارف، کابل، 1343ش.
13. تجلی خدا در آفاق و انفس، 378 صفحه، چاپ اول، کابل، 1344ش، چاپ دوم، به اهتمام حمیرا سلجوقی، کابل، 1345ش.

1. غواص، محمد علم، سخن‌سرایان هرات در قرن 14، دست‌نویس، جلد 1، ص 160 به نقل از خلیلی، خلیل‌الله، آثار هرات، 1310، جلد 3، ص 147؛ غواص، محمد علم، شعرای معاصر هرات، 1330، ص و خسته، خال محمد، معاصرین سخنور، 1339، ص.

14. آیینة تجلی، منظوم پرسش از مایل هروی پاسخ از علامه سلجوقی، 27 صفحه، کابل، 1344 ش.
15. تقویم انسان، ناشر حمیرا سلجوقی، 344 صفحه، کابل، 1352 ش.
16. افسانه فردا، به کوشش محمدصدیق سلجوقی، پیشاور.
17. چهل مقاله از علامه سلجوقی، تدوین محمدعلم غواص، تا کنون به طور مستقل چاپ نشده است.
نخستین شعر علامه سلجوقی که در مطبوعات وطن نشر شده، قصیده‌ای است با استعارات و تخیلات فنون ریاضی در 103 بیت که در سال 1294 خورشیدی در سراج‌الانبار چاپ شده است و چنین آغاز شده:

شاه تمدن گرفت، عالم ماء و ثرا	رایت پلتیک را داد به اوج ارتقا
آمد و چون جم نشست بر سر مُلک	ما صنع خویش را کرد به ما
جهان	رونم ¹

آهنگ «کار من» از علامه سلجوقی

کشور گزین، ملک راستین	خطه برین، خاک آریان
مهد دانش و هنر فخر آسیا	یادگار جام جم، مهبط سروش
رزمگاه گستم، پایگاه هوش	درسگاه باستان دانش جهان ²

از تحلیل وظایف و آثار روان‌شاد صلاح‌الدین سلجوقی، می‌توان بدین نتیجه رسید که موصوف شخصیت فرهنگی، رسمی، دولتی، سیاسی و حتی ملی را حایز شده بود و تجارب عدیده‌ای را آزمایش کرده که الحق در انجام آن‌ها توفیق مزیدی حاصل کرده بود. او که مردی دانش‌پژوه، صوفی‌مشرّب، عارف پاک‌دل و فیلسوف دقیق‌النظر بود، معلومات کامل دایرة‌المعارفی و اندوخته‌های وسیع علمی و فکری را در خود جمع کرده به تحلیل آثار ادبی، علمی، اسلام‌شناسی، فلسفی اعم از فلسفه غربی، یونانی، شرقی و باستان‌کشور ما و منطقۀ وسیع سرزمین‌های مجاور پرداخته و همواره بدین آرزو بود تا فرزندان دانش‌پژوه ما بدانند و آگاه باشند که با فراگرفتن تهذیب دنیای امروزه، کلتور باستانی خود را که بسیار قشنگ و بسیار عمیق است، فراموش نکنند.³

1. سراج‌الانبار، 1334 ق، سال 5، شماره 13، ص 2.
2. غواص، محمدعلم، سخن‌سرایان هرات در قرن 14، دست‌نویس، جلد 1، ص 161.
3. سلجوقی، صلاح‌الدین، افکار شاعر، 1334، ص «د».

استاد صلاح‌الدین سلجوقی، انسان چندبعدی را مطرح می‌کند و از این که عده‌ای در دوران اولیه حیات استاد موصوف، دم از یک بُعد انسان می‌زدند و بُعد مهم دیگر انسان را، کمتر بها می‌دادند، سخت به مبارزه برخاسته و چنین بیان می‌دارد و می‌گوید:

«انسان مرکب از همه عوالم مادی و معنویست و وقتی انسان، کامل شده می‌تواند که همه نمونه‌های دنیای او با علاقه ذات‌البینی‌شان در او موجود باشد. ریاضی‌دان بی ادب و ادیب بی ریاضت شایسته این نام بزرگ جامعین انسان بین ماده و معنی و روح و جسد و مافوق‌الطبیعه و جمال و کمال و جلال شده نمی‌تواند¹».

مرحوم علامه صلاح‌الدین سلجوقی به استمرار و تداوم جریان فرهنگی تأکید ورزیده و از جوانان می‌خواهد که در آن دوره نهضت، جوانان ما حلقه وصلی بین گذشته درخشان و آینده درخشان خود شده و این عصر را گذشته روشنی برای عصر آینده روشن خود ثبت نمایند².

این باور و بیان از نظر دانشمندان که به میراث فرهنگی جوامع انسانی ارج و منزلتی قایل‌اند امروز به کلی مثبت ارزیابی شده و تأکید می‌گردد که آشکار است که ادبیات به حیث شکلی از تفکر اجتماعی در ادامه زمان ایجاد و تکامل پذیرفته، و فرهنگ امروز بر شالوده فرهنگ کلاسیک و گذشته بنیاد یافته است. فلسفه علمی به میراث ادبی به دیده قدر نگریسته، نویسندگان و شاعران پیشین را احترام می‌نماید و به آفریده‌های‌شان ارزش نیکو می‌گذارد. زیرا فرهنگ ادبیات امروزی برای رشد و شکوفایی خود از آن میراث ارزشمند مستفید می‌شود³.
بیش‌تر دانشمندان ادب‌پژوه، بدین باوراند که ادبیات و فرهنگ کلاسیک فارسی، سرشار از یادگارهاییست که دارای خصلت‌های جهانی می‌باشد و در این آثار، آرزوهای منزه انسانی بازتاب یافته است⁴. این مطلب را در همان روزگار مرحوم علامه صلاح‌الدین سلجوقی به خوبی بیان داشته و به ظرفیت‌های وسیع میراث فرهنگی گذشته‌مان چنین اشاره نموده است:

«علما می‌گویند طفل بعد از تولد، پیش از رسیدن به سن فکر، به تخیل آن را به فکر رهنمونی می‌نماید. در ملت‌ها همین طور است که اولین

1. همان، ص 2.

2. همان، ص 2.

3. میرزایف، صابر، «ارزشمندی میراث فرهنگی»، عرفان، 1362، ص 90.

4. همان، ص 93.

طبقه شعوری‌شان نویسندگان‌شان است و بعد از آن مفکرین‌شان. شعر تخیل است و همیشه این تخیل از اساطیر، از وهمیات و از جمیع نقوشی که تخیل در صفحه ضمیر می‌کشد، پشتیبانی یافته است. شعر دری که این قدرها بلند رفته است، از این است که از بساطت عشقی خود پا به عرصه ترکیب گذاشته است و به گمان من این ترکیب را از این یافته است که اساطیر ویدا و اوستا به پشت سر او، و یاسا و یرغوی خیونی‌ها و هون‌ها به یمین او و روح دین و خداپرستی و روحانیت و هم تخیلات و گوشه‌گیری و افکار ذات و تزهده ملل شرق به یسار او و مادیت غرب پیش روی او می‌باشند که از هر جهت به مرکز افکار اسلامی و بومی او نفوذ کرده است.¹»

از آن‌جاست که علامه صلاح‌الدین سلجوقی پیشنهاد می‌نماید که وحدت ملی و میهنی ما می‌تواند بدین گونه تحقق یابد که روابط ما در عالم شعر و ادب، برقرار گردد که آن هم باید شعر دری باشد که می‌تواند چنین پیوندی را برقرار کند. زیرا شعر دری به عقیده علامه سلجوقی از ادبیات بسیار اقوام دیگر متکامل‌تر است، زیرا که ادب دری از ترکیب بسا افکار و آداب مدنیت‌ها از روم و یونان گرفته تا هند و چین در آن جمع شده است و ساحة وسیعی را در بر گرفته است. هرگاه بخواهیم به تصوف برویم، اینک سنایی، مولانای بلخی، عطار حاضراند. و اگر می‌خواهیم به حماسه‌سرایی ملی خود توجه کنیم آنک دقیق، فردوسی، اسدی که بهتر از هومر بر کارنامه‌های بلخ، سیستان، کابلستان و زابلستان ما شهنامه‌ها نوشته‌اند، رجوع نماییم، اگر غزل و عشق می‌جوئید، هم حافظ و بیدل موجوداند و اگر چکامه‌سرایی می‌خواهیم خاقانی، منوچهری و امثال آن هستند. و تأکید می‌نماید که ما باید نه تنها در عالم شعر و ادب با هم روابطی داشته باشیم، بلکه ما باید به موزیک ذات‌البینی هم علاقه بگیریم و کوشش کنیم که این‌ها به هم ترکیبی پیدا کنند و همچنین در افکار فلسفی و اخلاقی به هم گوش بدهیم و هم بجوشیم، شاید روزی برسد که مثل دیگر ممالک مشترک‌اللسان که برای خود تهذیب و کلتوری گرفته‌اند، ما هم از خود کلتوری داشته باشیم.²

در این فکر و نظر استاد سلجوقی تمام دانشمندان جهان عرب و اسلام شریک هستند. از جمله محمدشوکت التونی که مؤلف کتاب «محمد در

1. سلجوقی، صلاح‌الدین، افکار شاعر، 1334، صص 46 و 47.

2. همان، صص 46، 47، 121 و 122.

شیرخوارگی و یا خردسالی؛ سرگذشت یتیم جاوید» و دانشمند بزرگ مصر نیز در پاسخ به نامه استاد موصوف چنین نگاشته است: «بختیارم که اولین ترجمه کتاب من به زبان مردم افغانستان صورت می‌گیرد و این زبانیست که اولیاء و اصفیاء، متصوفین که به حقیقت رسیده‌اند، توسط آن نور و هدایت را برای فرورفتگان ظلمات گمراهی نوشته و نشر کرده‌اند. زبانیست که با شعر خود بر قلّه فنون جای گرفته است و این کافیست که بگویم اشعار آن غزل‌هاییست که به عشق خداوند(ج) و محبت فرستنده او سروده شده است. زبان افغانستانی که از اصلاّب آن جمال‌الدین افغانی به وجود آمده و مشعل روشن افکار جدید تمام شرق شده، و اولین ندای آزادی از حنجره او برآمده است¹». اما این گونه اظهار نظرها در زمانه‌ای که ما که چشم واقعیت‌گرایی بر ارکان و شرایط زندگانی فرهنگی ما مستولی گشته است، اگر عادی و خیرخواهانه و دل‌سوزانه می‌نماید، در طی سال‌های دهم و بیستم سده چهاردهم هجری، جزء مبارزات آزادی‌خواهی و قیام علیه نظام استبدادی و مطلق‌العنان که نویسندگان ما آن را استبداد کبیر خوانده‌اند، شمرده می‌شد، زیرا در آن دوران روشن‌فکران و شاعران، نویسندگان و قلم به دستان مبارز ما، خوب متوجه شده بودند که هیئت حاکمه مستبد می‌خواهد در زیر پوشش ملیت‌پرستی نژادی، اعمال خود و پیشینیان خویش را پنهان نگهداشته، بر بقا و سلطه مستبدانه‌اش بیفزاید. به قول دانشمندی، سیاست ضدفرهنگی دولت در آن روزگار از سیاست برتری نژادی هیتلر رهبر حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان آب می‌خورد، سیاست ضدفرهنگی هیئت حاکمه آن دوران، پس از این که با آب و تاب هیتلری جلا و صیقل داده شد، به عنوان سیاست جدید فرهنگی در محل تطبیق گذاشته شد که در نتیجه این سیاست، برتری‌خواهی قومی و لسانی دولت تشدید یافت و مقاومت در برابر آن تحریک گردید. معارف کشور خسارمند گشت و کاروان دانش و معرفت سالیان درازی به عقب افتاد و خسارات مالی و اقتصادی هنگفتی برای کشور ما به بار آورد. باز به قول دانشمندی، دادن امتیازات به قوم یا قبیله خانواده شاهی در افغانستان تازگی نداشت و در جریان تاریخ خاصیت عمده دولت‌ها را در این سرزمین و سایر جوامع دارای نظام قومی تشکیل می‌داد. اما در گذشته این سیاست بازتاب شدید تولید نمی‌کرد، زیرا قشر روشن‌فکری که بر آن اعتراض کند، وجود نداشت، یا که کوچک و ناتوان بود. اما اکنون با

1. التونی، محمدشوکت، محمد در شیرخوارگی و خردسالی، 1342، ص8.

پیدایش افکار جدید، آزادی، برابری و حقوق افراد مخالف با تبعیض و امتیاز، شکل جدی اختیار نموده، مبارزهٔ تندی را در داخل قشر روشن‌فکر، ایجاد کرد که پایان یافتن آن، جز با رفع عوامل تولید کننده، امکان‌پذیر نبود.

به هر حال، از نظر روان‌شاد علامه استاد صلاح‌الدین سلجوقی آنچه که با اهمیت می‌نمود، همانا نجات از جهل و نادانی و تشبث به گسترش دانش و بینش علمی بوده است که در تحلیل آن به خوبی و وضاحت روشنی انداخته است. استاد موصوف می‌گوید: «ما باید همیشه در فکر داشته باشیم که یک سلسله افکاری داریم که باید از بین نرود، ما باید علم امروزه دنیا را، به قیمت تمام موجودیت خود دریابیم و هم آنچه را پدران ما به همین قیمت دریافته‌اند، از دست ندهیم. جوان امروزه ما باید خیلی بکوشد و از این دنیایی که واقعاً بسیار پیشرفته است، استفاده کند و خود را به پیمانۀ وسیع و به حد اخیر، به آن مجهز نماید و هم از گذشتهٔ خود و از مردان و آثاری که داشته‌ایم، صرف نظر ننماید¹».

روان‌شاد استاد صلاح‌الدین سلجوقی در تصنیف جهل‌گویی: «جهل به دو گونه است، جهل مستدل و جهل بسیط، جهل بسیط، آن است که در آن جهل، مواد علمی یعنی مواد استدلالی نباشد و جهل مستدل و یا مرکب، آن جهلیست که مواد علمی یعنی دلیل با خود دارد. جهل مرکب از جهل بسیط بدتر است».

در روزگار حیات استاد موصوف، روشن‌گرایان، همواره هیئت حاکمه را از نقطه‌نظر تاریخی نیز به باد انتقاد گرفته، و کارروایی‌های اسلاف‌شان را که بعضاً پر از خیانت و ریاکاری و وطن‌فروشی بوده است، آشکار ساخته‌اند. به همین سبب بوده است که روان‌شاد صلاح‌الدین سلجوقی از نظر روانی، به این موضوع، اشاره دارد و می‌گوید: «خوش‌بختم که به من نگفته‌اند که پدران تو به ملک و ملت، خیانت کرده‌اند و هم این خبر به من نرسیده که از پدران من کسی به شغل و کسب‌ننگینی پیشهور بوده، ورنه من حتی به این راه‌های پدرهای خود می‌رفتم²».

و اما انسان‌گرایی روان‌شاد صلاح‌الدین سلجوقی پایهٔ بسیار وسیع و مستحکم اسلامی و علمی دارد که نه در آن افراط‌راهی دارد و نه هم تفریط، حتی دین‌مبین اسلام که بر تمام ارکان حیات دنیوی و اخروی

1. سلجوقی، صلاح‌الدین، افکار شاعر، 1334، ص 11.

2. همان، ص 65.

انسان، مسلط شده است، همواره حد اعتدال را پیموده است و شاید همین حد اعتدال بوده است که به استاد ما، آرامش و دوراندیشی بخشیده او می‌گوید: «حیات بازیچه نیست و خداوند بنده را برای آن خلق کرده که در این سلسله علت و معلول و اکل و ماکول، جدی باشد و با نشاط و سرور به کار بکوشد. اما از خدا غافل نشود. نه تند برود که از پای ماند و نه کند که از قافله حیات واماند»¹.

دین مبین اسلام، وحدت اجتماعی را که اساسی از آن در میان نبود، به روی کار آورد. دین را به مُلک و مُلک را به دین و دین را به دنیا و دنیا را به دین وصل کرده و همه را به عشق و محبت صیغه داد. طبقات و رتبه‌ها را از بین برد و تمام ابنای آدم را در سر مائده توحید به برادری، رنگ وحدت داد. وحدت تساوی را در شرع، در مسجد، در قضا، در حق، در احترام موجودیت شخص و در همه امور اجتماعی، دینی، اخلاقی و سیاسی کارفرما شده و بعد از آن در نور هدایت پیغمبرانه او هر چیزی رنگ متکامل‌تری گرفت.

اسلام از نظر روان‌شاد صلاح‌الدین سلجوقی، دین گوشه‌گیری نیست و فقط زمانی این رسم در اسلام به وجود آمد که وراثت جای خلافت را گرفت. در اصل اسلام مجاهده است برای دین و دنیا و جسم و جان و روح و ماده².

به قول مرحوم سلجوقی، اسلام خلاف عقاید پیشین که انسان را عالم صغیر می‌خواندند، انسان را عالم کبیر معرفی می‌نماید و همه کاینات را در انسان مشاهده می‌نماید³. در حالی که مدت‌ها این جهت انسان‌گرایانه انسانی نفی می‌شد و تنها بُعد طبیعی‌گرایانه مورد تأیید بود. دانشمندی گوید: «تمایل طبیعی‌گرا به خاطر تشبث خویش به داده‌های قابل بررسی یعنی جوهر سازنده غیر عضوی عقیده ندارد، حال آن که تمایل انسانی‌گرا بر عکس متوجه به اکتشافات مجهولات طبقات عمیق دستگاه روانی ناخودآگاه روان‌شناسی اعماق و در نهایت تمایل انسانی‌گرا و طبیعی‌گرا در موضع‌گیری خویش نسبت به ارزش‌ها و اصل هدف‌مندی از یکدیگر تفاوت دارند، در حالی که روان‌شناسی طبیعی‌گرا با واسطه

1. همان، ص 112.

2. همان، صص 123-124.

3. سلجوقی، صلاح‌الدین، گوشه‌ای از پیغام تو، 1342، صص 466-467.

روحیه ذاتی خویش هدف‌مندی و ارزش‌ها را نفی می‌کند، تمایل روان‌شناسی انسان‌گرا به روی اهمیت آن تکیه می‌نماید¹». امروز هم دانشمندان، بدین نتیجه رسیده‌اند که «در میان جانداران، انسان پیچیده‌ترین، منظم‌ترین و کامل‌ترین ارگانیسم را داراست و از آن رو در برخورد با محیط، از همه تواناتر است و حیات او عالی‌ترین و کامل‌ترین پدیده و پویستی‌ست که در جهان هستی به وجود آمده است. این کمال و توانایی، زائیده دستگاه عصبی پیشرفته‌ی‌ست که انسان به واسطه آن از شرایط پیرامون خود باخبر می‌شود و در نتیجه به واکنش و تغییر و چون و چرا می‌پردازد. این پویش پیچیده و مرموز، همان قابلیت‌ست که با نام‌هایی چون شعور، آگاهی، تفکر، اندیشه، معرفت و مانند آن خوانده شده است²».

یکی از ویژگی‌های شعرای ما بازتاب و آفرینش سیمای مضمر به شکل هجو و طنز بوده است. چنان که شاه علی‌اکبر شهرستانی در مقاله‌ای با عنوان «هجو در زبان دری در روزگار ما» نگاشته است: معمولاً موضوع‌هایی که هجو در طی سده اخیر، احتوا می‌نموده، عبارت بوده است از:

الف) سیاسی، ب) اداری، ج) اقتصادی، د) اخلاقی، و) علمی که به دو گونه مستقیم و یا غیرمستقیم صورت می‌گرفته است و چنان سیمای عمومی و کلی بوده است که هجا در هنگام ضرورت بتواند خود را از گیر و دار برهاند و هجو‌هایی که به لباس شعر و نثر و نمایش‌نامه در عصر ما به نشر سپرده شده، یا بعضاً نشده است از نوع غیرمستقیم است، زیر اگر شاعر یا نویسنده به صراحت نام کسی را می‌برد یا عملی را هجو می‌کرد، جانش بر کف و کم‌ترین سزایش زندان بود و از همین رو شاعر یا نویسنده کوشیده که تا آنجا که می‌توانسته است سرپوشیده سخن بگوید³.

از همین گونه بوده است مثنوی فکاهی‌گونه‌ای که علامه سلجوقی سروده و به تاریخ نهم جوزای سال 1330 خورشیدی در روزنامه انیس به چاپ رسیده است. در این مثنوی، سیمای جالب سیاسی و اجتماعی مانند

1. ناشناس، «وحدت روان‌شناسی»، ترجمه عبدالله سمندر غوریانی، عرفان، 1362، ص 63.

2. مهدی‌زاده، ج، «در زمینه نظریه شناخت»، عرفان، 1362، ص 73.

3. شهرستانی، شاه‌علی‌اکبر، «هجو در زبان دری در روزگار ما»، غرjestان، 1369، صص 48-49.

شاپومابان، بیگانه‌طبعان میهن‌پرست، گداخصلتان ارسطوکران، بیدادخویان دیموکرات، سفیران گمنام قاچاق‌کار، کاردانان رشوت‌خوار، مفتون بیگانه، سالوسان، انسان نره‌غول و ماده‌رند، منشیان بی‌سواد، انقلابیان نسوارکش، ارتجاعیان سیگارکش و امثال آن‌ها سیماهایی می‌باشند که در روی آن‌ها انگشت گذاشته شده است که در آن سال‌ها این سیماها در جامعه سیاسی، اداری و اجتماعی ما وجود داشته‌اند و ظلم و ستم و بیدادگری‌هایی را راه انداخته بودند که شاعر فیلسوف و استاد سخن ما روان‌شاد علامه صلاح‌الدین سلجوقی را واداشته بودند تا لب به شکوه و شکایت بگشاید و چنین نتیجه به دست می‌آید به قول علامه سلجوقی:

خداگفتن و نفس آراستن	وطن خواندن و خویش‌تن
اگر می‌شدی جمع آرمان نبود	خواســـتن
دو تریوز نتوان گرفتن به دست	همی جنگ انسان و شیطان نبود
	دو ماهی به یک دم نیاید به
	شســـت ¹

سرچشمه‌ها

- التونی، محمدشوکت، (1346)، محمد در شیرخوارگی و خردسالی یا سرگذشت یتیم جاوید به انضمام «گوشه‌ای از پیغام تو»، ترجمه صلاح‌الدین سلجوقی، کابل: ریاست دارالتألیف وزارت معارف.
- خسته، خال محمد، (1349)، معاصرین سخنور، کابل.
- خلیلی، خلیل‌الله، (1310)، آثار هرات، جلد 3، هرات: مطبعه دانش.
- سلجوقی، صلاح‌الدین، (1301)، «در مدح امیر حبیب‌الله»، سراج‌الاخبار، سال پنجم، شماره سیزدهم، صص 2-5.
- سلجوقی، صلاح‌الدین، (1334)، افکار شاعر، چاپ دوم، کابل: نشرات اصلاح.
- شهرستانی، شاه علی‌اکبر، (1369)، «هجو در زبان دری در روزگار ما»، غرjestان، شماره 4، سال سوم، صص .
- غواص، محمدعلم، (چاپ نشده)، سخن‌سرایان هرات در قرن 14، جلد اول، نسخه دست‌نویس.

1. غواص، محمدعلم، سخن‌سرایان هرات در قرن 14، دست‌نویس، جلد 1، ص 164.

- غواص، محمدعلم، (1330)، شعرای معاصر هرات، هرات: مؤسسه طبع کتب.
- فکری سلجوقی، عبدالرئوف، (1345)، رساله مزارات هرات، کابل: ریاست نشرات وزارت اطلاعات و کلتور.
- مهدی‌زاده، ج، (1362)، «در زمینه نظریه شناخت»، مجله عرفان، شماره 1، سال شصت و یکم، صص.
- میرزایوف، صابر، (1362)، «ارزش‌مندی میراث فرهنگی»، عرفان، شماره یک، سال شصت و یکم، کابل.
- نائیناس، (1362)، «وحدت روان‌شناسی»، ترجمه عبدالله سمندر غوریانی، عرفان، شماره 1، سال شصت و یکم، صص.

صلاح‌الدین خان سلجوقی

عنایت‌الله شهرانی

بدون شک خاندان سلجوقی‌های هرات از احفاد سلاطین بزرگ سلجوقی می‌باشند که جهان اسلام و جهان شرق بر آن‌ها مباحثات دارند. از دانشمند گران‌قدر جناب محمدصدیق سلجوقی فرزند علامه سلجوقی شنیده‌ام که شادروان استاد عبدالرئوف فکری سلجوقی که خود از جمله بزرگ‌ترین شخصیت‌های فامیل سلجوقیان هرات و از غنایم کمیاب دودمان سلجوقی بود، درباره این که رابطه دودمان سلجوقیان هرات چه‌گونه با سلاطین بزرگ سلاجقه منتهی و ارتباط می‌گیرد و در دو جای نوشته‌اند که در هر دو جای با پیشکش اسناد مؤثق ثابت کرده‌اند که این سلجوقیان مستقیماً به آن سلجوقیان بزرگ ارتباط دارند ولی بدبختانه هر دو کتاب با اسناد قوی اکنون به دست ما قرار ندارند و شاید همه با به میان آمدن وقایع ناگوار در کشور عزیز ما از میان رفته باشند.

از نوشته‌های مرحوم حسین وفا سلجوقی فرزند دانشمند استاد فقید فکری بر می‌آید که اسناد مرحوم فکری را دیده و از آن‌ها استفاده کرده‌اند. با وجود تلف شدن اسناد و نوشته استاد فکری سلجوقی از نوشته‌های مرحوم حسین وفا سلجوقی و جناب محی‌الدین خان سلجوقی برادر علامه سلجوقی، شجره سلجوقیان هرات را بعد از دوره احمدشاه درانی می‌توانیم به دست آوریم.

سلجوقیان از مردمان ترک و جد اعلی آنان «سلچک» و یا «سلجوق» فرزند دقاق است. بعضی‌ها برآنند که طایفه سلجوقی یکی از شاخه‌های

ترکان غز هستند که بعد از مدت زیادی فرمانروایی و شهریاری در بلاد اسلامی دوره آنها رو به زوال می‌نهد و در پایان شوکت و جلال، هر گروهی به هر دیاری که بودند در آنجا سکونت دائمی اختیار می‌کنند و تعداد زیادی هم در مرزهای خراسان به طور پراکنده به سر می‌برند و نمی‌توانیم درباره هر یک از آن گروه به آسانی معلومات به دست بیاوریم. ولی در میان خاندان بزرگ سلاجقه، گروهی در «زمین‌داور» قندهار زندگی می‌کردند که سپس از آنجا به بوزجان زورآباد کوچیدند. در پراکندگی صفویان، آرزوی پادشاهی کردند و در کلات نزدیک مشهد دژ گرفتند. نادرشاه افشار بر ایشان بتاخت و سران بزرگان‌شان را از دم تیغ گذرانید. از میان این فتنه، آخوند ملامحمد فرزند محمدرضا (ظاهراً ملا غلامشاه) فرار و در توس روزگار می‌گذرانید تا در گذشت¹.

ملامحمد سلجوقی که از دست نادر افشار جان به در برده و در توس حیات خویش را با فرزندان سپری می‌نمود، صاحب چهار فرزند بود. احمدشاه درانی که خود یکی از افسران نادر افشار بود از شهرت فامیل سلجوقیان آگاهی داشت و نیز از کارها و فعالیت‌های بد صفویان در هرات به خوبی آگاه بود. به گونه مثال صفویان، قلعه اختیارالدین (دژ شمیران) را که از قلعه‌های مشهور و تاریخی هرات بود، به حیوانات تخصیص دادند و فیل‌خانه ساختند که آن قلعه به نام «فیل‌خانه» شهرت یافت و مسجد آن را به نام «مسجد فیل‌خانه» شهرت دادند². چون احمدشاه درانی خواست که هرات را که وقتی هم مخصوصاً در زمان حکمرانان تیموری، عروس دنیا و مرکز بزرگ فرهنگ شرق به شمار می‌رفت دوباره به حالت و وضع خوب بیاورد و راهی که بدین مأمول او را به مقصد می‌رسانید همین بود که خاندان با فرهنگ سلجوقی که چندین قرن صاحب دولت و شکوه بودند و طرق انکشاف فرهنگی و نیز دولتی را به خوبی آگاهی داشتند، به سر کار بیاورد و از علم و دانش و تجارب آنها استفاده نماید.

1. سلجوقی، حسین وفا، علامه صلاح‌الدین سلجوقی، 1366، ص 7.
2. در دوره صفویان، هرات یکی از ولایات مهم آنان محسوب می‌شد و همواره به‌ترین والیان خود را به این منطقه می‌فرستادند. یکی از مراکز مورد استفاده آنان در شهر، قلعه اختیارالدین بوده و این اظهار نظر نویسنده دور از حقیقت به نظر می‌رسد. (ویراستار)

احمدشاه درانی در زمان به قدرت رسیدن، ملامحمد سلجوقی را مقام شیخ الاسلامی تفویض کرد و همزمان به این فکر افتاد که اگر ملامحمد سلجوقی را به هرات بفرستد او می‌تواند با اعضای فامیل منور خود جامعه خراب شده هرات را دوباره جان بدهد، و چنانچه که ملامحمد سلجوقی را به هرات مؤظف ساخت و در مدرسه نظامیه مأمور به تدریس نمود و ضمناً برخی از مسایل هرات را به او واگذار کرد. از آن است که در نزدیکی قلعه اختیارالدین، ملامحمد سلجوقی که در وقت خود سرآمد علمای وطن بود، خانه می‌سازد و مدرسه نظامیه را بنا می‌کند که غالباً این نام به افتخار وزیر مشهور آل سلجوق نظام‌الملک خواهد بود. ملامحمد چراغ علم و معرفت را در آنجا روشن ساخته و شخصیت‌های بزرگ علمی فامیل خود را به ولایات به جهت تنویر مردم توظیف می‌کند. ملامحمد سلجوقی، چراغ علم را چنان می‌افروزد که از بسیاری مناطق اسلامی در مدرسه نظامیه چون هند و آسیای مرکزی، ایران و غیره طالب‌العلم می‌آمدند و از علمای بزرگ آن مرکز، فیض‌یاب می‌گردیدند.

جناب محی‌الدین خان برادر علامه سلجوقی هم در ورق قلمی و نیز در پای کتاب «افسانه فردا» شجره‌نامه سلجوقیان می‌نگارد و در اول شجره، ملامحمد سلجوقی را چنین می‌نویسد «جناب شیخ‌الاسلام و المسلمین حضرت مولانا محمد سلجوقی ولد مولوی غلام‌شاه سلجوقی ولد مولوی ملاکریم سلجوقی ولد مولوی ملا نور احمد سلجوقی ولد مولوی ملا الله‌بیردی ولد مولوی ملاعلی سلجوقی ولد مولوی غلام‌علی ولد خواجه حسن سلجوقی می‌باشند و اولاده ملامحمد شیخ‌الاسلام به صورت ذیل به علامه صلاح‌الدین خان سلجوقی می‌رسد:

شیخ‌الاسلام ملامحمد سلجوقی صاحب چهار فرزند است به نام‌های مولوی محمد میرزا خان، مولوی مصطفی خان سلجوقی، مولوی مرتضی خان سلجوقی و مولوی محمدرضا خان سلجوقی. مولوی محمد میرزا خان یعنی فرزند ارشد شیخ‌الاسلام ملامحمد خان سلجوقی صاحب هفت فرزند به نام‌های مولانا عبدالعظیم خان سلجوقی، خلیفه ملا عبدالاحد خان سلجوقی، مولانا نورالدین عمر سلجوقی، مولانا جلال‌الدین خان سلجوقی، مولانا محمد خان، مولانا محمدرتضی خان سلجوقی و مولانا عبدالصمد خان سلجوقی بود. پسر بزرگ مولوی محمد میرزا یعنی مولانا عبدالعظیم خان صاحب سه فرزند می‌شوند به نام‌های ملا محمد صدیق خان سلجوقی، ملا محمد یوسف خان سلجوقی و

ملا عبدالصمد خان سلجوقی. از ملا عبدالصمد خان فرزند مولوی عبدالعظیم خان سه فرزند باقی می‌ماند به نام‌های ملا سراج‌الدین خان، ملا فخرالدین خان سلجوقی و ملا عبدالفتاح خان سلجوقی. ملا سراج‌الدین خان صاحب این فرزندان می‌گردد: صلاح‌الدین خان، علاء‌الدین خان، محی‌الدین خان که از مادر یکی می‌باشند و شمس‌الدین خان متین سلجوقی که صاحب کتب متعدد می‌باشند و من نگارنده چندی از آن کتاب‌ها را به دست آورده‌ام.¹ از صلاح‌الدین خان دو فرزند به نام‌های محمدصدیق خان و محمدحامد خان به یادگار می‌ماند. از مولوی عبدالفتاح خان ولد مولوی عبدالعظیم خان، استاد عبدالرئوف فکری سلجوقی می‌ماند که دارای سه فرزند است به نام‌های حسین و فاضل سلجوقی، عبدالرحمن فریدون و محمداشرف بهزاد سلجوقی از زبردست‌ترین مینیاتوریست‌های سبک بهزاد است.

بدین‌صورت سلسله‌خاندان بزرگ سلجوقی را دریافتیم که اکثریت قاطع‌شان علمای بزرگ و دانشمند مشهور بودند که نام‌های گرامی‌شان را در بسیاری از ممالک هم‌جوار می‌شناختند. این خاندان، همه از علمای بزرگ بودند و مدرسه باشکوه و شوکت نظامیه را به پیش می‌بردند. در مذهب، سنی حنفی بودند و در طریقه صوفیه ارتباط داشتند به نقشبندیه شریف، یعنی آن طریقه‌ای که خواجه احمد یسوی مشهور به پیر ترکستان سرسلسله قرار می‌گیرد و بعد خواجه بهاء‌الدین نقشبندی مشهور به پیر بلاگردان، خواجه پارسای ولی، خواجه احرار ولی و حضرت جامی و غیره پای‌بند این طریقه بودند.

ثقات گویند که خانم‌های این خاندان نیز، اهل علم حال و علم قلم بودند چنان‌چه مادر مرحوم استاد سلجوقی نه تنها حافظ قرآن بود بلکه یک صوفی و عارف وارسته نیز بود، علوم اسلامی را می‌دانست و بسیاری کتب را به فرزندش صلاح‌الدین تدریس نموده است.

گفتیم که دودمان مرحوم صلاح‌الدین سلجوقی همه عالمان دین بودند و واقعاً شعر حضرت شیخ سعدی که این بیت را در شأن خود گفته است، با صلاح‌الدین خان تطبیق می‌کرد و می‌خواند:

همه قبیله من عالمان دین بودند
مرا معلم عشق تو شعر و شاعری

1. یکی دیگر از پسران مفتی سراج‌الدین، سیف‌الدین مستمند سلجوقی است که او هم از جمله زورنالستان خوب کشور بوده و مدت مدیدی آمریت‌های اطلاعات و فرهنگ ولایات مزار، میمنه، بغلان، فاریاب و هرات را نیز عهده‌دار بود و مقالات و مصاحبه‌های‌شان در اخبار و جراید وقت به نشر رسیده است.

آموخت

از احفاد مولانا محمد سلجوقی یا ابوالابای همین سلجوقیان هرات که علمای معروف پای‌حصار هرات می‌باشند، از طریق سلسله‌خاندان مولانا محمد میرزا خان سلجوقی و دیگران شخصیت‌های بزرگی بروز کردند که هر یک قابل فخر و مباهات کشورمان محسوب می‌گردند و در این‌جا ما نمی‌توانیم بدون ذکر نام «شیخ‌الاسلام و المسلمین جناب مولانا محمد عمر سلجوقی» بگذریم که تألیفاتش به 120 کتاب بالغ می‌گردد. در این خاندان، شعرای بزرگ، نویسندگان شهیر و هنرمندان زبردست سر برآوردند، به طور مثال مولوی عبدالفتاح خان سلجوقی، خطاط مشهور بودند که بار اول مجله «اتفاق اسلام» را در هرات تأسیس کردند. مولوی غلام‌احمد خان فرزند مولانا فضل‌الخالق سلجوقی خان دو کتاب را در فن موسیقی تألیف نمود. مولوی ملا نعمت‌الله خان (پدر استاد راشد سلجوقی) رئیس فخرالمدارس هرات یکی از علمای مشهور بود که گاه‌گاهی با حس ادراکی و کنج‌کاوی از مدارس مختلف کشورمان دیدن می‌کرد. از جمله زمانی که به فاکولته شریعیات و مدرسه ابوحنیفه پغمان آمد با دانشمندان مصر روبرو شد. علمای مصری از دانش و لیاقت این هموطن‌مان انگشت‌حیرت بر دهان بردند. فرزندشان استاد محمد صدیق راشد سلجوقی نیز از علمای مشهور وطن می‌باشند¹.

عبدالرئوف خان سلجوقی فرزند مولوی عبدالفتاح خان پسر عم صلاح‌الدین خان سلجوقی از نوادر افغانستان و انسان چندبُعدی و صاحب نبوغ بود، او شعر می‌سرود در سطحی بلند به سبک خراسانی، مؤلف ده‌ها کتاب تاریخ با مؤثقت تام و اسناد درست، ادیب و نویسنده توانا، خطاط هفت قلمی خاصتاً در نستعلیق، مذهب درجه‌یک و نامدار که قبل از استاد مشعل لوای مینیاتوری هرات به دست او بود، موسیقی را به حد استادی می‌دانست و فرزندانش را موسیقی‌نوازان خوب تربیت نموده بود. استاد فکری همان شخصیتی است که باری در جمله هیئت فرهنگی افغانستان به ازبکستان رفت. بعد از این که مهمان‌داران او را به زیارت‌ها و آبدات تاریخی با همراهانش بردند، به لیاقت، دانش و آشنایی‌های او درباره بزرگان علم و علمای بزرگ سمرقند و بخارا همگان را غرق در حیرت نمود.

1. دخترشان دکتور عابده سلجوقی نیز دکتور فلسفه و استاد دانشگاه کابل است. (ویراستار)

استاد فکری سلجوقی را باری راقم این سطور ملاقات کرد و درباره سلجوقیان از وی حکایات دل‌چسپی شنید. او می‌گفت سلجوقی‌های هرات تا سال‌های بعد از احمدشاه درانی به زبان ترکی صحبت می‌کردند و اکنون همه فارسی‌زبان شده‌اند و از این که اکنون نمی‌توانند به زبان آبایی و اجدادی‌اش خویش تکلم کنند، تأسف می‌خورد.

از فامیل‌های سلجوقیان هرات یک تعداد با داشتن کرامات شهرت داشتند آن گونه که گویند: مرحوم مولانا خلیفه عبدالاحد سلجوقی علاوه بر تألیفات صاحب کرامات بوده وقتی که او در جنگ با قاجاریان اشتراک داشت، گلوله‌ای به سینه‌اش اصابت کرد و در حضور هم‌زمان گلوله را با دعا از بدنش خارج ساخت و نیز فرزند مبارکشان با نام خلیفه مولانا محمدحسین سلجوقی نیز صاحب کرامات بود.

استاد سلجوقی در گازرگاه شریف، آنجا که خوابگاه پیر هرات خواجه عبدالله انصاری قرار دارد، به سال 1313 قمری مطابق 1276 شمسی پا به عرصه وجود گذاشت. مادر استاد طوری که گفتیم عارف، صوفی و حافظ قرآن بود، گویند این خانم پاکدامن، هیچ‌گاه اولادهای خود را بدون داشتن وضو و طهارت شیر نمی‌داد این مادر مهربان استاد سلجوقی از نسل سادات اناردره می‌باشد و روایت است که مرحوم صلاح‌الدین آغای اناردره‌ای خبر یافته بود که مادر استاد صلاح‌الدین سلجوقی وضع حمل دارد، چنین وصیت فرمود که اگر او تولد شد، نامش را صلاح‌الدین بگذارند. از قضا همان روزی که سید صلاح‌الدین آغا وفات می‌نماید، صلاح‌الدین خان سلجوقی در همان ساعت به دنیا می‌آید و نامش را بر طبق وصیت آغاصاحب سید صلاح‌الدین، پدر و مادر «صلاح‌الدین» می‌گذارند. از قرار نوشته محی‌الدین سلجوقی چنین نتیجه به دست می‌آید که مادر استاد سلجوقی گفته است که صلاح‌الدین پیش‌تر از وقت و سن و سالش به سخن زدن آغاز کرده است.

صلاح‌الدین، مبادی علوم را تا شرح ملا جامی نزد پدر و مادر خواند و بعد از دوازده سالگی به حضور آخوند ملامحمد عمر سلجوقی تلمذ کرد و این مرد بزرگ اهل قبیله سلجوقی همان شیخ‌الاسلام والمسلمین می‌باشد که بیش از یکصد جلد کتاب را به رشته تحریر در آورده است. چون شیخ‌الاسلام آثار نبوغ و لیاقت را در ناصیه صلاح‌الدین مشاهده می‌کند، می‌داند که او می‌تواند از عهده تدریس شاگردان به خوبی برآید او را می‌فرماید که به شاگردان تدریس نماید و خود از اوضاع، بررسی و مراقبت می‌نماید.

صلاح‌الدین خان با پدرش در سن پانزده سالگی عازم کابل گردید و حلقه‌های دینی و علمی را ملاقات و مشاهده نمود و نتیجه این ملاقات بدان‌جا کشید که از روی لیاقت و دانش او، علمای کابل وی را به حیث «نابغه کوچک» بشناختند. در آن وقت‌ها کسانی که مفتی می‌شدند باید که امتحان بسیار قوی را سپری می‌نمودند و صلاح‌الدین نوجوان با پدرش هر دو در امتحان کامیاب و در محکمه هرات صاحب وظیفه شدند. صلاح‌الدین خان بسی ابتکارات و تحولات را در سیستم قضاء و استنطاق مجرمین به میان آورد و با کابل نیز ارتباط داشت و وقتی هم یک قصیده یک‌صدوبیست بیتی به استقبال خاقانی سرود که در سراج‌الخبار نشر شد.

در هجده سالگی شهرت و لیاقت و دانش صلاح‌الدین خان هر دقیقه اوج می‌گرفت. امیر امان‌الله خان او را در همین سن به کابل خواست و استاد مکتب حبیبیه مقرر نمود. سپس در سال 1300 ق. به خواهش شجاع‌الدوله خان رئیس تنظیم هرات، به حیث مدیر عمومی معارف هرات عزت‌فرز یافت و هم‌زمان مدیر مسئول «اتفاق اسلام» شد. در همین وقت است که استاد سلجوقی به هنر تمثیل علاقه‌مند شده و نه تنها درامه‌نویسی را می‌آغازد، بلکه هنرمندان تمثیل را تحت تربیت و صحنه‌ها را به خاطر تنویر افکار برپا می‌دارد.

استاد صلاح‌الدین خان بعد از سه سال کار در هرات، به کابل خواسته می‌شود و به عنوان معاون و مصحح دارالتألیف در وزارت معارف تعیین می‌شود و هم‌زمان مدیریت مجله «ثروت» را به پیش می‌برد و نیز با مقام سلطنتی و مقامات وزارت خارجه ارتباط می‌یابد. استاد سلجوقی در این وقت علاوه از کارهای دیگر، تنظیم رادیو کابل را در «کوتی لندی» پیش می‌برد که همکارانش عبارت بودند از استاد فرخ افندی، سرور گویا و استاد قاسم. آن‌گاه تأثیر پغمان ساخته شد و اولین درامه‌ای که در آن نمایش داده شد نوشته استاد صلاح‌الدین خان بود که بعد از نمایش، مورد تقدیر شخص امیر قرار گرفت.

در زمان مؤفقیت امیر حبیب‌الله خان کلکانی، استاد سلجوقی به زندان رفت ولی بعداً با وساطت بعضی اشخاص از محبس رها گردید و به جانب هرات رفت و در آنجا انزوا اختیار کرد. در زمان پادشاهی محمدنادر شاه باز به کابل خواسته شد و کارهای سابقه‌اش را دنبال کرد و به حیث جنرال قونسل افغانی در هند رفت و در آنجا با علامه

محمد اقبال لاهوری آشنا شد و شخصیت‌های بزرگ هند را که در تحرکات آزادی‌خواهی و اسلامی دست داشتند، ملاقات نمود. استاد سلجوقی به سال 1317 از هند به کابل برگشت و به ریاست مستقل مطبوعات و رادیو کار کرد. در سال 1327 از کارهای رسمی کناره‌گیری نمود و بعداً از طرف مردم هرات به حیث وکیل شورا در کابل مقرر شد و در ختم وکالت به حیث رئیس مستقل مطبوعات ایفای وظیفه نمود. در سال 1331 به حیث سفیر افغانستان در مصر مقرر شد و در مجمع لغوی مصر مقام عضویت را به دست آورد و در تاریخ مجمع لغوی مصری، استاد سلجوقی اولین و یگانه عجمی بود که به حیث عضو در آن مجمع پذیرفته شده است. بعد از ختم سفارت، استاد به کابل تشریف آورد و مصروف تألیف شد.

استاد سلجوقی سه بار ازدواج نمود و دو فرزند به نام‌های محمد صدیق سلجوقی و محمد حامد سلجوقی از او به جای ماند. ازدواج سوم با دختر برگد عبدالاحدخان با نام «حمیرا» بود که استاد کتاب «افکار شاعر» را به نامش نوشته و هدیه نموده است.

وفات استاد صلاح‌الدین خان سلجوقی آن فیلسوف، ژورنالیست، پیر زنده‌دل، نقاد زبردست، درامه‌نویس، ادیب بزرگ و نویسنده عالی‌مقام افغانستان به سن هفتاد و سه سالگی به وقوع پیوسته است و مدفن‌شان در شهدای صالحین می‌باشد.

استاد سلجوقی یک تعداد زیاد کتب درسی از قبیل «اصول سلجوقی»، علوم اخلاقی، علوم دینی، را تألیف نموده و کتب دیگرشان از این قرار می‌باشد: افکار شاعر، نگاهی به زیبایی، ترجمه اخلاق نیکوماکوسی ارسطو، مقدمه علم الاخلاق، مقدمه کتاب تهذیب الاخلاق ابن مسکویه، جبیره، تجلی خدا در آفاق و انفس، اضواء علی میادین الفلسفه و العلم واللغة و الفن و الادب، نقد بیدل، ترجمه محمد در شیرخوارگی و خردسالی، آثار الاسلام فی العلوم و الفنون، قواعد ادبیه، تقویم انسان، افسانه فردا، گوشه‌ای از پیغام تو ضمیمه کتاب ترجمه محمد در شیرخوارگی و خردسالی، رساله شرح حال سید جمال‌الدین افغانی و اشعار ایشان که به صورت پراکنده نشر گردیده‌اند.

نگاهی به افکار شاعر

نگارنده این سطور بعد از هجرت سال‌ها در پی یافتن کتاب افکار شاعر بود که خوش‌بختانه در این روزها به همکاری جناب محمودزیر اخی کرخی و استاد راشد سلجوقی یک نسخه نایاب افکار شاعر به دست

رسید و آن اشعار زیبا و انتخابی را که در خردسالی از این کتاب حفظ کرده بودم، تجدید شد.

کتاب افکار شاعر در اول به صورت مقالات در روزنامه رسمی دولتی «اصلاح» به طبع می‌رسید و بعداً دست کم دوبار به سال‌های 1326 و 1334 در مطبعه عمومی کابل به طبع رسید. محمد علم غواص که خود یکی از مشاهیر بزرگ هرات می‌باشد با عنوان «مقدمه ناشر» در آغاز کتاب چند سخنی را گنجانیده است که این نوشته از قدرت ادبی و فلسفی و تصوفی و عمق دید به خوبی می‌تواند نمایندگی کند.

علامه سلجوقی تحت عنوان «عرض مرام» کتابش را می‌آغازد. از خواندن صفحات اولیه کتاب فهمیده می‌شود که کتاب مذکور به تقاضای مکرر مدیر مسئول «اصلاح» یعنی شخص غواص و یک عده علما و نویسندگان و دانشمندان تحریر یافته است که استاد صلاح‌الدین خان سلجوقی افکار عرفانی لسان‌الغیب حافظ شیرازی، خاقانی، بیدل، مولانای بزرگ بلخ، شیخ محمود شبستری را با سوالات امیر حسینی سادات هم‌شهری‌اش تشریح می‌دهد.

استاد سلجوقی هنگام تألیف این کتاب زیاده‌تر از حافظه محیرالعقول کار گرفته و آن قدر درباره فلاسفه و فلسفه آن‌ها عمق و در تصوف و ادبیات و تاریخ ادبیات گفته‌ها دارد که نمی‌تواند با چند جمله مقام تحلیلی و دانش او را توصیف نمود.

استاد درباره حافظ می‌گوید: «به طوری که در روی پرده، درامه عشق را به قشنگ‌ترین طرز و شیرین‌ترین کلمات بازی می‌کند، در پشت پرده، دروس فلسفی را به بهترین پروگرام درس می‌دهد و به این صورت می‌تواند مبتدی و منتهی سرورخواه و دانش‌جوی و حتی خوش‌بین و بدبین را علی‌السویه به خود بکشد و افاده دهد. مثلاً می‌گوید: کمند صید بهرامی بیفکن جام جم بردار که من پیمودم این صحرا نه بهرام است و نه گورش

استاد، بیت مشهور حافظ را به گونه فلسفی و تصوفی تحلیل می‌نماید و آن بیت این است:

سال‌ها دل طلب جام جم از ما	آن‌چه خود داشت ز بیگانه تمنا
می‌کرد	می‌کرد

بعد غزل حافظ را که با مطلع:

سحرگاه ره‌روی در سرزمینی	همی گفت این معما با قرینی
--------------------------	---------------------------

آغاز می‌یابد تا آخر با مقابله اشعار عربی و نسبت اشعار را با سلوک و عرفان و فلسفه ربط می‌دهد و سرایا دانش عمیق و تحلیل‌های منطقی شرح می‌دهد و پرده‌ها را از اشعار حافظ بر می‌دارد و می‌گوید که: «حافظ را دیدید متنی از عشق و رندی پیش روی شما گذاشت. اما حاشیه و تعلیقاتی از دین و فلسفه و تصوف و اخلاق یکی بعد دیگری در پشت پرده یا پشت ورق موجود بود¹.

بعد از حافظ، استاد به جهان خاقانی قدم می‌گذارد و می‌گوید: «این شاعر را می‌توان علی‌السویه هم شاعر و هم فیلسوف دانست و می‌توان فلسفه را در متن آن ملاحظه نمود». در یک قصیده می‌گوید:

به من نامشفق‌اند آباء علوی چو عیسی زان ابا کردم ز آباء

استاد، شعر مذکور را به سه دسته موجودات آباء علوی، امهات سفلی و موالید ثلاثه نسبت می‌دهد و آن را آمیخته با فلسفه یونان می‌داند، استاد اشعار خاقانی را با اشعار حافظ و بیدل نیز ربط داده و افکار فلسفی و عرفانی‌شان را با هم وفق می‌دهد.

در بحث سوم خود استاد تحلیل درباره بیدل و تحلیل اشعار او دارد و در ابتدای این بحث می‌نویسد: «امروز می‌خواهم به افکار شاعری تماس کنم که ریشه بر قلم و لرزه بر اندام می‌اندازد، این شاعری است که همیشه آن را بین رموز غامض فطرت و نجوای فرشتگان عالم اسرار می‌یابیم و چنین گمان می‌کنم که در زندگی هم در بین ما زمینی‌ها نبوده و اگر بوده به آرزوی سرزمین اصلی خود (روح کلی و عالم ملکوت و دنیای مجرد) نوحه‌سرایی داشته است²».

استاد بیت‌های بسیار مهم بیدل را می‌آورد و هر یک را تحلیل می‌نماید مثلاً این بیت را:

فطرتم ریخت برون شور و جوب این دو تمثال در آیینۀ من بود
و امک _____ ان مق _____ یم

بیدل را می‌گوید که فکور و فیلسوف است و در فلسفه با افلاطون شباهت دارد:

به آن ستمزده بیدل ز عالم اوهام چه ظلم رفت که مجنون نشد
فلاطون _____ د

1. صلاح‌الدین سلجوقی، افکار شاعر، 1334، ص 9.

2. همان، ص 16.

در این جا استاد منظور بیدل را که «او هام» می گوید «معلم فلسفه» می داند و «مجنون» را عاشق تعبیر می نماید. گویا این که باید عاشق می بود و علاوه بر استاد در کنار همه توجیهاات و تشریحات فلسفی و عرفانی بیدل، شعر دیگر بیدل را شرح و بسط می دهد و از آن مفهوم بیدل را استخراج می نماید و آن بیت این است:

جهان جنون بهار و غفلت ز نرگس سرمه ساش دارد

ز هر بن مو بخواب نازیم و مخمل ما

قماش دارد

استاد سلجوقی را از تحریرش در قسمت این شعرا چنین می یابیم که همه دو اوین شان را خوانده و اشعار عجیب و مبهم آن ها را انتخاب کرده است مثل:

طفیل چشم من نم آفریدند	برای خاطر غم آفریدند
وعدۀ امروز خون شد رنگ فردا	کار دنیا بس که مشکل بود عقبی
ریختن	ریختن
جهان پیدا و پنهانی ندارد	گشاد و بست چشمت عالم
	آراس
نه لفظم، نه مضمون، چه	نه شادم، نه محزون، نه خاکم، نه
معنی ستم	گردون
وگر باقی ام از چه فانی ستم من	اگر فانی ام چیست این شور
	هستی

علامۀ سلجوقی کلمۀ «تصوف» را به کلمۀ عربی و پشمینه پوش منسوب نمی داند، آن را رد می کند و می گوید که از کلمۀ یونانی تیاسوفی (خدادوستی) گرفته شده است. استاد بعد از تحلیل ها و تفاسیر به اشعار بیدل با در نظر داشت فلسفه های غرب و شرق و عرفان اسلامی، به بحث خاتمه می دهد.

بعد از بیدل به مقابله بیدل و خاقانی توجه می نماید و در جایی با آوردن دو قصیده نظر می دهد که بیدل مسابقه را از خاقانی صد فی صد ربوده است و می گوید: «اگر چه بیدل شاعر قصیده سرا نیست باز هم دیدید که حق معنی را به الفاظ جزیل ادا کرده در این جای شک نیست که خاقانی لهجه و متانت مخصوصی دارد، باز مطالبی که بیدل به این جزالت و روانی در این قصیده آورده، قابل تقدیر است و این است نمونه های قصاید بیدل و خاقانی:

شد گره اندر گره، حلقه درع	شد گهر اندر گهر، صفحه تیغ
س_____ح	س_____ح
ماه برآمد به صبح، چون دم	صبح برآمد ز کوه، چون مه
م_____اهی ز آب	نخشب ز چ_____اه

بیدل گوید:

ذوق تماشا کراست تا دهد آینه	مطلع صبح دوم می‌درد اکنون
آب	نق_____اب
آتش جوش بهار نعل جهان داده	چشم گشا و ببین برگ گل آینه
آب	اس_____ت

علامه سلجوقی در این بحث توجه خاص به بیدل دارد و یک بیت دیگر بیدل را دلیل قدرت لایتناهی خداوندی نشان می‌دهد و چنین می‌آورد:

صد صفر و یک الف شد	مضمون پیش پا را آسان
حیرت‌فزای نرگس	خواند نمی‌توان

عبدالحمید اسیر مشهور به «قندی‌آغا» در بیت فوق بیدل را به گونه دیگری تحلیل نموده است. قدم دیگر علامه سلجوقی به سوی مولانای بزرگ روم است، استاد می‌فرماید:

«دیشب مثنوی معنوی را برداشته بودم و تاکنون از خود بیگانه‌ام. می‌گویند انرژی اتوم به درجه‌ایست که با شکستن یک ذره می‌توان یک خشت پخته را گداخت اما مولانا، آن جوهر فرد دنیای حقیقت، بعد از شش قرن می‌تواند امثال من هزاران صخره‌های صماید قساوت را بگدازد، مولانا از ماورای افلاک از شمس تبریز حرارت کسب کرده که این نور و حرارت سر مویی است¹».

علامه سلجوقی، شعر مشهوری را که به توصیف مثنوی مولانا سروده‌اند، منسوب به حضرت جامی می‌داند. محمداسحق نگارگر در مطلبی² نظر مخالف دارد و این شعر را به شیخ بهایی نسبت می‌دهد و آن شعر چنین است:

هست قرآن در زبان پهلوی	مثنوی معنوی مولوی
نیست پیغمبر ولی دارد کتاب	من چه گویم وصف آن
	عالی‌جن_____اب

1. صلاح‌الدین سلجوقی، افکار شاعر، 1334، ص 61.
2. نگارگر، محمداسحق، آئینه افغانستان، 1995، شماره 55، ص 100.

مولوی از عاشقان بزرگ جهان است و ما عشق و جذبات او را از روی اشعارش به خوبی در می‌یابیم. علامه سلجوقی که اشعار مولانا را تحلیل نموده از تحلیل‌هایش چنین استنباط می‌کنیم که خود علامه سلجوقی هم از عاشقان وارسته می‌باشند. استاد بسی گفته‌های دیگر دارد از جمله داستان‌های سلامان و ابدال را شرح می‌دهد و از آن‌ها نتایج به دست می‌آورد.

در پایان کتاب «افکار شاعر»، سلجوقی یادی از امیر حسینی سادات غوری و شیخ محمود شبستری نموده و بعد از آوردن اشعار لسان الغیب حافظ، پرسش‌های امیر حسینی را با پاسخ‌های شیخ شبستری می‌آورد و خود استاد نیز پاسخ‌ها را به نثر می‌نویسد و پاسخ‌ها را به حدی فیلسوفانه و عارفانه توضیح می‌دهد که حتی به عقیده خویش نقطه‌ای را هم مجهول نمی‌گذارد و اما باید گفت که فلسفه آن نیست که مجهول را معلوم سازد بلکه گاهی هم معلوم را مجهول می‌سازد.

بدون تردید همه آثار علامه سلجوقی مرتبت بلند دارند. افکار شاعر با آن که از آثار دیگر استاد پیش‌تر تحریر یافته، به یقین کامل و جرئت بسیار می‌توانم بگویم که بهتر از این اثر، اثر دیگری به دست نخواهد آمد و قدرت نبوغ و مقام فلسفی و ادبی استاد در هر بخش آن کتاب به خوبی هویدا است.

مقدمه نگاهی به زیبایی¹

مدیریت نشرات وزارت مطبوعات

آن گاه که بر آثار و تشعشع فکری استاد سلجوقی نظر می‌افکنیم، می‌بینیم بشر را به سوی خیر مطلق و فضایل و معارف الهی دعوت می‌کند. آثار استاد، عمیق و ژرف است و بطون زیادی دارد غالباً مفاهیم را در گرو الفاظ قید و بند نمی‌کند و بعضاً کلمات و جملاتش دست‌پاچه شده و خود را در حلقه دامن زلف خم اندر خم مفاهیم دقیق می‌اندازد.

معلومات وسیع و دایره‌المعارفی استاد که با تجلی خیال او همراهی می‌کند، هواخوری‌ها و تفنّن را در نوشته‌های او بار می‌آورد که خیلی دل‌چسب است و در نوشته‌های خود همواره علت‌های واقعی را با یک تفکر عالی‌تری کشف و شرح می‌کند. استاد تا بوده نویسنده بوده و هست

1. صلاح‌الدین سلجوقی، نگاهی به زیبایی، 1342، صص «الف»-«د».

و به گفته خودش که می‌گوید یک اینچ که بر معلومات خود می‌افزوده‌ام به همان تناسب نوشته‌ای را به وجود می‌آوردم. استاد اولین بار نویسندگی را در هرات آغاز نموده و در جریده «اتفاق اسلام» و «فریاد» به حیث نگارنده و بعداً در کابل به مجله «ثروت» که خودش مؤسس آن جریده بود، مقالاتی نشر نموده و کسانی که به نوشته‌های او آشنایی دارند می‌دانند که مقدمات و قضایا و ایده خود را به شکلی صغرا و کبری می‌کند که رنگ تمثیلی خود را هم از دست نمی‌دهد، تا موضوع و مفهوم محسوس‌تر شود و خواننده را نیک اقناع بخشد. استاد سلجوقی به سال 1313 هجری قمری در هرات تولد یافته 69 سال گرچه مأموریت‌های رسمی و اداری تا حدی توانسته فرصت‌های نوشتن و تتبع او را اشغال کند اما با وجود آن کتاب‌های زیادی را به وجود آورده است.

- 1- کتاب اخلاق برای صنوف مکاتب متوسطه وزارت معارف.
- 2- معانی و بیان که غالباً در حوالی 1307 نوشته شده و چاپ شده است که آن نیز برای معارف بوده است.
- 3- افکار شاعر که دو بار چاپ شده است.
- 4- جیره که می‌توان آن را یک کتاب ابتکاری گفت.
- 5- ترجمه تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق ابن مسکویه.
- 6- مقدمه علم اخلاق در دو جلد که از تألیفات اوست.
- 7- ترجمه اخلاق ارسطو که همان دو جلد مقدمه، گره‌های اخلاق ارسطو را باز می‌کند و به دنیای گذشته و کنونی اخلاق روشنی می‌افکند.
- 8- الاضواء فی میادین التفکیر و الفلسفه به زبان عربی که در قاهره چاپ شده است.
- 9- المرأه فی التاریخ و الشرایع که در حدود 1308 ترجمه شده و هنوز چاپ نشده است.
- 10- کتاب محمداً فی طفولیتة و فی صباه که استاد سلجوقی آن را ترجمه و خاتمه و تعلیقاتی هم بر آن افزوده است و در این روزها امید است چاپ شود.

علاوه بر آن مقالاتی به زبان عربی و به صورت متفرق در مصر نشر نموده و مقالات فارسی او که در جراید و مجلات در اوقات مختلف نشر شده و هنوز تدوین نشده است.

ما با مؤلف از زمان دور و مکان نزدیک آشنایی و تماس داریم. آن گاهی که مؤلف مدیر معارف هرات بوده بسیار می‌کوشیده که علوم عصری را به هموطنان معرفی و عرضه بدارد.

در بدو جوانی در غالب شئون اداری و عقلانی کشور خدمت نموده و یکی از بارزترین [مردان] اهل علم و دانش و ثقافت ماست و هر موقفی که در زندگی داشته، دامن علم را از کف نهاده است. او در وقت جوانی خیلی سعی می‌کرد که هر چه زیادتری از علوم و معارف غرب به افغانستان عزیز معرفی شود، ولی اکنون که الحمدلله کشور تا حد وسیع در این میدان پیش‌قدمی نموده است و برای گرفتن اضواء و روشنی، چشم‌گشوده است آرزوی مؤلف این است که بکوشد تا با نشر علوم موجوده‌ای که به این خاک وارد می‌شود و همه آن‌ها موضوعی هستند، پیداوارهای ذاتی ما نیز حفظ شود که عبارت است از علم اخلاق و علم زیباپسندی و غیره.

مؤلف محترم عقیده دارد که ما به واسطه علوم امروزه که باید به پیمانۀ خیلی وسیع در بین ما تعمیم پیدا کند، جهل را از خود برانیم و در عین حال چون علوم مذکور، علوم موضوعی و آفاقی است و به ملیت و وطنیت ما تماس بسیار مثبتی ندارد بهتر است که آن‌ها را به علم اخلاق و فنون ظریفه تقویه و جبیره کنیم تا روح و ذاتیات وطنی و ملی ما نیز باقی بماند و از بین نرود و از طرف دیگر چون این علوم که آن را از خارج وارد می‌کنیم غالباً صبغه تیره‌ای از مادیت دارد که باز ایستاد شدن اخلاق و فنون ظریفه به مقابل آن‌ها نمی‌گذارد که روح مادیت بر این کشوری که هیچ‌گاه نتوانسته پر گشاید و کاملاً غلبه کند. آری ما همیشه حیات را بین ماده و معنی دیده‌ایم و جست‌وجو کرده‌ایم. این موازنه را به تمام قوای شعوری و عقلانی خود محافظه نموده‌ایم و کنون باید به همان اندازه که موضوع ماده و قوت در علوم مطرح بحث قرار گرفته می‌شود به همان پیمانۀ خیر و شر اخلاقی و زشت و زیباپسندی نیز مورد جست‌وجوی فرزندان ما باشد. ماده و قوت هر دو اگر به مقیاس خیر و شر اخلاقی و یا زشت و زیبایی جمال‌دوستی مقارنه و موازنه پیدا نکند، دو عفریتی خواهند شد که یکی خون ما را بریزد و دیگریش آبروی ما را. مؤلف دعا می‌کند گل‌های رنگین علم و معنی سرتاسر کشور را فرا

گیرند و هم آرزو دارد این گل‌های پررنگ و بوی از معنویت و خیر و فضیلت شگفته شود و زیبایی خاصی از آن‌ها تلالو کند. مرام غایی و مهم مؤلف این است که چون فن ظریف بیش‌تر ذاتی است، طبیعی است در چنین حالتی که هنوز سطح ثقافت به معراج نهایی خود نرسیده و فکر مجاهده به اوج طبیعی خود ارتقا نجسته است. مبادا روح فن و ادب روی به ابتذال بگذارد و اکنون نیز دیده می‌شود که بعضی جوانان طوری که پیروان اخیر مکتب لذت، آرزو داشتند که بر لذت سهل زندگی کنند ایشان نیز می‌خواهند که بر فن و ادب ارزان و مبتذل زیست نمایند. این روحیه‌ای است که همه چیز را به خاکدان ابتذال فرو می‌آورد زیرا همیشه فن و ادب زنده و عالی قائد و راند نهضت علمی و اجتماعی بوده و هر وقت که این قافله‌سالار سعادت و عزت و کرامت اقوام به نشیب افول روی آورده است، کاروان نیز به سوی آن نشیب و باز از آن نشیب به پرتگاه نیستی رانده شده است و از این رو مؤلف ارجمند آرزومند است جوانان بر ساحل کم‌عمق ادب که آن‌جا بدون کف و صدف‌های شکسته میان‌تهی چیز دیگری نیست، قناعت نکنند و قدری به طرف ژرفای دریا فرو روند که گوهر تابنده یابند زیرا گوهر در عمق دریاست نه در سطح ساحل. جوانان باید هنر را پیشاهنگ دانش بسازند و باز دانش را پشتیبان هنر قرار دهند. رساله‌نگاهی به زیبایی از علم جمال، فضیلت، و خیر و تخلق به اخلاق الله مشحون است و مرام فکری استاد سلجوقی بر آن است که علوم جدید را بر پایه اخلاق و فضیلت و کیان خودی استوار سازد و معنویت را به زیبایی مندمج نموده و هنرمند را سازنده نقد و جبیره معرفی کند.

شعبه جوایز و طبع کتب مدیریت عمومی نشرات داخلی وزارت مطبوعات مسرور است که این کتاب را به مطالعه جوانان کشور می‌گذارد این اثر خواننده را به ماهیت و فلسفه زیبایی آشنا می‌سازد و این کتاب در طلیعه نهضت اجتماعی قرار گرفته امیدواریم با نشر سایر آثار سودمند و عمیق منتبّعین و ارباب فکرت در کشور، نهضت علمی و ادبی به وجود آید.

به یاد علامه سلجوقی¹

محمد علم غواص

1. سومین سالگه وفات علامه صلاح‌الدین سلجوقی، 1352، صص 1-8.

خدایا! هزاران هزار سپاس و ستایش و نیایش بر هستی مقدس تو که کاخ زندگی ما را بر طراز عرش برین و مجید خود طرح کرده است و در آن شاهنشینی از دل و درهایی از اراده و اختیار و انتخاب و قندیل‌هایی از مشاعر و مدارک و کلکین‌هایی از حواس بنا نموده است و به ما اگر شعور و اراده و یا شخصیت و یا فضایی را نسبت می‌دهند از این است که ذات بی‌همتا و صفات زیبایی تو بر ما عکس انداخته است. پس خدایا! تو ما را توفیق بده تا تنها تو را بپرستیم و فقط از تو یاری بجوییم. خداوندا! تو بزرگی و بزرگترین صنع تو انسان است و این صنعی است که تنها مصنوع دست قدرت تو نیست بلکه تنها صنعی است که تو از روح خود و از علم خود و از قدرت اراده خود در او دمیده و از این است که او می‌تواند به امور مجردة امثال کلیات و وجوب و امکان و قدیم و حادث، ابدیت و لایتناهی هوش بگمارد. و به آن پایه برسد که به معرفت تو راه پیدا کند و این بزرگترین موهبتی است به یک کتله خاکی و این مرصع‌ترین تاجی است که به فرق یک موجود ممکن و حادث و فانی گذاشته می‌شود و این معراجی است که بدن انسان هیچ مخلوقی به آن ارتقا نجسته است.

روز شانزدهم جوزا، سالگرة وفات چنین انسان بزرگ مصنوع ید قدرت پروردگار مهربان و توانای ماست که وجود ممکن و فانی و در زندگی نه تنها به معرفت خالق یکتا و بی‌نیاز راهی پیدا کرده بلکه تجلیات الهی را در آفاق و انفس دریافته و مشتاقین حق‌شناسی را به توحید و معرفت راه نموده است. صاحب‌نظر بزرگواری که عمری بر مادیات پشت پا زده و روح مجرد او بر ماوراء افلاک، سیر و عروج نموده و از آن عالم بالا ارمغان‌های گران‌بهایی از حکمت و عرفان، از فضیلت اخلاق، از فلسفه و اشراق، از سیاست و حقوق به سالکان راه هدایت و ارشاد اهدا کرده است. این علامه محقق و عارف هر چند سه سال پیش در ساحت آرام‌گاه شهدای صالحین سلف در نقاب خاک از جهان ما رخ نهفته ولی روح آگاه و بلندپروازش همیشه در فضای کابل، افغانستان و دنیای اسلام و انسانیت نگران است و می‌فرماید که «انسان نباید تمام فکر خود را متوجه اسباب مادی که اسباب ناقص است بکند و از سبب‌های قوی‌تری که روحی و اخلاقی و خدایی است بی‌خبر ماند و بالاخره از سبب و سببیت مأیوس شود و امید را قطع کند، بلکه انسان باید خود را در حصار داخلی اخلاق و فضیلت و در حصار خارجی شرع و قانون بیاندازد تا آلودگی به دامن اعمال او راه نیابد و اگر احیاناً

کدام آلودگی از سهو و خطای او سرزد آن را به آب توبه و انابت بشوید و اگر آن گناه صیغه‌ای از مظلّمه داشته باشد، به رد مظالم نیز اقدام کند و به عفو رحمت خدا اعتصام نماید».

این علامه عالی‌قدر افغانستان در همه عمر از کرم و لطف خدای مهربان خود امتنان و از عنایت بنده‌پروری حضرت خداوند جل‌جلاله سپاس‌گزار بوده و هرگز از مرگ هر اسی نداشته بلکه مرگ را به سان یگانه راکتی شناخته که زودتر از رفتار نور، انسان را به فضای لایتناهی ابدیت حق می‌رساند و از آن رو نخواسته است که بار دوش بندگان باشد تا ایشان از گل‌گشت خود را مانند او تیمارداری کنند یا دست از کار خود بکشند تا دست او را بگیرند.

حضرت استاد (رح) چنانچه آفرینش زندگی را حق و خیر زیبا و سودمند می‌دانست مرگ را نیز حق و خیر و زیبا و سودمند می‌شناخت و مانند مولانای بلخی عقیده داشت که: «روح انسان بعد از آن که از نیستان عالم لاهوت بریده شد و توسط تعینات به خاک رسید، باز قوس صعودی خود را می‌پیماید تا به وطن اصلی خود که عالم قدس و صحنه ابدیت باشد رجوع می‌کند و در آن دریای قدم چون قطره، فانی و در حقیقت باقی می‌بود. بنابراین، مرگ یکی از مراتب کمال انسان است و روحی که خدا در پیکر انسان دمیده به مرگ انجام نمی‌شود و اگر انجام یک حیات است آغاز حیات دیگری است».

بر اصل این فکر و عقیده راستین، علامه بزرگوار ما قدس الله سره در زندگی هرچه می‌دید حق و خیر و زیبایی می‌دید و دوستان دانش و معرفت را به حق، خیر و زیبایی ترغیب و ارشاد می‌نمود و هر چه می‌گفت هم حق و خیر و زیبا بود و هر چه نوشت و به نسل‌های آینده ملت افغان و ملل جهان یادگار گذاشت، نیز معرفت حق و خیر و جمال و رهبر حق و خیر و جمال بود، بنابراین ما حق خیر و جمال را به ماهیت تابناک و واقعی آن از برکت بزم معرفت او شناختیم و این وسایل تکامل و عروج روح شریف انسانی را با مطالعه آثار گرانمایه و عالمانه او درک کردیم و دریافتیم و از آن رو اجتماع و ازدحام غیرارادی که در سالگره و فاتش بر تربت عنبرسرسشت او در جولانگاه روح لطیف و بزرگ او تشکیل می‌شود هم سابقی جز محبت، حق و خیر و زیبایی ندارد و گویا ادای حقی است از صدها حقوقی که عارف علامه بزرگوار بر ملل اسلامی و مخصوصاً ملت نجیب افغان از ناحیه راهنمایی مردم

به سوی صراط المستقیم، حق و خیر و زیبایی ثابت ساخته و همه رهین خدمات پر ارزش علمی و عرفانی و فلسفی وی قرار دارند. با مطالعه صفحات درخشان زندگی این علامه محقق و دانشمند مدقق افغانستان در می‌یابیم که استاد صلاح‌الدین سلجوقی در سال 1313 هجری قمری در شهر هرات در آغوش یک دودمان معروف علمی تولد و تربیت یافته، علوم عالی اسلامی و فلسفه و ادبیات را در این دیار با استعداد سرشار فطری‌اش فراگرفته، آن‌گاه بر مسند افتا و قضا به منظور استقرار مبانی عدالت و فضیلت تکیه زده متعاقباً به حیث استاد ادبیات فارسی و ادبی، دانش‌آموزان لیسه عالی حبیبیه را مشعل انوار فصاحت و بلاغت به کف گذاشته و باز در رهبری معارف و مطبوعات هرات صرف مجاهدت فرموده، اطفال جوانان و تشنگان معرفت و معلومات را به آب زلال و حیات‌بخش حکمت و فرهنگ و سیر آفاقی رهبری کرده بعد از آن سال‌ها به عناوین بزرگ پروفیسور ادبیات دری لیسه استقلال، عضو ریاست دارالتألیف وزارت معارف، مدیر جریده ثروت، منشی دارالتحریر شاهی، مدیر مطبوعات وزارت امور خارجه، نماینده سیاسی افغانستان در بمبئی و دهلی در جهان معرفت و سیاست و ادب، دبیری و فرهنگ خدمات برجسته‌ای انجام داده تا آن که در کابینه مملکت در سال 1319 خورشیدی بنای بزرگ باشکوه معنوی و علمی ریاست مستقل مطبوعات را تأسیس و تهداب‌گذاری کرده و طی دوازده سال نه تنها این مؤسسه بزرگ دولتی و ثقافتی را به مراحل کمال رسانیده بلکه صدها جوان آرزومند افغان را با عالی‌ترین فرهنگ اصیل اسلامی و علمی و ملی که از نیازمندی‌های مبرم اجتماعی کشور بوده تربیت فرموده است. آن‌گاه سالی چند به خواهش و انتخاب شهریان هرات نمایندگی‌شان را در شورای ملی تمثیل نموده و بعد بار دیگر امور ثقافت مطبوعات کشور را به عهده گرفته سپس سال‌ها به صفت سفیر کبیر اعلی‌حضرت معظم همایونی در قاهره به خدمات بزرگ سیاسی و علمی- ادبی و استحکام پیوندهای ناگسستگی و جاودانی که از چهارده قرن بین مملکت اسلامی ما و دنیای عرب وجود داشته، پرداخته و بر آثار علمی و فلسفی جاودانی‌اش در السنه فارسی و عربی افزوده است. این علامه بزرگوار تا آخرین لحظات زندگی قلم در کف داشته و افکار عالی آسمانی خود را برای عروج زمینیان نگاشته که محصول مطالعات و الهامات علمی و قدسی عارفانه و عالمانه‌اش تا جهان باقی است، چراغ شب‌افروز راه سالکان طریق حق و عدل و خیر و کمال و جمال

هست و خواهد بود. این آثار علمی، اخلاقی، فلسفی و عرفانی استاد عبارت است از:

افکار شاعر، تجلی خدا در آفاق و انفس، نگاهی به زیبایی، جبیره، مقدمه اخلاق، نقد بیدل، گوشه‌ای از پیغام تو، اضواء علی میادین الفلسفه و العلم و اللغه و الفن و الادب، ترجمه تهذیب الاخلاق ابن مسکویه، ترجمه اخلاق ارسطو، ترجمه المرأة فی التاریخ و الشرایع، ترجمه محمد در شیرخوارگی و خردسالی، تفسیر قرآن کریم، تقویم انسان و افسانه فردا که این آثار عالی به استثنای سه کتاب اخیر کاملاً در حیات استاد بزرگوار طبع و نشر شده و مورد استفاضه دوستان دانش و حکمت قرار دارد و امسال توفیق نصیب حمیرا همسر دانشمند و مهربان استاد گردید که به همت و عزم متین این بانوی بافضیلت و حق‌شناس و دوست‌دار حق و خیر و زیبایی اثر «تقویم انسان» استاد هم طبع شده و به دسترس مشتاقان فرهنگ و معرفت قرار می‌گیرد.

این علامه محقق و سخنور گرامی و دانشمند توانا و نابغه عصر که خاطرات صحبت‌های حکیمانه و مؤلفات گران‌بهای عالمانه و خدمات بی‌نظیر علمی و اخلاقی‌اش او را زنده و جاوید گردانیده، بالاخره در نیمه‌شب شنبه شانزده جوزای سال 1349 حیات فانی را ترک گفته و به حیات باقی آغاز فرمود.

یقین داریم چنان‌چه زندگی ناپایدار استاد بزرگ ما به زندگی جاوید و پایدار تحوّل نموده، افکار و آثار این علامه عالی‌مقدار هم با گذشت زمان روز به روز در ساحت وسیع‌تری جولان و تجلی می‌کند و هر سال بیش‌تر بر روشنی دل‌ها و روان‌ها می‌افزاید زیرا انسان همیشه به آرامش ضمیر و تهذیب اخلاق، درک حقایق و آموزش معارف و آداب محتاج است و این نیازمندی را تعلقات مادی و تشوشات ذهنی که محصول حیات تجملی و سطحی عصر ماست، مبرم‌تر و ضروری‌تر می‌گرداند تا آن‌جا که چاره نداریم جز این که به افکار صاحب‌نظران و عارفانی چون علامه صلاح‌الدین سلجوقی رجوع کنیم و در روشنی انوار گفتار عالمانه‌اش راه فلاح و سعادت را دریابیم آن‌جا که می‌نویسد: «جوان امروزه باید سهل‌انگار و ظاهربین نباشد و تصور نکند من ساینس‌دان شده‌ام و با ادب سر و کاری ندارم زیرا اگر به دیده حقیقت‌بین در این دنیای وحدت نظر کند، شعور ریاضی است. موزیک، هندسه است. جمال، حساب است، اگر در کاینات وحدتی نمی‌بود کسی

نمی‌توانست مانند نیوتن و انشتاین برای آن قانون وضع کند به طوری که اگر وحدت در ملتی نباشد هم ممکن نیست دارای یک قانون شود». آرزو می‌کند که «چه می‌شود جوانان ما خواه متعلم‌اند و خواه در پشت میز اداره نشسته‌اند و خواه ماشین‌های را اداره می‌کنند و یا در لابراتواری تجربه و تجزیه می‌کنند، گاهی در عقب نگاهی کرده و دنیا را از دریچه فارابی و ابن‌سینای بلخی و گاهی از نظر شقیق و ابن‌ادم بلخی و هم زمانی از نگاه حکیم سنایی و مولانای بلخی و جامی و امیر حسینی سادات ببینند تا بدانند که در این قفس کاینات، ماورای این کلاس‌ها هم مکتبی هست و هم بفهمند که لابراتوارشان نمونه‌ایست از فعل و انفعال عمومی دنیای کون و فساد و یا این که قوانین وضعی‌شان انگاره کوچکی است از این نظام‌های مادی و ادبی کاینات و هم این که کارگاه خودکارشان، نزد این چرخ بزرگ دوار، دستگاه بس ساده و ابتدایی است. نمایندگی همه عوالم مادی و معنوی در وجود انسان است و او وقتی انسان کامل شده می‌تواند که همه نمونه‌های دنیای او با علامات ذات‌البینی‌شان در او موجود باشد ریاضی بی ادب و ادیب بی ریاضت شایسته این نام بزرگ جامعیت انسان بین ماده و معنی و روح و جسد و مافوق‌الطبیعه و جمال و کمال و جلالی شده نمی‌تواند».

غلط است اگر انسان حیات را بازیچه می‌داند و آن را به بازی صرف می‌کند. حیات نه‌ری است جاوید از کوهسار ازل به دریای ابد، انسان به مانند پاره سنگ تماماً محکوم قانون طبیعی نیست، بلکه انسان موجودی است ادبی که اراده و اختیار و مسئولیت او به خودش محول شده است. این موجود مختار و مسئول باید حساب‌دهی کند و قیمت مسئولیت خود را بپردازد. برای نتایج اعمال ما در این دنیا محاکمی است و علاوه بر آن رای و تشریف و تحقیر مجتمع در پی است و فوق آن ثبت تاریخ و قضاوت نسل آینده حتمی است که این قضاوت‌های مادی و دنیوی سهل است اما شدیدترین محاکم دو محکمه است:

در دنیا و خز ضمیر و عذاب وجدان و در آخرت نمایان شدن سرایر از آن مردمی که از ایشان این طور کارها توقع نمی‌رفت و فوق آن جهنمی است که فوق تصور، همه انواع تعذیب است و خداوند همه اجزای انسان را جمع می‌کند و انسان از تمام اعمال خود از کلی و جزئی و به مثقال ذره مسئول و حساب‌ده است و باید روح جاوید انسان از این مسافرت پنج روزه خود که در این دنیا نموده است، حساب بدهد و سلوک نیک در هر دو سرا مکافات نیکو دارد».

از افکار عرفانی و عقاید پالوده و حقانی استاد بزرگوار که شمه‌ای اختصاراً اقتباس شد پیداست که این مرشد بلندپایه و عارف گرانمایه در راه اعلاء کلمة الله و تزکیه نفوس و تربیه قلوب و راه‌نمایی جوانان افغان به سوی حکمت و فضیلت رنج‌ها کشیده، کتاب‌ها نوشته و تمنیات ارجمند خود را در ارتقای مادی و معنوی این وطن عزیز اسلامی بر مبنای عقاید حقّه و فرهنگ ثقافت اصیل ملی و دینی مکرراً ابراز داشته و راه حق و خیر و زیبایی را به کمال محبت و اخلاص روشن ساخته تا نسل نجیب آینده کشور با مطالعه، راه را از چاه و دوست را از دشمن باز شناسند و ایدئولوژی‌های بزرگ و برین دینی و وطنی خود را از یاد نبرند. به حقوق و کرامت مردم تجاوز و در زمین خداوند فساد نکنند. به ملت و حکومت خیانت ننمایند. روح خود را نکشند تا نفس‌شان آباد و آرام گردد و مردم را آزار ندهند تا به شخص‌شان نفعی رسد. بلکه خیر و صلاح خود را در خیر و صلاح مجتمع بجویند و عدالت و قانون و حقوق را در هر حال محترم شناسند و حمایت کنند.

در حالی که به روح تابناک این علامه جلیل‌القدر و عارف شهیر افغانستان و عالم شرق و اسلام، تحیات و ادعیه نثار می‌کنیم، آرزو مندیم آثار عالمانه و جاوید علامه مرحوم مغفور و صلاح امور دین و دنیای مردم ما روز به روز زیادتیر مؤثر افتد، جوانان دانش‌دوست و حق‌پرست کشور در عمق افکار و مؤلفات استاد فرو روند و به اقتضای پندار و گفتار راستین استاد، راه حق و فضیلت و عدالت را باز شناسند. از انحراف و بی‌خبری و تاریکی به سوی راست‌کاری و پرهیزگاری پیش بروند و پیش ببرند که در این ورطه پر از تشویش و آشفتگی سخت به مطالعه و قبول افکار عارفانه استاد بزرگوار محتاجیم و برای فلاح و سعادت جامعه افغان وسیله‌ای مؤثرتر از درک تجلی خدا در آفاق و انفس نیست که باب این تجلیات را علامه مرحوم به وضاحت بر روی رهروان گشوده است.

د استاد سلجوقی علمی شخصیت او مقام¹

محمدگلاد بشر

خنک‌ه چی معلومه ده مرحوم علامه استاد سلجوقی د علومو او معارفو سره د قوی ذوق او ینی علاقی لرونکی و، او د خپل علمی ذوق، علاقی او زیات کوبنښن په اساس یی وگړای شول، چی د ژوندانه د ستونزو د

1. سومین سالگرد استاد صلاح‌الدین سلجوقی، 1352، صص 9-12.

موجودیت سره سره د مختلفو علومو او معارفو زده کړه وگړی، او د علم او معرفت ستر مقام او لوی شهرت خاوند وگرځی او د علم و ادب په ساحه کی د گټورو آثارو، تالیفاتو او د خپلی علمی او ادبی مدرسی د شاگردانو او علاقمندانو بریښودونکی شی.

همدغه مرحوم و، چی پخپل علمی او فکری قدرت او نبوغ یی د شرق او غرب فلسفی او اخلاقی مکتبونو د پرونی او نننی مفکورو د سیاست، اخلاق، دین او د ټولنی د نظری او علمی ژوند په منځکی د تطبیق بڼه علاقه ښودله. د دینیاتو، الهیاتو، فلکیاتو، فلسفی، حکمت، تصوف، ادب، تاریخ، اخلاقو، نفسانیاتو، ریاضیاتو او د نورو علومو او د ژوندانه د سعادت د عواملو سره بڼه آشنا و، او خپل ژوندی او له ایمانه ډگ زره، قوی فکر، بڼه قلم او آفاقی نظر، علمی ښو آثارو او ذخایرو له امله د دی وړ وگرزید، چی د هغه د ژوندانه پانی او د تاریخ مخونه او د هغه نوم ژوندی وساتی، او تل د هغه له علمی خدمتونو او ښیگنو څخه یادونه وکړی. مرحوم علامه استاد سلجوقی په دی باندی بڼه پوهیده، چی:

«الجهاد بالقلم اعظم درجه من الجهاد بالسيف»

یعنی هغه څوگ چی د قلم په واسطه د اسلام له پاک حریم، عظمت او قدسیت څخه دفاع کوی او د باطل فساد او انحراف دعوا ملو مخه نیسی او ورسره د استدلال او افتخار د لاری د جهاد او مبارزی په میدان کی مرحوم علامه استاد سلجوقی هم ولاړو او د خپل ژوندانه په مرحله کی یی د اسلام د حقانیت او جامعیت د قرآن د عظمت او قدسیت او د حضرت محمد(ص) د ستر شخصیت او عبقریت خبری کوی، د پاک خدای د وجود او د وحدانیت اثبات او د نورو دینی معتقداتو او امورو حقانیت یی د علم او منطق په قوی استدلال او شواهدو سره کاوه او د ټولنی د سعادت او پر مختک عوامل یی خدای پرستی او د قرآنی مبادیو او نبوی لارښودونو په اساس سعی او عمل ښوده او الحاد او ارتجاع یی د بشری افرادو او ټولنیو د فساد نازامی او بربادی لوی عوامل او آفتونه گنل.

مرحوم علامه استاد سلجوقی په خپل کتاب «تجلی خدا در آفاق و انفس» کی د خدای د وجود، وحدانیت او عظمت آثار، په کایناتو او موجوداتو کی ښیی او په دغه کتاب کی له دی حقیقت او واقعیت څخه ډک موجود او د بڼه ترکیب او صورت خاوند دی، او د انسان ژوند او مرگ دوی دروازی گنی چی د انسان د وجود او هستی استقبال کوی او باید د انسان د خپل راز و نیاز او د بندگی علاقه د حق د مبدا واحد لاشریک خدای

سره ولری. همدا راز مرحوم د انسان سلامتیا د الهی رحمت او عنایت مظهر او په ځمکه کې د هغه د خلافت او مسئولیت د ستر مقام لرونکی او دنیا د هغه لاره د سعی او عمل او آخرت ورته د پوښتنې او جزا صحنه بڼیې او باید انسان خپل مسئولیتونه د الهی عدل په میزان او د انساني ضمیر په معیار سره وسنجوی او هم د انسان خورا نور انساني مبادی او ارزښتونه په دې کې گڼي چې هغه د خپل انساني موقف چې هغه د ځان پیژندل او د وجود د مبدأ د ژوند د مصدر او د شعور د منبع سره د معرفت او عبادت علاقه لرل د دیر ادراک وگرزی همدا راز د «علم اخلاق نیکوماکوسی» کتاب چې د ارسطو اثر دی او مرحوم استاد په فارسي ژبه ترجمه کړی دی د دې کتاب د محتویاتو او د هغه مؤلف د ژوند او فلسفې سره پوره آشنا و، او د مؤلف (ارسطو) دغه وینایې چې «خیر د تولوشیانو غایه ده» د خپل ژوند او مبارزې اصلي هدف گرزولی او په ټولنه کې یې د اخلاقي نظام د استقرار مهم عوامل ښودلي دي او خیر او ښه توب یې د ژوندانه اساس او د خبرو او عملونو ښکلی شعار گڼلی دی. بل همدغه مرحوم ویل چې فردي منفعت اجتماعي سعادت نشي تضمینولای او د دې لپاره چې انسان د خپلې ټولني گټور و خیر رسونکي غړی و اوسي باید خپل نفسي غرایز کنترول او د ځان او ټولني د سعادت عوامل تامین کړي د مرحوم علامه استاد صلاح‌الدین سلجوقي همدغه علمی ستر مقام او لوی افتخار دی چه ښاغلی محمود ابوریه مصري حق پیژندونکی استاد د مرحوم د علمی، اخلاقي، ادبي، تاریخي او فلسفي ویناو په کتاب کښي چې: «اضواء علی میادین الفلسفه والعلم و اللغه والفن و الادب» نومیري او مرحوم د دغه کتاب ویناوی د خپل سفارت په دوره کې د مصر په علمی او ادبي غونډو کې کړی دی داسی د حقیقت یادونه کوی او وایي:

هغه وخت چې ماورته د سید جمال‌الدین افغانی کتاب وړاندی کاوه نو ما به لومړی ځل په هغه باندی د یوه عادی انسان گمان وگرځو ځو کله چې می ورسره خبری و نو زما گمان په بله شو او پوهیدم چې زه د یو لوی شخصیت په مخگی تقرر او موقعیت لرم، نو ماسره شوق پیدا شو، چې خپلی لیدنی او گنتی زیاتی کړم او د هغه د علم او حکمت خبرو ته غور کیردم هماغه و، چې زما تگ او راتگ ورسره شروع شو، او په هر ځل چې ورسره مخامخ کیدلم، د هغه څخه می نوی علمی فایدی اخستلی بیا زما علاقه ورسره لازياته شوه او په دیني، فلسفي، ادبي، تاریخي او اجتماعي موضوعاتو کې می ورسره ډیری خبری کولی نو د خبرو او

معلوماتو څخه یی و پوهیدم چی په کی د علم بحر شته او به یی و چیدونگی نه دیر حکیم او فیلسوف دی چی د حکمت او فلسفی دژور والی اندازه یی نشته او علمی لوی شخصیت دی چی د اسلام د دین د اصولو، فروعانو، اسرارو او مقاصدو سره بڼه معرفت لری او د دغه الهی دین رڼا هری خواته خپرووی، ترڅو او شرق او غرب ورڅخه مستفید وگرزی.

همداراز مصری عالم وایی:

اسلام د دین او دنیا لپاره راغلی دی او دغه دین د محراب او منبر لرونکی دی چی محراب د دین لپاره دی. دین د محراب او منبر لرونکی د دین لپاره او منبر د دنیا لپاره دی. نو زه د هغه د دغه عجیب، معقول او عالی تمثیل څخه دیر خوښ شوم چه محراب د پاک خدای د عبادت ته متوجه کیدل او منبر عمل دی چه دنیوی ژوند ورباندی بڼه او اصلاح شی.

همدغه علمی لوی شخصیت دی چه د مصر په «المجمع اللغوی» یعنی د ژبی د تحقیقاتو په ټولنه کی د خپل علمی مقام سره ورته د غریټوب افتخار ورکړ شو او پخپل علمی مقام او اهلیت سره د غرو د تمجید او احترام وړو گرزید. همدا راز منصور فهمی د علامه په باره کی چه لاژوندی او په مصر کی یی د خپل گران وطن د لوی سفیر په حیث وظیفه درلوده داسی ویلی دی.

استاد دیر بڼه عالم او د پراخو معلوماتو خاوند، متعمق فیلسوف او د اصلاح له لویو داعیانو او بنو غیرت لرونکو څخه دی. لنده دا چی مرحوم علامه استاد سلجوقی د علمی آفاقی لوی شخصیت د بنو علمی آثارو او ذخایرو او داسلام سره د قوی عشق او محبت او د لوی درد او حس خاوندو، او دا چی نن له مونږ څخه جسماً غایب دی مگر پخپل علمی لور مقام علمی لویی ذخیری او دخپلی مدرسی د شاگردانو په پرېښودلو سره تل ژوندی او د خیر او بښیگنی صدقه یی جاری پاتی ده.

یادی از شخصیت بزرگ علمی¹

حفظ الله سحر

به تأسی از ایفای سنت سالانه، امسال سالگرد شخصیت بزرگ علمی وطن ما علامه سلجوقی از طرف وزارت اطلاعات و کلتور گرفته

1. سومین سالگره علامه صلاح‌الدین سلجوقی، 1352، صص 13-18.

می‌شود. استاد وقتی به تنویر افکار آغاز نمود که وطن عزیز ما تازه از جنگ‌ها و اغتشاشات داخلی رهایی یافته و نسیم حیات و امیدواری از فراز کوهستان‌های سر به فلک کشیده به وزیدن شروع کرد. گویند هر عصر و زمان مشکلات مخصوص به خودش را داراست و روزگار به مقتضیات این اهمیت و ابرام، مردانی را که حل مشکلات همان عصر به سرینجه هنرمند و توانایی آن‌ها صورت‌پذیر باشد، وقتاً فوقتاً به جوامع بشری تقدیم می‌کند. این که شخصیت‌هایی با درایت و کفایت، دست به کار شده و در هر رشته که خدمات آن‌ها مورد نیاز باشد مصدر کارنامه‌های جاویدان و فراموش‌ناشدنی می‌گردند. کشور ما در ساحه‌های مختلف زندگی چنین شخصیت‌های بزرگی را که نقص و خلای محسوس از طرز تفکرشان جبری می‌شود، به وجود آورده است. یکی از این ستارگان درخشان و مثلاً لوای آسمان افتخارات ملی ما که در رشته علم و ادب عظیم‌العدل و فقیدالمثل عصر خویش محسوب می‌گردند، همین استاد عالی‌قدر علامه سلجوقی بود.

فعالیت‌های علمی استاد در زمانی شروع شد که زمان ما را به نازک‌ترین مرحله زندگی توصل می‌داد و توانست با فداکاری، زحمت‌کشی و تفکر سلیم نه تنها شمع خیره شده علم را از تندباد حوادث حفظ کند بلکه موفق گردید به شدت به تلاوت و تشعشع آن هر روز بیش از روز دیگر بیفزاید. امروز که دامنه علم و معرفت در کشور ما وسعت قابل اعتنایی کسب نموده و جیبه ماست تا از پیش‌آهنگان نهضت علمی کشور مانند علامه سلجوقی قدردانی کنیم و استاد حق دارد در عالم ارواح و به صورت معنوی همین اکنون از ثمره علمی خویش محظوظ و مفتخر باشد.

آثار گران‌بهایی که استاد سلجوقی به همکاران و شاگردان خود به جا گذاشته‌اند به حیث شاهد وثیق و صمیم فعالیت‌های علمی، ادبی و فلسفی وی موجب افتخار همگانی است. استاد با استعداد سرشار، شخصیت فکور درّاک و متتبع خویش، نه تنها علوم متداوله وقت را مطالعه کرد بلکه در افق وسیع لایتناهی علم مانند عقاب تیزبالی به پروازهای اکتشافی پرداخت. او از یک‌طرف آراء و افکار علما و متفکرین گذشته را مورد ارزش، نقد، تبصره و تحلیل قرار داد و از طرف دیگر چون غواص ماهر و چیره‌دستی در اقیانوس علوم فلسفه معاصر غوطه زده، گوهر گران‌بهایی را به شکل تئوری، قوانین، دستورالعمل‌های جدید و پرمفهومی برای دوستداران علم و دانش بیرون کشید. آثار استاد از

نظر کیفیت و کمیت مؤید این ادعاست که جناب‌شان یگانه‌تاز میدان تفکر، تعمق و حوصله بودند. مبادی علم اخلاق، تجلی خدا در آفاق و انفس، افکار شاعر، جبیره، اضواء علی میادین الفسفه و العلم و اللغه و الفن و الادب و ... همه و همه عمق دقت فکری، نبوغ و حوصله وسیع استاد را تمثیل می‌نمایند. هر فصل و هر باب این آثار گران‌بها اگر از حیث کمیت، قدرت اراده، پشت‌کار، زحمت متین و مستدام استاد را نشان می‌دهد، از حیث کیفیت نماینده عالی تفکر دقیق، تتبع عمیق و تحلیل وثیق اوست.

فعالیت‌های فکری و کاوش‌های فلسفی استاد را با جهان‌بینی‌اش، تشریح‌نمودن لکچرها و رساله‌های متعددی را ایجاب می‌نماید. بر علاوه، بررسی تمام و کامل آراء و عقاید بشر و لویک انسان خیلی عادی ناممکن است، چه رسد به این که شخصیت‌های متبوع و کنجکاو علمی و فرهنگی را مورد تحلیل و ریسرچ قرار دهیم. به علت انفعال همین نارسایی بشری، نگارنده می‌خواهد یک قسمت بسیار کوچک تولیدات فکری استاد را مورد مطالعه قرار دهد. به عبارت دیگر سعی می‌شود تا در این مختصر، یک حصه مختصری از عقاید و جهان‌بینی استاد سلجوقی را که رابطه و علاقه مستحکم او را به خداوند یکتا مخصوصاً به دین حنیف اسلام نشان می‌دهد، به خوانندگان گرامی تقدیم نمایم. علامه سلجوقی، محور افکار و تتبعات خویش را بر خداجویی و اثبات این امر که دین اسلام کامل‌ترین ادیان است بنا می‌کند. او در اثر مطالعه و مفاهمه، محدودیت‌های بشر را در مقابل پهنا و لایتناهی‌ت علم کشف کرد و به مفهوم «وَمَا أَوْتَيْنَا مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»¹ و کیف و کان آن آگاهی یافت. این ثمر عیسای تفکر، استاد را به خداوندی که از جبل الوریذ نزدیکتر است، نزدیکتر ساخت، چنان‌چه این تمایل شدید و این نزدیکی و علاقه شدید در تمام آثار علمی و فلسفی استاد متجلی است. کتاب «تجلی خدا در آفاق و انفس» مؤید این ادعاست. استاد در این کتاب خویش به صراحت می‌نویسد: «این رساله، محاضره‌ای است در اطراف یک موضوع که آن عبارت است از اثبات وجود خداوند عزّ اسمه²». علامه سلجوقی، برخلاف بسیاری از متفکرین نه لذت را غایه سلوک می‌شمارد و نه سعادت را. او معتقد است که غایه سلوک، کمال بوده و بشریت تا جایی که به ما معلوم است همواره به سوی کمال رهسپار بوده

1. اسراء: 85.

2. صلاح‌الدین سلجوقی، تجلی خدا در آفاق و انفس، 1345، صص «عرض مرآه».

است. در این جا نیز استاد دین اسلام را که خاتم و مکمل ادیان است، ثمره همین کمال می‌شناسد. مفکوره کمال استاد با جدیدترین مفکوره فلسفی امروز که تحوّل را ناموس طبیعت می‌شمارد، هم‌آهنگی مخصوصی را دارا است. استاد در این مبحث، غریزه جنسی، غریزه تملک و غریزه دفاع را مورد تحلیل قرار داده و ثابت می‌کند که این گونه عوامل نظام طبیعی، بدون وجود نظام ادبی که اداره و کنترل نظام طبیعی را متعهد است، اسباب تباهی و بدبختی بشر را فراهم می‌نمایند.

استاد در رساله فلسفی خویش که به نام «جبیره» نگاشته، به موضوع توجه خاصی را ابراز می‌نماید. او ثابت می‌کند که بشریت از همان اول زندگی، تاکنون در به دست آوردن این غایه منهمک بوده، هر روز نسبت به روز دیگر به سوی کمال قدم نوینی بر می‌دارد و چون اسلام آخرین ادیان است لهذا نواقص و خلاهای ادیان گذشته در آن جبیره شده و به همین علت دین اسلام کامل‌ترین ادیان است. جبیره رساله بسیار دل‌چسپی است که استاد در آن نظام طبیعی و نظام ادبی را با اسلوب قانع‌کننده شرح و در آن از اصطلاحات پالوده و آلوده در ضمن اقسام مختلف جبیره‌ها یادآور می‌شود که تشریح آن در این مختصر نمی‌گنجد و نگارنده مطالعه آن را به ارباب علم و دانش توصیه می‌نماید. استاد در استدلال این مناقشات فلسفی وجود دنیای معنی و ادبی را که نظام و

مظاهر طبیعی باید از آن پیروی نماید، تصریح کرده است. اگر خوانندگان گرامی قسمت راز و نیاز استاد را که در کتاب او به نام «تجلی خدا در آفاق و انفس» ذکر شده مطالعه نمایند، یقیناً اعتراف می‌کنند که این فصل ممثل حق و زیبایی بشر دوستی و عقاید تزکیه اسلامی بوده و عشق استاد به حق و واقعیت از آن تبعیت می‌کند. «راز و نیاز» مؤثرترین اثری که استاد در آن به دربار پروردگار بی‌نیاز جبین نیاز می‌ساید و درد دل می‌کند. نگارنده «راز و نیاز» استاد را شهکارهای فلسفی معاصر شمرده و معتقد است که در آن از جدیدترین پرنسیب‌های علمی و تئوری‌های فلسفی استفاده به عمل آمده است. استاد می‌گوید خوف در حیوان وقتی حرکت می‌کند که با خطر روبرو شود و یا به جایی محصور بماند ولی خوف از راه فکر و اندیشه به حیوان هیچ راهی ندارد. انسان موجود یگانه‌ای است که خوف او را از هر راه و هر جهت تهدید می‌کند¹ در این مبحث همان عقاید پچییده علمی مورد

تحلیل قرار می‌گیرد که پس از نیمه دوم قرن بیست در غرب هیاهویی را بر پا کرد «کوزربیسکی»¹ مؤسس سمانتیک و دکتور «جانس» و دکتور «ورنبرگ» و بالاخره استاد زنده و موافق این نظر «هیاکوا» همه به آن گراییده و در این موضوع کتب و رساله‌های قطوری نگاشته‌اند.

پیروان این دبستان عقیده دارند که حیوان از راه اندیشه و تفکر خوف ندارد زیرا اندیشه و تفکر زاده فعالیت‌های سمبولیک بشر است و چون حیوان قابلیت تحلیل‌های پیچیده را ندارد به همین علت قدرت تفکر و اندیشه در او انکشاف ننموده است. عقیده بشر به خداوند نیز زاده همین تفکر و اندیشه اوست. او با تفکر در عالم اشیاء و حوادث، آفاق و انفس و هیولا و صورت به وجود خداوند بزرگ پی می‌برد. حضرت ابراهیم (ع) با همین قوه تفکر دریافت که آفتاب، ماه‌تاب و ستارگان در خور پرستش نیستند و با اظهار «انی لآ أُحِبُّ الْأَفْلَینَ²» از این مظاهر قدرت به قدرت واقعی پی برد. استاد از این که دنیای اسلام از نظر تتبعات علمی نتوانسته با دنیای غرب هم‌دوش باشد، سخت متأثر بوده و این تأثر در بسیاری از مباحث‌شان روشن است. استاد نه تنها در اشعار خویش علاقه خود را به دین مخصوصاً دین اسلام تمثیل می‌نماید بلکه شعور دینی را یکی از انواع چهارگانه شعر کرده و حرکت و هیجان را از مشخصات شعر خوب می‌شناسد. وقتی در آثار این علامه متبحر دقیق می‌شویم می‌بینیم که استاد دیگر زمانی در قسمت‌های فلسفی و تحلیل‌های علمی خویش مانند اقبانوس آرام به آهستگی و شمرده حرکت می‌کند وقتی هم چون دریای خروشان در امواج همین دلایل و براهین علمی را بر خفتگان حواله می‌کند. استاد اشعار شعرای وطن را مورد نقد و تحلیل قرار می‌دهد. استاد انحطاط ادب را با انحطاط شعوری تناسب مستقیم داده تحوّل متالوجی یونان را به متافزیک، زاده انهماک شعرا شناخته و می‌گوید که همین شعرا بودند که مردم را به حرکت و سیر ممالک تشویق کردند.

نگارنده، آثار استاد را از آثار برجسته علمی و فرهنگی کشور شمرده و همه را مایه افتخار نسل آینده می‌شمارد، جهان‌بینی استاد، راه تفکر دقیق را برای نسل جوان باز نموده و در اذهان منورین، جاویدان خواهد بود. سال‌ها می‌توان در فلسفه استاد صحبت کرد ولی خوف طوالت مضمون

1. Alfred Korzybski (1879-1959)

2. انعام: 76.

مرا مجبور می‌سازد رشته سخن را مؤقتاً کوتاه ساخته و با ذکر دو مکتوبی که یکی را شکسپیر و دیگری را علامه سلجوقی هر یک به محبوب خویش نوشته‌اند و نماینده طرز تفکر آن دو ستاره ادبی جهان است، موضوع را خاتمه دهیم. در مکتوب استاد باز عقیده متین استاد مشهود است. «شکسپیر»، جاویدانی اثر خود را در یکی از آثار خویش یادآور شده به محبوب خویش می‌گوید که آیا من تو را به روزهای تابستان تشبیه کنم ولی روزهای تابستان زودگذر است فصل‌ها تغییر می‌کند و گل‌های زیبای زمستان در زیر اشعات گرم خورشید پژمرده می‌شوند. زمان همه چیزها را کهنه و فرسوده ساخته از بین می‌برد اما جمال تو تابع این قانون زمان نیست. زیبایی تو خیرگی نمی‌پذیرد. زمان، گل رخسار تو را پژمرده نمی‌تواند بلکه بر عکس زیبایی تو زمان را کهنه و فرسوده می‌کند زیرا تا وقتی که این اشعار باقی است تو زنده جاوید هستی اما استاد و علامه محترم ما با تواضع و خضوعی که هر عالم معاصر بایست داشته باشد، از جاویدانی آثار خود چیزی نمی‌گوید بلکه مانند عقیده متین خود به جاویدان عظمت خداوند، تسلیم است. این واقعیت در یکی از مکاتیبی که به همسر محبوب و ارزنده‌اش حمیرا جان نگاشته است، به اثبات می‌رسد. استاد می‌نویسد:

حمیرا! بیا که خدای بزرگ و زیبا را در چشمه حیات شعور و اراده زیبایی که نزهت و عشق است، سپاس‌گزاری کنیم ... من و تو نهال دوستی را در پرتو ماه و مهر فضیلت و خداپرستی آبیاری می‌کنیم. چه مبارک است نهالی که ریشه‌اش از رشحات فضیلت جاویدانم بگیرد و شاخه‌هایش از تابش عنایت خداوند به سدره و طوبای خداشناسی پیوند باشد. چه خوش است انسان، رویی را ببیند که آن را به نام خداوند و بر طبق شریعت پاک او به یاد او گرفته باشد. این‌روی، همیشه مظهر تجلیات خداوندی است.

ای روی خدا در نظر از روی
تو مومار را
بگذار که در روی تو بینم خدا
را

تصویری از افسانه فردا¹

عبدالغنی نیک‌سیر

1. علامه سلجوقی، مجموعه مقالات، 1386، صص 107-113.

زندگی انسان در واقعیت امر، افسانه‌ایست که در آن پلک‌زدن و به خواب رفتن ناموس آن است و زال زمان هر آن، فسانه‌ای می‌گوید که همه به اثر لالایی آن به خواب می‌روند و هر کس و هر گروه به ظن خویش از این خواب تعبیر خود را دارد و همین افسانه‌ی زمان است که در طول عمر بشر، وی را سخت به خود مشغول داشته و هر آدم اندیشه‌مند و هر کسی را که سر آن به تنش می‌ارزد، در شب‌های دراز عمر، که سحرگاهش مرگ است، به خود پیچیده است. این سخن فلسفه‌آلود که عمری به درازای عمر انسان دارد، استاد مسلم و علامه معاصر، استاد صلاح‌الدین سلجوقی را نیز به خود معطوف نموده که بر مبنای آن کتاب «افسانه‌ی فردا» را به نگارش آورده است و کتابیست معظم با اندرون پر رمز و راز که کشف رموز فلسفی آن، جرأت و صلاحیت لازم را به کار دارد و من با زبانی الکن و قلمی نارسا، آنچه را از این کتاب دریافته‌ام، به چهره‌ی سپید کاغذ آذین می‌بندم.

«افسانه‌ی فردا» آخرین اثر استاد سلجوقی است، که آن را در بستر بیماری نوشته و آیینة ذهن روشن‌بین وی برای دیدن انسان فرداست. [انسانی] سرگشته، مالیخولیایی و سرگردان. انسانی که با تلاش تمام در قالب تمدن و با اصطلاح جامعه‌ی مدنی، به سوی وحشت و دهشت روان است و در بسی موارد به بن‌بست‌های مهلکی دچار می‌گردد.

این اندیشه‌مند بزرگ، دو اثر آخرین خویش «تقویم انسان» و «افسانه‌ی فردا» را در حالتی نوشته، که فقط به گنجینه‌ی ذهن پر بار مراجعه نموده و توان بیرون شدن از ماحول مریضی‌اش را نداشته است. او در کتاب آخرین خود به آینده‌ی بشر خوش‌بین است و حق هم داشته، زیرا او انسان را در تجلی خدا در آفاق و انفس می‌دیده است. به گفته‌ی پسر ارجمندش محمدصدیق سلجوقی، او انسانی خودساخته و خودآگاه بوده، که فقط در اکادمی ذهن و تقلای وجود خودش، خود را ساخته بوده است.

استاد سلجوقی می‌گوید: «من در «تقویم انسان»، سرگذشت گذشته‌ی او را به صورت مختصر بیان نمودم و نشان دادم که ماهیت انسان، بزرگترین و بلندترین و پیچیده‌ترین ماهیتیست در این عالم و هر انسان در خود عالمی است. اما کنون اگر خدا بخواهد من در «افسانه‌ی فردا» می‌خواهم شمه‌ای از سرگذشت آینده‌ی این موجود مختصری که به فکر من می‌رسد و تا جایی که در احاطه‌ی مالیخولیایی ذهن من می‌گنجد، چیزی عرض کنم!».

استاد سلجوقی با تخیل واقعی از انسان، او را موجود مختصر گفته است. زیرا که با تناسب عمر جهان و وسعت فلکیات و شتاب زمانی، فقط لحظه‌ای چند به دنیا می‌آید و پلکی می‌زند و بر روی امواج طوفانی این بحر بی‌کران، بال و پر می‌کشد و بلند می‌رود و فرو می‌افتد. او با استفاده از سخن امام غزالی (رح) می‌گوید: «هم مردم مسلوب الحقوق و هم طفیلی‌های غاصب هر دو از بین رفتنی‌اند¹». او عقیده دارد زمانی که این دو پدیده ظالم و مظلوم و چاق و لاغر از بین بروند و دیگر دسترخوان مفت‌خوری طفیلی‌مآبان از روی زمین برچیده شود، دنیا را مردمی به تصرف می‌آورند که صاحبان حقیقی سرزمین خدایند و سزاوار زندگی کردن بر روی کره‌ی خاکی ما می‌باشند.

او در «افسانه‌ی فردا» تمام ابعاد زندگی بشر را از توالد و تناسل گرفته تا غرایز و حسیات و معیشت و اصول تمدن و جنگ و گریزها و شکست و ریختها و ظلم و اجحاف‌ها بالاخره همه شئونات زندگی بشر سخن می‌زند و همه‌ی این جهات و ابعاد را به جست‌وجو و کنکاش می‌گیرد و از استقرآت عالمانه‌ی خود نتایج را به دست می‌دهد.

این بزرگ‌مرد هوشمند و اندیشه‌مند، که همه سلوک و روش و روان انسان را زیر عینک ذره‌بینی نقد و پژوهش خود قرار می‌دهد، بالاخره به یک تفکر جهان‌وطنی دست می‌یابد و می‌گوید: «فردا، وطن عبارت از روی زمین و ملت، عبارت از باشندگان روی زمین خواهد بود²».

بنابر این دریافت‌های استاد سلجوقی، وسعت و دامنه‌ی گسترده‌ی تفکر و عمق اندیشه‌اش را به نمایش می‌گذارد و این فردایی را که از آن سخن می‌گوید به عقیده‌ی وی فردای زودگذر است، زیرا نبض زمان تندی‌تند می‌زند و دگرگونی‌ها پی‌پی هم فرا می‌رسند و مجال ایستادن و آهسته‌آهسته به ماحول خویش دیدن کمتر است و هر کس مجبور است در این شرایط، سیر حرکت زمان را تعقیب نماید، ورنه از کاروان تندرو زندگی عقب می‌ماند.

به هر حال این همه وسعت تفکر و مقدار اندیشه‌ی گسترده، که با فکر بزرگترین اندیشه‌مندان روزگار ما چه در غرب و چه در شرق پهلو می‌زند، محتاج بررسی و تحلیل عالمانه و جامعه‌شناسانه است، که در این چند سخن مختصر نمی‌گنجد. ولی به مفهوم وسیع کلمه،

1. همان، ص 7.

2. همان، ص 140.

هوشداریست برای انسان تا مجال عمر را از دست ندهد و تا جای ممکن پا به پای زمان پیش برود.

این نویسنده هوشمند در کتاب «افسانه فردا» با منتهای خوش‌بینی و خوش‌نیتی‌ای که دارد، آینده انسان را چنین تصویر می‌کند: «فردا، زمین خانه مشترک همه و اندیشه، اندیشه رفاه و سعادت همگان خواهد بود¹». باید پرسید این بزرگ‌مرد تاریخ معاصر افغانستان، چنین خوش‌بینی و خوش‌نیتی و درون منزّه و پالوده را از چه زمینه‌ای حاصل گرفته است؟ در جواب باید گفت که این پیر روشن‌ضمیر و این استاد مسلم، همیشه در انوار حق و تجلی خدا(ع) در آفاق و انفس نگریسته و از فیض الهی، ضمیر و وجدان و قلب خود را صفا و روشنی بخشیده و از دریچه پرنور قدسی، آینده بشر را خوش‌بینانه به تماشا نشسته است. زیرا که به فیض الهی و به دریای رحمت وی دل‌بسته و سرسپرده بوده است.

با این دریافت عارفانه، استاد سلجوقی می‌گوید: «ما شاگردان مدرسه تصوف، از این رو انسان را آینه تجلی خدا(ع) می‌دانیم که می‌بینیم ما در اعمال و انتاج خود همیشه شاگردی فطرت خدا(ع) را می‌کنیم و شعور ما هر چند تقدّم می‌کند، به همان اندازه، به پیروی فطرت و قانون طبیعت نزدیک‌تر و آشنا‌تر می‌شود²». از این سخن پیداست که این استاد فرزانه ما به تصوف و معرفت عارفانه نظر عمیق داشته و در این راه نیز مطالعاتی گسترده انجام داده است. برای این که خود را شاگرد مدرسه تصوف می‌داند و علایقش به فطرت خداوندی تا آخرین رمق حیاتش در وجود وی ماندگار بوده است.

محور اساسی گفت‌وگوی علامه سلجوقی در این کتاب «افسانه فردا» انسانی است که در همه آثار و اندیشه‌های وی با قد رسای خود، محور تفکر او بوده است. او در جایی از نوشته‌هایش می‌گوید: «... اما وقتی که پیغام‌های آسمانی به زمین رسید و بشر توانست به دارالعلوم فکر و تأمل داخل شود، توانست که بین سرحدات حدوث و قدم و وجوب و امکان و تناهی و لایتناهی علامات فارقه بگذارد³».

این بدان معنی است که از آن زمانی که پرتو تدبیر آسمانی به دامن انسان رخنه کرد، او توانست راه قدم‌گذشتن به سوی تعالی را دریابد و همین موضوع است که ذهن سلجوقی بزرگ را به خود مشغول داشته و

1. همان، ص 193.

2. همان، ص 244.

3. همان، ص 45.

همیشه انسان را با ارتباط به خالقش مورد مطالعه قرار داده است. البته استاد سلجوقی در این کتاب، تصوراتی از زندگی آینده بشر به دست می‌دهد، که بسیاری آینده‌نگری‌های وی در آن تصورات، امروز لباس واقعیت را در بر دارد. ولی چون در حدود نیم قرن از وفات این بزرگ‌مرد سپری گردیده و در این مدت دگرگونی‌های بس حیرت‌انگیز، چه در صحنه ملی و چه در ساحات بین‌المللی از نقاط نظر علمی، اجتماعی و هم سیاسی رونما شده است، بعضی تصورات مورد نظر وی مقرون به حقیقت نیست. و این واقعیت امر است، چون هیچ انسانی هر قدر هم که ذهنی رسا و وسیع داشته باشد، نمی‌تواند آینده را به گونه‌ی شاید و باید پیش‌بینی نماید.

این علامه بزرگ می‌گوید: «فردا اختلاف اخلاق و سبیه از بین خواهد رفت و هیچ‌کس فکر تفوق را بر دیگری نخواهد داشت¹». متأسفانه واقعیت‌های جاری کنونی در جهان، منطقه و کشور غیر از این مسأله را نشان می‌دهد. زیرا به گونه‌ی آشکار می‌نگریم که نه تنها اختلاف اخلاق و سبیه از بین نرفته، بلکه تشدید هم شده است. و بیش‌تر جهان اسلام از این اختلاف رفتار و کردار ناهمگون در حدود معرفتی خود رنج می‌برند.

استاد سلجوقی بر مبنای همان نیت پاک و برداشت پالوده‌ای که حایز آن بوده چنین تصور نموده که ما شاید فردای به‌تری داشته باشیم، ولی قضیه بر وفق مراد و روان پاک وی نشده، که نه تنها ما، که جهان امروز که به دهکده کوچک بدل گردیده به بی‌راهه کشانیده می‌شود. همان گونه که این اندیشه‌مند بزرگ، گذشته و فردای انسان را مطمح نظر قرار داده است، که نصب‌العینی است برای به‌تر زندگی کردن و دوری جستن از کرم خوردن مغز وی. این بزرگوار مرد، در یکی از آثارش می‌گوید: «این بدبختی‌ها که در مجتمع انسانی فرود آمده و روز به روز شدیدتر و وسیع‌تر می‌شود، از این است که ماهیت حقیقی انسان را شناخته‌اند. این جنگ‌های گرم و سرد و این رقابت‌های بین‌المللی و این بودجه‌های سرسام‌آور حربی و این تسابق‌های مجنونانه اسلحه‌گونگون و این ناسازگاری‌ها در بین اعضای یک خانواده، زن و شوهر، برادر و خواهر و بدبینی‌ها و بدخواهی‌ها، همه و همه از این نشأت می‌کند که ماهیت انسان را شناخته‌اند²».

1. صلاح‌الدین سلجوقی، «ثقافت و هنر»، مجله هرات، میزان 1349، ص 8.

2. صلاح‌الدین سلجوقی، افسانه فردا، 1369، ص 228.

اینک علامه سلجوقی که مرد ورزیده سیاست و کیاست بوده و عمری را در سطح بین‌المللی به این شغل پرداخته و گرم و سرد سیاست را با رنگ و روهای آن به چشم سر دیده است بهتر می‌تواند افسانه بی‌محتوای سیاست‌بازان را به گوش خواب‌رفتگان جهان برساند و آن‌ها را هوشدار بدهد تا از خواب غفلت به در آیند و هر چه زودتر متوجه توطئه جهان‌خواران زمان بشوند، او می‌گوید:

«... من هم به همین امید، مدت مدیدی به سیاست اشتغال نمودم و تا حد ممکن کوشیدم که در حوزه کار خود از این حدود بیرون نشوم، ولی در آخر میدان دیدم که تنها از من کاری ساخته نیست و همان است که برآدمم زیرا سیاست‌های امروز بر مبادی و مبانی و اساس خیر و حق و عدل نیست و ابتکار سیاست به دست دولت‌های استعماری قوی‌ست و متأسفانه این مردم تصور می‌کنند که خیر و حق و عدل دشمن ایشان است ... و از راه تبلیغات به این مردمی که عقب‌ماندگی ایشان از کمی علم است، مطالب خود را به ایشان تزریق می‌کنند. یک روز تبلیغ ملیت را تلقین می‌کنند و یک روز تبلیغ دین را¹».

هدف عمده استاد سلجوقی از به کارگیری و تحلیل مقوله‌هایی چون سیاست، هنر، ادب و فلسفه عبارت از این است که انسان به آزادی برسد و با آزادی جسم و جان از قید آلودگی‌ها به توجیه این مفاهیم بپردازد. زیرا می‌گوید: «انسان فردا باید انسان مرفه و آزاد از بندهای حرص و آز باشد²». این بدین مفهوم است که انسان فردا بالاخره باید دامن احتیاجات مادی و استثمار انسان را به خاطر بهبود زندگی خویش رها کند و به معنویات و تزکیه نفس روی آورد، زیرا به گفته وی، انسان معجزه خدا است و بزرگترین معجزه خود انسان پی بردن به قله شامخ قدسیت وی می‌باشد.

علامه سلجوقی در اثر «افسانه فردا»ی خویش به انسانی می‌نگرد که بایستی به دایره بزرگ و در حال وسعت در آفاق و انفس آشنا گردد و به رموز قوانین خداوند(ج) تا جایی که برایش مقدور است، پی ببرد. برای این که عقیده دارد اصلاح نسل بشر، اصلاً از طریق راه یافتن به قانون فطرت خداوند و با آن آشنا شدن است³.

1. ارسطو، اخلاق نیکوماکوسی، ترجمه صلاح‌الدین سلجوقی، 1332، ص 85.

2. صلاح‌الدین سلجوقی، افسانه فردا، 1369، ص 152.

3. همان، ص 109.

با جمع‌بندی نقاط نظر علامه سخن و اندیشه، استاد سلجوقی در «افسانه فردا» به این نتیجه دست می‌یابیم که ذهن و حوزه تفکر وی دریایی ست آرام، ولی پر از امواج خروشان فلسفه، روان‌شناسی، تاریخ، دولت‌شناسی، دین‌پروری و دنیانگری و بالاخره عرفان که همه این پدیده‌ها و مفاهیم مادی و معنوی را چون حلقه زنجیر انسان‌شناسانه با پیوند به ریسمان آن بالا به تحلیل گرفته و آن‌ها را صورت سخن بخشیده است، که داخل شدن و تفکر در عمق این کتاب، یعنی آخرین پدیده ذهن و شعور انسانی وی، اندیشه و علمی به همان وسعت و الوایی می‌خواهد که کار هر هوشمند و ناهوشمندی نیست.

اما در آخر سخن، این سوال پیش می‌آید که چرا و برای چه استاد سلجوقی این آخرین اثر خویش را «افسانه فردا» نام نهاده است. تنها نکته‌ای که برای پاسخ‌دهی به این سوال به ذهن انسان خطور می‌کند این است که چون گذشته انسان، یعنی تاریخ سپری شده زندگی وی به مرور زمان در دفتر زمانه حک می‌گردد و بالاخره رنگ افسانه را به خود می‌گیرد، آینده وی نیز که هنوز پدید نیامده و در هاله ابهام و پر از رویاها و نظرات و پندارهای پنهان است، رنگ افسانه را دارد، که می‌شود نام آن را «افسانه فردا» گذاشت؛ که البته این برداشت من با این گونه تحلیل، ناتمام به نظر می‌خورد و در واقعیت امر نقاط نظر و بصیرت‌های عالمانه دیگری نیز به کار دارد که نزد اندیشمندان دیگر در زمینه موجود خواهد بود که می‌تواند افسانه فردای علامه صلاح‌الدین سلجوقی، مرد فرزانه، ادیب، شاعر، ژورنالیست، منتقد و فیلسوف را تعریف و تحلیل واقعی نماید.

سرچشمه‌ها

– سلجوقی، صلاح‌الدین، (1369)، افسانه فردا، پیشاور: شورای ثقافتی جهاد افغانستان.

– _____، (1349)، «ثقافت و هنر»، مجله هرات، شماره 7 (میزان)، هرات: مؤسسه نشراتی اتفاق.

– ارسطو، (1332)، اخلاق نیکوماکوسی، ترجمه صلاح‌الدین سلجوقی، کابل: مطبعة دولتی.

بیدل به روایت علامه سلجوقی¹

نکتور محمد/ اوود منیر

مقدمه

آنچه در این نبشته می‌آید، خوانشی از «نقد بیدل» اثر وزین و عمیق علمی متفکر نام‌بردار و معاصر کشور علامه صلاح‌الدین سلجوقی است. علامه سلجوقی زمانی با تهور تمام دست به نبشتن «نقد بیدل» می‌زند که بیدل در جامعهٔ زبانی فارسی دری- جز در بخش‌هایی از تاجیکستان و ازبکستان و کشور ما افغانستان- اقبال چندانی نیافته است و به عبارتی دیگر، کمتر کسی را یارای هم‌آوردی و دست‌یازی به معنی بلند این سرایندهٔ توانمند و دشوارگوی بوده است. گویا این که نه محققان، پژوهش‌گران و ادب‌شناسان شرق را یارای پرداختن به آفریده‌های این آفرینش‌گر هزارتوی خیال‌ورز بوده است و نه مستشرقین - چنان که شایسته و بایسته است - توان گشودن نقاب از چهرهٔ عروس خیال وی را داشته‌اند؛ مگر این سرایندهٔ پُررمز و راز در جامعهٔ ادبی کشور ما از اقبال بیش‌تری برخوردار شده و شیفتگان افزون‌تری را مسحور جمال کلام خود نموده است. این شیفتگان برابر با قوهٔ درک و نیروی خیال خود، از آن کلام زیبا و معنای رفیع، چاشنی‌هایی برگرفته‌اند و روایت‌ها نموده‌اند و چه بسا که این روایت‌ها از هم متفاوت و از ره‌گذری شاید بتوان گفت گاه ساده‌انگارانه هستند.

گویا در همین فضای چشم‌داشت‌ها و نیم‌نگاه‌ها به بیدل است که علامه صلاح‌الدین سلجوقی، اندیشه‌مند و بینش‌مند نامی کشور و از فرزندان ادگان خلف خواجهٔ انصار، که در پهلوی تفکرات فلسفی، مشرب عرفانی نیز وی را مفتون خود نموده و آگاهی‌هایی چند در این مشرب به هم رسانیده، در صدد طرح یک روایت برتر- و به تعبیری کامل‌تر - از زاویهٔ عرفان اسلامی و مشرب‌های فکری فلسفی به شعر بیدل - این دشوارسرای هزارتوی خیال - بر می‌آید.

روش کار علامه

می‌دانیم که شعر بیدل و درک مفاهیم غامض و پیچیده در الفاظ این شعر تا هنوز که هنوز است همراه با دشواری‌های زیاد است. از همین جهت

1 . علامه سلجوقی؛ اندیشمند فردا (مجموعهٔ مقالات)، 1386، صص 94-105.

است که علامه سلجوقی با فهم تند خویش، خود را مکلف می‌داند تا بر ادب بیدل قدری روشنی بیاندازد¹. و گویا انگیزه پرداختن به بیدل برای علامه ما برخاسته از این بیت بیدل بوده است:

معنی بلند من فهم تند می‌خواهد
سیر فکر آسان نیست، کوهم و

کوئل دارم

گواه این که خود علامه می‌گوید: «این بیت در حقیقت غرض و موضوع این اثری است که اکنون می‌نویسم»². هر چند این اثر نام «نقد بیدل» را به خود اختصاص داده، مگر علامه سلجوقی پیش از این که به بررسی نقادانه پردازد و غث و ثمین شعر بیدل را بنمایاند، به شرح و توضیح آن می‌پردازد و ای بسا که در شرح بی‌تی مخاطب را محتاج شناخت مسایل جانبی می‌داند و از همین رهگذر است که به طرح اندیشه‌ها و آراء گوناگون پیرامون موضوعات متفاوت می‌پردازد؛ از این گونه است: عوامل پیدایی انواع شعر در ادب، طرح وجوه برتری ادب فارسی دری با مایه‌وری از این انواع و ... هر چند این امر موجب می‌شود تا گفته‌ها به درازا بکشد و از موضوع اصلی فاصله بگیرد، مگر علامه بر این باور است که: «... این تطویل از یک طرف به خواننده دانشمند عزیز که به ماهیت شعر المامی دارد مفید است و از طرف دیگر فرصت را مساعد می‌سازد برای شرح بی‌تی که ما در صدد آن هستیم»³.

طرح دیدگاه علامه سلجوقی در مورد تحوّل شعر و باور به پیش‌رو بودن هنر شعری برای دریافت‌های نوآیین علمی نیز بر همین منوال است. علامه به همین بهانه، پیشنهادهای خود را در مورد شعر ارائه می‌دهد و از نوآوری و تجدّدطلبی استقبال می‌کند؛ مگر هر گونه نوآفرینی را منوط به در نظر داشت زمینه‌های فرهنگی جامعه می‌داند. در راستای چنین باوری است که می‌گوید: «... خواهان انقلاب نیستیم، تطوّر و سیر تکامل می‌خواهیم»⁴. از همین مقوله است ارائه دیدگاه او پیرامون سبک و مکتب که می‌گوید: «هند خاستگاه مکتب هندی نیست. تفاوت میان تغزل تصوفی و شعر تصوفی، سبک و انواع ادبی، سنایی

1. صلاح‌الدین سلجوقی، نقد بیدل، 1380، ص 23.

2. همان، ص 140.

3. همان، صص 38-51.

4. همان، صص 83-85.

نخستین عارف سخن سرا و ...»¹ که ذکر همه این مسایل در این نبشته به درازا می‌کشد، به ناگزیر از ادامه آن می‌پرهیزم. گفتیم شرح و توضیح و نه نقد بررسی؛ مگر علامه سلجوقی قصد ندارد به شیوه دیگران هر بیت را به گونه جداگانه از نظر دستوری، آرایش‌های ادبی، لغوی، نحوی و سرانجام معنوی توضیح دهد؛ بل او با توضیح گسترده، منطقی و فلسفی، گره بزرگ شعر (غزل) را می‌گشاید و سر نخ روند فکری بیدل را برای خواننده باذوق و آگاه می‌سپارد. به عنوان شاهد علامه سلجوقی در شرح این بیت:

به بیان آن طرف سخن، به تأمل آن سوی وهم و ظن
ز چه عالم که به من ز من نرسید

غیر پیام او

تنها دو نکته را قابل توضیح و تفسیر می‌داند: «آن سوی وهم و ظن» و «به من ز من». هرچند در توضیح این دو نکته، مباحث بلند بالایی را مطرح می‌نماید و در واقع به تفسیر آن‌ها می‌پردازد. بنا بر این علامه سلجوقی نه به توضیح و تشریح ابیات شعر بیدل تسلسل و یا نظم و ترتیبی می‌دهد و نه هم به شرح بیت به بیت آن چون شرح‌های معروف بر آثار شعرایی بزرگ مانند حافظ و مولانا و ... می‌پردازد. علامه پس از تحلیل و ریشه‌یابی عمیق فکری بیدل در یک بیت تنها به آوردن ابیات دیگر از همان غزل که بدان موضوع هم‌خوانی دارند، بسنده می‌کند. بنابراین صلاح‌الدین سلجوقی هرگز به پیچیدگی‌های لفظی و معنوی شعر بیدل آشنایی ندارد و تنها بدان نکته می‌پردازد، که دریافت و تعبیر خاص او از آن بیت است و چنان که اشاره شد سلجوقی به دیدگاه و طرز فکر بیدل تا به موضوع اشعارش عطف توجه دارد. با توجه به همین امر است که کمتر بر می‌خوریم به بیتی که برای توضیح و تفسیر از مطلع برگزیده شده باشد. گویا علامه بر این باور است که شرح کامل ابیات و ذکر معانی و توضیح پیچیدگی‌های لفظی و ... جفایی است که بر مخاطبان بیدل می‌رود و در واقع ذوق و قریحه فطری هنرشناسی آنان به هیچ گرفته می‌شود. از این ره‌گذر به پاسخ آنانی که خواسته بودند «در باره کلمات و جملات بیدل شرح مبسوطی» بنویسد، ضمن عذرخواهی می‌گوید: «اگر من به شرح این امور می‌پردازم، بدون این

که مثنوی هفتاد من دفتر بسازم و قریحه‌ها را تنبل کنم، دیگر کاری نکرده‌ام¹».

لُب کلام این که علامه سلجوقی در این اثر (نقد بیدل) قصد دارد جهان‌بینی او از جهان ماوراءالطبیعه با جهان [عینی] همخوانی داشته باشد و این جهان‌بینی بیش از همه، اندیشه‌های ناب عرفانی است. هر چند که مشرب‌های فکری جهانیان نیز در آن نمود پُررنگی دارد.

تغییر روش کار

شیوه کار علامه سلجوقی در قصاید، مثنوی‌ها و رباعیات به گونه‌ای دیگر است. در قصاید به جای توضیح بیت یا ابیاتی از آن‌ها بیش‌تر به مقایسه چند قصیده بیدل و خاقانی می‌پردازد و کم و بیش خط فکری او را دنبال می‌کند. به گونه کلی تفاوت‌ها و امتیازهای دیدگاه، نوع پرداخت و گاه اسلوب این دو سراینده را آفتابی می‌کند و سرانجام به برتری قصاید بیدل نسبت به خاقانی تأکید می‌ورزد².

در عرفانیات، سلجوقی با شیوه کار در غزلیات به طرح نکته‌های عرفانی و جهان‌بینی بیدل نمی‌پردازد؛ بل توضیح مفصلی از اندیشه‌های او را در مثنوی‌های عرفانی می‌آورد و شاید بتوان گفت که در مثنوی‌ها روش کار علامه سلجوقی به گونه‌ای است که گویا داستان منظوم بیدل را به صورت نثر در می‌آورد و رشته افکارش را به تسلسل بیان می‌نماید، البته جای‌جای برای اثبات ادعای خود نمونه‌هایی از این مثنوی‌ها می‌آورد³.

و اما در رباعیات، علامه سلجوقی صرف به عنوان‌گذاری آن‌ها بسنده می‌کند. او حدود دوصد رباعی را انتخاب نموده و با توجه به محتوا و الفاظ، رباعیات را نام می‌گذارد. ضمن این که در صحت انتساب برخی از رباعیات به بیدل شک دارد و بر این باور است که: «... در رباعیات بیدل الفاظ رکیکی دیده می‌شود که نظم و ترتیب و ذوق و قریحه و متانت و علویت طبع او را ندارد و ذوق سلیم می‌داند که این اشعار را سهواً و یا عمداً در کلیات اشعار او داخل نموده‌اند⁴».

1. همان، ص 143.

2. همان، صص 525 - 550.

3. همان، صص 203 - 425.

4. همان، ص 555.

عرفان بیدل

اساسی‌ترین موضوعی که در تحلیل‌های علامه سلجوقی از شعر بیدل در این اثر مطمح نظر قرار گرفته، عرفان اسلامی و توضیح و استدلال در فضل و تقدم اندیشه‌های عرفانی بر سایر مشرب‌های فکری است. با توجه به همین امر است که علامه، مزید مروری گذرا بر تاریخچه تصوف و یادآوری از مشاهیر صوفیه همچون رابعه عدویه، محی‌الدین ابن عربی و تنی چند دیگر¹، به شرح عقاید عرفا و از جمله بیدل می‌پردازد. گویا او قصد دارد به یاری بیدل و کلام او، دیدگاه خود را در مورد عشق و وحدت‌الوجود - که لب مسایل عرفانی است - بیان نماید. در واقع از ابیات بیدل به منزله شواهدی بر نگاه‌کردهای عرفانی خود سود می‌برد. چنان که در شرح و تفسیر خود به ویژه در غزلیات به ابیاتی توجه دارد که مفاهیم اساسی عرفانی از جمله وحدت و کثرت و ... در آن‌ها نمود ویژه‌ای می‌یابد و سلجوقی تنها بیتی را تعبیر و تحلیل می‌کند که شیره سخن در آن تعبیه شده و در اخیر به ذکر ابیاتی که این معنی را تقویت کند، بسنده می‌نماید. تعبیر و تفسیرهای علامه سلجوقی، گاه چنان با طرز نگاه خود او پیوند می‌یابد که در صحت انتساب آن‌ها به بیدل و حتی بینش عرفانی سایر عرفا می‌شود تردید روا داشت.

به تعبیر علامه سلجوقی در کارگاه عرفان نظری بیدل، در رسیدن به حُسن، عقل نسبت به محبت توان‌مندی بیشتری دارد. به همین دلیل است که می‌گوید: «وقتی محبت با شوق تمام، خود را به عشق می‌رساند، از آن درگاه ناکام بر می‌گردد؛ اما امید، وقتی خود را به آستان عقل می‌رساند ناکام نمی‌شود، عقل آرزوی وی را می‌پذیرد²». در نسبت دادن چنین تعبیری به عرفا و از جمله بیدل جای تأمل است.

علامه سلجوقی، هم در غزلیات هم در مثنوی‌های عرفانی و یا به تعبیر خودش عرفانیات که چهار عنصر منشور را نیز در ردیف مثنوی‌های عرفانی «طور معرفت»، «طلسم حیرت» و «محیط اعظم» بیدل قرار داده، هم در قصاید و هم در ترکیب‌بند و ترجیع‌بند به «شرح پیدایی دنیای تعینات که چه‌طور وجود از حجله اطلاق به صحرای تعینات تنزل می‌کند» دست می‌یازد و فشرده همه را در اندیشه‌های وحدت‌الوجودی بیدل می‌داند. به عقیده او به ویژه چهار مثنوی و چهار عنصر، سیر

1. همان، ص 27.

2. همان، ص 438.

کاروان وجود را از «قله اطلاق تا وادی تعین» شرح می‌دهد: «مثنوی عرفان، منزل اول یا منزل مجردات است که در آن وجود مطلق از حجله اطلاق (عالم لاهوت) به دنیای جبروت (عالم صفات) و باز به عالم ملکوت (عالم امر) نزول می‌کند. بعد سفر به دنیای ناسوت آغاز می‌شود؛ «طور معرفت» کاروان وجود را به دروازه عالم ناسوت می‌رساند؛ «طلسم حیرت» به حظیره جسمی تنوع انسان می‌رسد؛ «محیط اعظم» این کاروان را به صومعه روح و شعور می‌آید برین رهنمون می‌شود و سرانجام «چهار عنصر» - که به نثر است - سیر این کاروان را در شخص بیدل شرح می‌دهد¹».

مکتب فکری

از مسایل دیگری که علامه سلجوقی در «نقد بیدل» بدان به گونه جدی پرداخته است، مکتب فکری بیدل است. او سخت کوشیده که «... مکتب فکری بیدل را در زمینه تصوف و فلسفه به طور نسبتاً بسیطی شرح [دهد] و تا حد ممکن ... آن بیت‌هایی را روشن [نماید] که به علم و فلسفه عموماً ارتباطی داشته باشد²». و روش او در ذکر مکتب فکری بیدل به گونه‌ای است که هر گاه بی‌تی نزدیک به مفاهیم فلسفه اشراقی و یا سایر مکاتب فکری غرب باشد، آن نمونه و ابیات مشابه آن را ذکر می‌نماید و بدین گونه ادعا دارد که این مشرب فکری در بیدل مقدم بر دیگران بوده است. هر چند در صحت انتساب برخی از این دیدگاه‌ها به بیدل می‌توان تردید داشت. مثلاً شاید نتوان در نزدیکی اندیشه‌های وحدت‌الوجودی عرفا از جمله بیدل با فلسفه تضاد هیگل به دیده شک نگریست؛ مگر آیا می‌توان بیدل را با توجه به بینش عرفانی و باورمندی به قضا و قسمت ازلی و نوسانی در جبر و اختیار، صاحب دیدگاه فلسفه کلیت مارشال اسمیت و مکتب فکری پراگماتیسم دانست³. البته به نظر نگارنده، هر گاه علامه سلجوقی تناسبی میان اندیشه‌های بیدل و افکار سایر اندیشه‌مندان و صاحبان مکاتب فکری غرب در می‌یابد، از یک دریچه به آن‌ها نگاه می‌کند نه به تمامی جوانب آن که به نحوی می‌تواند چنین امری تعبیر و تفسیری داشته و قابل توجیه باشد. علامه سلجوقی در توضیح این بیت:

1. همان، ص 407.

2. همان، ص 142.

3. همان، صص 384 - 404.

بسته‌اند از شوخی اضداد نقش کاینات
کرده‌اند اجزای این پیکر به
یکدیگر طرف

مراد بیدل را به عقیده هیگل مبنی بر این که: «هر موجودی که در این عالم است، نقیض خود را روی کار می‌آورد، بعد از آن، آن موجود با نقیض خود در موجود کامل‌تری جمع می‌شود و باز این موجود کامل‌تر ضد و نقیض خود را به صحنه می‌آورد و باز هر دو جمع می‌شوند و به این طریق این سلسله حقیقت به روی کار می‌آید» سخت نزدیک می‌داند و از این پا فراتر می‌گذارد و در مورد هیگل می‌گوید: «هیگل هم تا یک اندازه‌ای وحدت‌الوجودی است» و اضافه می‌کند که: «به عقیده هیگل، وجود مطلق در این تطور و تحول‌ها مرتبه بعد مرتبه تجلی کرده است تا به دور نوع انسان یعنی دوری که وجود، نفس خود را ادراک می‌کند، رسیده است و هنوز این وجود مطلق در تجلی خود دوام می‌دهد تا دوره ادراک در همه موجودات، عام گردد¹». به همین گونه در توضیح این بیت:

نه گرد محملی است در این دشت و نه جَرسی
می‌بالد از هوس دل بی‌داد، خسته‌ای

باور بیدل به عقیده نیچه نزدیک می‌داند، نیچه‌ای که به باور او: «در این دنیا بدون حس انسانی چیز دیگری از مشاعر مابعدالطبیعی موجود نیست» و جالب این که علامه سلجوقی بر این باورمند است که یک چهره نیچه از او یک صوفی وحدت‌الوجودی می‌سازد که «بر خلاف بیدل تنها قطب کثرت و هنوز بلکه قطب انسانی را در نظر می‌گیرد²». مگر آیا وحدت‌الوجود رابطه دو قطب با یکدیگر نیست؟ و آیا می‌توان بدون نظر داشت عالم وحدت، عالم کثرت را نمودهایی از آن وحدت دانست؟ به ویژه این که به دنیای حسی، باور به هست و بود این دنیاست تا باور به نمود بودن و عاریتی بودن عالم کثرات. مزید بر آنچه آمد، علامه صلاح‌الدین سلجوقی هر جا که مجال می‌یابد به طرح و بیان دیدگاه خود پیرامون روند فکری و فلسفی دنیا و رجحان وحدت‌الوجود و سروریت آن در تمامی جهان‌بینی‌ها و نوع دیدها به هستی می‌پردازد³.

1. همان، صص 390-391.

2. همان، ص 402.

3. همان، صص 451-455.

ارزش هنری

علامه صلاح‌الدین سلجوقی گاه به میزان ارزش هنری و جنبه‌های زیبایی معنوی و زبان کلام بیدل، به بیان کلی اکتفا می‌کند چون: «این معنی را تا کنون کسی بدین زیبایی بیان نکرده است» یا: «این مطلب را کسی قبل از او به این شیوایی ارائه نداده». او کمتر به طرح و شرح ویژگی‌های زیبانشناختی کلام بیدل می‌پردازد، شاید مراد علامه از این نقد و نظر، سرمایه فکری بیدل باشد تا بیان هنرمندانه و جلوه‌های ویژه کلام او. از همین رهگذر است که توجه جدی خود را به جانب روند و مشرب فکری بیدل معطوف می‌سازد. به باور او، بیدل صاحب فکر مدوّن و منظم فلسفی است و در بخش توضیحات بر «چهار عنصر» می‌گوید: «بیدل بهترین شاعر و بزرگترین کلیات را دارد و این اثر او مانند اثرهای شاعران دیگر نیست؛ بلکه مانند باقی اثرهای جدی فلسفه، نظامی مرتبط و متماسک و مانند نظام شمسی و یا فلسفه هیگل خیلی منظم و مربوط و متناسق است. سرپای کلیات او مانند یک سمفونی است که قصه جدا شدن نی وجود را از نیستان اطلاق و آوردن آن را به بزم تعیین و به نغمه شاعر و درس فلسفی می‌سراید»¹.

به همین گونه علامه سلجوقی به درستی دریافته است که بیدل در مثنوی‌های عرفانی خود، شاعر نیست، هر چند او این مثنوی‌ها را فراتر از شعر می‌داند: «انسان نباید این نوع سخن را شعر بگوید. این از شعر، بلندتر و از علم، بهادارتر و از فلسفه، گرانمایه‌تر است»². از دید صلاح‌الدین سلجوقی هر چه شعر بیدل، غامض‌تر و پیچیده‌تر باشد، پسندیده‌تر است؛ چه در آن صبغه رمزی و رمز روح عشق و تصوف دیده می‌شود و این ویژگی‌ها را در غزلیات بیدل بیش‌تر نمودار می‌داند.

نتیجه

«نقد بیدل» را شاید بتوان به تعبیری هرمنوتیک خواند؛ مگر این کار بیدل بیش از این که هرمنوتیک جدید - بر خاسته از اندیشه‌های گادامر، رولان بارت، هایدگر و ... باشد به نوعی به جنبه تأویل و تفسیر فنی توجه دارد که با اندیشه‌های شلایر ماخر و ویلهام دلتای در هرمنوتیک سنتی مطرح شده است. به عقیده دلتای، تفسیر و فهم نهایی رسیدن به

1. همان، ص 462.

2. همان، ص 435.

کسی است که خود را در متن بیان کرده است¹. در همین راستاست که علامه سلجوقی در «نقد بیدل» به دنبال اندیشه و حیاتی است که در متن نموده است. به بیان دیگر او با این روش می‌خواهد با فهم تند خود معنی بلند بیدل را دریابد و در مسیر فکر بیدل بر فراز کوه و کوتل‌ها سیر نماید. از رهگذری شاید این گونه نقد را مبتنی بر فلسفه‌های مختلف می‌داند² و «نقد بیدل» شاید بتواند نمونه خوبی از آن باشد که بر مبنای مکاتب فکری جهان و به ویژه فلسفه اشراقی و شناخت عرفانی بنیان یافته است. گویا علامه سلجوقی با این سخن رولان بارت هم عقیده است که می‌گوید: «ادبیات از ناخودآگاه مایه می‌گیرد. ناخودآگاهی که جهان واقعیت‌های ویژه است بدون شایبه و از همین جهت است که رنگی فراواقعیت به خود می‌گیرد³». از زاویه دیگر، علامه سلجوقی برخلاف فوکو به این باورمند نیست که: «ادبیات دیگر ارزش معرفتی یا شناختی ندارد یعنی هر گونه کارکرد پیام، همراه کارکرد ارجاعی آن از میان رفته است و تنها کارکرد ادبی آن باقی است⁴».

علامه صلاح‌الدین سلجوقی در جای‌جای با نوعی نقد بیان‌گرانه به شعر بیدل می‌پردازد. در واقع او شعر بیدل را «به لحاظ صمیمیت و خلوص و اصالت و کفایت آن در بیان تخیلات و دید فردی و وضع ذهنی او بررسی می‌کند⁵». به ویژه آن‌جا که «چهار عنصر» را به نحوی سیر کاروان وجود در درون خود بیدل می‌داند و چهار منظومه عرفانی او را سیر کاروان وجود از قلعه اطلاق تا وادی تعیین معرفی می‌کند. این برداشت، نوعی ارائه مدارک و شواهد است برای افشای خود بیدل و اندیشه وحدت‌الوجودی او.

با توجه به آنچه گفته شد هر چند علامه سلجوقی شعر بیدل را به تمامی با معیارهای دقیق نقد امروزی بررسی نمی‌کند و این اثر او را از نظر روش‌شناختی شاید نتوان به نوع خاص نقد منطبق دانست اما اگر هدف نقد شناسایی هر چه پیش‌تر شاعر برای مخاطبانش باشد، بدون مبالغه سلجوقی از عهده این مهم به درستی درآمده، ضمن این که او بیش‌تر به اندیشه بیدل توجه دارد و روند فکری و جهان‌بینی اندیشه او را دنبال

1. شمیسا، سیروس، نقد ادبی، 1384، ص 276.

2. همان، ص 348.

3. بارت، رولان، نقد تفسیری، 1352، ص 31.

4. احمدی، بابک، ساختار و تأویل متن، 1382، ص 196.

5. شمیسا، سیروس، نقد ادبی، 1380، ص 38.

می‌کند تا ویژگی‌های شعری او را از نظر زبانی، شیوه پرداخت و برخورد زیبایی‌شناسانه. بنابراین سلجوقی نقدینه‌های فکر بیدل را برای ما نشان می‌دهد.

سرچشمه‌ها

- احمدی، بابک، (1382)، ساختار و تأویل متن، چاپ ششم، تهران: نشر مرکز.
- بارت، رولان، (1352)، نقد تفسیری، ترجمه محمد تقی‌یانی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- سلجوقی، صلاح‌الدین، (1380)، نقد بیدل، چاپ دوم، تهران: عرفان.
- شمیسا، سیروس، (1380)، نقد ادبی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات فردوس.

نقدی بر نقد بیدل

نکتور خلیل‌الله افضلی

مقدمه

یکی از آثاری که شهرت علامه سلجوقی را به ویژه در خارج از افغانستان و کشورهای فارسی‌زبان رقم زده «نقد بیدل» است که به سال 1343 در کابل منتشر شد. هم این اثر است که بیش‌ترین نقد و معرفی در خصوص آن در میان دیگر آثار بیدل‌پژوهی نوشته شده است. مطلب زیر برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی ارشد/ماستری نویسنده با عنوان «بررسی سیر بیدل‌پژوهی در زبان فارسی» است که به سال 1388 در دانشگاه فردوسی نگاشته شده است. در این نوشته در چهار بخش به معرفی و بررسی «نقد بیدل» پرداخته‌ام. در بخش نخست، اطلاعات کتاب‌شناختی اثر درج شده و بخش دوم به معرفی نوشته‌ها و مقالات در خصوص «نقد بیدل» پرداخته شده است. در بخش بعدی، مندرجات کتاب توصیف شده و بخش پایانی به نقد و ارزیابی اثر اختصاص یافته است. مطلب با حفظ چهارچوب اصلی و با اندکی تصرف در جملات و عبارات، پیشکش دوستداران و علاقه‌مندان علامه سلجوقی می‌شود.

نقد بیدل

پدیدآور: صلاح‌الدین سلجوقی؛ مهتم: عبدالله رؤفی، سال انتشار: 1343ش (چاپ دوم و سوم، 1380 و 1388، عرفان)؛ جای نشر: کابل؛

ناشر: دیوهنی وزارت؛ شمارگان: 3000؛ تعداد صفحه: 571 + 7؛ قطع: رحلی.

بازتاب‌ها

- 1- «نقد بیدل»، غلام‌حسن مجددی، ادب، دوره 12، شماره 5 و 6، 1343 ش، صص 117-129.
- 2- «نقد بیدل»، محمدرضا شفیعی کدکنی، راهنمای کتاب، سال دهم، شماره 3، شهریور 1346، صص 268-272.
- 3- «بیدل و سبک هندی»، سید امیرحسین عابدی، نقد پارسی، شماره 39 و 40، زمستان 1386 و بهار 1387، صص 50-73.
- 4- «بیدل به روایت علامه سلجوقی»، محمدداوود منیر، علامه سلجوقی (مجموعه مقالات)، 1386، انجمن ادبی هرات، صص 94-105.
- 5- «علامه سلجوقی و نقد بیدل»، عبدالغفور روان فرهادی، چاپ نشده.

مندرجات

نقد بیدل با فهرست کلی اجزای کتاب (بدون شماره صفحه) آغاز می‌شود، این اجزا شامل ده بخش می‌باشند. نخستین بخش کتاب «غزلیات» است، این قسمت 419 صفحه از 571 صفحه کتاب را در برگرفته و این نشان‌دهنده جایگاه غزل بیدل، در نزد مؤلف کتاب می‌باشد.¹

بخش نخست کتاب خود نیز به بخش‌هایی فرعی تقسیم شده است. «پیش‌آهنگ» (13 عنوان)، «وحدت و کثرت» (43 عنوان)، «معرفت» (48 عنوان)، «خودی» (23 عنوان)، «صوفی» (46 عنوان)، «اخلاق» (37 عنوان)، «فرد و جمعیت» (13 عنوان)، «فلسفه» (30 عنوان)، «مکاتب فکری» (16 عنوان). نویسنده کتاب در این قسمت‌ها، ابیات گزینش‌شده خویش را متناسب با مضمون آن‌ها دسته‌بندی کرده است. کتاب بدون مقدمه و تمهیدی از سوی مؤلف یا ناشر، با شرح و توضیح بی‌تی از غزلیات بیدل آغاز شده است.

1. سلجوقی، صلاح‌الدین، نقد بیدل، 1343، ص 507.

در بخش «غزلیات»، نویسنده پس از گزینش بیتی که در بردارنده دیدگاه و طرز فکر بیدل نسبت به موضوعی است، به تحلیل و ریشه‌یابی فکری این بیت پرداخته است. ابیاتی که در بیش‌تر موارد دو یا سه بیت می‌باشد و گاهی به ده تا یازده بیت نیز می‌رسند. از میان این ابیات نیز اگر بیتی دارای نکته قابل ذکر از دیدگاه مؤلف باشد در برابر آن توضیحی داده شده و بعضاً ابیات دشوار، نیز شرح شده است. برخی اصطلاحات، اعلام و واژه‌های دشوار نیز در پانویس صفحه یا مقابل بیت توضیح داده شده‌اند.

از این قسمت کتاب به بعد اندکی تغییر در روش کار علامه سلجوقی پدیدار می‌شود. موضوعات هر بخش از تسلسل بیش‌تری برخوردار شده‌اند و در می‌یابیم که طرح و چهارچوب کلی این مطالب، بیش‌تر مطمح نظر نویسنده می‌باشد. در قسمت «عرفانیات یا سیر کاروان وجود»¹ چهار مثنوی «عرفان»، «طور معرفت»، «طلسم حیرت»، «محیط اعظم» و رساله منثور «چهار عنصر» بررسی شده‌اند. نویسنده، ترتیب بررسی آثار را این گونه بیان کرده است که این آثار بیدل، به واقع سفر و سیر کاروان وجود از قلعه اطلاق تا به وادی تعیین می‌باشد. این سفر تنزلی که از دنیای لاهوت آغاز می‌شود و به دنیای جبروت و باز به عالم ملکوت می‌انجامد، دیباچه آن «عرفان» است و «طور معرفت» دروازه عالم ناسوت بوده که این کاروان را پذیرفته و «طلسم حیرت» راه این کاروان را به حظیره جسمی نوع انسان رهبری می‌کند و «محیط اعظم» آن قافله را به صومعه روح و شعور و مبادی برین او رهنمون می‌سازد و به این ترتیب «چهار عنصر» نیز با آن که مثنوی نیست اما از راه سیر این قافله بر کران نیست و چون این سیر را در شخص بیدل نشان می‌دهد آن را در پایان در نظر گرفته است.² سپس نویسنده به شرح و توضیح جداگانه هر کدام از این پنج رساله پرداخته، چهارچوب و هدف رسالات و مهم‌ترین مفاهیم و برخی از حکایات آن‌ها را همراه با شواهدی از متن، بیان کرده است.

در بخش بعدی «رباعیات»³ نویسنده پس از نقل 220 رباعی از بیدل به توضیح مختصری در مورد رباعیات این شاعر می‌پردازد و رباعی او

1. همان، صص 20-458.

2. همان، صص 420 و 453.

3. همان، صص 459-511.

را با همه رفعت، دور از پایه غزلش می‌شمارد¹ و معتقد است که آن دسته رباعیات منسوب به بیدل که در آن‌ها اصطکاکی با برخی از مذاهب و طوایف ایجاد شده، زاده طبع صوفی‌ای چون بیدل نیست، چه از دیدگاه ایشان در هیچ شعبه‌ای از کلام بیدل، آن قدر سره و ناسره و عمیق و سطحی و پست و بلند دیده نمی‌شود، آن طوری که در رباعیات اوست. سلجوقی این دسته از رباعیات را ناشی از مداخلات مردم در شعر بیدل می‌داند.²

«قصاید»³ عنوان بعدی این کتاب است. نویسنده، معتقد است که بیدل در قصاید خود به صورت عمدی خواسته بعضی شعرها را چون خاقانی را استقبال کند و به برخی دیگر نظیر خسرو دهلوی نیز چشم داشته است. سلجوقی سپس به توصیف و مقایسه دو قصیده از خاقانی و بیدل با نقل قسمت‌هایی از این دو پرداخته که مطابق نظر وی، بیدل در قصیده‌اش به استقبال قصیده‌ای مشهور از خاقانی رفته است. این مقایسه، مختصری از مقاله «بیدل و خاقانی» همین نویسنده از کتاب افکار شاعر اوست.⁴

«مرگبات»⁵ مروری بر «ترکیب‌بند»، «ترجیع‌بند» و «مخمس»‌های بیدل، با نقل بندهایی از این قالب‌هاست که در ادامه آمده است. در «متفرقات»⁶ در مورد برخی از «قطعات»، «رباعیات قید و آقعه»، «فرس‌نامه»، چند «مستزاد» و مثنوی‌های «فیل» و «کیمیا» مباحثی طرح شده است.

«نکات»⁷ و «حکایات و اشارات»⁸ و «رقعات»⁹ آخرین عناوین این کتاب می‌باشند که به صورت بسیار کوتاه مورد بحث قرار گرفته‌اند. نقد بیدل با هفت صفحه¹⁰ «غلطنامه» به پایان رسیده است.

1. همان، ص 507.

2. همان، صص 509-510.

3. همان، صص 512-530.

4. سلجوقی، صلاح‌الدین، افکار شاعر، 1334، صص 37-61.

5. سلجوقی، صلاح‌الدین، نقد بیدل، 1343، صص 531-543.

6. همان، صص 544-553.

7. همان، صص 554-561.

8. همان، صص 562-567.

9. همان، صص 568-571.

10. همان: ۱- ز.

ارزیابی

صلاح‌الدین سلجوقی زمانی دست به قلم برد و «نقد بیدل» را نوشت که تا آن هنگام اثری در مورد افکار و اندیشه‌های بیدل پا به میدان نگذاشته بود و اکنون نیز پس از 53 سال از انتشار این کتاب، اثری جدی و مطرح در این زمینه وجود ندارد. این کتاب که تعریفی جدید از بیدل به دست داد، حکایت از سال‌ها آشنایی و انس نویسنده با بیدل و اندیشه او داشت. آشنایی‌ای که از سال‌های نخستین زندگی و دوره کودکی وی در نشست‌های خانگی و خانوادگی آغاز شده بود و کم‌کم مه‌ری از بیدل را در دل نشانده بود. سلجوقی از همان زمان بود که برخی ابیات بیدل را که از زبان پدر می‌شنید به حافظه می‌سپرد و چه بسا که آن بیت‌ها در هنگام تحریر «نقد بیدل» دستش را گرفته و به مدد آن‌ها به تصحیح برخی بیت‌های مشکوک پرداخته است.¹ این آشنایی دیرین سبب پیدایی عشق و علاقه‌ای دگرگونه در سلجوقی نسبت به بیدل شد. عشقی که ریشه بر قلم و لرزه بر اندامش می‌انداخت.² این ارادت به بیدل را در جای‌جای «نقد بیدل» می‌توان مشاهده کرد:

«اما با این هم به هزاران سال به بیدل که امروز در تمام شرق و غرب نظیر او یافت نمی‌شود و حتی که در دیروز نیز، نخواهد رسید. کیست که بتواند به این قوت و این مضمون و این انسجام و به این زیبایی حرف بزند. اینک این بیت را تکراراً می‌آورم و بیت بیدل به تکرار خود قند و گلاب مگرر است ... این بیت علاوه بر قوت معنی و قوت فلسفه و نیروی شعری، خود چقدر انسجام و چه اندازه حرکت دارد که می‌خواهد در روی صفحه رقص کند و در عین حال می‌بینید که چه‌طور تلازم و تناسب در همه اندام این عروس زیبا فن جلوه می‌کند».³ در برابر بی‌تی نوشته: «این بیت مرا ساعتی به طوفان و زلزله گریه و دهشت دچار نمود و مدتی از نوشتن بازداشت. این غزل خیلی‌ها آسمانی است و گمان نکنم که شعر معراج بلندتری از این داشته باشد».⁴

این که چرا این اثر ارزشمند دارای دیباچه نیست شاید بیش‌تر به سبک نوشتن و شیوه کتاب‌آرایی علامه سلجوقی ارتباط داشته باشد، در بیش‌تر آثار سلجوقی طرح و ساختار مشخص تحقیقی و از قبل تدوین شده‌ای

1. همان، ص 306.

2. سلجوقی، صلاح‌الدین، افکار شاعر، 1334، ص 16.

3. سلجوقی، صلاح‌الدین، نقد بیدل، 1343، ص 17.

4. همان، ص 196.

دیده نمی‌شود. بسیاری از آثارش بدون مقدمه هستند و شیوه طرح مطالب حتی گاه در یک اثرش نیز یکدست و هم‌آهنگ نیست. بیش‌تر آثارش چون افکار شاعر، جبیره، نگاهی به زیبایی، نقد بیدل، تقویم انسان و افسانه فردا از حافظه و بدون ارجاع و استفاده از منابع مختلف نوشته است.

هر چند نقد بیدل، پیش‌گفتار و مقدمه‌ای ندارد تا در آن نویسنده به ایضاح شیوه کار، علت تدوین اثر و زمان تحریر آن و ... بپردازد اما می‌شود از خلال گفته‌های خود نویسنده در مطاوی کتاب مقدمه خوبی برای این کتاب تهیه کرد و به بیش‌تر پرسش‌ها پاسخ داد.

می‌دانیم که شعر بیدل و دریافت معانی و اندیشه‌های بلند آن کار هر کس نیست، از همین جهت علامه سلجوقی خواسته با فهم تنیدی که از آن برخوردار بوده، نقد بیدل را بنویسد و بر ادب این شاعر قدری روشنی اندازد.¹ و به نظر می‌رسد آنچه که برای علامه سبب و انگیزه تدوین این کتاب شده بیت زیر بوده چه خود گفته: «این بیت در حقیقت غرض و موضوع این اثری است که اکنون می‌نویسم.»²

معنی بلند من فهم تند می‌خواهد سیر فکرم آسان نیست، کوهم و

کوتل دارم

هم‌چنین استاد سلجوقی در جایی دیگر تصوّف وحدت‌الوجودی³ و باز در موضعی دیگر روشنی افکندن بر ادب بیدل را⁴ موضوع کتاب خوانده است. از نظر ایشان، بیدل در الفاظ و عبارات خود مشکلی ندارد و نیازمند شرح نیست آنچه توضیح می‌طلبد، مکتب فکری او می‌باشد که در واقع موضوع نقد بیدل است.⁵ ایشان در این اثر خود خواسته که بیدل را تنها در سخن و اثر او ببیند و بشناسد و بشناساند.⁶

در نقد بیدل، استاد سلجوقی پیش از آن که نگاهی نقادانه به موضوعات داشته باشد، به شرح و توضیح فکر و اندیشه بیدل روی آورده و چه بسا که در مواردی خواننده را نیازمند شناخت موضوعات جنبی دانسته و از همین رهگذر به طرح اندیشه‌ها و آراء گوناگون پیرامون موضوع‌های

1. همان، ص 7.

2. همان، ص 110.

3. همان، ص 6.

4. همان، ص 7.

5. همان، ص 112.

6. همان، ص 456.

متفاوت پرداخته است. با آن که از دانش دایره‌المعارفی سلجوقی در صفحه صفحه این کتاب می‌شود بهره‌ها برد و به ندرت مطلبی غیر مفید در آن ممکن است بیابیم، با همه این‌ها به نظر می‌رسد این کتاب برابر با روش‌های تحقیق امروزی نیست و یکدستی در ارائه مطالب آن به چشم نمی‌آید. گاهی گفته‌ها در آن خیلی به درازا می‌کشند و نویسنده را از موضوع اصلی دور می‌اندازد. با این هم علامه بر این باور است که «... این تطویل از یک طرف به خواننده دانشمند عزیز که به ماهیت شعر، المامی دارد مفید است و از طرف دیگر زمینه را مساعد می‌سازد برای شرح بیتی که ما در صدد آنیم.»¹ به گونه مثال پس از طرح بیتی ایشان به منظور این که نظری بیان‌دازد که چه فرقی است بین بیان و طرز تفکر و تأمل بیدل با دیگران، بحث مستوفایی و البته بسیار مفیدی را در شانزده صفحه² در باب چبستی و دسته‌بندی شعر در نزد اعراب، یونانی‌ها، اروپایی‌ها مطرح کرده و در برخی موارد به نقد آراء مطرح شده نیز پرداخته است. جالب این که نویسنده خود در خلال این شانزده صفحه، دو بار به خویشتن در مورد دور شدن از مطلب اصلی تذکر داده که البته سودی نبخشیده است. یا هنگام شرح غزلی از بیدل که نویسنده احتمال داده است که به استقبال حافظ سروده شده است، وارد بحث عربی‌دانی حافظ و کیفیت این زبان‌دانی و اشتباهات برخی از شعرا نظیر جامی، حافظ، سعدی، طالب آملی، خاقانی و مولانا پرداخته و نمونه‌هایی از کلام آن‌ها را مثال زده و قوت و ضعفشان را برجسته کرده است.³

در مورد شرح و توضیح بیت‌ها در قسمت «غزلیات»، نویسنده به شیوه دیگران قصد ندارد هر بیت را جداگانه از نظر دستوری، آرایش‌های لفظی و صوری و سرانجام از لحاظ معنی بررسی کند بلکه او می‌خواهد با توضیح گسترده، منطقی و فلسفی، گره بزرگ شعر (غزل) را گشوده و سر نخ روند فکری بیدل را برای خواننده با ذوق و آگاه بسپارد⁴ چه علامه بر این باور است که توضیحاتی نه از آن دست که ایشان در این کتاب نوشته است «شرح کامل ابیات و ذکر معانی و توضیح پیچیدگی‌های لفظی و...» جفایی است بر مخاطبان بیدل و به واقع ذوق و

1. همان، ص 33.

2. همان، صص 19-34.

3. همان، ص 149 تا 152.

4. منیر، محمد داوود، «بیدل به روایت علامه سلجوقی»، 1386، ص 97.

قریحه فطری هنرشناختی آنان بدین شیوه به هیچ گرفته خواهد شد، از این رهگذر به پاسخ آنانی که خواسته بودند «در باره کلمات و جملات بیدل شرح مبسوطی» بنویسد، ضمن عذرخواهی می‌گوید: «اگر من به شرح این امور می‌پردازم، بدون این که مثنوی هفتاد من دفتر بسازم و قریحه‌ها را تنبل کنم، دیگر کاری نکرده‌ام.»¹

روش ایشان در بیان مکتب فکری بیدل به گونه‌ای است که هرگاه بیتی نزدیک به مفاهیم فلسفه اشراقی و یا سایر مکاتب فکری غرب باشد، آن نمونه و ابیات مشابه آن را ذکر می‌کند و بدین گونه ادعا دارد که این مشرب فکری در بیدل مقدم بر دیگران بوده است، تقدیمی که شاید بتوان در برخی از آن‌ها شک روا داشت.² البته در این قسمت گاهی هستند ابیاتی که نه به شیوه دیگران در آن‌ها عمل شده و نه هم گره‌ای از آن‌ها گشوده شده است³ و در این دست ابیات نویسنده، تنها به بیان اعجاب و حیرت خویش پرداخته است: «گمان نمی‌کنم شعر مثالی با ماده و قوت خود ازین بلندتر شده بتواند. بزرگی و روشنی این شعر بلندتر از آن است که کسی درباره آن چیزی بگوید و یا شرح دهد و به شرح خود این متن زیبا را مشوه سازد.»⁴ یا در موردی، غزلی را برای تفریح نوشته (همان: 256) و در جایی بیتی را برای خود و نه خوانندگان آورده است.⁵

علامه سلجوقی، دانشمندان و بزرگان را فقط به وسیله کلام آن‌ها مطالعه و بررسی می‌کند و علاقه‌مند مسایل تاریخی پیرامون زندگی این اشخاص نیست چه از دیدگاه ایشان، بزرگی بزرگان در کلام آن‌ها تجلی می‌کند و در کله و سله و گیر و دار و فقر و غنا و خورد و نوش و خفت و خیز و داد و ستد و قوم و قبیله ایشان نیست.⁶ ایشان در جایی دیگر خود را بی‌علاقه به تاریخ و سوانح‌نگاری شناسانده است و شناخت ارباب فکر و علم و فن را از طریق مکاتب فکری و آثار آن‌ها صواب می‌داند و آرزوی خویش از بدو جوانی خواننده است. از نظر علامه،

1. سلجوقی، صلاح‌الدین، نقد بیدل، 1343، ص 112.

2. منیر، محمد داوود، «بیدل به روایت علامه سلجوقی»، 1386، ص 100.

3. نک. صفحات 168، 175، 185، 209، 257، 317.

4. صلاح‌الدین، سلجوقی، نقد بیدل، 1343، ص 363.

5. همان، ص 264.

6. همان، ص 88.

حَسَبِ دانشمندان، نَسَبِ آن‌ها، اقلیم معنی، وطن آن‌ها و آثار آنان مقبرهٔ آن‌هاست.¹ او در جایی دیگر به تکرار، عدم اهمیت ترجمهٔ حال بیدل را چنین بیان کرده است «بیدل، مانند هر کس زاده و بالا گرفته و عروسی نموده و گرم و سرد روزگار را چشیده و مرده است و هیچ شبهه نیست که دو چشم و دو پا و دو گوش و یک دهن نیز داشته است. ولی من می‌خواهم بیدل صاحب‌دل را شرح دهم و بیدل عبارت است از آنچه من نوشته می‌کنم.»²

از نظر نویسنده، فهم شعر بیدل قسمت اعظم آن مربوط به علم و فلسفه و منوط به فهم مکتب فکری بیدل است و به همین سبب است که کوشیده بیش‌تر ابیاتی را برگزیند که به دانش و فلسفه پیوندی داشته باشند و با شرح نسبتاً سادهٔ این ابیات غموض آن‌ها را تا حدودی برطرف کند.³ استاد سلجوقی تقریباً در پایان کتاب به توضیحی در مورد ترتیب اجزاء کتاب پرداخته است، توضیحی که شاید بهترین جا برای آن دیباچه بود. به هر روی در این توضیح نویسنده از این که در دسته‌بندی غزلیات دقت زیادی به کار نبرده، سببش را علمی یا فلسفی نبودن و شعر بودن اثر عنوان کرده است. شعر بیدل از نظر نویسنده هر بیت آن می‌تواند به چندین مکتب و چند شعبهٔ دانش و هنر و فلسفه مرتبط باشد و بنابراین تقسیم‌بندی دقیق آن دشوار است. ایشان قصد خود را بیش‌تر گردآوری این ابیات و نه دسته‌بندی آن‌ها خوانده است. اما در قسمت رسائل از دقت به کار گرفته شده در دسته‌بندی آن‌ها یاد کرده است و دلیل آن را ارتباطی دانسته است که این رساله‌ها با یکدیگر داشتند. ترتیب نسخه‌ها و چاپ‌های آثار بیدل را نویسنده، ناشی از عدم توجه کاتب‌ها و ناقلان دانسته است و می‌پندارد که بیدل نیز این ترتیب را در نظر داشته است. متأسفانه استاد مشخص نکرده است که بیدل در کجا این ترتیب را مد نظر داشته است. گذشته از این با نگاهی به زندگی بیدل متوجه می‌شویم سفر کاروان وجود در بیدل درست بر خلاف آن چیزی است که استاد سلجوقی نوشته است، بیدل در اواخر عمرش «عرفان» را سرود حال آن که در ترتیب‌بندی ایشان نخستین مرحله است. نویسنده در مورد ترتیب مباحث بعدی کتاب که آیا باید «قصاید» مقدم باشد و یا «رباعیات» و یا

1. مایل هروی، غلام‌رضا، 1343، ص 1.
2. سلجوقی، صلاح‌الدین، نقد بیدل، 1343، ص 308.
3. همان، صص 110 - 111.

موارد دیگر می‌نویسد که بدین سبب که این دسته از شعرها هیچ ترتیب طبیعی و یا ادبی و یا عرفی ندارد، توجهی به آن‌ها نشده است، در ادامه، تفصیل و اطناب و تکرار برخی مطالب را به سبب دقت و تمرکزی که برخی از این مسایل وحدت‌الوجودی می‌طلبند و هم کتب مبانی در این مورد در دسترس همه خوانندگان نیست، مفید دانسته است.¹

نثر علامه در این کتاب از یک‌دستی برخوردار نبوده و تناوب و نوسان دارد. برخی مواضع ساده و علمی، در مواضعی ادبی و تغزلی می‌شود و بعضی جای‌ها عامیانه و غیر علمی مانند: «ساقی‌نامه یک مثنوی کاکه‌ایست و خیلی مشابه است به کاکه‌های قرن 18 و 19 ما»² یا «در آسمان یک تریشه سفیدی را که گویی یک بار کاه را در یک راه خاکی کش کرده‌اند».³

بگذریم از این که کلمات انگلیسی، ترکی، عربی و پشتو دخیل در زبان فارسی رایج در افغانستان و همچنین لغات عامیانه آن شاید فهم برخی قسمت‌های این کتاب را برای خواننده فارسی‌زبان غیرافغانستانی اندکی دشوار سازد. خواننده هم‌زبان ایرانی شاید از این واژه‌های عامیانه: مادراندر، قبور غه‌اختلاط، گرمباس، پال‌پالک، غال‌مغال، پاپاچینی چیزی دست‌گیرش نشود. البته دسته‌ای از واژه‌های عربی در این کتاب هستند که برای مردم افغانستان نیز قابل فهم نمی‌باشند و این‌ها به سبب سال‌ها اقامت نویسنده در مصر وارد نثر ایشان شده است.

منابع نویسنده نیز معرفی نشده است و همچنین نشانی اشعار نقل شده مشخص نیست. با آن هم از بعضی قرائین دست کم می‌توان دریافت که در نقل اشعار بیدل از چه چاپ‌هایی استفاده شده است. ایشان در مواردی از کلیات بیدل بمبئی یاد کرده است⁴، همچنین از نسخه وزارت معارف⁵ و برخی دست‌نویس‌های آثار بیدل که متأسفانه معرفی نشده‌اند، سود برده شده است.⁶

هم‌زمانی چاپ نقد بیدل و چاپ کلیات بیدل (1341-1344 ش.) و چاپ هر دو اثر از سوی یک ناشر (وزارت معارف افغانستان) این گمان را

1. همان، صص 510 و 511.

2. همان، ص 73.

3. همان، ص 399.

4. همان، ص 456.

5. همان، ص 130.

6. همان، ص 289.

پدید می‌آورد که چاپ نقد بیدل بدون ارتباط با اوج‌گیری توجهات دولت افغانستان در آغاز دههٔ چهل خورشیدی به بیدل نیست. هر چند استاد سلجوقی از این دست انگیزش‌ها هیچ سخنی به میان نیاورده و علاقهٔ مردم افغانستان به بیدل را سبب اصلی تدوین کتاب دانسته است¹ و بیش‌تر به نظر می‌رسد به همین سبب است که می‌خواهد نثری روان و ساده و برکنار از اصطلاحات فلسفی در این کتاب داشته باشد تا مردم این کشور، زبان محبوب خویش را بهتر دریابند.

از خود متن نمی‌توان پی به زمان نگارش این اثر برد اما علامه سلجوقی در نامه‌ای که به یکی از دوستانش فرستاده است و تاریخ آن نیمه‌های سال 1342 خورشیدی² است³ این نظر تقویت می‌شود که نویسنده درست پیش از انتشار کتاب در سال 1343 کار نگارش آن را به پایان رسانیده است.

هر چند نام نقد بیدل بر این کتاب با مروری که شد و با توجه به آن چه که از نقد مطرح می‌باشد خیلی متناسب نباشد و برخی از بیدل‌پژوهان نیز بر این نکته خرده گرفته‌اند⁴ و⁵ ... اما محمدداوود منیر این ایراد را این گونه پاسخ گفته است: «... هر چند علامه سلجوقی شعر بیدل را به تمامی با معیارهای دقیق نقد امروزی بررسی نمی‌کند و این اثر (نقد بیدل) او را از نظر روش‌شناختی شاید نتوان به نوع خاص نقد منطبق دانست؛ اما اگر هدف نقد شناسایی هر چه بیش‌تر شاعر برای مخاطبانش باشد بدون مبالغه، سلجوقی از عهدهٔ این مهم به درستی بدر آمده ...»⁶.

سرچشمه‌ها

- جمعی از نویسندگان، (1385)، علامه سلجوقی اندیشمند فردا؛ (مجموعه مقالات در بزرگداشت از علامه سلجوقی)، به کوشش انجمن ادبی هرات، هرات: انجمن ادبی.
- دشتی، علی، (1355)، نگاهی به صائب، تهران: روزنامهٔ اطلاعات.

1. همان، ص 7.
 2. میزان (مهرماه) 1342 خورشیدی
 3. نوایی، غلام حبیب، علامه سلجوقی، 1382، ص 54.
 4. شفیعی‌کدکنی، محمدرضا، «نقد بیدل»، 1346، صص 268-272.
 5. دشتی، علی، نگاهی به صائب، 1355، ص 49.
 6. منیر، محمدداوود، «بیدل به روایت علامه سلجوقی»، 1386، ص 104.

روح دانا / 219

- سلجوقی، صلاح الدین، (1334)، افکار شاعر، چاپ دوم، کابل: اصلاح.
- _____، (1343)، نقد بیدل، کابل: وزارت معارف.
- _____، (1380)، نقد بیدل، چاپ دوم، تهران: عرفان.
- شفیع کدکنی، محمدرضا، (1346)، «نقد بیدل»، راهنمای کتاب، سال دهم، شماره 3، صص 268-272.

- نوابی، غلامحبيب، (1382)، علامه سلجوقی، پيشاور: انتشارات الازهر.

نامه‌های علامه سلجوقی¹

علامه با دوستان و معاصرین خود همواره مکاتباتی داشته که برخی از آن نامه‌ها در مجله «لمر» در سال‌های 1349 - 1350 در کابل منتشر شده است. قبله‌گاه مرحوم نگارنده، محمدعمر مطیع سلجوقی که پسر خاله استاد می‌باشند، منظومه زیر را به علامه سلجوقی زمانی که در قاهره به‌سر می‌برد، فرستادند:

سلجوقی با فضل و هنر مرد	خلقی ز فیوضات تو گردیده
سرخنور	منور
بر اهل معارف شده‌ای مشفق و	وز کوششت افراد وطن گشت
تیاور	تیاونگر

ای عالم با معرفت و مرد هنرور

علامه و استاد ادیبان زمانی	دانا و توانایی و با حشمت و
اصلاً ز هراتی و فداکار جهانی	شمانی
	نفع تو به هر کس رسد از راه
	معمانی

اوصاف تو پیداست به اخفا و علانی

ای منبع علم و ادب ای خوان	ای مخزن علم و هنر ای کان
بلاغت	فصاحت
خالق ز ازل داده تو را عقل و	ای صاحب خلق حسن و جود
دکاووت	سکاووت

غرق است سراپای تو در بحر ملاح

ای حامی شرع نبوی خالق	ز اوصاف نکوی تو یکی است
دولت	صداقت
الفاظ تو دارد چه قدر شهد و	داری به همه رحمت و مهری و
لطفات	عطوفات

ای معدن لطف و کرم، ای بحر مروّت

عمریست که از مسکن و مأوا	هستی همه جا کارگر و فاتح و
شده‌ای دور	منصور

1. سلجوقی، محمدعمر مطیع، گنجینه نور (منتخب اشعار)، 1391، صص 198 - 199.

ارجمندم باز شکر از طبع روان و موزون تو. باز زنده باشی. احترامات مرا به همه عایله برسان. مادر و خاله خود را در جوار حضرت جامی سلام برسان. آن مرده‌ها از این زنده‌ها، زنده‌تراند.
با احترام
امضای صلاح‌الدین سلجوقی

به طوفان ملکبار مدیر مسئول مجله روغتیا

ارجمند دانشمندم!

نتوانستم که امر شما را اطاعت نکنم زیرا به عقیده من یک مجله‌ای که به روح و خلق انسان معرفت داشته باشد، بارها مؤثرتر است از آن لابراتواری که می‌خواهد آلام انسانی را از بول و ریم کشف کند. چندی قبل در یکی از محیط‌های نمایندگی خود دعوت شده بودم که بعضی مؤسسات را ببینم. زندانی را مخصوصاً آن حصه‌ای را که قاتلین محکوم به مرگ اشغال نموده بودند، مشاهده کردم و دیدم که این محبوسین با آلام روحی و انتظار به مرگ نسبتاً آرام بودند زیرا می‌گویند که «فی الیاس احدی الراحاتین». پاسبانان ایشان نیز به بی‌صدری منتظر روز کامیابی خود بودند که این مجرمین را به غرفه سیاه داخل کنند. این‌جا درد و مرگی را دیدم که خارج بود از قلمرو وزارت صحیه.

و باز مارستانی¹ را دیدم که مرا مخصوص بردند به حجره‌هایی که مخصوص بود برای مریضان بی‌درمان مانند سرطان‌های مزمن و سرطان خون و مانند تصلب ضمور العضلاتی جانبی و امثال آن‌ها که اطباء حقه به مرارت منتظر نتیجه ناکامی‌های خود بودند. این‌جا هم کشوری بود که از تحت الحمایگی وزارت صحیه برآمده و خود را مستقل نموده بود.

مؤسسه سوم که مرا بیش‌تر جلب نمود و مدت بیش‌تری در آن ماندم عبارت بود از پناهگاه مریضان عقلی و عصبی نمی‌دانم چرا این مردم را بیش‌تر دوست داشتم و با ایشان بیش‌تر همدردی می‌کردم و نمی‌خواستم آن اقلیم را پدرود گویم. شاید من دیوانه بودم و با ایشان اشتراک شعوری داشتم و یا این‌که از عقل به تنگ آمده بودم.

1. مارستان که مردم آن را بیمارستان می‌گویند ولی به خطا. مار به معنی صحت و بیمار یعنی بی‌صحت. مارستان یعنی دارالشفاء این کلمه را عرب‌ها از ما گرفته و تا قرن پنجم حفظ کرده بودند. مارستان نوری در بغداد در وقت خلفاء عباسی بزرگترین مارستان‌ها بود.

آری! عقل‌ها کنون بار دوش‌اند زیرا لابراتوارهای کنونی عقل را نیز تجربه کرده‌اند و روح حقیقی آن را از آن گرفته‌اند. عقل نزد ما مجموعه‌ای بود از دماغ و دل که کنون دل را از آن ربودند و یا مانند پیری بود که عصای استدلال به کف و چراغی از ضمیر بشر داشت که کنون چراغ آن خاموش شده است و عصای آن در تاریکی راه می‌جوید. امروز عقل مانند «بایرستر» و کیل‌الدعوی است که آرزوها و غرایز ما را پیش می‌برد و به حق و ناحق و خیر و شر ما غرضی ندارد و نمی‌تواند به مانند دل مشوره‌ها و هدایات هم‌دردانه و خیرخواهانه بدهد.

دل هم‌درد و یار مصلحت بین
 دل‌ی بود
 ز من پنهان شد اندر کوی جانان
 چه دامن‌گیر یا رب
 منزلی بود

حافظ

چیزی که بیش‌تر مرا متألم می‌ساخت این بود که این مشیت بدبخت ناتوان، نتوانسته بودند که تا کنون تماماً خود را از مستعمره لابراتوار آزاد کنند. یک دسته اطباء سیه‌مست سفیدپوش بودند که برین دیوانگان چیره آمده بودند. «دیوانه برو که مست آمد» هی مسگنات بود که در دسر و هیجان‌ات روحی این مردم را برای ساعتی خاموش کند.

ابن سینا بیاضی دل نهد
 رگ زند یا حبّ خواب‌آور دهد

یکی از ایشان می‌گفت: خانه‌ام را که لب جوی است دیده‌ای؟ دیگرش می‌گفت برای خود یک موتر سواری و پنجاه جریب زمین می‌خرم. سومش می‌گفت هوش کن که تو را نکشند که همه این جملات، اشعار می‌کرد که این مردم از این قبیل چیزها در تحت‌الشعور خود به حیث عقده‌ها (کامپلکس) دارند که این عقده‌ها را غالباً تحت سقف عائلولی خود و در اوایل زندگی خود کسب کرده‌اند و کنون باید به روشنی روح و تحلیل نفسی معالجه شوند نه در تاریکستان مسگنات و مخدرات.

امروز ما به تربیه روحی محتاج‌تریم تا به لابراتوار و بلکه لابراتوارها به ما مشکلاتی تولید کرده‌اند که تنها تربیه روحی و اخلاق می‌تواند آن مشکلات را رفع کند. لابراتوار آتوم و هایدروجن را به دسترس ما گذاشت؛ کنون تربیه صحیح و اخلاق عمیق لازم است تا آن سیلاب‌های زهر و آتش را بار دیگر بر شهرستان‌های بی‌گناه و بی‌دفاع سرازیر نکنیم.

من از لابراتوار انکار ندارم. لابراتوار خدمت‌های قابل تقدیری نموده است. واکسین‌ها و سیرم‌های ضد وبا، هیضه و طاعون و جدری و حصیه و خناق و تب زرد و سل اطفال تهیه کرده است و همچنین امروز توسط عناصر جدید و مخصوصاً آنتی‌بیوتیک‌های خود نزدیک است بر امراض جسمی غلبه کند و شاید دیری نگذرد که بر همه سرطان‌ها و تصلب‌ها و فلج‌های هر رقم نیز چیره آید. طوری که بر سل و جذام تا مرحله دوری فایق آمده است و حتی ترس آن است که انسان تا حد وسیعی از چنگال سیاه امراض نجات یابد ولی از طرف دیگر به دام خونین ریسمان‌دار و به بند جنون‌های رنگارنگ ضفطه کابوس انتحار و حجم اتوم و سعیر هایدروجن بیفتد، زیرا دیده می‌شود که مؤسسه لابراتوار، رفته‌رفته بر صومعه مبادی مثل علیای اخلاق غلبه می‌کند و آن را تحت الشعاع می‌سازد.

در خم زلف تو آویخت دل از چاه زنج
آه کز چاه برون آمد و

در دام افتاد

حافظ

ما این‌جا به دو لایتناهی روبرو شده‌ایم. لایتناهای تحلیل و تفریق و لایتناهای ترکیب و جمع. لایتناهای تحلیل و تفریق، ما را روز به روز به قعر ماده و به انبوهی کثرت و تشتت و تفرقه فرو می‌برد و هر چیز را به تجزیه و تقسیم خرد و کوچک می‌سازد. و همین که به مالیکول رسید جانب ذره می‌رود و به آن اکتفا نکرده به الکترون و پروتون و نیوترون می‌پردازد و قیاس حیات را از حقیرترین اجزاء کائنات می‌گیرد. این لایتنها طوری که «هگل» می‌گوید، لایتنهای خوبی نیست زیرا انسان را جانب کثرت بی‌نظمی و انارشی‌آفرینی سوق می‌دهد و ما را از مرکز نظام و منشأ ارتباط دور می‌سازد. اما لایتنهای جمع و ترکیب ما را به سطح برینی رهنمون می‌شود و از اجزاء کوچک به اعضای بزرگ و از اعضای بزرگ به افراد و از افراد به انواع و از انواع به اجناس و از اجناس به اجناس عالی و به کلیات و به کلی طبیعی و به وجود کلی و دنیای مجردات رهنمایی می‌کند و ما را به منشأ نظام و به صدر خیر و منبع حق و مطلع جمال نزدیک می‌نماید. این‌جا است که مقام خود را در دنیای طبیعت و مابعد طبیعت می‌شناسیم و به عظمت خود پی می‌بریم و دارای روح منظم و نفس مطمئنه می‌شویم. و طبیب باید که به این هر دو لایتناهی راهی داشته باشد و این است مقام «قاب قوسین» طبیب زیرا این دو لایتناهی از هم منفک نیستند:

کثرت نشد محو از ساز وحدت
همچون خیالات از شخص تنها
بیدل
این گوشت‌پاره‌ای را که دل می‌نامند اگر در لابراتوار ببریم عبارت است از سلول‌ها و عروق هر رقم و عضلات و اعصاب و آن چیزهایی که در یک پا و گوشت قصابی وجود دارد ولی اگر آن را در مدرسه تأملات عالی صوفیانه زیر دقت بگیریم، خواهیم دانست که:
دل است منظور بی‌نیازی ز غفلت آورده‌اش نسازی
کسی کزین جلوه شرم دارد شکست آیینه
کم نگیرد

پیغمبر ما علیه الصلوات و السلام می‌فرماید: «علم بیاموز؛ علم دین و علم بدن». علم دین سه شعبه دارد. یک شریعت یعنی قانون که این حصن بیرونی انسان است و انسان را در خارج ذات از دشمنان بیرونی و درونی دفاع می‌کند. دوم اخلاق که حصن داخلی است و این حصاری است که در مستحکم‌ترین ذروه‌های شعور ما بنا یافته است یعنی در قلّه خیر ما و اگر این حصار، با حصن شریعت هم‌دستی می‌کند تا حد بزرگی از امراض و از عقده‌ها و از دار و اسما و تجاوزها قناعت می‌بخشد. سوم محبت که قوام آن بر عایله است که اسلام آن را معرفی کرده است و خداوند قویم، قیم و سرپرست این عایله است. پس معنی آن این است که رحم و شفقت و حکمت و عدل و عفت و شجاعت و ثبات در آن عایله حکم‌فرماست و اگر این چیزها در بین عایله باشد هیچ‌گاه ممکن نیست که درد صریمه و موش ضعف؛ ضعف طبیعی و ضعف خلقی در آن راه بیابد و یا آرزوهای مردود غیر معقول در آن تشکیل شود که از ننگ و ترس مجتمع به ما تحت‌الشعور تبعید و ترسیب شود و آنجا عقده‌ها تأسیس کند و از آنجا به شکل «سایقه» ظهور کند و رامن «اراده» گردد¹.

می‌ماند علم بدن که آن عبارت است از بیالوجی و آناتومی و کیمیا و میکانیک² بدن که این وظایف تنها و تنها متکی است به لابراتوارها و فاکولته‌ها و امثال آنها و از این است که ما به این مجله‌ها به چشم امید می‌بینیم و آرزومندیم که آنها حلقه‌های زرینی باشند بین علم دین و علم

1. اتجّاه شعوری ظاهری فوری منظم را «اراده» می‌گویند ولی اتجّاه عقده‌های تحت‌الشعور را که می‌خواهند خود را به شعور ظاهری برسانند، «سایقه» می‌نامند.
2. ابونصر فارابی و حنین بن اسحاق، کلمه یونانی «میکانیکا» را به «علم‌الحیل» ترجمه کرده بودند.

بدن و بین اناتومی و پسیکالوجی و بین جسم و روح و بین لابراتوار و اخلاق و بین دست قوی و ماهر و دل نرم و مهربان جراح. جراح نیاید کوهکن باشد و سینه را که می شکافد صخره بی درد تصور کند بلکه باید فرهادی باشد که عشق پایدار شیرین اخلاق و انسانیت، دل مؤمن او را با بازوی آهنین او هم‌آهنگ ساخته باشد آن طور که سعدی می‌فرماید:

دلت سخت است و پیمان اندکی سست
دگر در هر چه گویم بر کمالی

خداوند به شما توفیق دهد که بنویسید و به مردم راهنمایی کنید تا ایشان به پای خود به پای دار نروند و به دست خود به خودکشی دست از حیات نشویند و به عایله‌ها هدایت فرمایید که قوانین صحت و نظافت را مراعات کنند و اطفال را در خاندان به عملی ساختن قوانین حفظ حیات و صحت تربیه نمایند. و هم آن شیوه‌هایی را بگیرند که اطفال معصوم ایشان به ششدرهای عقده‌ها و شکستگی اعصاب دچار نگردند و هم تا می‌توانید به همه مردم طریقه‌هایی را نشان دهید که ایشان به ناز طبییان نیازمند نگردند و بدانند که:

به شوخی زد طرب، غم آفرینند
مکرر شد عسل، سم
آفرینند

بیدل

گویا شما اگر حقیقتاً ناشر صحیح و مبلّغ حقیقی مؤسسات صحتی باشید باید پاسبان و نگهبان آن دروازه باشید و نگذارید که احدی داخل آن شود نه این که ناشر اعلان‌های کریم دندان و پودر روی گردید. زیرا هر چه که جلادهای زندان‌ها درباره مجرمین اجرا می‌کنند و هر چند که مردم خود را به غرض خودکشی به کوچه‌ها و دریاها می‌اندازند و هر قدر نفری که در ملاجی دیوانگان پای درکنده‌اند و هر اندازه اشخاصی که روی میز عملیات طبی دراز کشیده‌اند، همه این‌ها علامه این است که معلمین و مبلّغین و واعظین و نویسندگان و ارباب جراید و مجلات و دانشمندان در وظیفه خود مقصّر و ناکام‌اند. ما که در پشت سر خود برای کاروان حیات نظر می‌افکنیم، مرحله‌هایی را در حیات اجتماعی بشر می‌بینیم که در آن جرایم و آشفتگی‌ها و امراض کم‌تر بوده است زیرا در آن مراحل، مبادی دینی و مُثُل اخلاقی و عواطف عایلوی نسبتاً قوی‌تر و عام‌تر بوده است. ما باید بدانیم که دنیای حیات و اعمال ما، دنیای علت و معلول است و معبود روح و سلوک ما خدایی است که مسبب الاسباب است. جل جلاله

از در دل کنی شود آتش
سرکه بر مس نهی شود زنگار¹
صلاح‌الدین؛ قاهره - 18 جوزای 1338

به محمدشوکت التونی

بسیار کوشیدم که تو را به بهترین کلمات خطاب کنم، ولی هر چند در آرشیو حافظه و قاموس معلومات خود و هم در صفحات شب و روز و در جریده کون و مکان جست‌وجو کردم، زیباتر از برادری کلمه‌ای نیافتم. خصوصاً برادری در محمد و برای محمد و در راه محمد. من در هرات از یک عایله‌ای که تا یاد می‌دهند علماء معقول و منقول بوده‌اند، به وجود آمده‌ام و تا مدتی به شیوه اجداد خود منسلک بودم که بعد از آن شوق فرید مطالعه و مزید غور در ادب و اخلاق و الهیات و تصوف، مرا قدری بیش‌تر جانب فلسفه سوق داد.

فلسفه، هیچ‌گاه نزد من غایب نبوده بلکه وسیله‌ای بود در راه ادب و اخلاق و تصوف. من همیشه در این ظلمات، طالب آب زندگانی بودم که زندگانی‌ام به سرآمد و من به آن آب نرسیدم. حتی در این روزها بنا کرده بودم که نقش قدم یک قافله ادب و فلسفه را از آتن تا اسکندریه و تا بغداد و بلخ و خوارزم و هرات تعقیب کنم. یعنی کتاب معروف ارسطو را با نام «Rhetorica» از انگلیسی ترجمه کنم و آن را با ترجمه حنین بن اسحاق (در بیت الحکمه بغداد) و باز با کتاب «الخطابه» اثر ابوعلی سینا و هم با آثار زمخشری و سپس با مؤلفات تفتازانی مقارنه نمایم به امید این که این کاروان به سرمنزل ادب عمیق‌تر اسلامی و اعجاز قرآن مجید رهنمون خواهد شد.

ولی آن تاریکستان سرد و تیره با این برف‌هایی که بر قله خزان عمرم باریده است، مرا سخت خسته و افسرده و بلکه منجمد نموده بود. به درجه‌ای که چند هفته از تعقیب و تفحص و تطبیق و ترجمه اثر فوق‌باز مانده بودم و حتی که خود را از نوشتن و مطالعه نمودن الی الابد محروم مطلق می‌پنداشتم. این پندار به من خیلی دردناک بود زیرا طول امل، این چند گامی را که تا دروازه مرگ دارم به من خیلی طولانی نشان می‌داد و من تصور می‌کردم فرصت آن را خواهم داشت که این قافله را به سرمنزل آن می‌رسانم و بعد از آن به آن آرزوی دیرین خود که می‌خواستم اثری به نام «پیغام محمد» بنویسم، خواهم رسید. ولی سردی

1. «نامه علامه استاد صلاح‌الدین سلجوقی به مدیر این نامه»، مجله روغتیا، سرطان 1338، صص 2-5.

و تاریکی و بی‌راهی آن ظلمات با برفستان پیری و ناتوانی مرض، مرا سخت افسرده و ناامید ساخته بود که ناگاه کتاب فرخنده تو «محمد در شیرخوارگی و خُرَدسالی» که به من فرستاده بودی، رسید. همین که عنوان آن را خواندم در خود اثر جنبش زندگی یافتم. هرچند بیش‌تر خواندم بیش‌تر سرشک ریختم و بیش‌تر آثار زندگی و نشاط را در خود احساس نمودم. گویا آن آب زندگی را که در آن ظلمات می‌جستم در این سرشک‌های خود یافتم. چه پاک و چه فرخنده و چه شفافبخش است اشک ندامت و چه زندگی‌بخش و روح‌افزا و مژده‌آور است ابر رحمت:

اگر باشد ز عصیان صد کتابم
توانی شستن از چشم پُر آبم
برادرم؛ خدا بر تو برکت دهد. دم معجزنما و انفاس عیسوی تو مرا از گورستان تاریک فلسفه و فلاسفه برانگیخت و به فضای زندگی به مهر ایمان و ماه محبت ملتفت ساخت و ملتفت شدم که به زودی طبل رحیل را می‌کوبند و من هیچ توشه‌ای برای آن سفر دور خود که نزدیک است، ندارم. یقین کن برادرم که با سیلاب‌های سرشک به تو مرد مؤمن از ته دل دعا کردم و به نام خدا و به یاد محمد از جای جستم و دیدم که گرانی‌های جسم، مانند وسوسه‌های شیطان از من دور می‌شود و من کسب مسرت و سعادت و سبک‌رویی و جوانی می‌کنم. به همان ساعت که ساعتی نیک و فرخنده‌ای بود، بر دیو گران‌جانی و وسوسه چیره شده بودم و به من مژده بود که به معراج خود می‌رسم. آری معراج من و معراج هر بنده مسلمان، این است که ساعتی با محمد باشد:

عشق تو مرا ربود ناگاه	از کار گره گشود ناگاه
آگاه ز هستی و عدم ساخت	بت‌خانه عقل را حرم ساخت
واصل به کنار کشتی‌ام شد	طوفان جمال زشتی‌ام شد
خاکم به فراز عرش بردی	زان راز که بر دلم سپردی
جز عشق حکایتی ندارم	پروای ملامتی ندارم
از جلوه علم بی‌نیازم	سوزم، گریم، تپم، گذارم

برادرم! اینک ارسطو و ابن‌سینا را پدرود گفتم و دنبال تو آمدم و بر ثناخوانی بر گل روی محمد به تو اقتدا کردم و خود را در آغوش گرم و پرلطف عشق و ایمان تو انداختم که اینگ گرمی و راحت و لطف و طمأنینت حس می‌کنم. از تو بوی عشق می‌شنوم و در تو نور ایمان می‌بینم.

فقیهی به ز افلاطون که آن کش
یکی کحال کابل به ز صد عطار

چشمِ درد آید _____ د
ببند از گُحل دین خواهی، کمر چون
کرم _____ انش
به پیش آن که ارواح اند هاون کوب
دگ _____ انش

و اینک بنا نمودم به ترجمه اثر آراسته تو. اگر پیش از اتمام این ترجمه مُردم، تو بر من دعای مغفرت کن که من به دعای تو سخت عقیده مند. و اگر زنده ماندم و تو برای موفقیت من در این باره دعا کردی، ان شاء الله آن را بر روح اسلوب تو و بر قریحه اجازه خواهی داد که بعضی کلمات و یا جملات و یا عبارات را حسب لزوم ظروف، حذف و یا تغییر دهم و هم بعضی پاورقی‌ها که لازم باشد و مخصوصاً به برادران وطنی من، بر آن بیافزایم. طوری که نیز اجازه خواهی فرمود که بعد از ختم کتاب زیبایی تو، خاتمه‌ای از طرف خود بر آن بنویسم و تا حد توان خود از «پیغام محمد» نیز چیزی عرض کنم و این کار خود را به ساقیه دو آرزویی می‌کنم که سخت دامن‌گیر من شده است: اول طوری که قبلاً گفتم، آرزوی قدیم من بود که درباره «پیغام محمد» اثری بنویسم ولی چون وقت من تنگ و کوتاه است می‌ترسم که دیگر به این آرزو نرسم. دوم می‌خواهم با تو باشم و از آتش عشق تو کسب گرمی کنم و طوری که بر ثناخوانی بر آن روی نازنین در طفلی و کودکی آن، با هم هم‌کار بودیم، در تمجید و تجلیل دوره رخشان و مقدس پیغمبری و فرستادگی او نیز با تو باشم و تو هم با من در دل و در چشم من هستی.

برادر برخیز که باز با هم، هم‌نوا شویم که خدا و ملائکه او نیز در این وقت با ما هم‌نوا است و به یک زبان با هم بگوییم «اللهم صل و سلم و بارک علی سیدنا و مولانا محمد و علی آله و اصحابه الف الف مره».

برادر مخلص تو صلاح‌الدین سلجوقی¹

چند از دم فلسفه شنودن
پای از سر این حدیث در نه
خواهی پیران به طور سینا
دل در سخن محمدی بند
چون دیده راه‌بین نداری

نه فلسفه بل سفیه بودن
فلسفی ز هزار فلسفی به
پر سست مکن به پور سینا
ای پور علی ز بوعلی چند
قائد قرشی به از بخاری

خاقانی

1. محمدشوکت التونی، محمد در شیرخوارگی و خردسالی، 1342، صص 3-5.

به حمیرا ملکبار سلجوقی

«امروز به کار نوشتن و تفحص کتاب خود نپرداختم زیرا جشن بیست و هشتمین سال همسری من و عزیزم حمیرا می‌باشد و چون خشت نخستین و فرخنده دوستی و همسری ما بر اساس فضیلت نهاده شده است، همیشه این روز خجسته را با تعاطی گوهرهای ارزنده ادب و سخن افتتاح می‌کنیم.»

عشق با فضیلت علامه به حمیرا از هر اثر سلجوقی پیداست. در جای دیگری، استاد نامه‌ای را به همسر دانشمندش می‌نویسد به این نهج که: «جان و جانان من حمیرا! این اوراق پریشان که آن را در عالم اسباب، تو به وجود آورده‌ای و من آن را به یاد تو نوشته‌ام به تو تقدیم می‌کنم. بعضی‌ها عقیده کرده‌اند که دیگر عصر معجزات گذشته است، ولی عصر معجزات علم هیچ گاه نمی‌گذرد و خداوند اراده کرده بود که من و تو را مظهر این دو معجزه قرار دهد. توسل‌های مخلصانه تو به حضور خداوند و تشبث‌های مردانه تو به دنیای اسباب نزد خداوند توانا و دانا پذیرفته شد و مریضی که هیچ امید زندگی در آن نبود، امروز در قطار زندگان می‌رود، می‌خورد و می‌نویسد.

من که می‌دیدم دوره‌ام سپری شده و این گردونه فرسوده، دیگر نمی‌تواند شایسته جولان روح باشد، آرزومند بودم که این بساط زودتر به پایان برسد. زیرا من عقیده دارم که ما پایان نداریم و پایان کار ما بازگشتی است به آغاز، ولی با خشکی اکثر رگ‌ها و ریشه‌های جان و بریدگی همه علائق و روابط زندگی، امیدی که به زندگی دارم آن عبارت است از پیوند دلم با تو که خیلی جوان است. من از مردن به خود زیانی نمی‌بینم و اندوهناک نیستم اما از این که تو اندوهناک می‌شوی خیلی در هراسم.

هر دم یادم می‌آید که در وقت حمله‌های شدید قلبی که نبض تقریباً متوقف می‌شد و من مرگ را با قیافه حقیقی آن - و آن قدر که می‌گویند زشت است، نیست- می‌دیدم و می‌خواستم ندای خدای خود را به آواز بلند «لبیک» بگویم ولی از این که مبادا تو پریشان شوی «لبیک» خود را آهسته می‌گفتم. و اینک بیش از سه سال است با این که باقی رگ‌های دل، فرسوده شده است باز هم شاهنشین آن برای محبت آسمانی که تو به حیث یک مظهر لطف و عاطفه که بانوی آن می‌باشی، هنوز آباد و آراسته است. چهل سال پیش از این روزی که زمستان و ابرناک بود در یک طیاره کوچک (یونکرس) از فراز ابرهای هندوکش پرواز می‌کردم

و پیلوت طیاره می‌گفت که من ریکارد ارتفاع طیران را در این پرواز خود شکستم و در آن طیاره دسته‌های مقتول قماش‌ی و قبتانی کوتاهی آویخته بود که راکبین حین حرکت شدید طیاره و یا موتر به آن تشبث و اعتصام کنند و من بر خود می‌خندیدم وقتی که طیاره‌ام در خلاهای هوایی دفعتاً فرود می‌آمد و من بالایجاب بر آن دسته‌ها چنگ می‌زدم که گویی اگر طیاره سقوط کند من در اینجا در جو هوا با این دسته آویزان، محفوظ خواهم بود. امروز که در این محیط می‌بینم همه مردم را به مانند خود مورد خنده می‌یابم. هیچ کس در فکر گوهر خود و ماهیت فرد و یا مجتمع و یا دنیا و آخرت و خیر و شر نیست. هر کس خیال می‌کند که بتواند به دسته پول که هر چند به عقیده‌شان کلفت‌تر باشد قوی‌تر است، تشبث کند، می‌تواند در جو خودی و خودخواهی خود، ماوراء از همگی زندگی کند. این مردم عقیده دارند که اگر آسمان از فراز ایشان و زمین از زیر پای ایشان ربوده شود، ایشان می‌توانند در جو پولداری خود زندگی کنند.

بعضی‌ها تصور می‌کنند که این مردم در این شیوه خود تعلیمات و یا تلقینات غرب را به سوء تعبیر و تطبیق نموده‌اند که این طور نیست بلکه این قرن بیستم با همه تقدمات مادی خود متأخرترین قرنی است نسبت به همه قرون و دوره‌های اجتماعی بشر. این دو جنگ جهانی که په‌ترین شکوفه‌های علم کیمیا و تکنیک در راه خون‌خواری آن به کار افتاده و این طور کشتارهایی تا کنون متوجه انسان نشده بود، و آخرین گلی که از این باغ شگفت همانا فروریختن دریا‌های آتش و زهر بود، بر دو شهر انبوه از فرزندان بی‌گناه و بی‌پناه بشر نشان داد که به اندازه بلندرفتن شعورهای مادی این مردم، عقل معنوی و اخلاقی ایشان سقوط نموده است. ایشان در حقیقت این آتش را به فرق تو ریختند، آری ایشان این اساس را گذاشتند و لو که فردا جاپان این کار را نکند. محض برای این که قوم شرقی در این حال بودایی است و به خون بشر عطشی ندارد. معنویات در غرب سقوط نموده است که فرزندان شرق میانه چون سقوط خود را در دنیای مادیات مشاهده می‌کنند خود را مجبور به پیروی غربی‌ها می‌بینند و از این رو معنویت را نیز از دست می‌دهند، که این نوشته‌های من با این محیط به دو شکل متناقض روبرو می‌شود، یعنی به شکل این که برایشان سودمند است و در عین حال به شکل این که نزد ایشان مرغوب نیست و این عیناً مانند طعام‌های مغذی است نزد شخص

مسلول که هم به آن‌ها نیازمندی دارد و هم چون اشتها ندارد، از آن گریزان است.

اما من عقیده دارم که به زودی این بساطی که از بالا تا پایین هر کس در فکر پشت و شکم شخص منفرد خود است، چیده می‌شود و در غرب نیز حال به این منوال باقی نخواهد ماند و مسابقه کسب پول از هر راهی که باشد در محیط ما و مسابقه سلاح به هر طوری که ممکن شود در غرب نیز به هیچ صورت موجب کامیابی و رستگاری نخواهد شد و محیط ما و نیز محیط غرب هر دو خواهند دانست که راه نجات در مبادی خیر و حق و زیبایی است و آن وقت که دور نیست موقعی می‌رسد که تو این نوشته‌ها را نشر کنی.

من بعد از این در سایه پرستاری و لطف چنان تو، از امروز که از تسوید این صفحات فارغ می‌شوم باز خامه «پارکر» خود را می‌شویم و آن را از خامه جدید پر می‌کنم و کاغذهای تازه را به یاد تو دسته می‌کنم و به توکل خدا و به توفیق او به کار آغاز می‌کنم و هر چه در سر و دل من خطور کند، خواه هذیان باشد خواه سفسطه، در آن ثبت خواهم نمود. آرزوی من خدمتی است به اولاد این خاکی که مدیون آن هستم تو به حیث فرد اول ایشان در قطار اول ایستاده‌ای و من بیش از همه کس به تو مدیونم و چون عادتاً هر سال در روز 29 اسد که سالگروه همسری ماست کوشش کردم که این اثر را در بیست و نه اسد تمام کنم، نامه من در امسال بزرگتر باشد و من هر چند پیرتر می‌شوم، عشق من به تو جوان‌تر می‌گردد. به سالیان دراز فرخنده بپایی.

به عبدالقدیر پور غنی

دیوان عبدالقدیر پور غنی (1297-1366 ش.) که به سبک هندی شعر می‌سرود، به کوشش سهیلا احمدی غنی، در تابستان 1384 در هالند به زیور چاپ آراسته شده است. از آن جایی که این دیوان دهه‌ها قبل از نشر، توسط شاعر در دسترس علامه سلجوقی قرار گرفته بود، علامه در نامه‌ای، آثار این شاعر را ستوده است¹:

دوست دانشمند شاعلی پور غنی!

شما را باید تبریک گفت به این طبع سرشار و مبتکر و ژرف و بلند. شما شاعر و عارف و صوفی هستید. چون به پدر مرحوم فقیر مشرب شما معرفت نزدیکی داشتم، خیلی‌ها خوش شدم که فضیلت دوستی آن

1. پور غنی، عبدالقدیر، دیوان، 1384، ص 70.

مرحوم بی‌جا نرفته و مرد فاضلی از آن مرد صاحب‌دل به وجود آمده است.

برادر محترم من جناب حاکم صاحب عارف و جناب آقای نظر، همیشه شما را معرفی می‌کنند ولی این درفش بلند و آسمانی را که بر دوش گرفته‌اید بهترین معرف شماسست و مخصوصاً که در این درفش رنگین و زیبایی شما، آیات معرفت و عرفان به وضاحت ترسیم شده است. بنویسید و بسرایید که صدای خوش و طبع موزون و قریحه سرشار دارید.

هر آن کس را که بر خاطر ز عشق دلبری باریست
سپندی گو بر آتش نه، که داری کار و بار

خوش

دوستدار شما
صلاح‌الدین سلجوقی
21 سرطان 1343

به مولوی نعمت‌الله سلجوقی

هو الله

فضیلت هم‌راه، جناب آخندزاده صاحب برادر دانشمند به یاد و حفظ خداوند مهربان باشید.

امروز بعد از پنج ماه و دو روز برای بار اول است که قلم به دست می‌گیرم و نخستین نامه را به شما نوشته می‌کنم. خدا کند شما نیز به صحت و سلامت باشید.

عزیزم حمیرا که به شما اخلاص زیاد دارد، بارها کوشیده است که به حضور شما خط بنویسد ولی نمی‌توانید مصروفیت‌های او را اندازه کنید. هر روز اراده می‌کند که مکتوب بنویسد ولی مجال سرخاریدن را ندارد و این حقیقتی است زیرا او روزها فرصت آن را ندارد که سر خود را شانه کند.

من بهترم ولی شاید وقت زیادی بگیرد که از جای حرکت کرده بتوانم و آن هم اگر زنده بمانم. اگر چه من به مرگ عقیده ندارم و مرگ به روحی که از خداوند به بنده او دمیده شده است، کاری نمی‌تواند.

بشکن غبار امکان تا بشکنی
کلاه

برد از پی نشانی دارد دماغ
جـاه

کتاب تجلی را خوانده باشید ولی مرا این نوشته‌ها تسکین می‌داد و من به این خیرها زنده بودم ولی وسوسه شیطان به من گفت که باید چند روزی استراحت کنی و همان بود که پانزده روز از خواندن و نوشتن صرف نظر کردم ولی به نام و یاد خداوند زنده و قوی بود به عطلت و غفلت از پای افتاد. به ارجمندان عزیز احترامات تقدیم کنید و روی همه را از طرف من ببوسید. «أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ¹».

به ارجمندی صدیق جان دیده‌بوسی برسانید، نتوانستم دو مکتوب نوشته کنم کتون که به این‌جا رسیده‌ام دل بنای طپش را مانده است. عزیزم حمیرا، سلام و احترامات و احساسات خود را نوشته می‌کند. با احترامات فائقه؛ مخلص شما «صلاح‌الدین» این هم ناگفته نماند که من کتاب «تجلی» را فقط و فقط به پیشنهاد و توصیه شما نوشته‌ام. صلاح‌الدین. 14 جدی 1344 - جلال‌آباد

مکاتبات علامه سلجوقی با شخصیت‌های عالی‌رتبه مصر و وزارت خارجه افغانستان

- 1 - دعوت رئیس جمهور محمدنجیب از علامه سلجوقی، شنبه؛ دوم رمضان، می 1954 میلادی.
- 2 - نامه علامه سلجوقی به جمال عبدالناصر رئیس شورای وزیران مصر، پنجم رمضان 1373/هشت می 1954 میلادی.
- 3 - نامه علامه به دکتور طه حسین، یازدهم دسامبر 1954 میلادی.
- 4 - نامه رایزن فرهنگی ایران در کابل عنوانی استاد سلجوقی جهت نشر مجدد کتاب جبیره، میزان سال 1335.
- 5 - نامه علامه سلجوقی به شیخ شلتوت امام الازهر، اکتوبر 1958 میلادی.
- 6 - نامه علامه سلجوقی به انور السادات قائم مقام ریاست جمهوری، اپریل 1957 میلادی.
- 7 - نامه انور السادات به علامه سلجوقی، جنوری 1957 میلادی.
- 8 - سواد نامه علامه سلجوقی به سردار محمدنعیم وزیر امور خارجه و معاون صدارت.
- 9 - نامه علامه به مفتی فلسطین سید محمدامین حسینی.

روحِ دانا / 235

- 10 – نامهٔ علامه به انور السادات، دسامبر 1957 میلادی.
- 11 – نامهٔ مفتی فلسطین به علامه سلجوقی، 1959 میلادی.

یادداشت استاد سلجوقی از مصر به وزارت امور خارجه در کابل



د افغانستان د شاهی دولت لوی سفارت پو مصرکی
AMBASSADE ROYALE D'AFGHANISTAN EN EGYPT

Date A تاریخ

نومبره القاهرة في ١٠٥٠٠ ربيع الثاني ١٣٧٤

١١ ديسمبر ١٩٥٤

العلامة الجليل نابغة الجيل الدكتور طه حسين حفظه الله

احبيكم اجمل تحية واغتنمها فرصة طيبة لاتقدم اليكم
باخلص التمنيات والتهاني لقبولكم مهمة الاشراف على ادارة الثقافة
لجامعة الدول العربية وانها لبشرى جميلة للملايين من ابنا
العروبة والاسلام الذين عرفوا فضلكم واغترفوا من معين علمكم وادبكم
ورأوا فيكم ناصرا للغة القرآن الكريم ورافعا لعلم فصاحتها وبلاغتها
بين العالمين .

فاسمحوا لي ان اعلن عن مزيد اغتباطي داعيا لكم بدوام
التوفيق مهنتا ادارة الثقافة بما نالت من غنم وروح عظيمين مرددا
قول الشاعر

ما ان مدحت محمدا بمقالتي
لكن مدحت مقالتي بمحمد

والله يحفظكم للبيان العربي عميدا وللغة القرآن سندا .
والسلام عليكم

صالح الدين سلجوقي
(صالح الدين سلجوقي)

ترجمه:

سفارت کبری دولت شاهی افغانستان در مصر
شماره: 905 مورخ پانزدهم ربیع الثانی 1374 مطابق با یازدهم دسامبر
1954

علامه گرامی نابغه ملت دکتور طه حسین در حفظ و حمایت الهی باشند. به شما گرامی‌ترین و زیباترین خوش‌آمد و تحسین خود را تقدیم می‌دارم و این امر را فرصت مغتنمی می‌شمارم که مقام اداره ثقافت جامعه دول عربی را پذیرفتید. و این مزدگانی گرامی است برای میلیون‌ها فرزند جامعه عربی و جهان اسلام که مقام و فضایل عالی شما را دریافتند و از جام زلال علم و ادب شما نوشیدند و در شما درخشش پیروزی زبان قرآن را دریافتند و همچنان همگان درک نمودند که شما شخصیتی هستید که پرچم فصاحت و بلاغت این زبان معجزیبان را در جهان برافراشته نگه می‌دارید.

به من اجازه دهید که به این مناسبت، مراتب افتخار خود را به عرض برسانم و از خدای متعال دوام توفیق شما را به این کار تمنا نموده و اداره ثقافت را به این توفیق بزرگ و این بهره‌مندی عظیم تبریک بگویم و این گفته شاعر را که در وصف حال من است ارائه نمایم. من به بیان خود، محمد صلی الله و علیه و سلم را مدح نمی‌کنم، بلکه بیان خود را با یادآوری از اوصاف او مورد تمجید قرار می‌دهم. خداوند شما را برای بیان عربی به حیث نگهبان و برای قرآن مجید به حیث ستون مستحکمی در امان داشته باشد. والسلام علیکم.

صلاح الدین سلجوقی



د افغانستان د شاهی دولت لوی سفارت پښتو
AMBASSADE ROYALE D'AFGHANISTAN EN EGYPT

Date تاريخ

۱۵ ريفرېوري ۱۳۷۶

No. نمرة

بسم الله الرحمن الرحيم

السيد الرئيس البكاشي ارکان الحرب جمال عبد الناصر
رئيس مجلس الوزراء

تحية واحتراما • وبعد فقد تسلمت هديتكم الكريمة
التي تفضلتم بارسالها اليّ وهي مؤلفكم النفيس القيم (فلسفة
الثورة) واني لشاكر لسيادتكم من صميم الفؤاد هذه الهدية
التي احللتها من نفسي اسى مكان لما تحويه من رأى سديد
ونظر بعيد ووطنية دافقة وایان صادق ومقارنة متناسقة بين
الفلسفة والعمل

اسأله تبارك وتعالى ان يحقق اهدافكم السامية
ويقرن بالعز والسعادة آمالكم
والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته
۱۳۷۶ ريفرېوري


ترجمه:

سفارت دولت شاهی افغانستان در مصر

تاریخ: پنجم رمضان المبارک 1272

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب ارکان حرب جمال عبدالناصر رئیس مجلس وزرای مصر
با عرض سلام و احترام و بعد. کتاب باارزش و نفیس «فلسفه و انقلاب»
را که تألیف کرده بودید، دریافت کردم. من از جناب شما از صمیم قلب
نسبت به این هدیه گران بهایی که از شخصیت بارز، رای عالی و
دورنگر و سرشار از وطن دوستی شما سرچشمه گرفته و بین فلسفه و
عمل هم آهنگی به میان آورده است با ستایش وافر اظهار امتنان می نمایم.
از خدای متعال می خواهم این اهداف عالی شما برآورده شود و با عزت
و سعادت، این آرزوهای شما جامه عمل بپوشد.
صلاح الدین سلجوقی



د افغانستان د شاهي دولت لوی سفارت په مېرگه
AMBASSADE ROYALE D'AFGHANISTAN EN EGYPTÉ

تاریخ _____
رقم _____


۶ جمادی الثانیة ۱۳۷۷
۲۷ ديسمر ۱۹۵۷

۳۶/۱۴۶۹

بسم الله الرحمن الرحيم

عاحب السيادة الصديق الكريم القائم انور السادات
رئيس مؤتمر الثامن الاسوي الافريقي

تحية خالصة • وبعد فأكبر تقدير اعتداری لعدم استطاعتي تلبية
دعوتكم الكريمة لحضور الجلسة الافتتاحية لمؤتمر الثامن الاسوي الافريقي
لعلازتي الفراش بسبب اصابتي بالحصى الاسوية وان كنت شاركتكم بقلبي وواطفي •
ثم يسعدني ان اقدم اليكم الاستاذ عبد الرشيد لطيفي مدير
مكتب الصحافة الافغاني مندوباً مستمعا عن افغانستان في مؤتمر العتيد •
وبذلك تشارك بلادى في هذا المؤتمر الذى نخيبه من صميم افقدتنا ونرجو
له التوفيق في مايتخذ من قراراته ويروم من امور لملامة العالم وتحقيقتى
المدالة وخدمة الانسانية •
والله الهادى الى سواء السبيل والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته


(صلاح الدين السلجوقي)
سفير افغانستان بمصر

سفارت کبرای دولت شاهی افغانستان در مصر

شماره: 36 / 1469

تاریخ: ششم جمادی الثانی 1377 مطابق دسامبر 1957

بسم الله الرحمن الرحيم

جلالت‌آب برادر گرامی نایب اجلاس هشتم آسیایی- افریقایی؛ جناب انورالسادات.

احترامات خالصانه‌ام را بپذیرید. و بعد؛ یک بار دیگر عذر خویش را به نسبت این که بستری شفاخانه بودم و در جلسه هشتم اجلاس آسیایی - افریقایی نتوانستم حضور بیابم به این وسیله تقدیم می‌کنم. اگر چه با قلب و احساس خود در این جلسه حضور داشتم. مایه خوشی من است که استاد عبدالرشید لطیفی روزنامه‌نگار افغانستان را به حیث اشتراک‌کننده در این اجلاس مهم معرفی می‌کنم و به این وسیله سرزمین من و وطنم در این اجلاس اشتراک می‌ورزد و آن را از صمیم قلب پذیرا می‌شود. امیدوارم تا فیصله‌های این اجلاس برای جهان و برای جامعه انسانی مفید و مایه تأمین عدالت باشد.

صلاح‌الدین سلجوقی سفیر افغانستان

الرئيس عبد الناصر يستفسر عن صحة السفير الساجوتي

وفي أوائل الأسبوع الثاني من المرض ، والأيام التالية ، زار السيد السفير في غرفته ، كل من السيد كمال الدين حسين نائب رئيس الجمهورية ، واللواء محمد صالح حرب الرئيس العام لجمعيات الشبان المسلمين . كما استفسر عن صحته الدكتور محمود فوزي وزير الخارجية ، والسيد حسين ذوالفقار صبري نائب وزير الخارجية ، والسيد محمد حافظ اسماعيل ، وكيل وزارة الخارجية ، والسادة مديرو الأقسام المختلفة بوزارة الخارجية ، وزجال السلك السياسي وعدد من اصحاب الصحف ، ورؤساء التحرير وغيرهم ، وبعث أكثرهم بباقات زهور .

ومن سردار محمد نعيم

وكذلك وردت برقيتان من سردار محمد نعيم النائب الثاني لرئيس وزراء أفغانستان وزير الخارجية الأفغانية ، تعربان عن تمنياته بعاجل الشفاء للسيد السفير .

السفير يشكر الرئيس

هذا وقد بعث السيد السفير الى فخامة رئيس الجمهورية ببرقية الشكر التالية :

« تفضلكم بالسؤال عن صحتي قوى قلبي وأنغشى روحي . أدعوكم لفخامتكم بدوام التوفيق ، وأبقاكم الله للاسلام والعروبة والحق ملاذا ونصيرا . »

ويسرنا أن نعلن بأن صحة السيد السفير في تقدم مطرد ، والله الحمد . وانه بعد الأسابيع الثلاثة التي حدها الاطباء لراحته التامة ، أصبح في مقدوره أن يغادر غرفته ، ويستريح بعض الوقت في صالونات السفارة ، حتى يكتب الله له الشفاء التام .

ألت بالسيد صلاح الدين السلجوقي ، سفير صاحب الجلالة ملك أفغانستان لدى الجمهورية العربية المتحدة ، وعميد السلك السياسي فيها ، وعكة طارئة مساء يوم ٢٩ ديسمبر ١٩٦١ ، اضطر على أن يلازم الفراش . وقد عاده طبيبه الخاص ليلة الحادث عدة مرات . وفي اليوم التالي عاده عدد من الاطباء من اخصائيي القلب والامراض الباطنية الذين أجمعوا على وجوب ملازمته الفراش ثلاثة أسابيع ، في راحة وسكون تامين .

وقد مرت الأيام الأربعة الأولى للمرض ، عنيفة قاسية ، ثم بدأت صحة السيد السفير تتحسن ، مما جعل الاطباء يطمئنون عليه ، ويستبشرون خيرا بشفاؤه التام . وقد تكتمت السفارة نياً مرضه في الأيام الأولى . ولكن لم يكده يسرى خبير وعكته حتى وفد على دار السفارة ، السفراء ، وكبار رجال الدولة ، وعلية القوم من أصدقائه وزملائه ومعارفه ، يرجون له الصحة والعافية . وتوالت باقات الزهور تحمل تمنيات الشفاء له . ولم تنقطع الاستفسارات التليفونية ، للاطمئنان على صحته .

استفسار الرئيس

وعندما علم فخامة السيد الرئيس جمال عبدالناصر بالنيا ، أوفد السيد ابراهيم رشيد ، أمين القصر الجمهوري للاستفسار عن صحة السيد السفير وإبلاغه خالص تمنياته بالشفاء . كما بعث فخامة الرئيس بباقة زهر ، مرفقة ببطاقة أعرب فيها ، عن تمنياته بالصحة والعافية .

پرسش جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر از صحت سفیر سلجوقی
حمله شدید قلبی، صلاح‌الدین سلجوقی سفیر پادشاه افغانستان در جمهوری عربی مصر و شخصیت سیاسی این کشور را ناراحت ساخت و این بیماری او را واداشت تا در شفاخانه بستری شود، به همین مناسبت پزشک او در آن شبی که این عارضه رخ داد چندین مرتبه از او عیادت کرد و در روز دوم تعدادی از متخصصان امراض قلبی و امراض داخلی از او عیادت کردند و نظر دادند که جناب سفیر سه هفته در شفاخانه با آرامش کامل به سر ببرد.

در چهار روز اول، شدت بیماری احساس می‌شد ولی بعداً رو به بهبودی گذاشت به گونه‌ای که صحت کامل او را مژده می‌داد. در روزهای اول، سفارت افغانستان از مریضی جلالتمآب سفیر خاموش ماند، مگر آهسته‌آهسته این خبر به بیرون کشانیده شد و سفرای ممالک و رجال عالی‌مقام دولتی مصر و دوستان و آشنایان جناب سفیر برای عیادت او دسته‌دسته به سفارت روی آورده و از خدای متعال صحت و تندرستی او را خواستار شدند و پیوسته دسته‌های گل با تمنیات نیکو بدرقه می‌شد.

همچنین احوال‌پرسی‌های تلفونی دوام یافت.
احوال‌پرسی رئیس جمهور مصر هنگامی که رئیس دولت جمهوری مصر از این رویداد خبر شد، رئیس دفتر ریاست جمهوری، ابراهیم رشید را در رأس هیأتی برای عیادت جناب سفیر فرستاد تا از صحت او اطمینان یابد و تمنیات خالصانه رئیس جمهور را برای صحت‌یابی او به وی برسانند، همچنین رئیس جمهور دسته‌گلی را به همین مناسبت تقدیم کرد تا به این وسیله احساس قلبی خود را به همین مناسبت ابراز کرده باشد.


در اوایل هفته دوم بیماری، جناب سفیر و روزهای بعدی، جناب سفیر در اتاق شفاخانه خود با جناب کمال‌الدین حسین معاون رئیس جمهور، قوماندان عمومی و رئیس جوانان مسلمان را دیدار کرد. همچنین جناب سفیر با محمود فوزی وزیر خارجه مصر و جناب حسین ذوالفقار صبری معین وزارت خارجه، جناب محمد حافظ اسماعیل نایب وزارت خارجه و تعدادی از رؤسا و شخصیت‌های سیاسی وزارت خارجه و تعدادی از خبرنگاران ملاقات کرد و اکثر آنها با دسته‌های گل حضور یافتند.

همچنین از جانب سردار محمدنعیم خان معاون صدارت و وزیر خارجه افغانستان تلگرامی دریافت شد و شفای عاجل سفیر خواسته شد. همچنین

از جناب سفیر عنوانی رئیس جمهور مصر، تلگرام تشکر آمیزی به این مضمون فرستاده شد:

از لطف شما که از حال من پرسیده‌اید، دلم را نیرو و روانم را آرامش بخشید. برای جلالت‌مآب شما توفیق همیشگی می‌خواهم. خداوند شما را به حیث پشتیبان اسلام و جامعه عربی و برای حقانیت به حیث پناه‌گاه و مددگار باقی گذارد.

خوش‌حالم از این‌که یادآور می‌شوم صحت جناب سفیر به بهبودی پیایی روبه‌رو است و این جای شکر است. او بعد از سه هفته که پزشکان برایش تجویز استراحت، کرده بودند، اکنون قادر شد بستر شفاخانه را ترک کند و در سالون‌های سفارت ظاهر شود و خداوند برایش شفای کامل را مقدر کرده است.


 د افغانستان د شاهي دولت لوی سفارت بهر مرکب
 AMBASSADE ROYALE D'AFGHANISTAN EN EGYPT

تاريخ _____
 رقم _____

القاهرة في ٢١ جمادى الاولى ١٣٢٦
 ٢٣ ديسمبر ١٩٥٦

بسم الله الرحمن الرحيم

الاخ السامر المجاهد الاستاذ محمد رياض حفظه الله
 محافظ بورسعيد الخالدة المنتصرة

تحية خالصة طيبة • وبعد فارغوان تنتقلوا باسبي وباسم افغانستان اخلس
 التهانى وازكى آيات التبريك على مانالت مدينتكم الخالدة من نسر وظفر على ما سجلت
 في صفحات التاريخ من رواع الفداء والبطولة والتضحية •
 ان اسم بورسعيد سيظل منقوشا على صفحة قلوب الملايين من اخوانكم في مشارق
 الارض ومفارسها وسيذكر على الدوام مقرونا بما تقدمت من ارواح ودماء وما لقيت من الوان
 العسف والجبروت وسيظل مصدر فخار وشرف للشقيقة العزيزة مصر ولكل امة محبة للحرية
 كارهة للاستعمار والعبودية •

ولقد كنت اذكرك ابها الاخ طوال العدة التي تعرضت فيها مدينتكم للغدر
 الاستعماري الاتيم كما كنت انتمل فيكم بورسعيد بفدائيبها ومجاهديها بسمودها
 وصبرها بجلدها وجهادها بدمائها وارواحها • وكانت ذكراكم على الدوام مل
 ناظري وخاطري •

والآن وقد كتب الله - وهو حافظ بورسعيد - النصر والغلبة لبلدكم
 الخالد بفضل تضحياتكم وصبركم فاني اقدم اليكم - بصفتكم محافظ بورسعيد - بخالص
 تقديري وتهنئتي معاخرا بما تام به المجاهدون الامجاد من اعمال البطولة الخالدة
 مترجما على الشهداء الابرار الذين قدوا دماءهم وارواحهم فداء لبلادهم مؤكدا
 لكم بان هذه التضحيات لم تذهب سدى بل هي زكاة الاستقلال وان الدرس السدي
 تلقاه العالم من مصر عامه وبورسعيد خاصة سيظل خالدا على الدهر •

كما احمل الي كل فرد في بلدكم تحيات اخوانهم في افغانستان وهم الذين
 كانت امنيتهم ان تمتع دماؤهم بدماء اخوانهم المناضلين بمصر والذين تقوا ارواحهم
 منذ اندلاع الشرارة الاولى فداء لمصر واستقلالها ممزوجة بآيات الاعجاب والتقدير
 واسأل الله تعالى ان يحفظ لمصر زعيمها البطل جمال عبد الناصر وان يويد الشعب
 المصري الهائل بدوام النصر والظفر • ولكم في الختام تقديري وخالص تحيتي

سفارت کبرای دولت شاهی افغانستان در مصر
تاریخ: بیست و یک جمادی الاول 1376 مطابق با بیست و سوم دسامبر
1956

بسم الله الرحمن الرحيم

برادر صابر و مجاهد استاد محمدریاض پاسدار پورت سعید همیشه شگوف و پیروزمند باشید. خداوند شما را به حفظ و حمایت خود داشته باشد. با سلامی مخلصانه و پاکیزه. و بعد امیدوارم از جانب من و از جانب افغانستان بهترین تمنیات و تبریکات را بپذیرید. از این که سرزمین شما پیروزی و موفقیت جاودانه را در طول تاریخ حاصل کرد، این پیروزی نمادی از فداکاری، شجاعت و پایداری است که اسم پورت سعید را در صفحات زرین تاریخ، در دل‌های ملیون‌ها از برادران شما در خاوران و باختران زنده نگه می‌دارد. این موفقیت با یادبود از شهادتی که در این راه، خود را فدا کرده‌اند و به انواع شکنجه‌ها و زجرها و قساوت‌ها روبه‌رو شده‌اند، جاودانه خواهد ماند. این مجاهدت‌شان مایه افتخار مملکت افغانستان و مملکت برادر گرامی مصر خواهد بود و نیز افتخار ما به هر ملتی است که شیفته آزادی و آزادگی است و مخالف بردگی و بندگی.

به شما ای برادر گرامی در مورد فریبکاری‌های گنهکارانه استعمار در تمام دوره‌ای که با سرزمین شما آشنا شدم، یادآوری کردم. همچنان که در شما، پورت سعید را به فداکاری‌های آن، مجاهدت‌های آن، پای‌مردی‌های آن، صبر و ایستادگی آن و به خون‌های ارواح آن نماد از خودگذری در می‌یابم و اکنون یاد شما چشمم و قلبم را سرشار ساخته است.

اکنون که خداوند که او نگهدارنده است، پیروزی و غلبه را بر اساس فداکاری‌ها و صبر شما مقدر گردانید، به شما به حیث پاسدار پورت سعید، قدردانی و تبریک خود را و نیز به مجاهدان گرامی که با فعالیت‌های جوان‌مردانه و جاودانه خود، خویش‌شان را فدا کردند و خون خود را در این راه ریختند تا سرزمین خود را آزاد سازند، مرحمت خداوند را می‌خواهم و با تأکید عرض می‌کنم که این خون‌ها به هدر ریخته نشده بلکه این زکات استقلال است و این درسی است برای جامعه

بشری از جانب مصر به گونه عام و از جانب پورت سعید به گونه خاص که در صفحه روزگار جاودانه باقی می ماند. همچنین لازم می دانم به هر دوی از افراد سرزمین شما مراتب تهنیت و احترام برادران شما در افغانستان را برسانم، آن ها که آرزوی شان این است که خون شان در کنار خون برادران فداکارشان به مصر پیوست شود. این ها که روح های خود را از همان آغاز فدای مصر و استقلال آن کرده اند. از خدا می خواهم تا برای مصر، زعیم دلیر او جمال عبدالناصر را حفظ کند و ملت با افتخار مصر را همیشه پیروزمند و کامروا داشته باشد.

در آخر یک بار دیگر مراتب قدردانی خود را به شما تقدیم می دارم.
صلاح الدین سلجوقی سفیر افغانستان در مصر



د افغانستان و شاهي دولت لوي سفارت په مصر کي

AMBASSADE ROYALE D'AFGHANISTAN EN EGYPT

(B)

Date ۷ ۲۲ ۱۳۳۸ تاریخ

No ۲۴۶۵ نمرة

کهږه د دولت د پرمختګ په لړ کې د اسلامي واکمنۍ د پرمختګ

په اوسني وخت کې د اسلامي واکمنۍ د پرمختګ په لړ کې د اسلامي واکمنۍ د پرمختګ

د ملي وحدت په لړ کې د اسلامي واکمنۍ د پرمختګ په لړ کې د اسلامي واکمنۍ د پرمختګ

کهږه د دولت د پرمختګ په لړ کې د اسلامي واکمنۍ د پرمختګ

د ملي وحدت په لړ کې د اسلامي واکمنۍ د پرمختګ په لړ کې د اسلامي واکمنۍ د پرمختګ

کهږه د دولت د پرمختګ په لړ کې د اسلامي واکمنۍ د پرمختګ

د ملي وحدت په لړ کې د اسلامي واکمنۍ د پرمختګ په لړ کې د اسلامي واکمنۍ د پرمختګ

د پخواني واکمنۍ د پرمختګ په لړ کې د اسلامي واکمنۍ د پرمختګ

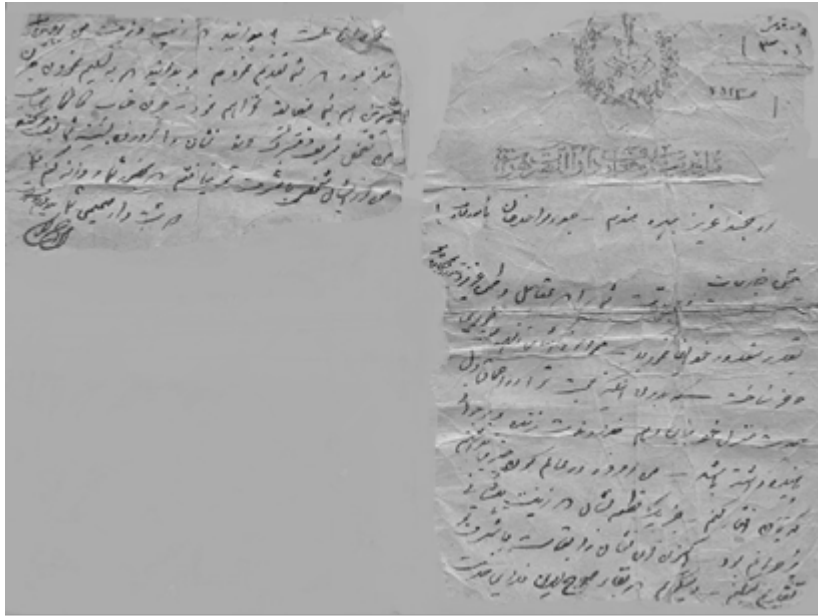
کهږه د دولت د پرمختګ په لړ کې د اسلامي واکمنۍ د پرمختګ

یادداشت علامه سلجوقی به وزارت امور خارجه

به حضور و الاحضرت وزیر امور خارجه و معاون صدارت عظمی؛ با احترام

اینک به این وسیله 9 صفحه یادداشت هیئت اعلاى فلسطين به امضای سماحت بنیان آقای محمدمین الحسینی منشی اعظم فلسطين با ملحقات آن به آن وزارت جلیله تقدیم می شود. این مذکره را منشی موصوف به ضم مکتوب راقمی خود به این سفارت فرستاده و خواهش کرده بود که عیناً به حضور و الاحضرت تقدیم شود.

موضوع مذکره مذکور این است که غرب جرمنی منابع خطیری را می خواهد که به نام تعویضات به اسرائیل بدهد که این مبالغ هنگفت موجب آن می شود که اسرائیل خیلی ها قوت بگیرد و به این وسیله موجب تعدی و تجاوز و ناامنی شرق میانه و شرق نزدیک می گردد. با احترامات: صلاح الدین



مکتوب تفویض نشان عالی دولتی به عبدالواحد بهره

به دستخط علامه سلجوقی

در مدت فعالیت علامه سلجوقی در معارف هرات، عبدالواحد بهره یکی از همکاران نزدیک ایشان بود. او ابتدا به سمت مأمور معارف و معاون علامه و سپس بعد از ترک هرات به عنوان جانشین ایشان در معارف به ایفای وظیفه پرداخت. بهره در بخش تئاتر پیشگام بود. با ابتکار بعضی از اهالی هرات، روزی دعوتی را در باغ میرزاخان ترتیب داد و در آن دعوت، درامه‌ای را روی صحنه آورد که فرق بین مسجد خانگی و مکتب را بازگو می‌کرد. درامه مذکور در روح و فکر مردم تأثیرات فراوان بر جای گذاشت و با مشاهده آن، علاقه‌مندی به شمولیت فرزندان در مکاتب به وجود آمد. بهره پس از این که گزارش این درامه و موافقت مردم را با علامه سلجوقی به کابل فرستاد، علامه به پاس خدمات ارزنده‌اش طی فرمانی از اداره دارالنصرت، مدال و یا نشان امان‌الله خان را برایش تفویض می‌نماید. از آنجا که علامه در عنوان مکتوب به خط خود نگاشته بود «ارجمند بهره‌مندم» از همان زمان عبدالواحد، تخلص «بهره» را برگزید.

یادبودها و همایش‌ها

کابل، سال‌های 1351، 1352 و 1353، وزارت اطلاعات و
کلتور¹

وزارت اطلاعات و کلتور وقت افغانستان؛ نخستین، دومین و سومین سالگرد درگذشت علامه سلجوقی را با برگزاری همایش‌هایی و همچنین چاپ مجموعه یادداشت‌ها و مقالات کوچکی در این سه سال تجلیل کرد. نخستین مجموعه با عنوان «به یاد اولین سالگره وفات مرحوم علامه صلاح‌الدین سلجوقی» در سال 1350، دومین مجموعه با عنوان «ویژه‌نامه دومین سال وفات مرحوم علامه سلجوقی» در سال 1351 و سومین مجموعه با عنوان «سومین سالگره وفات علامه شهیر استاد صلاح‌الدین سلجوقی» در سال 1352 در کابل و از طریق ریاست نشرات وزارت اطلاعات و کلتور منتشر شد.

در سومین مجموعه، مقالاتی به قلم دانشمندانی چون محمدعلم غواص، محمدگلاب بشار، حفیظ الله سحر دیده می‌شود. این مجموعه با این تذکر آغاز شده است:

سه سال قبل در چنین روزی (16 جوزا)، علامه استاد صلاح‌الدین سلجوقی، اولین رئیس مستقل مطبوعات در کشور، جهان فانی را وداع گفته و به رحمت حق پیوست. خدمات ارزنده این فیلسوف، عالم و ادیب نامور مملکت، در شقوق مختلف مطبوعات و ثقافت وطن از جمله آن خدمات گزیده و ارزنده می‌باشد که برای همیشه نزد محافل علمی و ثقافتی مملکت و خاصه نزد وزارت اطلاعات و کلتور قابل تجلیل و تکریم است. از این سبب، وزارت اطلاعات و کلتور تصمیم گرفت که سومین سالگره یادبود مرحوم علامه سلجوقی را تجلیل نماید.

در این موقع بسیار بجاست که از مساعی محترمه حمیرا سلجوقی همسر گرامی و دانای استاد به تقدیر و تمجید یادآور شویم که طی دو سال گذشته

1. سومین سالگره وفات استاد صلاح‌الدین سلجوقی، ریاست نشرات وزارت اطلاعات و کلتور، مطبعة دولتی، کابل، 1352.

مراسم سالگروه وفات استاد را منعقد داشته و هر بار یکی از آثار نفیس و گران بهای چاپ نشده این عالم شهیر وطن را به سعی و اهتمام خود طبع کرده‌اند. تحفه امسال میرمن دانشور، طبع کتاب «تقویم انسان» است که از آثار ذی‌قیمت علامه سلجوقی به شمار می‌رود و چه خوب شد که این اثر حلیه طبع پوشید و علامه سلجوقی حتی در سومین سال وفات خود نیز به ذخایر علمی ما، گنجینه بی‌نظیر دیگری را افزود.

وزارت اطلاعات و کلتور، روح استاد علامه صلاح‌الدین سلجوقی را در جوار رحمت ایزدی شاد می‌خواهد و همواره خدمات عظیم علمی و تقافی استاد مرحوم و مغفور را به نظر قدر می‌نگرد.

کابل، 1369، انجمن فرهنگ هرات باستان¹

در سال 1369 انجمن فرهنگ هرات باستان، کنفرانسی را پیرامون بزرگداشت از شخصیت بزرگ فرهنگی کشور علامه سلجوقی در تالار هوتل آریانا برگزار کرد. محفل بعد از تلاوتی چند از کلام الله مجید با بیانیه عبدالحمید محتاط معاون رئیس جمهور آغاز یافت. در این نشست نجم‌الدین کاویانی معاون حزب وطن، پوهنوال محمدانور ارغندی‌وال معاون صدراعظم و معاون ستره‌محکمه، معاون ولسی‌جرگه، رئیس اکادمی علوم، عده‌ای از وزیران، رئیس‌ان و برخی از نمایندگان سازمان‌های اجتماعی، فرهنگی، جمعی از دانشمندان و فرهنگیان کشور و وابستگان امور فرهنگی، سفارت‌های جمهوری اسلامی ایران، جمهوری هند و جمهوری فرانسه حضور به هم رسانیده بودند. در آغاز، محمداسماعیل قاسم‌پار معاون هیئت رهبری انجمن فرهنگ هرات باستان، ریاست جلسه را به دوش گرفته، مهمانان را خیر مقدم گفت و به گرداندگی محفل پرداخت. سپس میر عزیزالحق ضعیفی رئیس هیئت رهبری انجمن، بیانیه افتتاحیه و گزارش کارهای یک‌ساله آن انجمن را به خوانش گرفت. بعداً پیام محترم فضل‌الحق خالقیار صدراعظم وقت توسط محمدانور ارغندی‌وال قرائت شد. پیام‌های اکادمی علوم، وزارت‌های تحصیلات عالی و مسلکی و اطلاعات کلتور و کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی به ترتیب توسط حسین فرمند، عبدالله سپنگر معین وزارت تحصیلات عالی و مسلکی، محمدالله وطن‌دوست معین کلتوری وزارت اطلاعات و کلتور و سید نورالحق کاوش معاون

1. هری، فصلنامه انجمن فرهنگ هرات باستان، سال اول، شماره دوم، جدی 1369.

کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی خوانده شد و به همین منوال مقالاتی توسط جلال‌الدین صدیقی و عابده سلجوقی ایراد شد.

هرات، 1385، انجمن ادبی هرات¹

انجمن ادبی هرات در شانزدهم جوزای سال 1385 به مناسبت سی‌وششمین سالروز وفات علامه سلجوقی، همایش باشکوهی را تحت نام «علامه سلجوقی؛ اندیشمند فردا» برگزار نمود. مراسم با قطع نوار و افتتاح تالار «علامه سلجوقی» در منزل تحتانی کتابخانه‌ی عامه‌ی هرات آغاز شد. در این محفل، سیدحسین انوری والی وقت هرات طی سخنانش، از علامه سلجوقی به عنوان افتخار کشور و دنیای اسلام یاد نمود و چنین اظهار داشت که شخصیت علمی و فرهنگی سلجوقی تنها ارتباط به سرحدات جغرافیایی افغانستان نداشته، بلکه الگوی فرهنگی مشترک افغانستان و جهان اسلام است. ولی‌شاه بهره، رئیس اطلاعات و فرهنگ هرات، علامه صلاح‌الدین سلجوقی را به عنوان بنیان‌گذار معارف نوین هرات بعد از استرداد استقلال کشور در عصر غازی امان‌الله خان نام برد و افزود که جبر زمان و توطئه‌های متعدد، سلجوقی را مجبور به ترک هرات نمود.

محفل با پیام‌هایی از جانب ریاست‌های دانشگاه هرات، معارف هرات و فرهنگ و جوانان آغاز شد و زندگی‌نامه‌ی علامه صلاح‌الدین سلجوقی قرائت شد. در بخش دوم همایش، نُه مقاله ارائه شد. مجموعه‌ی این مقالات تحت عنوان «علامه سلجوقی؛ اندیشمند فردا» به اهتمام انجمن ادبی هرات در بهار سال 1386 به چاپ رسید.

مونترال، 2010؛ نهاد فرهنگی نوای نیستان

نهاد فرهنگی «نوای نیستان» با همکاری جمعی از فرهنگیان افغانستان مقیم مونترال محفل یادبودی را پیرامون شخصیت علامه صلاح‌الدین سلجوقی در سال 2010 میلادی برگزار کردند. در این محفل، سخنرانانی چون احمدشاه نثاری، عنایت بارک و سعید بانی با تعدادی دیگر به ایراد مقاله پرداختند.

1. علامه سلجوقی اندیشمند فردا، مقالات و همایش‌ها، بهار 1386، هرات، انجمن ادبی هرات.

رساله‌های دانشگاهی و پایان‌نامه‌ها

آثار علامه صلاح‌الدین سلجوقی به عنوان یک اندیشه‌مند و شخصیت مطرح نه تنها در افغانستان بلکه در سایر کشورها چون ایران و مصر مورد پژوهش قرار گرفته است. تا کنون دست‌کم شش پایان‌نامه در سطح دکتورا و کارشناسی ارشد/ماستری در این کشورها نوشته شده است. در مقطع دکتورا عابده سلجوقی در دانشگاه ملی تاجیکستان و در مقطع ماستری در افغانستان ایشورداس و عطاءالحق رستمزاده از دانشگاه کابل و در ایران ذکیه عادل‌ی و عبدالرزاق احمدی و در مصر می‌فوزی محمود نصار پایان‌نامه‌های خود را به این شخصیت اختصاص داده‌اند.

مقطع کارشناسی ارشد (ماستری)

1- آراء فلسفی، کلامی، اخلاقی و عرفانی علامه صلاح‌الدین

سلجوقی

دانشجو: عبدالرزاق احمدی، استاد راهنما: علی حقی، 1390؛ دانشکده الهیات و معارف اسلامی شهید مطهری، دانشگاه فردوسی مشهد. این پایان‌نامه در پنج فصل و 202 صفحه تدوین شده است. عناوین فصل‌های رساله شامل «مقدمه»، «مروری بر زندگی و آثار علامه صلاح‌الدین سلجوقی»، «تأملی بر آراء فلسفی، کلامی، اخلاقی و عرفانی علامه صلاح‌الدین سلجوقی»، «ارزیابی و نتیجه‌گیری» و «منابع» می‌شود.

2- بررسی افکار و آثار علامه صلاح‌الدین سلجوقی

دانشجو: عطاءالحق رستمزاده؛ استاد راهنما: محمدحسین یمین، 1395؛ دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه کابل. این پژوهشگر در پنج فصل و 152 صفحه پایان‌نامه خود را تدوین کرده است. این رساله به ترتیب فصل‌های «مقدمه (کلیات تحقیق)»، «زندگی‌نامه علامه سلجوقی»، «افکار علامه صلاح‌الدین سلجوقی»، «آثار علامه صلاح‌الدین سلجوقی»، «مناقشه، نتیجه‌گیری و پیشنهادات» را شامل می‌شود.

ضیاء قاریزاده¹

مجموعه افتخار سلجوقی
ای پیر خردشعار سلجوقی
ای رازی رازدار سلجوقی
ای نغمه سازگار سلجوقی
خاقانی پخته‌کار سلجوقی
پی رفته مریدوار سلجوقی
ای جبر تو اختیار سلجوقی
بر چرخ رواق‌کار سلجوقی
بن ثابت و یا بشار سلجوقی
ای رسته ز گیر و دار سلجوقی
بر گیر سر از مزار سلجوقی
شعری بکنم نثار سلجوقی
چون تو در شاه‌وار سلجوقی
بنوشته خط غبار سلجوقی
شد دفترم آبدار سلجوقی

استاد بزرگوار سلجوقی
گم کرده جوانی پر از غوغا
ای بلبل باغ خواجه انصار
در سلسله نوایی و جامی
آفاق‌نورد و انفس‌آراییی
ای پیر هرات را به صد میدان
ای بزم تو پر لطیفه و حکمت
بر یاد زنون آنتی هستی
بن هانی و بونواس ما بودی
ای بسته نظر ز نیک و زشتی
دهر
ای رو به نقاب خاک در کرده
من آمده ام که بر سر گورت
حاشا که جهان دگر برون آرد
آخر به سراغ رفتگان رفتی
از بس که گریستم به یادت من

خلیل‌الله خلیلی²

سلجوقی آن که دهر بنازد به نام وی
کاخ ادب که خامه فضلش فکنده پی
شمعی به روشنایی وی محفل هری
شبها ز فکر چرخ‌نوردش نمود طی
از مولوی شنید به سوزنده ساز نی
مرد خدا نبیند جز حق به کل شی
صد دی بهار گر شود و صد بهار
دی
افکنده شور از سر اهرام تا به ری
روشن‌تر است از گهر تیغ و تاج کی
گفتا که باد رحمت عام خدا به وی

خورشید اهل علم بلند آسمان فضل
از گردش زمانه نیاید گهی خل
بعد از وفات حضرت جامی دگر
ندید
فرهنگ شرق و غرب به بال کمال
خ
وازش
رازی که حل نگشت به قانون
وعلی
در هر چه دید جلوه دیدار یار دید
نخلی چو کلک وی نکشد سر ز باغ
فض
خاموش خفته خواجه مالک شهرتش
آن گوهران که خامه وی ریخت بر
ورق

1. به نقل از جریده ترجمان، 21 جوزای سال 1349، کابل.
2. سلجوقی، حسین وفا، علامه صلاح‌الدین سلجوقی، 1366، ص 61.

با وفات نویسنده بسیار بارز و عالم نهایت ذکی و ذهنین ما، چه دل‌هایی که داغ‌دار نگشت چه امکانات عرفانی که ناکام نماند، چه امیدهای فرهنگی‌ای که یتیم نشد، چه آرزوهای ملی‌ای که به خاک ننشست! با این صاحب قلم ارجمند و صاحب سخن دل‌پذیر در ایام جوانی آشنا شدم وقتی که بنده در مجله سراج‌الخبار محرر بودم. او با قبله‌گاه فاضل خود مفتی سراج‌الدین از مسقط‌الراس فیض‌بار هرات، بار اول به کابل آمد و مقاله‌ای به پای میز کپریز (?) محمود طرزی، سر محرر مجله مذکور تقدیم می‌نمود. از همان ملاقات اول با خود گفتم که در محافل علم و ادب کشور ستاره‌ای درخشید.

فاضل مرحوم، علوم متداوله را در هرات تحصیل کرده بود لهذا بعد از حصول شرف شناسایی او، قدر هرات در نظر بنده بیش‌تر شد، امروز افول آن ستاره درخشان نه تنها محافل علمی و ادبی کابل را شام اندوه‌بار ساخته بلکه تمام وطن و مناطق فارسی‌زبان را این ضیاع علمی، المناک و متأثر گردانیده است. «انا لله و انا الیه راجعون»

بهر بهار گل از زیر، گل برآورد سر
گلی برفت که ناید به صد بهار
دگر

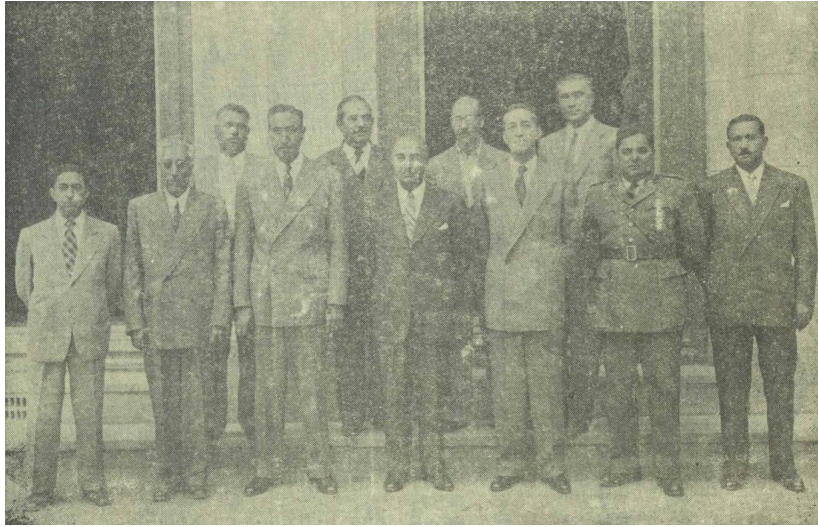
به بارگاه باقی بازماندگان محترم او تعزیت و تسلیت تقدیم نموده، مغفرت رحمت واسعه خداوند تبارک و تعالی را برای مرحوم مسئلت می‌نمایم.¹

1. سلجوقی، حسین وفا، علامه صلاح‌الدین سلجوقی، 1366، ص 62.

نگاره‌ها

تصویر 1

کابینه صدارت محمد داوود خان



صف نخست از راست به چپ: عبدالملک خان کفیل وزارت مالیه، محمدعارف خان وزیر دفاع ملی، علی محمد خان معاون صدارت عظمی، محمد داوود خان صدراعظم، سردار محمدنعیم معاون صدراعظم و وزیر امور خارجه، علامه صلاح الدین سلجوقی رئیس مستقل مطبوعات و عبدالمجید زابلی وزیر معارف.

صف دوم از راست به چپ: محمدمرید خان کفیل وزارت مخابرات، محمدیوسف خان رئیس مستقل زراعت، عبدالحکیم خان وزیر فواید عامه، شمس الدین مجروح رئیس مستقل قبایل، غلام فاروق خان وزیر صحیه.

تصویر 2

علامه سلجوقی در زندان حبیب‌الله کلکانی



استاد صلاح‌الدین سلجوقی در روسیه



تصویر 4

محمدظاهر، شاه افغانستان با جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر و علامه سلجوقی سفیر افغانستان در قاهره 1960 میلادی



جمال عبدالناصر و علامه صلاح الدين سلاجوقى



تصویر 6

علامه با فرهنگیان هرات

صف نخست از راست به چپ: واحد، صلاح‌الدین سلجوقی، عبدالله ملکبار، عوث‌الدین خان رسام، لطیفه، امید، نشاط و خزانہ.
صف دوم از راست به چپ: نبیا، نایل، ذره، حیا، احمد ضیاء، حسین رشیدی، محمداسلام و فقیر حسن.
در بنویسند، صدی، ان، است، به، ح، جہاناللہ شاکر، تم، کا، عاززللہ، عبدالحمید، خوش،



علامه سلجوقی و همسرش حمیرا ملکیار
سلجوقی



تصویر 8

دانشمندان و بستگان علامه سلجوقی در مراسم تدفین وی



از چپ به راست صف نخست فرد دوم مولانا محمدگلاب بشار مدیر عمومی وقت تبلیغات دینی وزارت اطلاعات و کلتور، محمدعمر مطیع سلجوقی، ضیاء حیدری خبرنگار روزنامه کاروان، محمدزمان انوری رئیس اداری وزارت اطلاعات و کلتور، مولوی عبدالوهاب سلجوقی، غلامحضرت کوشان مدیر وقت نشرات رادیو افغانستان، محمدابراهیم قندهاری منجم، محمدآصف سهیل مدیر مسئول روزنامه جمهوریت، دکتر عبدالطیف جلال رئیس وقت رادیو افغانستان، محمدصادق صافی خبرنگار وزارت اطلاعات و کلتور و شادروان محمد حبیبی. در صفهای بعدی عبدالحسین توفیق و آخوندزاده عبدالغفور سلجوقی امام و خطیب مسجد پایحصار هرات دیده می‌شوند.

تصویر 9
مدفن علامه سلجوقی در زیارتگاه شهدای صالحین-کابل



سنگ‌نبشته حمیرا ملکیار بر مدفن علامه سلجوقی



روحِ دانا / 271

فهرست منابع

- قرآن شریف.
- آرزو، عبدالغفور، (1380)، *سیاه سپیداندرون* (سیری در آثار محمداسماعیل سیاه)، مشهد: ترانه.
- اخی کروخی، محمدوزیر، (1390)، *هرات در عهد ملکیار*، هرات: احراری.
- ارسطو، (1332)، *اخلاق نیکوماکوسی*، ترجمه صلاح‌الدین سلجوقی، کابل: مطبعة دولتی.
- افضل‌ی، خلیل‌الله، (1388)، *سیر انتقادی بیبل‌پژوهی در زبان فارسی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد رانما دکتور محمدجعفر یاحقی، دانشگاه فردوسی مشهد.
- التونی، محمدشوکت، (1342)، *محمد در شیرخوارگی و خردسالی یا سرگذشت یتیم جاوید*، ترجمه صلاح‌الدین سلجوقی، به اهتمام عبدالله رئوفی، کابل: ریاست دارالتألیف وزارت معارف.
- انوشه، حسن، (1375)، *دانش‌نامه ادب فارسی*، مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی دانش‌نامه، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- پژواک، عبدالرحمن، (1393)، *خلاصه فصلی از سرگذشت یک افغان مهاجر*، کابل: انتشارات پژواک.
- پورغنی، عبدالقدیر، (1384)، *دیوان*، به کوشش سهیلا احمدی غنی، هالند.
- جامی، عبدالرحمن، (1348)، *اشعار نایب جامی*، به کوشش و مقدمه محمدعلم غواص، هرات: مؤسسه طبع کتب هرات.
- جمعی از نویسندگان، (1369)، *فصل‌نامه هری*، نشریه انجمن فرهنگ هرات باستان، سال اول، شماره دوم، کابل.
- جمعی از نویسندگان، (1385)، *علامه سلجوقی اندیشمند فردا ؛ مجموعه مقالات در بزرگداشت از علامه سلجوقی*، به کوشش انجمن ادبی هرات، هرات: انجمن ادبی.
- خلیلی، خلیل‌الله، (1310)، *آثر هرات*، جلد سوم، هرات: مطبعة دانش.
- _____، (1341)، *دیوان*، به کوشش هاشم امیدوار هراتی، تهران: چاپخانه حیدری.
- _____، (1390)، *یادداشت‌ها*، به کوشش ماری خلیلی و ناصر، کابل: انتشارات میوند.

- راشد سلجوقی، محمدصديق، (1349)، «علامه صلاح الدين سلجوقی»، مجله عرفان، شماره 4، صص 103-108.
- رشتيا، محمدقاسم، (2012)، *خطرات*، به كوشش محمدقوى كوشان، ورجنیا، امریکا.
- روان فرهادی، عبدالغفور، (13)، «نقد بیدل علامه سلجوقی»، بی‌جا. بی‌نا.
- سلجوقی، صلاح‌الدین، (1301)، «در مدح امیر حبیب‌الله»، سراج‌الخبار، سال پنجم، شماره سیزدهم، صص 2-5.
- _____، (1304)، «به سلسله مسابقه»، آیینۀ عرفان، شماره 9 - 12، شماره مسلسل، 36-39، سال دوم، صص 90 و 91.
- _____، (1393)، ترجمۀ خواجه بشیراحمد انصاری، قاهره: سفارت جمهوری اسلامی افغانستان.
- _____، (1303)، روح پاک امام فخر رازی، آیینۀ عرفان، جلد دوم، سال اول، شماره 7 و 8، صص 1-24.
- _____، (1331)، *مقدمه علم اخلاق*، جلد اول، کابل: مطبوعه دولتی.
- _____، (1334)، *افکار شاعر*، چاپ دوم، کابل: اصلاح.
- _____، (1343)، *نقد بیدل*، کابل: وزارت معارف.
- _____، (1380)، *نقد بیدل*، چاپ دوم، تهران: عرفان.
- _____، (1369)، *افسانه فردا*، پېشاور: شورای ثقافتی جهاد افغانستان.
- _____، (1349)، «ثقافت و هنر»، مجله هرات، شماره 7 (میزان)، هرات: مؤسسه نشراتی اتفاق.
- _____، (1342)، *جیبیره*، به اهتمام سید گل‌احمد میربچه، کابل: وزارت مطبوعات.
- _____، (1342)، *نگاهی به زیبایی*، کابل: وزارت مطبوعات.
- _____، (1352)، *تقویم انسان*، به اهتمام حمیرا ملکیار سلجوقی، کابل: ملکیار.
- _____، (1338)، «نامه علامه استاد صلاح‌الدین سلجوقی به مدیر این نامه»، *روغتیا*، شماره چهارم، کابل: وزارت صحت عامه.
- سلجوقی، عابده، (1383)، «یادی از علامه صلاح‌الدین سلجوقی»، فصل‌نامه *پیوند*، سال اول، شماره چهارم، صص 4-8.

- سلجوقی، محمدحسین، (1366)، علامه صلاح‌الدین سلجوقی، کابل: اتحادیه ژورنالستان.
- سلجوقی، نصرالدین، (1394)، *افغانستان در آیینہ تصویر*، هرات: احراری.
- شهبازی، عنایت‌الله، (1381)، *پژوهش‌های ایران‌شناسی*، جلد چهاردهم، با همکاری ایرج افشار و کریم اصفهانیان، تهران.
- غواص، محمدعلم، (1330)، *تذکره شعرای معاصر هرات*، هرات: مؤسسه طبع کتب هرات.
- فکری سلجوقی، عبدالرئوف، (بی‌تا)، *یادداشت‌ها*، چاپ ناشده.
- قاری عبدالله، (1334)، *کلیات اشعار*، کابل: وزارت معارف.
- مایل هروی، غلام‌رضا، (1344)، *آیینہ تجلی* (سوال و جواب مایل و علامه صلاح‌الدین سلجوقی)، کابل: مطبعه دولتی.
- مطیع سلجوقی، محمدعمر، (1374)، *کیهان نور*، به کوشش نصرالدین سلجوقی، مشهد.
- ملک‌یار سلجوقی، حمیرا، (1345)، *گل‌برگ‌ها*، کابل: مطبعه دولتی.
- ناشناس، (1352)، *سومین سالگروه وقت استاد صلاح‌الدین سلجوقی*، کابل: ریاست نشرات وزارت اطلاعات و کلتور.
- نگارگر، اسحاق، (1995)، «صلاح‌الدین سلجوقی»، مجله آیینہ افغانستان، شماره 55، صص 100-110.
- نوابی، غلام‌حبيب، (1332)، *علامه سلجوقی نویسنده مقتدر و عالی‌مقام*، فیض‌آباد.
- _____، (1394)، *علامه سلجوقی؛ نویسنده مقتدر و عالی‌مقام*، قاهره: بخش فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی افغانستان.

نمایه‌ها

)	/
(، علامه سلجوقی؛ نویسنده مقتدر و عالی‌مقام 314	اثر الاسلام فی العلوم و الفنون..... 23, 128, 129
«	احمد، لطفی 154
«فایدون»	احمدی غنی، سهیلا 256, 311
فایدون 50	احمدی، عبدالرزاق 280
«فریاد»	اخلاق نیکوماکوسی . 24, 153, 169,
فریاد 18, 122, 193	187, 204, 217, 219, 311
/	/
ابن اسحاق، حنین 251	آرزو، عبدالغفور 17, 311
ابن علی 52	/
ابن مالک 89	ارسطو ... 24, 31, 36, 43, 44, 55,
ابن رشد 104	58, 74, 89, 106, 148, 153,
ابورائه، محمود 154	154, 156, 159, 164, 169,
ابوریه، محمود 127, 205	187, 193, 200, 204, 217,
ابورئه، محمود 23	219, 251, 252, 311
ابوشادی، فرید 123	ارغندی‌وال، محمدانور 277, 278
ابوعلی ابن سینا	ارگ
ابن، سینا ابوعلی 146	ارگ (کابل) 4, 116
ابیفور 77	ارمیا 82
اتفاق اسلام، 167, 122, 18, 16, 183, 186, 193	اروپا 82, 116, 141, 143
/	/
آثار هرات ... 113, 119, 122, 168,	آریان‌فر، شمس‌الحق 124
178, 312	

- /
- ازبکستان 184, 219
- اسپنسر 44
- اسپینوزا 52
- استاد قاسم 186
- استالف 104, 124
- اسداباد
- اسداباد (همدان) 118
- اسدابادی، میرزا لطف الله 127
- اسدی 172
- اسکندریه 35, 251
- اسیر، عبدالحمید 191
- اصلاح ... 23, 24, 38, 42, 57, 79,
- 142, 147, 161, 162, 163,
- 178, 188, 205, 206, 217,
- 241, 312
- اضواء علی میادین الفلّسفه و العلم
- واللغة والادب 169
- اعشى 51
- اعظمی، غلام جیلانی خان 120
- افریقا 162
- افسانة فردا ... 23, 169, 181, 187,
- 200, 212, 213, 214, 215,
- 216, 217, 218, 234, 313
- افشار، نادرشاه 180
- افضلی، خلیل الله 4, 9, 14, 229
- افغانستان 7, 9, 10, 13, 15, 19, 20,
- 23, 25, 34, 81, 82, 98, 104,
- 107, 108, 110, 111, 112,
- 115, 118, 119, 120, 122,
- 123, 124, 125, 126, 127,
- 128, 129, 132, 135, 136,
- 138, 139, 140, 141, 151,
- 153, 155, 161, 167, 173,
- 174, 184, 187, 191, 194,
- 197, 198, 202, 214, 218,
- 219, 229, 239, 240, 259,
- 261, 263, 265, 267, 268,
- 270, 271, 276, 278, 279,
- 280, 281, 289, 312, 313,
- 314
- افغانی، سید جمال الدین 63, 118,
- 120, 126, 127, 205
- افکار شاعر 21, 23, 79, 106, 107,
- 108, 109, 124, 126, 137,
- 142, 143, 144, 153, 168,
- 170, 172, 174, 178, 187,
- 188, 189, 191, 192, 193,
- 200, 207, 233, 234, 241,
- 312
- افلاطون . 36, 39, 43, 44, 49, 55,
- 69, 71, 73, 190, 252
- افلوطين 37
- اقبال لاهوری، محمد 186
- اقیانوس آرام 210
- /
- أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ 258
- /
- البرز 66
- التونى، محمدشوکت ... 6, 145, 173,
- 250, 253
- الجزاير 140
- الخطابه 251
- الرد على الدهريين 127
- العقاد، عباس محمد 125
- العلاقات الافغانية و المصرية فى مرآه
- الوثاق و الصور 123
- الفت، گل پاچا 111
- الفر 89
- اللهم اغفره و ارحمه و تجاوز عنه 134

/	/
آلمان..... 16, 70, 134, 173	آیرلند..... 14
/	/
المرأه فی التاریخ و الشرایع, 24, 153 194	ایشورداس..... 280
المغرب..... 140	ایطالیا..... 82
امام حسین (رض)..... 157	ایوبی، صلاح‌الدین..... 58
امام مهدی..... 157	ایوری پیدس..... 87, 89
امان‌الله خان..... 17, 18, 116, 117, 137, 186, 275, 278	/
امراً القیس..... 70	آیینۀ تجلی, 23, 86, 124, 150, 169, 215, 313
امریکا..... 13, 20, 128, 135, 141, 312	آیینۀ عرفان..... 34, 80, 81, 312
امیدوا هراتی، محمد هاشم..... 60	ب
امیر حبیب‌الله خان..... 21, 81, 119, 121, 186	بابری، محمدانور..... 116
/	بارت، رولان..... 227, 228
آمین یا رب العالمین..... 134	بارتلمی..... 154
/	بارک، عنایت..... 279
انا لله و انا الیه راجعون..... 134, 285	بازار عکاظ
اناردره..... 108, 185	بازار عکاظ (مکه)..... 51
انتاکیه..... 35	باتی، سعید..... 279
اندلس..... 29	بایسنغر..... 4, 9, 11, 14
انشتالین..... 201	بحر سیاه..... 82
انصاری، بشیر احمد..... 13, 23, 34, 128, 312	بخارا..... 184
انصاری، خواجه عبدالله..... 185	بدخشان..... 23
انوری، سیدحسین..... 278	برخیا..... 82
انی لا اُحِبُّ الْأَقْلینَ..... 210	بررسی سیر بیدل‌پژوهی در زبان
انیس..... 23, 177	فارسی..... 229
اهدنا الصراط المستقیم..... 134	برشنا، عبدالغفور..... 111
اوستا..... 172	برطانیا..... 82
ایران ... 82, 104, 116, 118, 149, 181, 259, 277, 280	برمکی، فضل بن یحیی..... 70
	بشار..... 283
	بشار، محمدگلاب..... 203
	بطلمیوس..... 31
	بلخ..... 35, 68, 172, 188, 251
	بلخی، ابن آدم..... 201

- بلخی، جلال‌الدین..... 63
 بلخی، رابعه 25
 بلخی، شقیق..... 201
 بمئی ... 19, 120, 136, 138, 167,
 199, 240
 بن ثابت 283
 بن مسکویه، ابو علی احمد 24
 بن هانی..... 283
 بنارس..... 35
 بنتام، جرمی 43
 بهره، عبدالواحد..... 275
 بهره، ولی‌شاه..... 278
 بوعلی..... 82
 بوزجان زورآباد 180
 بوعلی..... 253
 بونواس 283
 بیتاب، عبدالحق 137
 بیجز 31
 بیدل..... 6, 17, 56, 78, 142, 143,
 172, 188, 189, 190, 191,
 219, 220, 221, 222, 223,
 224, 225, 226, 227, 228,
 229, 230, 231, 232, 233,
 234, 235, 236, 237, 238,
 240, 241, 248, 250, 282,
 284
 بیسد 20
 بینوا، عبدالرئوف 111
- پ**
 پارس..... 44
 پاکستان .. 19, 104, 105, 136, 141
پای حصار
 پای حصار (هرات)..... 4
 پروتاگوراس 50
 پژواک، عبدالرحمن ... 7, 111, 123,
 137, 282
- پژوهش‌های ایران‌شناسی.... 15, 313
 پشاور 138
 پل مسستان
 پل مسستان (کابل)..... 75
 پنسر 145
 پوپل، احمدعلی خان..... 118
 پوپل، عبدالرحمن خان 118
 پورت سعید
 پورت سعید(مصر)..... 141, 270,
 271
 پورت سعید (مصر)..... 270
 پورت سعید(مصر)..... 270
 پورغنی، عبدالقدیر 7, 256
 پیر بلاگردان - نقشبندی، خواجه
 بهاء‌الدین..... 182
 پیشاور ... 23, 169, 218, 242, 313
- ت**
 تأثیر اسلام بر فلسفه و هنر .. 23, 126
 تاریخ فتوحات اسلامی 24
 تجلی الله فی الآفاق و الانفس..... 126
 تجلی خدا در آفاق و انفس .. 23, 150,
 169, 187, 207, 208, 213
 ترجمان 283
 ترجمانی
 ترجمان 54
 ترکستان 182
 ترکیه 19, 118
 ترهکی، قدیر 111
 تفتازانی 134, 251
 تفسیر کبیر 33
 تقویم انسان , 147, 124, 23, 22, 21,
 169, 187, 200, 212, 213,
 234, 277, 313
 نگزاس 13, 128
 تل بنگیان
 تل بنگیان (هرات)..... 25

روح دانا / 279

تهذيب الاخلاق و تطهير الاعراق . 24,
154
توس 180
تونس 140
تيمز اف انديا 82

ث

ثروت، 18, 23, 59, 157, 167, 186,
193, 199

ج

جاپان 255
جامی ... 15, 63, 77, 79, 82, 109,
110, 123, 134, 183, 191,
201, 236, 245, 283
جامی هروی 102
جامی، عبدالرحمن 311
جامی، مولانا نورالدين عبدالرحمن
109
جانس 210
جاويد، احمد 20
جبیره، 23, 57, 58, 124, 127, 151,
152, 169, 187, 193, 194,
196, 200, 207, 209, 234,
259, 313
جلال، لطيف 111
جلال آباد 116, 258
جليلی، عبدالرشيد 137
جمال عبدالناصر 14, 122, 123,
139, 142, 259, 263, 267,
271, 289, 290
جمشيد 76
جمهوريت 50, 123, 133
جورج پنجم 117

چ

چهارباغ

چهارباغ(هرات) 16
چهار عنصر ... 224, 227, 228, 231
چوسر 144
چين 172

ح

حاتم اصم(ح) 162
حافظ . 68, 71, 75, 77, 109, 142,
172, 183, 185, 188, 189,
192, 221, 236, 246, 247,
267, 282
حبيبي، عبدالحی 111, 125, 137
حبيبي، محمود 111
حسنين، عبدالنعيم 127
حسين، ذوالفقار صبري 267
حسين، كمال الدين 267
حسينی، سيد محمدامين 14, 259
حقی، علی 280
حكمت، علی اصغر 104, 124
حكيمی، اكليل 135, 142

خ

خادم، قيام الدين 111
خاقانی 77, 82, 97, 109, 114,
119, 142, 143, 155, 172,
186, 188, 189, 190, 222,
232, 236, 253, 283
خالقيار، فضل الحق 278
خان محمد، بابا 158, 159
خراسان 61, 180
خسرو دهلوی 232
خضر 62, 69, 82
خليلی، خليل الله، 5, 6, 7, 60, 63, 64,
113, 122, 137, 283
خواجه احرار 183
خواجه پارسای ولی 183
خيابان

- 116.....خیابان(کابل).....
 109.....خیام.....
- د
- دارالامان
 108, 116, 166..(کابل).....
 31.....داروین.....
 118.....داکا.....
 128.....دالاس.....
 144.....دانته.....
 135, 136.....در سایه‌های قرآن.....
 167, 179, 180, ... احمدشاه
 181, 184
 114.....دریای کابل.....
 180.....دقاق.....
 10, 172.....دقیقی.....
 227.....دلتهای، ویلهام.....
 ده‌افغانان
- 20.....ده‌افغانان(کابل).....
 69.....دهگیسیایی.....
 19, 20, 122, 167, 199.....دهلی.....
 14.....دوبلین.....
- ر
- 5, 25, 29, 312.....رازی، فخر.....
 29.....رازی، محمدعمر.....
 82.....رامسس.....
 230.....راهنمای کتاب.....
 140.....ربانی، برهان‌الدین.....
 280.....رستمزاده، عطاءالحق.....
 6, 110, 111.....رشتیا، محمدقاسم.....
 111.....رشتین، صدیق‌الله.....
 55.....رفعت، نورالدین محمدی.....
 رکناباد
- 75.....رکناباد(شیراز).....
 58.....رمسیس دوم.....
 111.....رهگذر، محمدشفیع.....
- 6, 137, 230.....روان‌فرهادی، عبدالغفور.....
 143.....رودکی.....
 288.....روسیه.....
 111.....روشان، محمدخالد.....
 89, 172, 191.....روم.....
 82.....رومانیا.....
 24, 230, 311.....رئوفی، عبدالله.....
- ز
- 172.....زابلستان.....
 286.....زابلی، عبدالمجید.....
 82.....زاینده‌رود.....
 134, 251.....زمخشری.....
 180.....زمین‌داور.....
 283.....زنون.....
 78.....زهیر، پاینده‌محمد.....
- ژ
- 57, 68.....ژولورن.....
- س
- 143, 188, 192, 201.....سادات، امیر حسینی.....
 201
 143.....سامانی، امیرنصر.....
 278.....سپنگر، عبدالله.....
 145.....ستیفن.....
 206.....سحر، حفیظ‌الله.....
 168, 170, 178.....سخن‌سرایان هرات در قرن 14.....
- 81.....سراج‌ال‌اخبار.....
 166.....سردار پُردل‌خان.....
 166.....سردار حبیب‌الله خان.....
 36, 43, 55, 73.....سفر اظ.....
 17.....سگ و شغال.....
 192.....سلامان و ابسال.....
 142.....سلجوفی، محمد حسین وفا.....
 185.....سلجوفی، ملامحمدعمر.....

روح دانا / 281

- سلجوقى 180, 181
 سلجوقى، بىبى عايشه 15
 سلجوقى، حامد 20, 166
 سلجوقى، حميرا ملكيار، 6, 7, 23, 25,
 96, 98, 149, 166, 254, 292,
 313
 سلجوقى، خليفه عبدالاحد 184
 سلجوقى، خليفه مولانا محمدحسين 184
 سلجوقى، خواجه حسن 181
 سلجوقى، سراج الدين خان 108
 سلجوقى، سعد الدين 126
 سلجوقى، شمس الدين خان متين 182
 سلجوقى، صلاح الدين، 3, 4, 6, 9, 13,
 14, 15, 17, 18, 23, 25, 79,
 82, 107, 113, 114, 116, 117,
 118, 121, 122, 123, 124,
 125, 127, 128, 129, 134,
 137, 138, 140, 141, 142,
 145, 151, 153, 166, 167,
 168, 170, 171, 172, 174,
 175, 176, 178, 180, 183,
 185, 191, 192, 196, 198,
 200, 203, 205, 206, 208,
 212, 213, 216, 217, 218,
 219, 220, 221, 226, 227,
 228, 230, 233, 245, 250,
 253, 257, 261, 263, 265,
 267, 271, 276, 277, 278,
 279, 280, 281, 282, 283,
 285, 286, 288, 290, 311,
 312, 313, 314
 سلجوقى، عابده 184, 278, 280
 سلجوقى، عبدالرئوف خان 184
 سلجوقى، غلاممصطفى 15
 سلجوقى، محمد 108, 121
 سلجوقى، محمد صديق راشد... 6, 14,
 129, 134, 141, 184
 سلجوقى، محمدارشاد بهزاد 182
 سلجوقى، محمدصديق 135, 142,
 166, 169, 179, 187, 213
 سلجوقى، محمدعمر مطيع 243
 سلجوقى، محمدميرزاخان 183
 سلجوقى، محى الدين 185
 سلجوقى، ملا عبدالاحد خان 182
 سلجوقى، ملا عبدالصمد خان 182
 سلجوقى، ملا عبدالفتاح خان 182
 سلجوقى، ملا فخر الدين خان 182
 سلجوقى، ملا محمدصديق خان 182
 سلجوقى، ملا محمد يوسف خان 182
 سلجوقى، ملا نور احمد 181
 سلجوقى، ملاكريم 181
 سلجوقى، ملامحمدخان 182
 سلجوقى، ملامحمد عمر 15, 121
 سلجوقى، مولانا جلال الدين خان .. 182
 سلجوقى، مولانا عبدالصمد خان... 182
 سلجوقى، مولانا عبدالعظيم خان... 182
 سلجوقى، مولانا فضل الخالق 183
 سلجوقى، مولانا محمد عمر 183
 سلجوقى، مولانا محمد مرتضى خان
 182
 سلجوقى، مولانا نور الدين عمر 182
 سلجوقى، مولوى غلامشاه 181
 سلجوقى، مولوى محمدرضا 181
 سلجوقى، مولوى مرتضى خان 181
 سلجوقى، مولوى مصطفى خان ... 181
 سلجوقى، مولوى ملاعلى 181
 سلجوقى، مولوى نعمت الله 7, 257
 سلجوقى، نصر الدين، 3, 4, 9, 11, 14,
 134, 314
 سلچک 180
 سمرقند 184
 سمندر غوريانى، عبدالله 176
 سنابى 63, 77, 109, 172, 201,
 221, 282

- سویز
 سویز (کانال) 136
 سیاه سپیداندرون 17, 311
 سیاه، محمداسماعیل 16, 311
 سیوییه 134
 سید صلاح‌الدین آغا 185
 سیستان 172
 سینا، ابو علی 251
- ش**
 شام 29
 شبستری، محمود 143, 188, 192
 شرح اشارات 33
 شرح حال سید جمال‌الدین افغانی .. 23,
 187
 شرح حال و آثار سید جمال‌الدین
 اسدآبادی معروف به افغانی 127
 شرح ملا جامی 185
 شفاخانه علی‌آباد 108
 شفیع کنکنی، محمدرضا 230
 شفیق، محمدموسی 140
 شکسپیر 76, 211
 شلنگ 145
 شمر 157
 شمس 82, 109, 191, 282
 شمیران
 شمیران (هرات) 180
 شهدای صالحین
 شهدای صالحین (کابل) .. 22, 166,
 187, 197, 294
 شهر نو
 شهر نو (هرات) 64
 شهر آراء
 شهر آراء (کابل) 75
 شهرانی، عنایت‌الله 179
 شهرستانی، شاه علی‌اکبر 177
 شوپنهاور 65, 69
- شوقی، کریم 20
 شیخ بهایی 56, 191
 شیخ شلتوت 259
- ص**
 صابر، میرزایف 171
 صبا، سید نور الحق 126
 صدفی، محمد عثمان 111
 صدیقی، جلال‌الدین 166, 278
 صهیب 47
- ض**
 ضعیفی، میر عزیز الحق 278
 ضیف، شوقی 124
- ط**
 طرزی، محمود 80, 285
 طلسم حیرت 224, 231, 232
 طه حسین 259, 261
 طور معرفت 231
 طوس 82
 طوفان، ملکیار 6, 245
- ع**
 عابدی، سید امیر حسین 230
 عادل، ذکیه 280
 عباسی، محمد ابراهیم 111
 عبدالاحد خان 21
 عبدالحکیم خان 286
 عبدالصمد، مولانا 108, 182
 عبدالله خان، قاری 71
 عبدالله، هنا عارف 281
 عبدالملک خان 286
 عبدالهادی داوی
 داوی، عبدالهادی 7, 122, 284
 عدویه، رابعه 47, 223
 عراق 29, 118

عربستان..... 104
 عرفان..... 18, 23, 24, 73, 86, 87,
 89, 129, 143, 145, 147, 149,
 150, 171, 176, 177, 179,
 189, 190, 197, 218, 220,
 223, 224, 229, 230, 231,
 239, 241, 257, 312
 عزیز، ایوب 141
 عطار..... 68, 89, 109, 172, 252,
 282
 علامه سلجوقی 19, 20, 34, 71, 98,
 119, 132, 137, 138, 142,
 148, 188, 191, 208, 212,
 217, 219, 224, 230, 236,
 237, 241, 242, 278, 279,
 287, 292
 علامه سلجوقی اندیشمند فردا 241
 علامه سلجوقی اندیشمند فردا 312
علامه سلجوقی نویسنده مقتدر و
عالی مقام 314
 علامه سلجوقی، آراء و افکار 126
 علامه سلجوقی، نویسنده مقتدر و
 عالی مقام 129
 علامه سلجوقی؛ نویسنده مقتدر و
 عالی مقام 126
 علوی، سید فقیر 111
 علی محمد خان 286
 عمر ابن فارض
 ابن فارض، عمر 51
 عنصری 77
 عیسی 28, 43, 44, 89, 189

غ
 غزالی 213
 غزنوی، محمود 58
 غزنی 116
 غلام فاروق خان 286

غواص، محمد علم 79, 311

ف
 فارابی 104, 124, 201, 249
 فاروق 139
 فاضل، فضل الرحمن .. 6, 126, 127,
 151
 فرانس، اناتول 102
 فرانسه 16, 67, 140, 277
 فراهی، ابونصر 87, 89
 فرخ افندی 186
 فرخی سیستانی 66
 فردوسی 172, 229, 280, 311
 فرمند، حسین 278
 فرهنگ، میر محمد صدیق 137
فصلنامه هری 311
 فصوص 73
 فلاطون 190
 فلوطین 37
 فهمی، منصور 125, 206
 فوزی، محمود 267
 فوکو، میشل 228
 فی الیاس احدی الراحثین 245
 فیخته 71
 فیدپاس 49
 فیسته 145
 فیض آباد 98, 137, 314

ق
 قاری، عبدالغفار خان 78
 قاسمپار، محمد اسماعیل 277
 قاهره، 13, 19, 20, 23, 29, 34, 58,
 64, 98, 122, 123, 124, 125,
 126, 127, 129, 135, 136,
 140, 141, 151, 153, 169,
 194, 199, 243, 250, 281,
 289, 312, 314

- قرآن کریم 17, 20, 200
 قصر استوری
 قصر استوری(کابل) 117
 قصر دل گشا
 قصر دل گشا(کابل) 116
 قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ 40
 قلعة اختيار الدين
 قلعة اختيار الدين(هرات) 180, 181
 قلعة قاضی
 قلعة قاضی(کابل) 116
 قند پاریسی 230
 قندهار 20, 116, 180
 قندی آغا 191
 قیروان 35
- ک**
- کابل .. 7, 11, 16, 18, 19, 20, 21,
 22, 23, 24, 25, 60, 62, 64,
 75, 80, 104, 109, 114, 115,
 116, 117, 118, 120, 121,
 122, 123, 124, 135, 137,
 138, 139, 140, 141, 142,
 145, 147, 151, 153, 166,
 167, 168, 169, 178, 179,
 184, 185, 186, 188, 193,
 197, 219, 229, 230, 241,
 243, 252, 259, 275, 276,
 277, 280, 283, 285, 294,
 311, 312, 313, 314
- کابلستان 172
 کانت 145
 کاوش، سید نور الحق 278
 کاویانی، نجم الدین 277
 کراچی 19, 136, 167
 کریمی، احمد الله 111
 کشککی، صباح الدین 111
 کلات 180
- کلکانی، حبیب الله 19, 115, 287
 کلیدس 82
 کلیم 72
 کنعان 282
 کهزاد، احمد علی 111
 کوتی لندی 186
 کوزربیسکی 210
 کوشان، غلام حضرت 111
 کوه صفا 82
 کوه دامن 117
 کی خسرو 76, 77
 کی قباد 76, 77
- گ**
- گات ها 155
 گادامر 227
 گازرگاه 185
 گامو 89
 گرگیاس 50
 گلاستون 155
گم برک ها 21, 25, 314
 گلشن راز 143
 گونه 53
 گوشه‌ای از پیغام تو . 24, 124, 169,
 176, 178, 187, 200
 گویا، سرور 111, 120, 186
 گویتہ 70, 144
 گیلانی، نجیب الله 124
- ل**
- لارک 145
 لانکفیلو 77
 لطفی، رشید 111
 لطیفی، عبدالرشید 265
 لندن 20, 117
 لینین 31

- م
- 227 ماخر، شلاير
- 245 مارستان نوری
- 225 مارشال اسمیت
- 31 مارکس، کارل
- 67 مارکوس
- 29 ماوراءالنهر
- 23, 80 مایل هروی، غلامرضا
- 109, 191 مثنوی معنوی
- 230 مجددی، غلامحسن
- 286 مجروح، شمس‌الدین
- 218 مجله هرات
- 277 محتاط، عبدالحمید
- 146 محقق دوانی، ملال جلال‌الدین
- 146 محقق طوسی، خواجه نصیر‌الدین
- محدث در شیرخوارگی و خردسالی یا سرگذشت یتیم جاوید**
- 311 محمد، انور السادات 14, 60, 123, 259, 265
- 123, 286 **محمد داوود خان**
- 270 محمدریاض
- 286 محمدمرید خان
- 186 محمدنادر شاه
- 259 محمدنجیب
- 115, 119, 123 محمدنعیم خان
- 112, 115 محمدهاشم خان
- 123, 182, 286 محمدیوسف خان
- 126, 129, 151, 280, 281 محمود نصار، می فوزی
- محی‌الدین ابن عربی
- 146, 223 ابن عربی، محی‌الدین ...
- 73 محی‌الدین ابن عربی
- 224, 231, 232 محیط اعظم
- مدرسه ابوحنیفه
- 183 مدرسه ابوحنیفه (پغمان-کابل)
- **مدرسه پای حصار**
- 82 مدرسه پای حصار (هرات)
- 167, 178 مزارات هرات
- 44 مزدک
- 60, 61, 62 مستوفی‌الممالک، محمدحسین خان
- 167 مسجد فیل‌خانه
- 184 مشعل
- 180, 280, 311, 314 مشهد
- 14, 19, 29, 37, 59, 63, 122, 123, 124, 125, 126, 128, 129, 135, 136, 139, 140, 141, 151, 154, 173, 183, 187, 194, 205, 206, 240, 259, 261, 263, 265, 267, 268, 270, 271, 280, 281, 289 مصر
- 82 مصطفا
- مصلی
- 75 مصلی (شیراز)
- 64 مطهری، عبدالرحیم
- 104 معتدزی
- 145, 187 مقدمه علم الاخلاق
- 137 مکتب امانی
- مکتب حبیبیه
- 114, 137, 186 مکتب حبیبیه (کابل)
- 82 مکدونی
- 181 ملا الله‌بیردی
- 180 ملا غلامشاه
- 76 منتسکیو
- 109 منصور
- 172 منوچهری
- 219, 230, 241 **منیر، محمد داوود**
- 82 موسی
- 78, 109, 149, 191, 192, 221, 236 مولانا ..
- 109, 172, 198, 201 مولانای بلخی

- مولانای جام.....78
- مولانای روم.....143
- مولانای رومی.....109
- میدان رمسیس (قاهره).....58
- میل، استیوارت.....43
- میل، جیمس.....43
- میمونه.....166
- میوندوال، محمد هاشم.....111
- ن**
- ناپلئون.....67
- ناپولین.....82
- نثاری، احمد شاه.....279
- نخشب.....191
- نظام الملک.....181
- نعم العبد صُهیْبُ.....47
- نعیمی، علی احمد.....111
- نقد بیدل.....6, 16, 17, 23, 124, 137, 169, 187, 200, 219, 220, 222, 225, 227, 229, 230, 233, 234, 235, 237, 238, 240, 241, 284, 312
- نگاهی به زیبایی6, 23, 124, 169, 187, 192, 196, 200, 234, 313
- نوابی، غلام حبیب .. .6, 25, 98, 126, 129, 137, 138, 242, 314
- نوابی، مسعود.....138
- نوروز خوش آیین.....20
- نوشته دی پی چیر.....24
- نیچریه.....127
- نیچه، فردریک.....145
- نیک سیر، عبدالغنی.....212
- نیکلا.....82
- نیل 57
- نیوتن.....201
- هارون.....135
- هالند.....256, 311
- هاینگر.....227
- هرات.....4, 7, 9, 15, 16, 18, 19, 24, 25, 60, 62, 64, 79, 80, 81, 82, 90, 100, 102, 103, 108, 113, 116, 119, 121, 122, 129, 137, 147, 166, 167, 168, 170, 178, 179, 180, 181, 182, 183, 184, 185, 186, 187, 188, 193, 194, 198, 199, 216, 218, 230, 241, 250, 251, 275, 277, 278, 283, 284, 285, 291, 311, 312, 313
- هربرت.....145
- هزیود.....87, 89
- هسپانیا.....82
- هگل.....54, 247
- هَمَازٍ مَشَاءٍ بِنَمِیمٍ. مَنَاعٍ لِّلْخَیْرِ مُعْتَدٍ أَتِیمٍ.....17
- همدان.....118
- هند.....19, 20, 29, 63, 82, 105, 136, 138, 139, 143, 172, 181, 186, 221, 277
- هندوستان.....21, 104, 118, 122, 124, 125
- هُوَ اللهُ الَّذِی.....50
- هومر.....172
- هومبروس.....48
- هوئل.....89
- هیاکوا.....210
- هیگل.....145, 148, 225, 227
- هیوم.....145

و	ویکتوریا.....
و من الله التوفيق..... 14	یاحقى، محمدجعفر..... 311
وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا..... 59	یزید..... 157
واصل معتزلى..... 31	یسوی، خواجه احمد..... 182
واعظ كاشفی، ملاحسین..... 146	یمن..... 161
واقف لاهوری..... 73	یمین، محمدحسین..... 280
واله، عبدالحق..... 111	یورپ..... 117
ورنبرگ..... 210	یونان، 31, 35, 41, 43, 68, 87, 89,
وصفی، محمدرضا..... 24, 147	144, 145, 148, 172, 189,
وطن دوست، محمدالله..... 278	211
وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ..... 44	
وَ لَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ..... 43	
وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا..... 208	
ويدا..... 172	

Rooh-e Dana (the wise soul)

Memorial of Salahuddin Saljuqi

Collected by:
Nasruddin Saljuqi



Baisunqur Research Centre
Herat, 2017

Baisunqur Research centre **co.** 2015